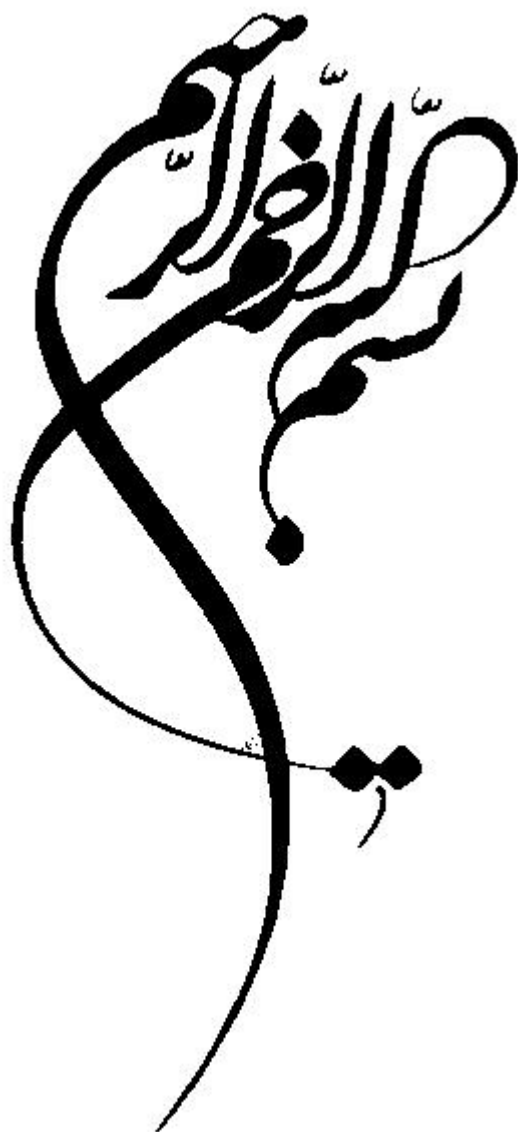




تفسیر حکیم جلد 2

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 2

حضرت استاد حسین انصاریان

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 2

تفسیر آیه 30

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَبْجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

و یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بپسندید من جانشینی در زمین قرار خواهم داد، گفتند: آیا کسی را در آن قرار میدهی که فساد میکند و خون «بیگناهان را» میریزد؟! درحالی که ما تو را همراه با ستایشت تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم پروردگار گفت من حقایق و اسراری و واقعیات و اموری را میدانم که شما نمی دانید.

شرح وتوضیح:

مطالبی که درآیه شریفه مطرح است و دربردارنده نکات بسیار مهمی است عبارت است از:

فرشتگان، خلیفه، عوارض و آثار منفی جنبه مادی جنس بشر، تسبیح و تقدیس و حمد، آگاهی حق از حقایق و اسرار وجودی خلیفه، جهل فرشتگان به جایگاه و منزلت خلیفه.

فرشتگان

فرشتگان برپایه نظر دقیق محققین از دانشمندان و متکلمان اسلامی که برگرفته از آیات قرآن و روایات و معارف حقه است، ذواتی لطیف، الهی و نورانی و دارای درک و فهم و به فرموده امیرالمؤمنین (ع) موجوداتی صددرصد عقلی هستند.

«1»

(1) - ان الله تعالى خلق الملائكة و ركب فيهم العقل ...

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 3

فرشتگان به اذن حضرت حق برتصرفات بسیار سریع و انجام کارهای دشوار، و شکل گرفتن به اشکال و صورت های گوناگون توانا هستند، و جایگاهشان در همه میدان هستی و عرصه گاه آفرینش است.

ایمان به فرشتگان واجب و انکار و دشمنی با آنان مساوی با کفر است.

و لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ ... «1»

بلکه نیکی (منش و صفت) کسی است که دارای ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران است.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ: «2»

هرکه با خدا و فرشتگان و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است] و بی تردید خدا دشمن کافران است.

فرشتگان دارای مقام عصمتاند و هرگز از فرمان های خدا، و خواسته های حضرت حق، در هیچ زمینهای عصیان نمی ورزند و آلوده به سرپیچی و تکبر نمی شوند.

عدد فرشتگان را جز خدا کسی نمی داند، حضرت صادق (ع) در روایتی که در باب زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) وارد شده میفرماید:

«ما خلق الله خلقاً أكثر من الملائكة»

خدا مخلوقی را از نظر کثرت افراد بیش تر از فرشتگان نیافریده است. «3»

(1) - بقره، آیه 177.

(2) - بقره، آیه 98.

(3) - کامل الزیارات، 123، حدیث 2.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 4

خدای مهربان در قرآن مجید به اصناف فرشتگان اشاره دارد از جمله: حاملان عرش «1»، حلقه زندگان پیرامون عرش «2»، فرشتگان مأمور قبض روح «3»، فرشتگان بهشت «4»، فرشتگان دوزخ «5»، گماشته شدگان برآدمیان «6»، ثبت کنندگان اعمال انسان «7»، گماشتگان به اوضاع و احوال جهان و مجریان فرمان های حضرت حق در عالم مادی و معنوی. «8» کتاب خدا فرشتگان را رسولان خدا «9»، و بندگان مقرب حضرت حق «10»، و عباد اکرام شده و بزرگوار پروردگار «11»، و تسبیح گویان و حمدکنندگان و به جا آورندگان تقدیس حضرت محبوب توصیف میکند «12» و آنان را خائف از پروردگار هستی می شمارد. «13»

(1) - غافر، آیه 7.

(2) - زمر، آیه 75.

(3) - انعام، آیه 61.

(4) - رعد، آیه 23.

(5) - مدثر، آیه 31.

(6) - ق، آیه 17، رعد 11.

(7) - انفطار، آیه 10.

(8) - صافات، آیات 3 - 1.

(9) - فاطر، آیه 1.

(10) - اعراف، آیه 206.

(11) - انبیاء، آیه 26.

(12) - بقره، آیه 30.

(13) - نحل، آیه 50.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 5

فخر رازی میگوید: بدان که پس از کلام خدا و پیامبرش کلامی در وصف فرشتگان برتر و بالاتر از کلام امیرالمؤمنین علی (ع) نیست. «1» امام (ع) در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید:

سپس میان آسمان های بلند را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون خود پرکرد، گروهی درسجدهاوند و آنان را رکوعی نیست، برخی در رکوعاوند و قیامی ندارند، و جمعی بدون حرکت از جای خود درحال قیام اند، و شماری جدای از ملالت و خستگی در تسبیح اند، در دیدگانشان خواب، و در عقلشان بیهوشی، و در کالبدشان سستی راه ندارد، و غفلت فراموشی آنان را فرا نمی گیرد، برخی امین وحی خدایند و زبان گویا به سوی پیامبران، و واسطه اجرای حکم و فرمان حق اند، گروهی حافظان بندگان از حوادث، و دریانان درهای بهشت هاینده، بعضی قدم های ثابت در قعرزمینها و گردنهای

بالا تر از برترین آسمان، و هیکلهائی از اطراف جهان گذشته و دوشهائی مناسب پایه های عرش دارند، دیدگان شان در برابر عظمت عرش به زیر افتاده، و در زیر آن جایگاه در بال های خود پیچیده اند، بین آنان و موجودات ماد و نشان حجابهای از عزت، و پردههائی از قدرت افکنده شده، در دنیای خیال خود برای خدا صورتی تصویر نمایند و صفات او را چون اوصاف مخلوقات نینگارند، و به اماکن محدودش نسازند، و او را به امثال و همانند اشاره نکنند.

وجود مبارك حضرت سجاد (ع) در دعای سوم صحیفه سجادیه با توضیح بیشتری به فرشتگان و اوصاف آنان، و مسئولیت هایشان پرداخته و در این زمینه حق مطلب را ادا کرده است.

(1) - تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 164.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 6

خلیفه

حرف «تا» در کلمه خلیفه نشانگر مبالغه است «1» و به این معنا اشاره دارد که مراد از خلیفه موجود جامع و کاملی است که قدرت دارد از هر جهت آثار اسماء و صفات منوب عنه خود را که پروردگار جهانیان است در پهن دشت حیات و عرصه گاه هستی به ظهور برساند، و براساس سعه وجودیاش به اذن خدا کارخدائی انجام دهد، و با نیرو گرفتن از قدرت لایزال حق امور خارق عادت، و کارهای شگفت که انجامش در شأن هیچ موجودی جز او نیست وارد دایره فعلیت نماید!

أَيُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَيُّ أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: «2»

عیسی بن بنی اسرائیل گفت: من برای شما از سوی پروردگارتان نشانه‌ای بر صدق پیامبرiam آورده ام، من از گل برای شما چیزی به صورت پرنده می‌سازم پس در آن میدم که به اذن خدا پرندهای زنده و قادر به پرواز میشود، و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را بهبود میبخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده میکنم و شما را از آنچه میخورید، و درخانه هایتان ذخیره میکنید آگاه مینمایم، یقیناً اگر مؤمن باشید این معجزات برای شما نشانه‌ای بر صدق رسالت من است.

(1) - منهج الصادقین، ج 1، ص 219.

(2) - آل عمران، آیه 49.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 7

آری وجود مقدس پروردگار عالم، به فرشتگان مورد خطاب براساس ترکیب ادبی آیه اعلام کرد: اراده من برقرار دادن خلیفه در روی زمین و استمرار جعل آن جدی و حتمی است، و برای این عنوان مصادیق بسیار و افراد بی شمار تا لحظه برپاشدن قیامت قرار خواهم داد، این معانی از حرف تأکید **ان** و جمله اسمیه **[جاعل فی الارض خلیفه]** که نشانگر استمرار است استفاده میشود.

از حرف تاء خلیفه و نکره بودن این کلمه که دلالت بر عظمت دارد استفاده میشود که حضرت حق در غیب هستی به فرشتگان از ظهور موجودی خبر میدهد، که آنچه از امور مادی درآسمان و زمین آفریده شده به خاطر او و برای او و در راه رشد و کمال است. «1» خلیفه در استعداد موجودی است مافوق همه موجودات سمائی و ارضی و مادون خالق، که این مقام را میتواند با کمک گرفتن از هدایت تشریعی حق به فعلیت برساند.

خلیفه موجودی است که قدرت دارد مطلع الفجر هدایت خاص، و همه نوع دانش مادی و معنوی، و کرامت ویژه، و درجاتی فوق درجات همه موجودات ارضی و سمائی گردد.

خلیفه کسی است که پایداری آسمانها و زمین، و پخش روزی و رزق، و جلوه عنایات حق بر موجودات از برکت وجود اوست.

«بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض السماء»

خلیفه انسانی است که حجت خدا بر زمینیان و سماواتیان است و فیوضات الهیه از مجرای وجود او به موجودات میرسد.

(1) - بقره، 29 - نحل، آیه 12 - لقمان، آیه 20 - جاثیه، آیه 12 - جاثیه، آیه 13.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 8

از محتوای آیات و روایات و معارف حقه، و قضاوت عقل سلیم، و مقامات معنوی بی نظیری که برای انسان متصور است دقیقاً استفاده میشود که مقام خلافت آدم خلافت از فرشتگان و موجودات زمینی پیش از او نیست، زیرا مقام با عظمت تعلیم اسماء که امتیاز این موجود را بر فرشتگان ثابت میکند، و پس از آن او را وادار به عرضه اسماء به فرشتگان مینماید تا فرشتگان ممتاز بودن او را بر خود بیابند با خلافت او از غیر خدا سازگار نیست، بلکه این خلافت بی تردید برای آدم و فرزندان او خلافت از خداست، و خلافت فرزندان او از خدا از جمله اسمیه *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* که دلالت بر استمرار دارد استفاده میشود، و زمینه علم به اسماء نیز در وجود همه انسانها به صورت استعداد نهاده شده که میتوانند آن را از برکت قبول هدایت تشریعی حق به فعلیت و ظهور برسانند.

دقت در آیه زیر بیش از پیش ما را به این معنا که خلافت از خدا اختصاص به آدم ندارد، بلکه این مقام بی نظیر در بنی آدم هم به صورت استعداد وجود دارد و قابلیت دارد به فعلیت برسد آگاه میکند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... «1»

و به طور قطع و یقین شما را به وجود آوردیم، سپس صورت گری نمودیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید.

آیه کریمه نشان میدهد آدم نه به عنوان شخص بلکه به عنوان الگوی نوع انسان و عصاره بشریت مسجود فرشتگان قرارگرفت، زیرا خطاب در این آیه

(1) - اعراف، آیه 11.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 9

متوجه نوع انسان است، و از این که آدم به خاطر مقام خلافت مسجود فرشتگان شد برمی آید که مقام خلافت نیز اختصاص به آدم ندارد، به همین لحاظ دشمنی شیطان نیز اختصاص به آدم ندارد و درعین حال که در سوره طه تعبیر شده است: «1» إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ: «2»

یقیناً شیطان دشمن تو و همسر تو است.

در سوره اعراف آمده است:

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ: «3»

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادران را با فریب کاریش از بهشت بیرون کرد.

در رابطه با این حقیقت که آدم و فرزندانش خلیفه خدا هستند از امیرالمؤمنین (ع) روایت بسیارمهم و مفصّلی نقل شده که در بخشی از آن روایت چنین آمده است:

«انی ارید ان اخلق خلقا بیدی اجعل ذریته انبیاء مرسلین و عباداً صالحین و ائمة مهتدین اجلعم خلفائی علی خلفی فی ارضی ...» «4»

(1) - تسنیم، ج 3، آیه 42.

(2) - طه، آیه 117.

(3) - اعراف، آیه 27.

(4) - نورالقلین، ص 43، ح 80،

ای فرشتگانم! من قاطعانه تصمیم دارم با دست قدرتم موجودی را بیافرینم که نسلش را پیامبران مرسل، و بندگان صالح، و پیشوایان راه یافته قرار میدهم، و آنان را در زمین جانشینان خودم در میان مخلوقم مقرر نمایم.

در روایت دیگری آمده:

«فكان آدم أول خليفة الله:» «1»

پس آدم اولین خلیفه خدا است.

از ترکیب ادبی آیه و این که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** و این گونه روایات استوار و حکیمانه استفاده میشود که اولاً این خلافت درحقیقت خلافت از خداست و مستخلف عنه این موجود وجود مقدس حضرت حق است، و ثانیاً این مقام اختصاص به آدم ندارد بلکه آدم از میان خلفاء حق که نوع انسان است اولین خلیفه است.

فضائل و کرامات، ارزشها و استعدادها، و به ویژه ظرفیت داشتن برای دریافت همه اسماء است که انسان خلیفه خدا در زمین و شایسته ترین مخلوق برای منصب خلافت الهی شده است.

کسی که آثار و برکات خلافتش تاکنون آشکار گشته، عجایب صُنْعش در معدن و نبات و دریا و صحرا و هوا مشهود شده، خلاقیت و ابتکار و اختراع و اکتشاف و تلاش او تا جایی پیش رفته که توانسته شکل زمین را تغییر دهد، زمین سخت را نرم کند، سرزمین بی آب و علف را سرسبز، و خراب را آباد، خشکی های آن را به دریا و خلیج مبدل نماید.

(1) - برهان، ج 1، ص 75 ح 13.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 11

از راه تلقیح و پیوند ازدواج جدیدی از نبات بیافریند، در انواعی از حیوانات، مطابق خواست خود تصرفاتی کند و آنها را مطابق میل خودش تربیت و تغذیه و تولید کند، به گونه‌های که در خلقت و خلق و صنف آنها دگرگونی هایی به وجود آورد، یعنی صغیر را کبیر، و کبیر را صغیر، اهلی را وحشی، و وحشی را اهلی سازد و از هر نوع آنها بهره خاص بگیرد و آنها را در خدمت جامعه بشری درآورد، آیا حکمت خداوندی که خالق و هادی هر موجودی است اقتضا ندارد که چنین انسانی با

این همه مواهب را خلیفه خود کند، تا سنت های الهی را در عالم تکوین برپا نماید و عجایب صنع و اسرار خلقت و بدایع حکمت و منافع احکامش را اظهار نماید؟ آیا برای کمال خداوندی و سعه علم او نشانه های آشکارتر از انسانی که او را به احسن تقویم آفریده یافت میشود؟ آیا خلیفه شدن چنین انسانی با چنان معنا از خلافت، شگفتی دارد؟! و آیا اظهار شگفتی از خلافت چنین انسانی و ایراد سؤال در زمینه چنین خلافتی جز نا آگاهی به شخصیت انسان و هدف از خلافت او منشأ دیگری دارد؟! «1» ماسرکن فکانیم ما را که میشناسد

از دیده ها نهانیم ما را که میشناسد هرچند در زمینیم با خاک ره نشینیم برتر ز آسمانیم ما را که میشناسد ججماجان جان جانیم از جسم برکرانیم جبرون از این جهانیم ما را که میشناسد ج از نام ما مگوئید و زما نشان مجوئید ججی نام بی نشانیم ما را که میشناسد ججدرهرجهت مپوئید و اندر مکان مجوئید جج بیرون ز هر مکانیم ما را که میشناسد کم گوی فیض اسرار و دُر درصدف نگهدار ج ما بحر بی کرانیم ما را که میشناسد جج

فیض کاشانی

(1) - تسنیم، ج 53، ص 51.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 12

این که حضرت حق و معشوق ازل و ابد، انسان را خلیفه خود قرار داده هدف پاک و مقصد والایش این است که خلیفه و نایب او به انجام اموری برخیزد، و قدم در کارهای مثبت و مهمی بزند، که شأن منوب عنه او اقتضا دارد.

بی تردید باید میان نایب و منوب عنه قرب معنوی باشد تا نایب بتواند مقام خلافت از منوب عنه را حائز گردد و این قرب معنوی با توجه رحمت رحیمهاش برای نایب مناب قرار داده شده که در خطاب به فرشتگان از شخصیت انسان نه از شخص او تعبیر به خلیفه میکند.

خلیفه خدا، باید در مقام استعداد و مرحله فعلیت مظهر العجائب و مظهر الغرائب و خلاصه و نتیجه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق علوی و سفلی و افضل از جمیع موجودات زمینی و آسمانی باشد، زیرا موجودی که جامع این حقایق و حاوی این اوصاف نباشد، لیاقت و شایستگی خلافت از خدا را ندارد.

این که در ابتدای آیه خلافت از مجموعه اسماء الهی فقط نام مبارك ربّ به کارگرفته شده:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ

نشانگر این حقیقت است که آفرینش خلیفه، و به وجود آمدن نایب مناب از اراده ربوبی که بیان گر مالکیت او و رشد دهندگی و تربیت و پرورش دهی این مالک حکیم است صورت گرفته، و اوست که با رشد دادن و به کمال رساندن انسان از طریق تعلیم اسماء و توفیق تحقق عملی نسبت به اسماء زمینه شایستگی منصب خلافت را برای او فراهم میسازد، و امتیاز او را در همه امور علمی و عملی و معنوی بر دیگر موجودات پهن دشت هستی ثابت میسازد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 13

اگر دلیل استواری، و مدرک محکمی، و برهان قوی از آیات و روایات و معارف حقه دائر براین که انسان خلیفه خداست نه خلیفه موجودات پیش از خودش در دست نداشتیم کافی بود که با دقت عقلی، و نظر عمیق علمی به وجود انسان بنگریم و با درک احسن تقویمی او و حقیقت ذاتش که با همه ذوات تفاوت دارد و ذاتی بی نظیر است و صفاتش البته آن صفاتی که از افق وجود انبیا و امامان و اولیا جلوه کرد و قدرت و اراده و حیات و سعم و بصر و عقل و فهم و کلامش که همه و همه نشانی از اسماء و صفات حق است، به این معنا آگاه میشدیم که این موجود حقاً خلیفه خداست، و همه این حقایق را به اندازه سعه وجودی اش، و درحدّ طاقت و وسعش از منوب عنه خود دریافت کرده و به عرصه ظهور رسانده است.

در هر صورت خلافت و نیابت از خدا که با آیات قرآن مجید و روایات و معارفه حقه بدون چون و چرا موافق و مطابق است دلیلی استوار و برهانی قوی بر منزلت و شأن و جایگاه والای انسان در عرصه گاه آفرینش و خیمه حیات است، و هیچ موجودی از موجودات ارضی و سمائی چنین شایستگی و لیاقتی را ندارد.

گویا پیش از این اتفاق عظیم، و آشکار شدن این منصب بی نظیر، هر موجودی از جوهر وجود نصیب و بهره داشت، و حصّهای از لطافت معنوی و نور ملکوتی در وجودش میدان دار بود در خودیت خود، و نفس وجودیاش نسبت به نعمت معنوی خلافت که دارنده آن را از همه موجودات ممتاز میساخت به طمع افتاد، عرش مجید به عظمت خود مینگریست و میگفت: مگر رقم این حدیث برپیشانی ما زنند، کرسی در وسعت خود نظر میکرد که مگر این خطبه به نام ما خوانند، هشت بهشت به جمال دل آرای خود فکر میکرد که مگر این مقام به ما

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 14

عنایت نمایند، فرشتگان با برافراشتن پرچم نسب و بحمدك در این آرزو بودند که سگه این سلطنت به نام آنان زنند، احدی از موجودات و عظمای دایره هستی چنین مقامی را به خاک امید نمی بردند که ناگاه از جانب حضرت ذوالجلال این خبر به پاکان عالم پاك و قرار گرفتگان در مقام طاعت و عبادت یعنی فرشتگان اعلام شد که:

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً!!

و این نه از باب مشاورت با فرشتگان بود بلکه تمهید قواعد عزت و عظمت این گوهر خاکی بود که حکم حکیمانه محبوب ازل و ابد بر حقیقتی تعلق گرفت، و قلم رحمانیت و رحیمیه حضرت او از رأس دیوان هستی تا به آخر خطی کشید و از فراز عرش تا منتهای فرش رقمی زد تا آدم خاکی را مقام برای صدرنشینی در مجلس آفرینش مسلم گردد، و سینه اش برای نور معرفت ویژه و روشن شدن به شعاع تابناك علم الاسماء آماده گردد و لطائف کرم و صنایع فضل منوب عنه وی در حق او آشکار شود.

از این خطاب زلزله هیبت در جان مقربان بارگاه ملکوت افتاد که این چه مخلوقی است که پیش از آفرینش وی بر ناصیه وجودش داغ عزت خلافت کوبند، و هنوز قدم در عرصه هستی نهاده به مقام بی نظیرش اشارت کنند، و از عالم غیب به ما گوشزد میکنند که حول میدان دولت او نگردید که شما سر نهاده شده در او را شناسید و بدانید که عقاب تیز پرواز هیچ فکر و اندیشه های برشاخه عظمت او نرسد، و دیده هیچ بیننده بصیری خورشید جمال باطن این موجود را در نیابد.

«1»

(1) - کشف الاسرار، ص 139 با تصرف و توضیح.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 15

عارف حق بین، سالک روشن ضمیر، محقق معارف حقه، حاج ملاهادی سبزواری به گوشه های از این مقام به این صورت اشاره میکند:

ما زمیخانه عشقیم گدایانی چند ج

باده نوشان و خموشان و خروشان چند جنه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون گرنبودی به زمین خاک نشینانی چند

ج

فساد و خونریزی

پرسش فرشتگان از محضر مقدس حضرت رب العزه که پرسیدند آیا میخواهی مخلوقی را در زمین قرار دهی که دست به فساد بزند و به ناحق خون ریزی کند؟ جنبه اعتراض و ایراد به ساحت قدس ربوبی نداشت، بلکه میدیدند جهتی از جهات وجود این موجود، مادی و زمینی و خاکی و عنصری است، و ظاهر بر وجود مادی و زمینی مرکب از شهوت و شکم و غریزه جنسی و غضب و خشم و میل شدید به عناصر و ابزار است، و این امور زمینهای برای فساد و خونریزی است و با مقام خلافت از حق هیچ گونه سازشی ندارد، لذا در مقام پرسش برآمدند تا با پاسخ حق تضادی که فکر میکردند میان این مقام و موجود زمینی وجود دارد حل شود.

حضرت حق با جمله **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** که حاوی اسرار مهمی است پرسش فرشتگان را پاسخ داد که به خواست خدا در سطور آینده به بخشی از حقایقی که در این پاسخ است اشاره خواهد شد.

شرح مفصل فساد و این که علت و سبب آن چیست و مفسد کیست و فرجام کارش چه خواهد در آیه 11 و 12 سوره مبارکه بقره گذشت، و در این زمینه نیاز به توضیح بیشتر نیست.

خون ریزی به ناحق سببش حالت سبغیت و درنگی است، و در قرآن مجید و روایات معصومین از گناهان کبیره شناخته شده است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 16

راستی چه زشت و قبیح است که انسانی به خاطر تعصب جاهلی، و اختلافی بی مورد، و پیش آمدی بی منطق، و برای اندکی از مال دنیا، یا به مأموریتی ظالمانه از طرف ستمکاری خیانت پیشه خونی را که حضرت حق محترم شمرده، به ناحق بریزد، و انسانی را به عرصه هلاکت و مرگ بیندازد، و با کشتن او همه آرزوهای شیرین و مثبت او را بر باد دهد، و همسرش را بیوه و کودک و یا کودکانش را یتیم و خانوادههایی را به داغی جگرسوز و قلبی سوزان دچار نماید! و اشکی سیل وار از

دیدها جاری سازد، و بازماندگان مقتول مظلوم را عمری به مصیبت بنشانند و شادیه‌ها را به اندوه و حسرت و غم و غصه تبدیل نماید.

قرآن مجید گناه قتل نفس را چنان بزرگ و عظیم میداند که کشتن يك انسان بی گناه را برابر با کشتن همه انسانها به حساب آورده است.

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا... «1»

هرکس انسانی را نه به قصاص کشتن کسی یا ارتکاب فساد در زمین به قتل برساند، چنان است که همه انسانها را کشته باشد.

قرآن مجید در برابر قتل مؤمنی که به ناحق صورت میگیرد از نظر کیفر و جریمه موضعی بسیار عجیب و فوق العاده گرفته که نشان دهنده عظیم بودن زشتی این گناه بسیار بسیار سنگین است:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: «2»

(1) - مائده، آیه 32.

(2) - نساء، آیه 93.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 17

کسی که به عمد مؤمنی را به قتل برساند کیفرش دوزخ است درحالی که درآن جاودانه است، غضب و لعنت خدا بر اوست، و خدا برای او عذابی دردناک آماده کرده است.

عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«لما كلم الله عزوجل موسى بن عمران قال: الهی ما جزاء من قتل مؤمناً متعمداً؟ قال: لا انظر اليه يوم القيامة و الا اقبل عثرته!» «1»

هنگامی که خدای عزوجل با موسی بن عمران سخن گفت موسی به حضرت حق گفت: معبودا پاداش و کیفر کسی که مؤمنی را به عمد به قتل برساند چیست؟ خدا فرمود: روز قیامت به او نظر رحمت نمی اندازم و لغزشی را از او گذشت نمی کنم.

راستی اوج بدبختی و کمال شقاوت است که انسان در روز قیامت که در هر لحظه اش نیازمند به نظر رحمت خدا و بخشش و مغفرت اوست، از آن نظر نجاتبخش و گذشت و مغفرت محروم و محجوب بماند.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ما عجت الارض الی رها عزوجل کعجیبها من ثلاثة: من دم حرام یسفک علیها، او اعتال من زنا، او النوم علیها قبل طلوع الشمس.» «2»

زمین به سوی پروردگارش ننالید مانند ناله اش از سه چیز: خون محترمی که بر آن بریزد، قطرات آبی که از غسل زناکار بر آن قرار گیرد، و خوابی که پیش از طلوع آفتاب بر آن واقع شود [خوابی که موجب از دست رفتن نماز واجب صبح گردد].

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثة لا یدخلون الجنة: السفاک للدم، وشارب الخمر، و مشاء بنمیه.»

(1) - امالی صدوق، ص 208.

(2) - خصال، ج 1، ص 92 بحار، ج 104، ص 372.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 18

سه نفر وارد بهشت نمی شوند: خون ریز، مشروب خوار، و آن که برای سخن چینی و دو به هم زنی در میان مردم قدم برمی دارد.

حضرت صادق (ع) درباره کسی که انسان مؤمنی را به قتل برساند میفرماید:

هنگام مرگ به او گفته میشود:

«مُت ای میتة شئت، ان شئت يهوديا و ان شئت نصرانيا و ان شئت مجوسياً» «1»

بمیر به هرگونه مرگی که میخواهی: اگر میخواهی یهودی یا نصرانی یا مجوسی وار بمیر!

پیامبر اسلام در گفتارش به علی (ع) فرمود: از این امت ده نفر به خدای بزرگ کافزند:

«القتال، والساحر، والديوث، وناكح المرأة حراماً في دبرها، وناكح البهيمة، ومن نكح ذات محرم منه، والساعي في الفتنة، و بايع السلاح من اهل الحرب، ومانع الزكات، ومن وجد سعة فمات ولم يحج» «2»

کسی که با ناحق دست به کشتن کسی میزند، جادوگر، مردی که نسبت به ناموسش غیرت به خرج نمی دهد تا هر نامحرمی بتواند از دیدن همسرش لذت نامشروع ببرد و در کنار ناموسش قرار گیرد، کسی که با زنی به حرام او پس او درآویزد، و کسی که با حیوان جمع شود، و آن که برای فتنه انگیزی میان خانوادهها و جامعه بکوشد، و آن که به دشمنی که درحال جنگ با مسلمانان سلاح بفروشد، و کسی که از پرداخت زکات خودداری میورزد، و آن که در گشایش مالی قرار گیرد و تا بمیرد به حج نرود.

(1) - بحار، ج 104، ص 377.

(2) - خصال، ج 2، ص 217 - بحار، ص 104، ص 372، حدیث 14.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 19

اعانت و کمک دادن به قتل انسان بیگناه و به ویژه مؤمن بار جرمهایش هم چون قتل به مباشرت سنگین است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من اعان علی قتل مؤمن بشطر كلمة جاء يوم القيامة بين عينيه مكتوب آيس من رحمة الله» «1»

کسی به اندازه نصف کلمه بر قتل مؤمنی کمک کند، روز قیامت می‌آید درحالی که بر پیشانیاش نوشته شده: از رحمت خدا برای همیشه مأیوس است.

از رسول خدا روایت شده است:

«لَوْنُ رَجُلٍ قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ وَ آخِرُ رَضَى بِهِ فِي الْمَغْرِبِ كَانِ كَمَنْ قَتَلَهُ وَ شَرِكُ فِي دَمِهِ:» «2»

اگر انسانی در مشرق زمین کشته شود، و کسی در مغرب زمین به کشتن او راضی و خوشنود گردد، مانند این است که خودش او را کشته، و بی تردید در کشته شدن او شریک است.

تسبیح و حمد و تقدیس

بزرگان از اهل لغت، و حقیقت شناسان از اهل معرفت و مفسران با بصیرت کلمه تسبیح را در سه مورد به کار برده اند:

1- تسبیح از ماده سباحه به معنای شناوری است چه این که این شناوری در آب باشد یا در هوا، کسی که در میان دریا و در دل امواج در حال شنا کردن است و نگاه به ساحل دارد و امیدوار به رسیدن به کنار ساحل است قطعاً خود را

(1) - ثواب الاعمال، ص 246.

(2) - روضة الواعظین، ص 461.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 20

در برابر هجوم امواج و نیروی آب نمی بازد، و بی آن که واهمهای به خود راه دهد دست و پایش و همه بدنش با امید به نجات به کار میافتد.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ: «1»

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک پیوسته در مداری شناورند.

2- تسبیح به معنای تلاش برای معاش است چنان که به اعتقاد بعضی از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان به این معنا آمده است:

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا: «2»

بی تردید تو را در روز جهت تأمین معیشت و رسیدگی به امور خود و دیگران تلاش و حرکت طولانی است و فراغتی برای عبادات ویژه چون عبادات نیمه شب نیست.

3- تسبیح در اصطلاح قرآن و روایات و دعاها به معنای تنزیه یعنی پاک دانستن خدا از هر بدی و بدخواهی و تنزیه او از اموری است که شایسته ذات حضرت او نیست.

کتاب نهایه که از معتبرترین کتاب های لغت است میگوید:

«التسبیح: التنزیه و التقدیس و التبرئة من النقایص»:

تسبیح یعنی پاک و پاکیزه و دور دانستن موجود از همه نقصها و کمبودهاست.

موجودات و تسبیح حق

(1) - انبیاء، آیه 33.

(2) - مزمل، آیه 7.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 21

کتاب خدا در بسیاری از آیاتش به این حقیقت تصریح دارد که همه موجودات جهان هستی تسبیح گوی خدایند و در ذات همه آنها درك و شعور و نوعی علم و آگاهی است، و این تسبیح نه به این معناست که وجود آنان که معلول اراده و فعل حق است دلالت بر پاک بودن ذات حضرت او از نقایص دارد، که تسبیح به این معنا معلوم همگان است بلکه مراد تسبیح قولی موجودات است که ناشی از درك و شعور و نوعی علم و آگاهی موجودات است که براساس آیه شریفه:

لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ: «1»

ما از درك تسبیح آنان عاجز و ناتوانیم، و با توجه به این آیه سخن کسانی که میگویند: تسبیح موجودات یعنی کمال وجودشان دلیل بر کمال موجدشان میباشد مردود است.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا: «2»

آسمان های هفت گانه و زمین و هرکس در آنهاست او را تسبیح میگویند و از هر عیب و نقصی پاک میدانند و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

در این آیه شریفه به سه حقیقت اشاره شده است:

(1) - اسراء، آیه 44.

(2) - اسراء، آیه 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 22

نخست آن که همه آسمانها و زمین و آنان که در آنهاست خدا را تسبیح میگویند، احتمال دارد مراد از مَنْ فِيهِنَّ صاحبان عقل و خرد باشند که چنین احتمالی مصداق مَنْ فِيهِنَّ را محدود به فرشتگان و جنّ و انس میکند، و ممکن است مراد از مَنْ فِيهِنَّ همه جنبنندگان باشند زیرا «مَنْ» در آیات قرآن مجید در غیر ذوی العقول هم بکار رفته مانند:

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ ... «1»

و خدا هر جنبه‌های را از آب آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه می‌روند، و برخی از آنها به روی دوبا حرکت میکنند و بعضی از آنها به روی چهارپا راه می‌روند.

دوم آن که تسبیح در بخش دیگر آیه به همه موجودات جهان هستی و عرصه گاه آفرینش تعمیم داده شده میگوید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح و حمد میگوید.

سوم آن که قاطعانه میفرماید: ولی شما تسبیح آنها را درك نمی‌کنید، این بخش از آیه نشان میدهد که همه موجودات نوعی درك و شعور و علم و آگاهی دارند و تسبیحشان و حمد و سپاسشان از روی شعور و آگاهی است نه این که کمال آفرینش آنها دلالت بر منزّه بودن حق از هرعیب و نقص است اگر مراد از تسبیح این باشد برای همه قابل درك و فهم است و در این صورت جمله **وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** موردی نخواهد داشت.

صریح تر و روشن تر از این جمله درباره شعور و آگاهی موجودات این آیه شریفه است:

(1) - نور، آیه 45.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 23

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَوَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ: «1»

آیا ندانسته‌ای که هرکه در آسمانها و زمین است و پرندگان بال گشوده، خدا را تسبیح می‌گویند، یقیناً هر يك نماز و تسبیح خود را میداند، و خدا به آنچه انجام میدهند داناست.

در هر صورت بسیاری از آیات قرآن مجید تصریح به شعور و آگاهی موجودات در حدّ خودشان و تسبیح گوئی و حمد کردنشان نسبت به حضرت حق دارد و تسبیح و حمدشان با قول و نطق مخصوص به خودشان انجام میگیرد، ولی قول و نطقی که ما انسانها از درك مفهومش عاجزیم، و نمی‌توانیم آن را بفهمیم.

روایت بسیارمهم و قابل توجهی براساس آیات قرآن مجید در رابطه با تسبیح موجودات از حضرت صادق (ع) به این صورت نقل شده است:

«کان داوود اذا قرء الزبور لایقی جبل و لاحجر ولا طائر الا جوابه:» «2»

هرگاه داوود به قرائت زبور برمی خاست، کوه و سنگ و پرندهای نمی ماند مگر این که پاسخ او را میداد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«نقض الجدر تسبیحها:» «3»

(1) - نور، آیه 41.

(2) - نورالثقلین، ج 3، ص 444.

(3) - بحار، ج 60، ص 177.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 24

فرو ریختن دیوار تسبیح آن است.

احتمال دارد منظور حضرت در این روایت از تسبیح دیوار صدای مهیب آن باشد که هنگام فرو ریختنش به گوش میرسد.

و حضرت باقر در همین زمینه در روایتی میفرماید:

«اما سمعت خشب البیت تنقض؟ و ذلك تسبیحه:» «1»

آیا صدای شکستن چوبی که در ساختمان بکار رفته نشنیدی؟ همان صدای تسبیح آن است.

تقدیس حق به وسیله فرشتگان نیز به معنای پاک دانستن حضرت او از هریدی و بد خواهی است، زیرا وجود مقدس حضرت محبوب مبدء خیر است و جز خیر برای هیچ موجودی و مخلوقی اراده نمی کند، این ما هستیم که هرگونه شرّ و بدی از ما صادر میشود و مبدء و منشأش نقایص و عیوب، و بداندیشی و جهل ماست، و برماست که با کوشش و جدیت مثبت و با ایمان و اخلاق شایسته به سوی حضرت او که کمال مطلق و خیر بی نهایت است حرکت کنیم و خود را از آلودگی و ناپاکی، و ناتوانی و نادانی نجات دهیم و از تسبیح و تقدیس او درس پاکی و طهارت از نقص و عیب بگیریم و تبدیل به شجره طیبه شویم.

سخن در تسبیح و تقدیس به گستردگی صفات او و وجود موجودات گسترده است و در این اوراق نمی گنجد، آنچه قلمی شد گوشهای بسیار اندک از این حقیقت است، حمد و مختصری از حقایق آن در تفسیر آیه شریفه **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** در سوره حمد گذشت، آنچه در این بخش به نظرم لازم میآید اشارهای واضح به نطق و شعور برخی از حیوانات که در قرآن مجید و

(1) - بحار، ج 60، ص 177.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 25

عرصه گاه دانش و علم آمده داشته باشم تا افق تازهای برای جویندگان حقیقت باز شود.

شعور و نطق موجودات

آیات قرآن مجید به ویژه آیاتی که در صفحات قبل گذشت عموم موجودات را دارای شعور و نطق میداند در این زمینه به گوشهای از شعور و نطق برخی از حیوانات اعم از پرند و چرند و حشرات اشاره میشود تا در ضمن آشنائی با بخشی از حقایق به معجزه بودن قرآن هم که زمان نزول به این واقعیت اشاره کرده آگاه شوید.

و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ: «1»

سلیمان از داود به ارث بُرد و گفت ای مردم منطقی پرندگان را به ما آموختھاند و ازهرچیزی بھرهای به ما داده شده، یقیناً این مزیتی روشن است.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ مَمْلَّةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ: «2»

سلیمان با سپاهیان‌ش حرکت کرد تا به وادی مورچگان درآمدند مورچهای گفت: ای مورچگان به خانه هایتان درآید تا سلیمان و سپاهیان‌ش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند.

(1) - نمل، آیه 17.

(2) - نمل، آیه 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 26

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحْطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ: «1»

پس همد زمانی نه چندان دور درنگ کرد [و با شتاب بازگشت] پس گفت: ای سلیمان من به چیزی آگاهی یافتهم که تو به آن آگاهی نیافته ای، و من از سرزمین سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام.

اگر در آیه مربوط به مورچگان و آیه مربوط به همد دقت کنیم میبینیم قرآن مجید از ناحیه مورچه به لفظ **قالت** و از ناحیه همد به لفظ **قال** تعبیر کرده که این تعبیر دلالت روشن و آشکار برنطق حیوانات میکند، البته ضروری و لازم نیست که در مسئله سخن گفتن بدون برو برگرد ابزار گفتار زبان باشد، بلکه نطق درهر نوعی از موجودات ابزار ویژه و خاصّ خودش را دارد، آنچه در این زمینه قابل توجه است این است که صریح قرآن مجید نشانگر نطق حیوانات است، و از نطقی که از آنها در زمینهای گوناگون و در رابطه با مطالب مهم و حقیقی نقل میکند ثابت مینماید که آنها دارای درك شعور هستند.

نطق و شعور همه موجودات خیمه هستی بدون این که موجودی از آنها استثنا شود از آیات شریفهای که در سوره مبارکه فصلت آمده نیز استفاده میشود:

وَ يَوْمَ يُخْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(1)-

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 27

وَقَالُوا جُلُودِهِمْ لَمْ يَشْهَدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ:

و یاد کن روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز میدارند تا گروههای دیگر به آنان ملحق شوند. هنگامی که به آتش میرسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام میدادند گواهی میدهند.

و آنان به پوستشان میگویند: چرا برضد ما گواهی دادید؟ میگویند: همان خدائی که هر موجودی را به سخن آورد ما را گویا ساخت و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او بازگردانده میشود.

این آیه شریفه با صراحت کامل و گویاتر از همه آیات برنطق و شعور همه موجودات «کل شیئی» دلالت دارد.

شرط حتمی سخن گفتن و فهماندن مقصود زبانی که در دهان آدمیان است نیست، بلکه هر وسیله و ابزاری که برای تفهیم مقاصد به کار رود به منزله زبان و مکالمه هم به هر کیفیتی صورت گیرد نطق نامیده میشود.

حیوانات با ژست های ویژه، و حرکات خاص و یا با صدا و نطق مکالمه میکنند و به طرف مقابل مقصود خود را میفهمانند.

علائم رمز در مخبرات یا نقطه خطهای تلگرافی هم نوعی مکالمه است که انسانها مبتکر آن هستند، و برای کسانی که به این امور آشنائی دارند چنان مقصود و گوینده را که همان مخبرهکننده است درك میکند که گوئی باهم گفتگوی حضوری دارند و این نیز نوعی سخن گفتن است.

برای آگاهی از چگونگی این برخوردها و مکالمات میتوان آزمایشات زیر را انجام داد:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 28

1- بارها مورچگان را دیده اید که در مسیر معینی و گاهی خیلی طولانی در رفت و آمدند و ظاهراً آنها در مسیر کار روزانه خود ماده شیمیائی مخصوصی میپاشند که در هنگام رفت و آمد دچار اشتباه و گمراهی نشوند و به راحتی به لانه خود راه یابند چنانچه با انگشت قطعه‌های و محلی از این جاده عبور و مرور را پاك كنید خواهید دید که مورچگان به این نقطه که میرسند متوقف میشوند، گوئی یا، بوی بدن انسان را استشمام کرده به خطری آگاه شده‌اند که به پیش نمی‌ورند یا چون پل فرضی آنها خراب شده به فکر تعمیر آن افتاده و در دو طرف جاده اجتماع میکنند، در این موقع است که مشاهده خواهید کرد شاخک‌های مورچه‌ها چون آنتن‌های رادیو که در مسیر باد قرار گیرد به اطراف در حرکت است! آیا مورچگان در این موقع چه میگویند؟

شاید آنها نیز مانند انسانها خطر را به یکدیگر اعلام و مهندسین ورزیده را برای تعمیر جاده دعوت میکنند، زیرا به هرحال طولی نمی‌کشد که راه عبور دیگری ساخته و ماده شیمیائی لازم در آن مسیر میپاشند، گوئی آنها نیز جاده را آسفالت میکنند.

2- طعمهای نسبتاً سنگین [مانند جسد مگس] در برابر مورچه‌های که در تلاش رزق و روزی است بگذارید، این مورچه برای حمل آن کوشش خود را خواهد کرد، وقتی کاملاً مطمئن شود که از بردن آن به لانه عاجز است طعمه را واگذاشته و به لانه خود مراجعت میکند، طولی نمی‌کشد که چند مورچه به دنبال هم به راه افتاده و تا محل طعمه آمده به کمک یکدیگر آن را به لانه حمل میکنند، آیا این مورچه هم نوعان خود را چگونه از وجود طعمه در محل معین آگاه کرده؟، جز این است که به هر وسیله‌ای بود مقصودش را به هم نوعان خویش فهمانیده است! این تفهیم و تفهّم را سخن گفتن مورچه مینامیم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 29

3- در نقطه‌های از محل عبور و مرور مورچگان که مانند زنجیری تا لانه امتداد دارد مثلاً مقداری نفتالین بگذارید به محض این که مورچه‌های مجاور نفتالین خطر را احساس کنند بلافاصله صف آنها از هم خواهد پاشید و همه با عجله خود را به لانه خواهند رسانید، آیا نباید تصدیق کرد که سیستم مخابراتی این حشرات ریز خیلی قوی تر و بهتر از انسان است؟!

4- در شرح حال مورچگان گوشت خوار خواندید که به هنگام لشگرکشی اگر قسمت پیشین سپاه با دشمن روبه رو شود مورچه‌هایی که در آخر ستون در حرکتاند در کمتر از ده ثانیه از این ماجرا باخبر میشوند، پس باید اعتراف کرد که نطق مورچگان و طریقه مکالمه و تفهیم آنان خیلی بهتر و کامل تر از نطق و روش مکالمه انسان است.

5- در لانه مورچهها اتفاقات عجیب و غریب میافتد از جمله تقاضای مورچه گرسنه از مورچه سیر است به این شرح که:

مورچگان به عدهای از هم نوعان خود به اندازههای شهد میخورانند که حکم خمره و ظرف مرتا را پیدا میکنند و این مورچهها در محلی آویزان میشوند تا به هنگام نیاز به مورچه های نیازمند شهد تحویل دهند.

هرگاه مورچههای گرسنه شود به نزدیک این کوزه های زنده آمده با حرکت دادن شاخکها و بیان احتیاج خود شهد مطالبه میکنند، مورچه فراوان خورده هم قطرههای عسل به کام دوستش ریخته شکم او را هم سیر مینماید، این هم نوعی بیان و نطق و صورتی از همکاری خاص در دنیای مورچگان است. «1»

(1) - نطق و شعور جانوران، ص 25.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 30

برای این که بدانید موریانهها از چه شعور و آگاهی بالائی برخوردارند به مطلب زیر دقت کنید:

ساختمان شگفت انگیز لانه موریانهها از چندین طبقه تشکیل شده که در ورودی آن برخلاف ساختمان های بشری بالای ساختمان قرار دارد.

زندگی آنان دارای تشکیلات بسیار منظمی است. حتی منظم تر و مرتب تر از زندگی انسان متمدن!

طبقات ساختمان موریانهها به شرح زیر است:

طبقه اول از بالا اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج، طبقه دوم خوابگاه تابستانی کارگران، طبقه سوم اطاق نهارخوری، طبقه چهارم انبار آذوقه، طبقه پنجم سربازخانه، طبقه ششم مقر تابستانی ملکه، طبقه هفتم انبار تره بار، طبقه هشتم آغل حیوانات شیرده، طبقه نهم اطاق بچه ها، طبقه دهم اطاق بازی، طبقه یازدهم بیمارستان و تأسیسات پزشکی، طبقه دوازدهم خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان، طبقه سیزدهم مقر زمستانی ملکه.

ساختمان سیزده طبقه‌ای که موریانه در زیرزمین میسازند و هرطبقه‌ای را به مسئلهای خاص اختصاص میدهند و اگر خطری این بنای دوسه میلیونی را تهدید کند بلافاصله همه موریانهها به وسیله مأمورین انتظامات یا فرد مطلع باخبر میشوند

و برای دفاع در برابر خطر آماده میگردند «1» دلالت بر شعور بسیار بالا و نطق آنان دارد، نطقی که بخشی از آن به تسبیح خدا اختصاص دارد چنان که در آیاتی نظیر آیه زیر میخوانیم

(1) - نطق و شعور حیوانات، ص 31.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 31

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... «1»

آنچه در آسمانها و زمین است همواره خدا را تسبیح میگویند.

به این آیه شریفه هم که بیانگر شعور و آگاهی فوق العاده حیوانات است دقت کنید:

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. «2»

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که: از کوهها و درختان و آنچه از داربستهای که مردم بر میافرازند برای خود خانههایی بگیر.

آنگاه از همه محصولات و میوهها بخور، پس در راههای پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها شهدی نوشیدنی با رنگ های مختلف بیرون میآید که در آن درمانی برای مردم است، بی تردید در این حیات و زندگی شگفتی که زنبور دارد نشانه های بر قدرت و لطف و رحمت خداست برای مردمی که میاندیشند.

از آیه شریفه به وضوح استفاده میشود که موجودات که یکی از آنها زنبور است دارای هوش و فراست است که به وسیله آن میتواند الهام و وحی الهی را برای تمشیت دادن به امور زندگی خود و حرکت در راه راست و طریق الهی را دریافت کند.

(1) - جمعه، آیه 1.

(2) - نخل، آیات 69 - 68.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 32

موجودات به ویژه حیوانات بر اثر مطالعات و تجربیات زیادی که دانشمندان نسبت به آنها داشته‌اند تنها نه از هوش و فراست برخوردارند بلکه می‌توانند بر اثر تعلیم و تربیت تکامل هوشی و فکری پیدا کرده، بر هوش و فراستشان افزوده گردد!

سگ تعلیم ندیده حرکات و اعمالش در حدود غریزه و هوش ذاتی اوست، ولی وقتی درسایه تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد چنان نبوغی در کارها و حرکاتش از خود نشان می‌دهد که انسان را مات و شگفت زده می‌کند مانند سگهائی که تعلیمات پلیسی می‌بینند.

یکی از سگ‌های پلیس اسکاتلند، در منطقه هایدپارک لندن توانست شخصی را که قصد ربودن کیف خانمی را داشت، پیش از وقوع جرم دستگیر کند، و جریان امر زمانی روشن شد که دزد در دادگاه اعتراف کرد که مترصد موقعیتی مناسب بوده است تا به آسانی بتواند کیف آن زن را برآید، و این واقعه و مشابه آن می‌رساند که سگها حتی می‌توانند از حرکات و صورت ظاهر اشخاص به اراده و مکنونات قلبی آنها پی ببرند.

امروزه بسیاری از سگ‌های تربیت شده وجود دارند که در میان چند نفر از متهمین، قاتل حقیقی را روی شَم و هوش قوی خود تشخیص داده و بدون کوچک‌ترین اشتباه به صاحب خود معرفی نمایند.

روباه در هر زایمان چهار تا هفت بچه می‌زاید، نوزادان تا پانزده روز چشم هایشان بسته است، روباه مادر به هیچ وجه به روباه دیگری اجازه نمی‌دهد به محل بچه هایش نزدیک شود، بارها دیده شده که روباه به خاطر دفاع از بچه های خود با شیر مبارزه کرده است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 33

ماده روباه يك روز پیش از تولد بچه‌ها همه پشم های شکم خود را با دندان می‌کند تا بچه هایش به آسانی بتوانند از پستان های او شیر بخورند!!

خانه روباه مظهر هوش و فراست و نبوغ اوست، زمین را 2 تا 3 متر حفر میکند، سپس در این چاه کم عمق تونلهائی میزند. خانه روباه از يك سالن مرکزی، يك مخفی گاه، و يك انبار آذوقه تشکیل شده است، این خانه چنان با تدبیر و نقشه و به قول مردم با حيله گری ساخته شده که هنوز هم در بزرگ ترین دانشکده های نظامی دنیا بهترین سنگر را حفره روباه مینامند.

گورخر از غذاهای لذیذ شیر است، معمولاً شیر در پشت تپه و درخت های جنگلی کمین میکند و هنگامی که گورخرها به صورت گله یا تك تك نزديك میشوند يك باره حمله کرده و به تعقیب آنها میپردازد، گورخرها که بسیار باهوش و زیرکند گاهی تدبیری به کار میگیرند که شیر یا ببر و پلنگ را که به تعقیب آنها میپردازند به ستوه میآورند.

بارها اتفاق افتاده است که گورخرهای نزديك مأوای شیر بر اثر وزش باد بوی شیر را که فقط حیوانات حس میکنند، حس کرده و از نزدیکی شیر آگاه میشوند، به محض احساس خطر فوراً گورخرها به جای فرار کردن، خود را به زمین انداخته و حرکات نامنظم و غیرعادی به خود میدهند و چنین وانمود میکنند که بیمار هستند، از آنجائی که شیر هیچ گاه شکار مریض را نمی خورد، به محض مشاهده آنها از کشتنشان صرف نظر کرده به سراغ گورهای دیگر میرود.

استعداد و هوش کبوتر برای فراگیری کار و مداومت بر انجام آن غیرقابل تصور است، کبوتر چنانچه مأمور اجرای کاری شود غیرممکن است تا پایان عمر از انجامش سرپیچی یا از يك نواختی آن خسته و کسل شود.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 34

پرفسور ویلیام کومینک میگوید به توصیه و راهنمایی او، يك کارخانه داروسازی برای نظارت در تهیه قرصها و کپسولها کبوتران را انتخاب نموده و آنها را با دقت و با هوش و شعوری که دارند مراقب ماشین های مأمور ساخت داروها میباشند و هرگاه قرصی یا کپسولی بخوبی پرنشده یا شکسته باشد با نوك خود آن را خارج میکنند.

کبوتر ذاتاً حیوانی کنجکاو و دقیق است، لذا برای کنترل کار و حرکت ماشین های کوچک او را در قفسه مخصوصی که در قسمت جلو دارای صفحه های جهت کنترل کار و چگونگی حرکت ماشینها و بالاخره دیدن حرکات و پیچ مهره های ماشین میباشد قرار میدهند و ماشین را به راه میاندازند، کبوتر با تربیت و پرورش که در این زمینه یافته است لاینقطع چشم به این ابزار و آلات دوخته و حرکات چرخها و پیچ مهره های ماشین را تماشا میکند و به محض این که صدا و یا حرکت غیرعادی که حتی انسانها نیز از تشخیص آن عاجز میباشند مشاهده و یا حس کرده بلافاصله روی خود را برگردانده و با نوك خود ضرباتی بر صفحه مقابل قفس میکوبد و مسئول قسمت را از وقوع بی نظمی آگاه میکند. «1»

پلنگ از حیواناتی است که از فراست و هوش بالائی برخوردار است، پلنگ ماده بچه های خود را از هنگامی که بتوانند

سرپا بایستند تمرین میدهد، او به بچه های خود میفهماند که دُم او را بگیرند ولی به محض این که بچه پلنگها به دُم مادر نزدیک میشوند وی به سرعت دُم خود را از سرراه آنها دور میکند و این کار را به اندازه های ادامه میدهد که بچه بتوانند دُم او را به چنگ آورند.

(1) - مجله حمایت از حیوانات، شماره 86.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 35

پلنگ به بچه های خود طرز کمین گرفتن و پریدن روی شکار و کشتن شکار را با حرکات آهسته و دقیق نشان میدهد و بچه ها هم مانند شاگردی که به معلم نگاه کنند به مادر خود خیره میشوند.

پلنگ به محض احساس خطر فوراً به زمین میچسبد و هرگز با فرار کردن خود را نشان نمی دهد و این گونه استتار و پنهان شدن را پلنگها به فرزندان خود نیز میآموزند.

در هرصورت براساس آیات قرآن مجید و تحقیقات تجربی دانشمندان شعور و آگاهی و نطق و گویائی برای همه موجودات جهان آفرینش امری مسلم و حقیقتی قطعی است، و بنابر صریح آیات کتاب خدا همه موجودات برپایه این شعور و نطق درگردونه تسبیح و حمد خدای مهرباناند و فهم و نیروی عقل ما به خاطر محدودیتی که دارد از درك تسبیح آنها عاجز است.

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا: «1»

و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را درك نمی کنید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

آگاهی و علم حق

پروردگار بزرگ در پاسخ فرشتگان که گفتند: آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد میکند و خون میریزد درحالی که ما تو را همراه با ستایش تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم فرمود: من حقایق و اسراری میدانم که شما نمی دانید.

(1) - اسراء، آیه 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 36

در رابطه با علم خدا که همان ذات بی نهایت او و فراگیر نسبت به همه چیز و محیط به کل شیئی است، و چیزی در ظاهر و باطن هستی و در عرصه غیب و شهادت از حضرت او پنهان نیست، و حضور قیومیش نسبت به همه موجودات علم اوست باید به آیات قرآن و روایات و دعاهای وارده از اهل بیت و امامان معصوم دقت کرد، و علم آن محبوب ازلی و ابدی را از آن دریچه های روشن و استوار نگریست و از افتادن در پیچ و خم سخنان فلاسفه یونان و اسکندریه و هند و فرس و روم و تابعان آنان که نهایتاً انسان را به جایی نمی رساند و عقل و فطرت و قلب را اشباع نمی نماید پرهیز کرد.

در این زمینه نباید جز به آیات الهیه و روایات عرشیه و دعاهای ملکوتیه تکیه کرد، که تکیه برغیر اینها مصادف با گمراهی و گم شدن در بیابان ضلالت و افتادن در چاه حیرت است.

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

یقیناً خدا آنچه را در آسمانها و زمین است [از نظر تعداد، حجم، وزن، کیفیت، کمیت، لحظه به وجود آمدن، مدت عمر، لحظه فنا، آثار و فوائد] میداند و قطعاً خدا به همه چیز داناست.

فَلَا يَخْزُنَاكَ قَوْلُهُمْ إِنََّّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ: «2»

پس گفتارشان تو را اندوهگین نکند، بی تردید ما آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند میدانیم.

(1) - مائده، آیه 97.

(2) - یس، آیه 76.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 37

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ:

و بسا چیزی را خوش ندارید درحالی که برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و حال آن که برای شما بد است و خدا [صلاح شما را در همه امور] میداند و شما نمی دانید.

وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ: «1»

و بدانید که یقیناً خدا آنچه را [از افکار و خیالات و وسوسهها و تدبیرها و نقشه ها] در دوردن شماست میداند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ: «2»

خدا آنچه را تا قیامت پیش روی آنهاست و آنچه را تا دورترین زمان پشت سر آنان است میداند.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ: «3»

و او در آسمانها و زمین خداست [و جایی از حقیقت و تصرف او خالی نیست] نهان و آشکار شما را میداند، و نیز به آنچه از خیر و شر به دست میآورد آگاه است.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: «4»

(1) - بقره، آیه 235.

(2) - بقره، آیه 255.

(3) - انعام، آیه 3.

(4) - انعام، آیه 59.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 38

و کلیدهای غیب و همه امور نهان فقط نزد اوست، و کسی جز او آنها را نمی داند و به آنچه در خشکی و دریاست آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانه‌ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا: «1»

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده خداست و او قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنها را میداند.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: «2»

پیامبر به آنان گفت: (گفتارتان را بر ضد حق پنهان مدارید) پروردگارم به هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوا و داناست.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً: «3»

بگو قرآن را کسی نازل کرده است که همه نهانها را در آسمانها و زمین میداند، همانا او همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ: «4»

(1) - هود، آیه 6.

(2) - انبیاء، آیه 4.

(3) - فرقان، آیه 6.

(4) - غافر، آیه 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 39

او چشمهائی را که به خیانت [به نامحرمان مینگرد] و آنچه در سینهها پنهان میدارند میداند.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ: «1»

و خدا محل رفت و بازگشت شما و قرارگهتان را میداند.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ: «2»

و خدا همه اسرار و رازهایشان را میداند.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ: «3»

و خدا کارهایتان را میداند.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا ... «4»

آنچه در زمین فرو میرود و آنچه از آن بیرون میآید، و آنچه از آسمان نازل میشود، و آنچه را در آن بالا میرود میداند.

وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ: «5»

و سپاهیان پروردگارت را [که همه موجودات جهان غیب و شهادت است] جز خود او کسی نمی داند.

(1) - محمد، آیه 19.

(2) - محمد، آیه 26.

(3) - محمد، آیه 30.

(4) - حدید، آیه 4.

(5) - مدثر، آیه 31.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 40

اینها نمونه آیاتی است که به آگاهی و علم همه جانبه خالق هستی و خدای مهربان که احاطه به ظاهر و پنهان همه موجودات دارد اشاره میکند.

«یا من یعلم مراد المریدین یا من یعلم ضمیر الصّامتین:» «1»

ای آن که خواسته خواستاران و راز دل خاموشان را میداند.

«وبعلمك الذی احاطه بكل شیء:» «2»

و به علم و آگاهی است که نسبت به همه چیز احاطه دارد.

آگاهی و عدالت

موسی بن عمران علیه السلام، روزی از محلی میگذشت برسر چشمهای در کنار کوه رسید، با آب آن چشمه وضو ساخت تا بالای کوه رفته به نماز ایستد، در این هنگام اسب سواری به آنجا رسید، برای نوشیدن آب از مرکب پیاده شد، وقت رفتن کیسه پول خود را فراموش کرده در کنار چشمه به جای گذاشت، پس از او چوپانی رسید با مشاهده کیسه پول آن را برداشت و از آنجا دور شد.

پس از چوپان پیرمردی برسرچشمه آب آمد که آثار تنگدستی و نداری از ظاهرش پیدا بود، پشته هیزمی برسر داشت آن را به جانی نهاد و برای استراحت کنار چشمه آرکید، زمانی نگذشت که اسب سوار به آنجا بازگشت و اطراف چشمه را برای یافتن کیسه پولش جستجو کرد ولی کیسه را نیافت، به پیرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بی اطلاعی کرد، بین آن دو سخنانی رد و بدل شد که به زد و خورد انجامید، نهایتاً اسب سوار پیرمرد را از پای انداخت!

موسی (ع) عرضه داشت پروردگارا این چه حادثهای بود که پیش آمد و مسئله عدالت و دادگری در این داستان چگونه است؟!

(2) - دعای کمیل.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 41

پول را چوپان برداشت، پیرمرد مورد ظلم و ستم قرار گرفت. خطاب رسید موسی پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، میان این دو قصاص انجام گرفت و انتقام خون به ناحق ریخته گرفته شد در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول آن کیسه بدهکار بود، از این جهت به حق خود رسید من براساس آگاهیام به اسرار از روی عدل و دادگری حکومت میکنم. «1»

چهل فرشتگان به جایگاه معنوی خلیفه

از آنجا که فرشتگان دارای دانش و علمی محدوداند و مکان و جایگاه خاصی در دیدگاه خود نسبت به حقایق دارند، و قدرت دیدن عمق هر حقیقتی را ندارند از آدم فقط بدنی مادی با عوارضش چون غضب و شهوت، و احتمالاً پدیدآمدن حرص و حسد، و کبر و عجب، و نزاع و تنازع مشاهده کردند و در مقام چنان پرسش از حضرت حق برآمدند که میخواهی در زمین کسی را قرار دهی که فساد و خون ریزی کند؟

آنان از دیدن کمالات بالقوه او که سبب خلافتش از خدا در روی زمین است عاجز بودند، آنان نمی دانستند که این موجود فقط همین بدن خاکی نیست، آنان آگاهی نداشتند که این بدن ظرف حقایقی اصیل، و واقعیاتی ملکوتی و افق طلوع روحی ویژه چون **نفحت فیه من روحی** است، این بدن معدن ظهور عقل و خرد و اندیشه و تفکر، و کارگاه تولید علم و دانش است، علم و دانشی که میلیونها کتاب و کتابخانه، و تمدنی عظیم از آن به وجود میآید، علاوه بر همه اینها نمی دانستند که از وجود این خلیفه صالحان و شایستگی چون پیامبران، و امامان، و اولیاء حق «2»، و عارفان عامل، و اندیشمندانی لایق به وجود میآید.

(1) - سفینه البحار، چاپ قسم، ج 2، ص 433.

(2) - صافی، ج 1، ص 108.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 42

آنان از اسرار وجودی و رازهای پنهانی، و مصالح حیات این موجود بی خبر بودند، و نمی دانستند که او پس از قرار گرفتنش در زمین که سیر نزولی اوست با هدایت حضرت دوست به سیر صعودی برمی خیزد و به جایی از معنویت و نورانیت و مقام و منزلت میرسد که دست هیچ فرشتهای حتی فرشته مقرب به آن جایگاه و منزلت نمی رسد.

رسول خدا در روایاتی به عظمت انسان مؤمنی که حقاً خلیفه خداست به این صورت اشاره میکنند:

«ان المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده وانه لاكرم على الله عزوجل من ملك مقرب:» «1»

بی تردید مؤمن در آسمانها چنان که انسان اهل و فرزندش را میشناسد شناخته شده است، و قطعاً مؤمن نزد خدا از فرشته مقرب گرامی تر است.

از قول حضرت حق نقل شده:

«وعزتي وجلالي ما خلقت من خلقي خلقاً احب الي من عبدی المؤمن:» «2»

به عزت و جلالم سوگند از آفریده هایم آفریده های را نزد خود محبوب تر از بنده مؤمنم نیافریده ام.

«المؤمن اكرم على الله من ملائكة المقرين:» «3»

مؤمن نزد خدا از فرشته های مقرب گرامی تر است.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«المؤمن اعظم حرمة من الكعبة:» «4»

(1) - بحار، ج 68، ص 19.

(2) - بحار، ج 71، ص 158.

(3) - کنز العمال، ج 1، ص 164.

(4) - بحار، ج 68، ص 16.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 43

حرمت مؤمن از حرمت کعبه بزرگ تر است.

فرشتگان نمیدانستند که این موجود مطلع الفجر مفاهیم و معانی اسمای حسناى خداست و جلوه گاه عنایات حضرت حق و مجلای اتم حقایق ملکوتیه و فیوضات ربانیه و معارف عرشیه است.

آنان نمی دانستند که این موجود شریف و این عنصر کریم مهبط وحی الله، و مقتدای ملائکة الله، و محل نزول قرآن مجید، و منبع ولایت الله، و جایگاه عهدالله، و معدن حکمة الله است.

آنان نمی دانستند که این موجود والا، و این گوهر اعلا نسخه اسرار الهی و آئینه جمال شاهی، و خلاصه عالم هستی، و خورنده جام السی است.

آنان آگاهی نداشتند که این موجود در عالم معنی مخاطب به این خطاب است:

توئی که مظهر ذات و صفات سبحانی ج

به مُلک صورت و معنا تو عرش رحمانی جبه مُلک صورت و معنا تو عرش رحمانیکتاب جامع آیات و کائنات توئی جج
جججج

از آن که نسخه لاریب فیه را جانی ججججججکتاب جامع آیات و کائنات توئی جاز آن که نسخه لاریب فیه را جانی
جتوراست با همه انسی از آن که توهمهای جججججج این سبب تو مسمی به اسم انسانی جججججج به کنه کمال حقیقت بررسی
جزخویشتن شنوی آن صدای سبحانی جج

آنان نمی دانستند که فساد و خون ریزی و فسق و فجوری که در زمین اتفاق میافتد معلول وجود افرادی است که از
خودشناسی و خداشناسی بیخبرند و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 44

خود را چون حیوانات و دریک کلمه جز بدن و خوردن و لذت بردن از شهوت چیزی نمی دانند

و الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَتِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ: «1»

و آنان که به راه کفر و ناسپاسی و پنهان داشتن حق رفتند سرگرم بهره گیری از کالاهای لذت های زودگذر دنیاوند و همواره چون حیوانات دنبال شکم چرانی هستند و جایگاهشان آتش است.

آنان نمیدانستند که این موجود به سوی آئین الهی، و شریعت ربانی، و دنیای خلوص و عرصه گاه نفس مطمئنه راه دارد و به جایی میرسد که دست هیچ موجودی از موجودات غیب و شهود به آن جایگاه نمی رسد.

براساس عدم آگاهی فرشتگان به این حقایق معنوی بود که در پاسخ آنان فرمود:

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بی تردید آنچه را من میدانم شما نمی دانید.

در این زمینه دانش و آگاهی بی نهایت خود را نسبت به همه حقایق و غیب و شهود هستی، و درون و برون آفرینش در کنار به وجود آوردن آدم به فرشتگان اعلام داشت، و از فحوای آیات و روایات و دعا به صراحت استفاده میشود که آگاهی او به همه موجودات پیش از به وجود آمدنشان و هنگام موجود بودنشان و پس از فناء و تغییر وجودشان و به سابق هستی و لاحق آن و همه امور مربوط به درون و برونشان و اول و آخرشان و جریان حیات و کارشان علمی فراگیر و

(1) - محمد، آیه 12.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 45

دانشی محیط و آگاهی همه جنبه های است، و کلّ هستی با آنچه در آن است در برابر دانش او چون نقطه های در دایره های با محیط بی نهایت است و به عبارت دیگر دانش و آگاهی اش نسبت به همه موجودات و آثارشان دانشی محیط و فراگیر و ازلاً و ابداً چیزی از حضرتش پنهان و مخفی نیست و نمی تواند پنهان و مخفی شود و از حضور وجود مقدس غایب گردد.

تفسیر آیه 31

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و خدا همه نامها را به آدم آموخت، سپس به فرشتگان ارائه داد و گفت: مرا از نام های اینان خبر دهید اگر [در ادعای شایسته بودن به خلافت الهی] راستگوئید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه گذشته از مسائل مهمی که به عنوان مسائل محوری در آن است، به نظر میرسد بتوان چهار حقیقت بسیار با ارزش استفاده کرد:

1. ارزش علم
2. جایگاه علم
3. ارزش تعلیم
4. ارزش تعلّم و یادگیری

اسماء

دراین که اسماء چیست و چه بوده و منطبق برچه حقایقی است میان مفسران و سالکان راه معرفت، و اهل حقیقت مسائلی مطرح است که به برخی از آنها اشاره میشود:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 46

برخی از نکته سنجان و آگاهان به معارف براین عقیده اند که مراد از اسماء الفاظ و کلمات نیستند، زیرا دانستن الفاظ و کلمات نمی تواند سبب برتری آدم بر فرشتگان باشد، چون فرشتگان و غیرفرشتگان هم قدرت یادگیری همه کلمات و الفاظ را دارند، بلکه منظور از اسماء، مسمیات و حقایقی است که به دلیل آیات بعد در غیب آسمانها و زمین اند، و در

نظام خلقت و هستی کاربُرد محوری دارند و ضمیر «هم» در آیه 31 در جمله **عَرَضَهُمْ** و هؤلاء در جمله **أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ** و چهار ضمیر «هم» در آیه 33 بر این که مقصود از اسماء مسمیات زنده و کامل و مؤثر در عرصه هستی است دلالت روشن دارد.

المیزان میگوید: آنانی را که خدا بفرشتگان عرضه داشت حقایق عالی و ناپیدائی هستند که نزد خداوند قرار دارند، و خداوند هر اسمی را در این جهان به برکت آنان ایجاد نمود و آنچه در زمین و آسمان هاست از پرتو نور آنان می باشد «1».

امیرالمؤمنان (ع) در تعقیب نماز خود متوسل به دعائی بسیارمهم بودند که بر واقعیات کشف شده برآدم و این که منطبق بر حقایق موجود در غیب آسمانها و زمین است دلالت دارد، حقایقی که از ملائکه پنهان بود، و قدرت احاطه علمی برآن را نداشتند.

«وإسالك باسمك الذى خلقت به عرشك الذى لا يعلم ما هو الا انت وإسالك يا الله باسمك الذى تضعع به سكان سماواتك واستقر عرشك وإسالك باسمك الذى اقامت به عرشك وكرسیك فى الهواء

(1) - المیزان، ج 1، ص 151.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 47

وإسالك باسمك الذى دعاك به حملة الاسم يا الله الذى لا يعمل ملك مقرب ولا حامل عرشك ولا كرسیك الا من علمة ذلك: «1»

از تو درخواست دارم به حق اسمت که به وسیله آن عرش خود را که کسی جز تو نمی داند ماهیت و حقیقتش چیست آفریدی، و ای خدا از تو درخواست دارم به حق اسمت که به خاطر آن ساکنان آسمان هایت ترسان و هراسان اند، و تحت فرمان روائی است بر هستی مستقر است، و از تو درخواست دارم به حق اسمت که به وسیله آن عرشت و تخت فرمان روائی ات را بدون تکیه برچیزی برپا داشتی، و از تو ای خدا درخواست دارم به حق اسمت که تو را حاملان اسم، به وسیله آن میخوانند اسمی که نه آن را فرشته مقرب میداند و نه حاملان عرشت و نه حاملان کرسی ات مگر کسی که خودت آن اسم را به او تعلیم دهی.

در دیگر دعاهائی که از اهل بیت عصمت و طهارت نقل شده به این معنا اشاره شده است:

«وبالاسم الذی خلقت به العرش، وبالاسم الذی خلقت به الكرسي، وبالاسم الذی خلقت به الارواح...» «2»

و به حق اسمی که به وسیله آن عرش را آفریدی، و به حق اسمی که به وسیله آن کرسی را به وجود آوردی، به حق اسمی که ارواح را خلق نمودی ...

با توجه به اینگونه دعاها و روایات بسیارمهمی که مشابه این دعاهاست میتوان احتمال داد که مراد از همه اسماء در این آیه شریفه اسماء حسنی است که فقط موجودی چون انسان میتواند در محدوده سعه وجودیاش مظهر و مطلع الفجر آن اسماء که حقایق نوریه و ملکوتیه و مؤثر در ایجاد هستند باشد، و مظهر اتم و

(1) - کلام نور، ج 4، ص 213؛ آثار الصادقین، ج 19، ص 34.

(2) - صافی، ج 1، ص 113.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 48

اکملش پیامبراسلام و امام معصومانند که مسمیات مظهری و مظهری آن اسماء اند، چنان که در روایات معتبر از آن بزرگواران نقل شده که فرموده اند:

«نحن والله الاسماء الحسنى»

به خدا سوگند ما اسماء حسنی هستیم.

و بنا به پاره‌ای از روایات علاوه بر تعلیم اصل اسماء حسنی به آدم، مظاهر آن اسماء را که پیامبر و اهل بیتانند به تعلیم کشفی به آدم تعلیم داد چنان که صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة و نورالثقلین از حضرت صادق امام به حق ناطق نقل میکند که آن حضرت فرمود:

«ان الله تبارك وتعالى علم آدم (ع) اسماء حجج الله کلّها ثم عرضهم .. و هم ارواح ... على الملائكة» «1»

بی تردید خدای تبارک و تعالی اسماء همه حجت های خود را به آدم درحالی که به صورت ارواح بودند تعلیم داد، سپس آنان را به فرشتگان ارائه داد ...

بسیاری از مفسران میگویند: مراد از اسماء نام همه موجودات و روش صنایع، و آبادی زمین، و نام طعامها و دواجات، و راه استخراج معادن و کاشتن اشجار، و منافع آنها و هر آن چه که به مصلحت دین و دنیای انسان است میباشد. «2» ولی باید گفت یادگیری این نامها و روشها که ربطی هم به غیب آسمانها و زمین ندارد بر فرشتگان دشوار نبود، و امتیازی برای انسان که دانستن اسماء به معنای اول مدخلیت در خلافت او داشت به حساب نمی آید، چون همه این نامها که در ارتباط با طبیعت عالم و ظاهر جهان هستی است و بیرون از غیب

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 46، حدیث 87.

(2) - منهج الصادقین، ج 1، ص 225.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 49

آسمانها و زمین است اموری اعتباری است که با وضع الفاظ برای اشیاء و عناصر پدید آمده، و در بسیاری از آنها دست بشر در کار بوده است.

از آنجا که در آیه شریفه مسئله تعلیم و تعلّم مطرح است و چنان که در ابتدای توضیح آیه اشاره شد به نظر میرسد میتوان چهار حقیقت با ارزش را از برکت آیه مورد توجه قرار داد:

1- ارزش علم

خوراکی های حلال مادی روزی بدن، و اخلاق حسنه روزی نفس، و ایمان و اعتقاد صحیح روزی قلب، و علم و دانش و بصیرت و بینش روزی عقل است.

علم و معرفت چراغ راه زندگی، و داروی درمانکننده جهالت و نادانی، و مایه حیات جاودانی، و بنیان و روح بندگی است.

علم و معرفت سبب شناختن حق، و عامل آشنائی با وحی و علت دوستی با انسان های با منفعت، و موجب گرویدن به دارندگان مقام نبوت و ولایت است.

دانش و علم سبب و فلسفه کلی آفرینش سماوات و ارضین و جهان بالا و پائین، و عرصه گاه هستی، و پهن دشت خلقت است و همین حقیقت برای عظمت و ارزش علم و معرفت کافی است، قرآن مجید در رابطه با این مطلب میفرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: «1»

(1) - طلاق، آیه 12.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 50

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل میشود تا بدانید و آگاه شوید که خدا برهرکاری تواناست و این که دانش و علم خدائی بی تردید به همه چیز احاطه دارد.

این آیه شریفه دلیل بر شرف دانش به ویژه علم توحید است، علمی که پایه و اساس هر علمی و مدار هر معرفت و بینشی است.

علم حقیقتی است که خدا پس از به وجود آوردن آدم پیش از هر نعمتی به او عنایت کرد، و این مایه برتر و شریف تر را سبب امتیاز و فضیلت او بر همه فرشتگان قرار داد.

علم و معرفت حقیقتی است که در اولین آیاتی که در شروع بعثت حضرت ختمی مرتبت برآن حضرت نازل شد، پس از اشاره به خلقت و آفرینش نوع انسان به عنوان اولین نعمتی که به انسان عطا شده مورد توجه قرار گرفته است:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: «1»

بخوان به نام پروردگارت که همه آفریدهها را آفرید، همان که انسان را از علق [که موجود زنده و شناوری در نطفه شبیه به زالوست] آفرید، بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین کریمان است، همان که به وسیله قلم آموخت، و به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

یقیناً اگر نعمتی اعلی و اشرف از علم بود، آن را پس از مسئله آفرینش و خلقت مورد توجه قرار میداد، در ابتدای آیات و وضع اولیه انسان یعنی علق که از نظر ظاهر پستترین و بی ارزش ترین عناصر است اشاره میکند، و در آیات بعد به عالم شدنش که برترین مرتبه و نیکوترین جایگاه است توجه میدهد، گوئی به انسان گوشزد میکند که تو در مراحل اولیه وجودت در نهایت پستی و

(1) - علق، آیات 4-1.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 51

بی ارزشی بودی، و در مرحله بعد در درجهای قرار گرفتی که نهایت شرف، و غایت کمال و بزرگی، و قلّه نفاست و ارزش است.

قرآن مجید از علم و دانش و معرفت و آگاهی تعبیر به حکمت نموده، و جایگاه حکمت را عظیم و بزرگ شمرده است:

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. «1»

و کسی که حکمت به او عطا شود، قطعاً خیر فراوان به او عطا شده است.

حاصل آنچه در حکمت گفته شده این است که حکمت عبارت از مواظب قرآن، و حقایق و معارف کتاب الهی، و دانش و علم و فهم و بصیرت و نبوت است:

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ:

بی تردید ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم.

قرآن مجید میان ده برنامه تقابل و تضاد قائل شده، و هر يك را در برابر دیگری با همه هویت غیرمساوی دانسته است:

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ: «2»

به مردم بگو «ناپاک و پاک مساوی نیستند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ: «3»

نابینا و بینا و تاریکی و نور، و سایه و باد گرم سوزان و زندگان و مردگان یکسان و مساوی نیستند.

(1) - بقره، آیه 269.

(2) - مائده، آیه 100.

(3) - فاطر، آیات 21-19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 52

اگر به تفسیر پنج حقیقت مثبت این آیات، طیب، بصیر، نور، ظل، احیا تأمل و دقت شود و برای یافتن مفهوم معنوی آنها از روایات استفاده گردد روشن میشود که بازگشت همه اینها به علم و دانش و بصیرت و بینش است. «1» امیرالمؤمنین (ع) برای دانش و علم و فهم و بصیرت، و بینش و معرفت فضایل و منافع و نتایج و ثمرات مهمی برشمرده از جمله:

«فأرأسه التواضع، وعينه البراءة من الحسد، واذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النية، وعقله معرفة الاشياء والامور و يده الرحمة، ورجله زيارة العلماء و همته السلامة، وحكمة الورع ومستقره النجاة، وقائده العافية، ومركبه الوفاء، وسلاحه لين الحكمة، و سيفه الرضا، وقوسه المداواة، وجيشه مجاورة العلماء، ومآله الادب، وذخيرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، ومأواه الموادة، ودليله الهدى، ورفيقه محبة الاخيار:» «2»

دانش را سَرّی چون فروتنی و خاکساری است، و چشمش پاکی از حسد است و گوشش فهم و زبانش راستی و صدق، و نگهداریاش کاوش و جستجو، و قلبش نیت نیک، و عقلش شناخت اشیاء و امور، و دستش مهربانی و رحمت، و پایش دیدار دانشمندان و همتش سلامت، و حکمتش پاکدامنی و تقوا و قرارگاهش رهایی و نجات، و راهبرش عافیت، و مرکبش وفاداری، و اسلحهاش سخن نرم، و شمشیرش رضا و خوشنودی به حقیقت، و کمانش مدارا، و لشگرش مجاورت و همنشینی با دانشمندان، و بازگشتش ادب، و اندوخته و

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 11.

(2) - شافعی، ج 1، ص 83.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 53

پس اندازش کناره گیری از گناهان، و توشه‌اش خوبی‌ها، و جایگاهش سکون و آرامش، و راهنمایش هدایت، و رفیقش دوستی و محبت نسبت به نیکان است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«نعم وزیر الايمان العلم، ونعم وزير العلم الحلم، ونعم وزير الرفق، ونعم وزير الرفق الصبر:» «1»

دانش و معرفت وزیر خوبی برای ایمان، و بردباری وزیر خوبی برای دانش، و مدارا وزیر خوبی برای بردباری، و صبر وزیر خوبی برای مداراست.

از رسول اسلام روایت شده:

«طلب العلم فريضة على كل مسلم الا ان الله يحب بغاة العلم:» «2»

طلب دانش و معرفت بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید یقیناً خدا خواستاران دانش را دوست دارد.

محدث خبیر و فیلسوف کبیر ملا محسن فیض کاشانی در توضیح این حدیث در کتاب وافی میگوید:

هرگاه مرتبه‌ای از دانش برای انسان حاصل شد، تحصیل دیگر مرتبه و دانش بر او واجب است و برای به دست آوردن معرفت براساس طاقت و حوصله نهایتی نیست لذا به اعلم همه خلائق حضرت ختمی مرتبت در قرآن مجید خطاب شده:

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «3»

و بگو پروردگارم بر دانش من بیفزای.

رسول خدا میفرماید:

(1) - شافعی، ج 1، ص 83.

(2) - کافی، ج 1، ص 31، حدیث 5.

(3) - طه، آیه 114.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 54

«ان الحکمة تزيد الشریف شرفاً و ترفع المملوک حتی یجلس مجالس المملوک:» «1»

بی تردید دانش و حکمت برشرف شریف میافزاید، و برده را به چنان مقام و مرتبه ای می‌رساند که در مجالس شاهان برای افزودن به ارزش آن مجالس بنشیند.

از نبی اکرم روایت شده:

«إذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: صدقة جاریة، او علم ینتفع به، او ولد صالح یدعوله:» «2»

هنگامی که فرزند آدم بمیرد پرونده عملش بسته میشود مگر از سه برنامه: کار خیری که جریان داشته باشد، دانشی که از آن بهره برند، فرزند شایسته‌ای که برایش دعا کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به، الاوان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال، ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم وقد ضمنه وسیفی لکم، والعلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه فاطلبوه.» «3»

ای مردم بدانید کمال دین رفتن دنبال علم و عمل به آن است، آگاه باشید طلب علم بر شما از طلب مال واجبتر است. مال برای شما تقسیم شده و نسبت به رسیدنش به شما، ضمانت مقرر گشته، یقیناً عادلی آن را میان شما تقسیم کرده و آن را ضمانت

(1) - محجة البیضاء، ج 1، ص 14.

(2) - محجة البیضاء، ج 1، ص 20.

(3) - کافی، ج 1، ص 30.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 55

نموده و کامل و تمام به شما خواهد داد، ولی علم و معرفت گنجینه‌های نزد اهل آن است و به شما فرمان داده شده آن را از اهلش بطلبید و آن حضرت به کمیل بن زیاد فرمود:

«یا کمیل العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال، و العلم حاکم و المال محکوم علیه، و المال ینقصد النفقه، و العلم یرکو علی الانفاق.»

ای کمیل دانش و معرفت بهتر از مال است، دانش تو را از آفات حفظ میکند، و مال را تو باید حفظ کنی، دانش حاکم است و مال محکوم، مال را هزینه و انفاق می‌کاهد، و علم و دانش با هزینه شدن رشد و نمو میکند.

این نکته در این بخش نباید ناگفته بماند که فرهنگ پاک حضرت حق، طلب هر رشته دانش مفیدی را لازم میدانند، و آبادی دنیای انسان و مملکت و کشور را ثمره و میوه شیرین علم به حساب می‌آورد و تحصیل هر دانشی را که در خدمت اسلام و مسلمین به کار می‌رود واجب کفائی و فریضه میدانند، و معرفت دینی را که موجب تنظیم همه امور براساس قسط و عدل و حکمت و صدق است بر فرد فرد امت واجب عینی قرار داده است و بیشتر روایات نقل شده در کتاب های با

ارزش حدیث ناظر به علم شریعت و معرفت دینی است که سبب شناختن خدا و قیامت و احکام الهیه و مسائل اخلاقی، و شامل مواعظ و پندها و حکمت های استوار است.

در رابطه با این علم شریف، و دانش مُنیف است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«العلم افضل من المال بسبعة: الاول انه ميراث الانبياء والمال ميراث الفراعنة، الثاني ان العلم لا ينقص بالنفقة والمال ينقص بها، الثالث يحتاج المال الى الحافظ والعلم يحفظ صاحبه، الرابع العلم يدخل في الكفن

تفسير حكيم، ج 2، ص: 56

ويبقى المال، الخامس المال يحصل للمؤمن والكافر والعلم لا يحصل الا للمؤمن خاصته، السادس جميع الناس يحتاجون الى صاحب العلم في امور دينهم ولا يحتاجون الى صاحب المال، السابع العلم يقوى الرجل على المرور على الصراط والمال يمنعه:»
«1»

دانش به هفت امتیاز بر ثروت و مال برتری دارد: اول اینکه دانش میراث پیامبران و مال میراث فرعون هاست، دوم: دانش با هزینه کردن کم نمی شود، مال با خرج کردن کاسته میگردد، سوم: مال نیازمند به نگهبان است و دانش دارندهاش را حفظ میکند، چهارم: دانش با انسان وارد دنیای دیگر میگردد و ثروت مال در این دنیا باقی میماند، پنجم: مال برای مؤمن و کافر به دست میآید و دانش فقط برای مؤمن حاصل میگردد، ششم: همه مردم در امور دینشان به دانشمند نیازمندند و به ثروتمند هیچ نیازی ندارند، هفتم: دانش انسان را بر عبور از صراط در قیامت یاری میدهد و مال از عبور انسان تا پس دادن حساب مانع میگردد.

و نیز از علی (ع) روایت شده:

«قيمة كل امرء ما علمه.»

ارزش هر انسانی به دانشی است که آن را میداند.

حضرت موسی بن جعفر (ع) در روایت بسیار مهمی در رابطه با معرفت دینی و این که طلب این معرفت واجب است میفرماید:

«تفقهوا فی دین الله، فان الفقه مفتاح البصيرة، و تمام العبادة، والسبب الى المنازل الرفیعة، والرتب الجلیلة فی الدین والدنیا
وفضل الفقیه علی

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 26.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 57

العابد کفضل الشمس علی الکواکب ومن لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملاً: «1»

نسبت به دین خدا دانا و آگاه شوید، زیرا دانائی و آگاهی کلید بصیرت و روشن بینی، و همه عبادت، و وسیله به سوی
جایگاهی بلند، و رتبه های بزرگ در دین و دنیا است، و برتری آگاه و دانا بر عابد مانند برتری خورشید بر ستارگان
است، و کسی که نسبت به دین خود دانا و آگاه نگردد خدا به عملی از او خشنود و راضی نگردد.

رسول خدا میفرماید:

«قلیل العلم خیر من کثیر العبادة» «2»

دانش اندک از عبادت بسیار بهتر است.

آیات و روایاتی که گذشت گوشه های اندک از نظریات اسلام، در رابطه با اصل علم و دانش، و این گوهر بی نظیر دریای
معنا بود.

جایگاه عالم

دانشمند چراغ پرفروغی است، که برای فراری دادن ظلمت و تاریکی از افق بساط زندگی آدمیان طلوع میکند، و شمع
فروزانی است که شبستان حیات انسان را روشن مینماید، و نشانه های از نشانه های حق است که مکلفان به وسیله او در
صراط مستقیم قرار میگیرند، و آتش پرحرارتی است که هیزم و سوسه های شیطانی، و نقشه های ابلیسی از شعله او
میسوزند، و شجره طیبه و درخت پاکی است که ریشه اش استوار و قامتش برافروخته و میوه اش دارای ظهوری چهارفصل

است که دردهای فکری و روحی و روانی را درمان میکند، و چشمهای گوارا و پرآب است که تشنگان وادی معرفت را سیراب و آنان را از هلاکت و ضلالت

(1) - بحار، ج 78، ص 221.

(2) - محجة البيضاء، ج 1، ص 22.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 58

نجات میدهد، و دلیل و راهنمایی است که گم شدگان بیابان حیرت را به منزل مقصود میرساند.

در این مرحله آنچه درباره عالم و منزلت و مقام او از نظر قرآن و روایات بررسی میشود، منظور آن انسان والائی است که دارای معرفت دینی است، و آگاه به حقایق و معارف به اندازه سعه وجودی خویش است، و براساس آگاهی و معرفت خود عمل میکند، و با شوق و اشتیاق به انتقال دانش و علم خود و تعلیم به دیگران اقدام میکند، و راه مستقیم الهی را به مردمان نشان میدهد و چون شمع میسوزد تا شبستان زندگی دیگران را روشن سازد.

درباره ارزش و عظمت عالم، و منزلت و موقعیت او و قدر و جلالتش همین بس که قرآن مجید صاحبان علم را که شریعت توحید را چشیده، و دلشان به نور ایمان منور است، و شاهدانی بر وحدانیت حضرت حقاند پس از خدا و فرشتگان ذکر کرده است، عالمان و آگاهانی که در رأس آنان پیامبران و امامان و اولیاء خاص حق و عارفان به معارف الهیه اند، آن خورشیدهای فروزانی که مربی انسانها و نور حیات آدمیاناند و چهره تاریخ و صفحات زمان از ذکر آنان و یاد اوصافشان سپید و روشن و آبرومند است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ: «1»

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی میدهد که هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی میدهند که هیچ معبودی جز او نیست.

مؤمنان از نظر آیات قرآن به اراده حکیمانه خدا به سوی رفعت و منزلت حرکت داده میشوند و صاحبان دانش به جانب منزلتها و درجات رسانیده میشوند:

(1) - آل عمران، آیه 18.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 59

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ: «1»

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه و منزلتی و دانشمندان را به درجاتی عظیم و با ارزش بلند گرداند.

قرآن مجید دانشمندان را به پنج ویژگی و خصوصیت ستوده و تمجید کرده، که نشانگر عظمت و ارزش آنان به خاطر آراسته بودن به دانش و معرفت است.

1- ایمان

وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ «2»

و ثابت قدمان در دانش و چیره دستان در بینش میگویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.

2- گواهی به توحید

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ «3»

خدا و فرشتگان و صاحبان دانش به وحدانیت حق و این که معبودی جز او نیست شهادت و گواهی میدهند.

3- 4- گریه و فروتنی برای خدا

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا، وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِن كَان وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا، وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا: «4»

(1) - مجادله، آیه 11.

(2) - آل عمران، آیه 7.

(3) - آل عمران، آیه 18.

(4) - اسراء، آیات 109 - 107.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 60

همانا کسانی که پیش از نزول قرآن معرفت و دانش یافته‌اند زمانی که برآنان میخوانند سجده کنان به رو در میافتند و میگویند منزّه و پاک است پروردگاران، بی تردید وعده پروردگاران انجام شدنی است و گریه کنان به رو در میافتند و شنیدن قرآن بر فروتنی و تواضعشان میافزاید.

5- هراس از عظمت و جلال خدا

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: «1»

از بندگان خدا فقط دانشمندان از خدا در هراس و ترس اند.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مقام و منزلت و ارزش دانشمندان روایاتی بسیار مهم رسیده از جمله:

«العلماء ورثة الانبياء»: «2»

دانشمندان و علمای ربانی وارثان پیامبران اند.

روشن است که رتبه و منزلتی بالاتر از رتبه پیامبران نیست و شرفی برتر از وراثت از آنان وجود ندارد.

«يستغفر للعالم ما في السماوات والارض»: «3»

برای دانشمند آنچه در آسمانها و زمین است استغفار میکند.

«موت قبيلة ایسر من موت عالم:» «4»

مرگ يك قبيله آسان تر از مرگ عالم است.

(1) - فاطر، آیه 28.

(2) - کافی، ج 1، ص 32.

(3) - کافی، ج 1، ص 34.

(4) - محجة البيضاء، ج 1، ص 14.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 61

«یوزن يوم القيامة مداد العلماء بدماء الشهداء»

روز قیامت مرکب دوات دانشمندان را در برابر خون شهیدان وزن میکنند.

«العالم امين الله سبحانه في الارض:» «1»

دانشمند امین خدای سبحان در زمین است.

«فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب:» «2»

برتری دانشمند بر عابد مانند برتری ماه در شب چهارده و بر سایر ستارگان است.

«يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء:» «3»

روز قیامت سه طایفه شفاعت میکنند: پیامبران، سپس دانشمندان، آنگاه شهیدان.

«فضل المؤمن العالم على العابد سبعين درجة:» «4»

برتری دانشمند با ایمان بر عابد به هفتاد درجه است.

«فقيه واحد اشدّ على الشيطان من الف عابد:» «5»

يك دانشمند در شکستن شیطان از هزار عابد قوی تر است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«العالم افضل من الصائم القائم المجاهد، واذا مات العالم ثلم في الاسلام ثلثة لايسدّها الا خلف منه:»

دانشمند از روزه دار شب زنده دار مجاهد برتر است، و هنگامی که دانشمند بمیرد شکافی در اسلام ایجاد میشود که چیزی آن را جز جانشین واقعی او پر نمی کند.

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 15.

(2) - امالی صدوق، 37.

(3) - قرب الاسناد، 31.

(4) - محجة البيضاء، ج 1، ص 16.

(5) - محجة البيضاء، ج 1، ص 21.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 62

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من احد يموت من المؤمنين احب الى ابليس من موت فقيه:» «1»

از اهل ایمان کسی نمی میرد که نزد ابلیس از مرگ دانشمند محبوب تر باشد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد:» «2»

دانشمندی که از دانشش بهره مند شوند از هفتاد هزار عابد برتر است.

از عارفی نقل شده:

دانش آدم سبب سجده فرشتگان بر او و منزلت و رفعت او بر فرشتگان بود، و دانش خضر موجب شاگردی کلیم الله در محضر او بود، دانش یوشع عامل فروتنی پاره‌ای از موجودات نسبت به او بود، و دانش یوسف سبب دیدار اهلش و به دست آوردن حکومت و رسیدن به مقام اجتهاد بود، و دانش داود علت آقائی و منزلت برای او بود، و دانش سلیمان عامل یافتن بلقیس و پیروزی بر او بود، و دانش عیسی سبب برطرف کردن تهمت بنی اسرائیل از دامن پاك مادرش بود، و دانش و آگاهی پیامبر «سبب بیداری جاهلان» و عامل شفاعت او در قیامت است. «3» در میان یاران پیامبر و اهل بیت کسانی بودند که از آن بزرگواران به اندازه سعه وجودی خویش کسب علم و دانش کردند و در این زمینه به مقامات و درجات بالائی رسیدند و به شدت مورد احترام و علاقه پیامبر و اهل بیت بودند.

زرارة میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم میفرمود:

(1) - شافعی، ج 1، ص 84.

(2) - کافی، ج 1، ص 33.

(3) - محجة البیضاء، ج 1، ص 36.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 63

«ادرك سلمان العلم الاول والعلم الآخر وهو بحر لا ینزع وهو منا اهل البيت:» «1»

سلمان دانش اول و آخر را به دست آورد، او دریائی است که آبش را نتوان کشید، و او از ما اهل بیت است.

فضیل بن یسار میگوید: حضرت باقر به من فرمود: آنچه مردم روایت میکنند روایت میکنی که علی (ع) فرمود: سلمان علم اول و آخر را به دست آورد، گفتم، آری فرمود: میدانی منظور از علم اول و آخر چیست؟ گفتم: یعنی علم بنی اسرائیل و علم پیامبر فرمود: نه این نیست، مقصود علم پیامبر و علم علی و روش پیامبر و روش علی است. «2» حضرت صادق (ع) درباره ابان بن تغلب فرمود:

«ایة ابان فادر قد سمع منی حدیثاً کثیراً.» «3»

چه ابانی، محققاً او از من روایات بسیاری را شنیده است.

درباره او نوشته اند:

«لقی علی بن الحسین و اباجعفر و اباعبدالله و روی عنهم و کانت له عندهم منزلة و قدم.» «4»

او به زیارت حضرت علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق نائل شد و از آنان روایت نقل کرد و نزد آنان از مقام و منزلت و سابقه نیک برخوردار بود.

(1) - اختیار معرفة الرجال، ص 12.

(2) - اختیار معرفة الرجال، ص 16

(3) - همان مدرک، ص 4.

(4) - اختیار معرفة الرجال.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 64

حضرت باقر (ع) به او فرمود:

«اجلس فی مسجد المدينة وافت للناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك:» «1»

در مسجد مدینه بنشین و در امور دین به مردم فتوی بده، بی تردید من دوست دارم در شیعیانم چون تو را ببینم.

حضرت صادق (ع) هنگامی که خبر درگذشت ابان را شنیدند فرمودند:

«رحمه الله لقد اوجع قلبي موته:» «2»

خداوند او را رحمت کند، مرگش قلب مرا به درد آورد.

علی بن حسین عیبدی میگوید: حضرت صادق هنگامی که عبدالله ابی یعفور از دنیا رفت به مفضل بن عمرجعفی نوشت:

«یا مفضل عهدت الیک عهدی کان الی عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه فمضی صلوات الله علیه موفیا لله عزوجل ولرسوله ولامامه بالعهد المعهود لله و قبض صلوات الله علی روحه محمود الاثر، مشکور السعی، مغفوراً له مرحوماً برضی الله و رسوله و امامه عنه فولادتی «بولاتی» من رسول الله ما کان فی عصرنا احداً اطوع لله و لرسوله و لامامه منه فما زال کذالك حتی قبضه الله الیه برحمة و صیره الی جنته مساکناً فیها مع رسول الله و امیرالمؤمنین انزله الله بین المسکین مسکن محمد و

(1) - اختیار معرفة الرجال.

(2) - اختیار معرفة الرجال، 4.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 65

امیرالمؤمنین صلوات الله علیها وان كانت المساكن واحدة والدرجات واحدة فزاده الله رضی من عنده و مغفرة من فضل برضای عنه:» «1»

ای مفضل تو را سفارش میکنم به سفارشم نسبت به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه، او که درود خدا بر وی باد از دنیا رفت درحالی که وفادار به خدای عزوجل و رسولش و امامش بود به عهده‌ی که معهود برخدا بود، درود بر روحش از دنیا رفت درحالی که اثرش نیکو و پسندیده، کوشش مورد پاداش، و آمرزیده و رحمت شده است به خاطر خدا و پیامبرش و امامش از او.

سوگند به ولادتم از رسول خدا، در روزگار ما احدی نسبت به خدا و پیامبر و امام مطیع تر از او وجود نداشت، او در این حالت به سر برد تا خدا او را به سوی رحمتش قبض روح کرد، و به سوی بهشتش برد، درحالی که در بهشت با پیامبر و امیرالمؤمنین ساکن است، خدا او را میان دو مسکن قرار داد، مسکن محمد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گرچه مساکن و درجات یکی است، خدا به خاطر خوشنودی من از او رضایت از پیشگاه خودش را بر او بیفزاید، و از احسانش بر مغفرت او اضافه نماید.

علی بن مسیب میگوید به حضرت رضا گفتم:

«شقتی بعیده ولست اصل الیک فی کل وقت فممن آخذ معالم دینی فقال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنيا:» «2»

مسافت و ناحیهام دور است، اینطور نیست که هر زمانی بخواهم به شما دسترسی پیدا کنم، معالم دینم را از چه کسی بگیرم؟

فرمود: از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیا امین است.

(1) - اختیار معرفة الرجال، ص 248.

(2) - اختیار معرفة الرجال، ص 594.

حضرت عسگری (ع) در رابطه با ارزش کار این گونه عالمان با کرامت از حضرت صادق (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«علماء شیعتنا یربطون بالثر الذی یلی ابلیس و عفاریته، بمنعوتهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلط علیهم ابلیس و شیعتہ النواصب، الا فممن انتصب لذلك من شیعتنا کانن افضل ممن جاهد الروم و الترك و الخزر الف الف مرة لانه یدفع عن ادیان محبینا و ذلك یدفع عن ابدانهم.»¹

علما و دانشمندان شیعیان ما دفاع کنندگان از مرزهای دینی و معنوی هستند که شیطان و همکاران پلیدش پشت و دنبال آن هستند، آنان از اینکه این دشمنان قسم خورده به شیعیان ضعیف ما حمله کنند، یا ابلیس و پیروان ناصبش بر شیعیان مسلط و چیره گردند جلوگیری میکنند، بدانید و آگاه باشید از شیعیان ما کسی که در برابر هجوم اینگونه دشمنان بایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و اهل خزر بجنگد، زیرا عالمان مدافع عقاید و دین شیعیاناند و اینان مدافع جسم و بدن ایشان.

ارزش تعلیم

علم و دانش سرمایه و گنجی عظیم است که حضرت حق توفیق تحصیلش را برای انسان فراهم میسازد، شکر و سپاس این نعمت به این است که به خاطر خدا و بیدارشدن غافلان، و آگاه شدن جاهلان، و آباد و عمارت مملکت و به سامان رسیدن ادب و تربیت، و ظهور رشد و کمال ملت هزینه شود و به دیگران منتقل گردد، و به دست عاشقان این سرمایه و گنج برسد، که هزینه کردن آن و انتقامش به دیگران دارای ثوابی عظیم، و پاداشی با ارزش است.

(1) - بحار ج 2 ص 5.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 67

رسول خدا به علی (ع) که مأمور تبلیغ دین و تعلیم دادن احکام به مردم یمین بود فرمود:

«لان یهدی الله بکر جلا واحدا خیرک من الدنیا وما فیها.»¹

اگر خدا به وسیله تو يك نفر را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.
و فرمود:

«ما تصدق الناس بصدقة مثل علم ينشر» «2»

مردم به مانند دانشی که انتشار یابد صدقهای نپرداخته اند.
و فرمود:

«من افضل الصدقة ان يعلم المرء علما ثم يعلمه احاه» «3»

از برترین صدقات دانشی است که انسان آن را فرا میگیرد، سپس به برادر دینیش میآموزد.
و فرمود:

«ما اهدى المرء المسلم الى اخيه هدية افضل من كلمة يحكمها الله بها هدى و يرده من ردى» «4»

انسان مسلمان به برادرش هدیهای را برتر از سخن حکیمانهای که به وسیله آن خدا بر هدایتش بیفزاید یا از گمراهی باز گرداند عطا نکرده است.

حضرت باقر (ع) میفرماید:

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 19.

(2) - محجة البيضاء، ج 1، ص 22.

(3) - محجة البيضاء، ج 1، ص 22.

(4) - محجة البيضاء، ج 1، ص 22.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 68

«من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئاً!»¹

کسی که باب هدایتی را تعلیم دهد، برای او پاداشی مانند عمل کنندگان به آن است، و از پاداش عمل کنندگان چیزی کم نمیشود.

حضرت سجاد در روایتی میفرماید:

«اوحی الله عزوجل الی موسی حبیبی الی خلقی و حبیب خلقی الی قال: یا رب کیف افعل؟ قال: ذکرهم آلائه و نعمائی لیحبونی فلتن ترد أبقا عن بابی او ضالاعن فنائی افضل لك من عبادة مائة سنة بصیام نهارها و قیام لیلها.»²

خدا به موسی وحی کرد مرا محبوب بندگانم گردان، و بندگانم را محبوب من گفت: پروردگارم چگونه این کار را انجام دهم خداوند فرمود: نعمتهای معنوی و مادی مرا به آنان یادآوری کن تا مرا دوست بدارند، چنانچه يك بنده فراری از درگاهم را به من بازگردانی، یا گمراهی را به پیشگاهم برسانی برای تو از عبادت صد سال که روزهایش به روزه و شب هایش به عبادت بگذرد بهتر است.

حضرت موسی بن جعفر میفرماید:

«فقیه واحد ینقذ یتیم من ایتامنا المنقطعین عنا وعن مشاهدتنا والتعلیم عن علومنا بتعلیمه ما هو محتاج الیه اشد علی ابلیس من الف عابد، لان العابد همه ذات نفسه فقط وهذا همه مع ذات نفسه ذات عبادالله وامائه

(1) - کافی ج 1 ص 35.

(2) - محجة البیضاء، ج 1، ص 31.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 69

لینقذهم من ید ابلیس و مردته فلذلك هو افضل عندالله من الف الف عابد و الف الف عابدة.»¹

يك دانشمند كه با تعليم دادن علمش شيعه‌هاى از شيعيان ما را كه به خاطر نبود ما جدای از حضور ما هستند و از زيارت ما محرومند و از يادگيرى دانش ما بى نصيبانند نجات ميدهد، از هزار عابد بر ابليس سنگين تر است، زيرا عابد همه همت و اراده‌اش وجود خودش است و عالم همه همتش وجود خویش و وجود بندگان خدا چه مرد و چه زن است، كه آنان را از دست ابليس و پيروانش نجات دهد، به همین خاطر عالم نزد خدا از يك ميليون مرد عابد و يك ميليون زن عابده برتر است.

ارزشی برتر از خونبها

حضرت عسگری (ع) روايت ميکند: شخصى مردى را به محضر حضرت سجاد آورد و ادعا داشت كه آن مرد پدرش را به قتل رسانيده، قاتل خدمت امام اعتراف كرد، حضرت به قصاص حكم داد، اما از صاحب خون خواست از قاتل گذشت كند تا به پاداش بزرگ و ثواب عظيمى دست يابد، ولى از چهره صاحب خون خوانده ميشد كه به عفو و گذشت رضايت نمى دهد.

حضرت زين العابدين فرمودند: اگر به خاطر ميآورى كه قاتل را برتو حقى هست به سبب آن حق از او گذشت كن، صاحب خون گفت: بر من حق دارد اما به آن اندازه نمى رسد كه از خون پدرم به خاطر حقى كه دارد گذشت كنم، حضرت پرسيد پس چه ميكنى؟ پاسخ داد قصاص ميكنم ولى اگر ماييل باشد با ديه و خون بها با او مصالحه ميكنم و از او گذشت مينمايم.

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 32.

تفسير حكيم، ج 2، ص: 70

حضرت فرمود: حق قاتل برعهده تو چيست؟ گفت: پسر رسول خدا اين مرد به من توحيد و نبوت حضرت محمد و امامت ائمه را تلقين و تعليم نموده.

حضرت سجاد فرمود به راستى اين حق با خون پدرت برابرى نمى كند؟ به خدا سوگند اين كارى كه او نسبت به تو انجام داده با خون تمام مردم روى زمين از گذشتگان و آيندگان به جز پيامبران و امامان برابرى دارد! چون در دنيا چيزى وجود

ندارد که بتوان در برابر خون پیامبران و امامان قرار داد، سپس رو به قاتل کرد و فرمود: ثواب و پاداش تعلیم خود را به من میدهی تا خون بهای این قتل را بپردازم و تو از کشته شدن نجات یابی، قاتل گفت: پسر پیامبر من به این پاداش نیازمندم و شما از آن بی نیاز هستید، زیرا گناهم بزرگ است چرا که گناهی که نسبت به مقتول انجام داده‌ام و آن ریختن خون اوست مربوط به من و مقتول است نه میان من و پسرش.

حضرت فرمود: روی این حساب کشته شدن به نظر تو بهتر است از این که ثواب آن تعلیم را به من واگذار کنی؟

عرضه داشت آری، امام (ع) به صاحب خون فرمود: اکنون خود را با گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و تعلیم و محبتی که درباره تو نموده مقایسه کن: پدرت را به قتل رسانیده و او را از بهره بردن از زندگی دنیا محروم ساخت، و تو را از لذت دیدار او بی بهره نموده ولی در برابر بین او چه گوهر گران بهائی به تو داده، او به تو ایمان یعنی سرمایه ابدی آموخته تا در نهایت مستحق بهشت جاوید شوی و از عذاب ابد رها گردی، علاوه اگر در مصیبت پدرت شکیبائی به خرج دهی خداوند چنان پاداشی به تو عنایت کند که در بهشت با وی هم نشین شوی.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 71

بنابراین احسان و محبتی که او به تو نموده به مراتب از میزان ظلمی که به تو روا داشته برتر و بیشتر است.

اکنون خوب توجه کن، اگر حاضر باشی در برابر احسانی که به تو کرده او را ببخشی و از خون پدرت بدون گرفتن خون بها گذشت کنی حدیثی از فضایل پیامبر برای هر دوی شما نقل میکنم که آن حدیث از دنیا و هرچه در آن است با ارزش تر است.

و هرگاه نمی توانی خود را راضی کنی که از او بگذری من از مال خود دیهای را که بر عهده اوست به تو میپردازم ولی حدیث پیامبر را فقط برای او نقل میکنم و از گفتنش به تو دریغ میورزم تا در نتیجه سودی از دست تو برود که هرگاه به حساب آن بررسی بیابی که از جهان و هرچه در آن است فزون تر باشد.

صاحب خون گفت: پسر پیامبر این خسارت برای من قابل تحمل نیست، من او را بدون دریافت خون بها و بی هیچ قید و شرطی، تنها به خاطر رضای حق و حقی که بر من دارد میبخشم تا از لطف کلام شما بهره مند گردم، اکنون عنایت نموده و حدیث فضیلت پیامبر را برای نقل کنید.

امام (ع) با نقل حدیث پر قیمت خود، جوان را راضی کرد، و قاتل هم از قصاص نجات یافت. «1» در زمینه ارزش تعلیم و آموختن دانش به مردم روایت بسیار مهمی از حضرت رضا (ع) نقل شده که توجه به آن لازم است:

«يقال للعابد يوم القيامة: نعم الرجل كنت، همتك ذات نفسك و كفيت الناس مؤنثك فادخل الجنة الا ان الفقيه من افاض على الناس خيره و

(1) - بحار، ج 2، ص 13-12.

تفسير حكيم، ج 2، ص: 72

انقذهم من اعدائهم، و وفر عليه نعم جنان الله تعالى و حصل لهم رضوان الله تعالى و يقال للفقيه: يا ايها الكافل لايتام آل محمد الهادي لضعفاء محبيهم و مواليهم، قف حتى تشفع لكل من اخذ عنك او تعلم منك فيقف فيدخل الجنة معه فقاما وفتاما وفتاما حتى قال: عشراً وهم الذين اخذوا عنه علومه واخذوا عمن اخذ عنه و عمن اخذ عمن اخذ عنه الى يوم القيامة فانظروا كم فرق ما بين المنزلتين:»¹

روز قیامت به عابد میگویند: انسان خوبی بودی، فقط خود را نجات دادی و خرج زندگی خود را بر مردم تحمیل نمودی وارد بهشت شو، آگاه باشید دانشمند و فهیم کسی است که خیر و نیکیاش به مردم ریزش داشته و آنان را از دشمنانشان نجات دهد، نعمت های بهشت را برآنان بیفزاید و خوشنودی حق را برای آنان تحصیل کند.

روز قیامت به عالم ربانی و فقیه هدایتگر میگویند: ای کسی که یتیمان آل محمد را یعنی مردان و زنان امت را که در برابر هجوم و یورش فرهنگی دشمن قرار داشتند، سرپرستی مینمودی و محبان ضعیف اهل بیت را راهنمایی و هدایت میکردی در جایگاه خود قرار بگیری تا برای آنان که از تو معال دین را فراگرفتند و حقایق را آموختند شفاعت کنی سپس با او دسته دسته و گروه گروه که تا ده مرتبه این جمله را تکرار کرد وارد بهشت میشوند، اینان کسانی هستند که از آن عالم استفاده علمی نموده یا از شاگردانش یا از شاگرد شاگردانش به همین ترتیب تا روز قیامت بهره علمی بردند اینك دقت كنید فرق بین دو مقام عابد و عالم چه اندازه است؟!

ثروت چند برابر یا رشتهای از علم

مردی هدیه های معادل هزار درهم تقدیم حضرت مجتبی (ع) کرد، حضرت به او فرمود از دو برنامه کدام يك را میخواهی؟
آیا در برابر هدیهات بیست برابر

(1) - بحار، ج 2، ص 6.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 73

که بیست هزار درهم است به تو بپردازم یا دری از دانش را به رویت بگشایم که به وسیله آن بر فلان ناصبی که دشمن ما اهل بیت است به سبب آن رشته دانش پیروز شوی و شیعیان سست اعتقاد ما را از وسوسه های او نجات دهی؟ اگر آنچه را بهتر است انتخاب کنی دو جایزه را به تو میپردازم، ولی اگر در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه میدهم که یکی را برای خود بپذیری.

به حضرت گفت؟ پاداشم در صورتی که ناصبی را محکوم کنم و شیعیان ضعیف را نجات دهم آیا مساوی با همان بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود؟ آن ثواب و پاداش بیست هزار برابر بهتر از تمام دنیا است!

گفت: با توجه به این حقیقت چرا آن بخشی را که ارزشش کمتر است انتخاب کنم، آن رشته علم و دانش را اختیار مینمایم.

حضرت فرمود نیکو انتخاب کردی، سپس باب دانشی که وعده داده بود به او تعلیم داد و بیست هزار درهم نیز به او پرداخت.

او از محضر حضرت مجتبی (ع) به دیار خود شتافت و در آن منطقه با آن مرد ناصبی بحث و گفتگو کرد و وی را مغلوب و ساکت نمود و شکست سختی به او داد، این خبر به حضرت مجتبی رسید تا زمانی که دوباره به محضر حضرت رسید، آن بزرگوار به او فرمود هیچ کس مانند تو منفعت نکرد، هیچ يك از دوستان ما سرمایه های مانند تو تحصیل ننمود، زیرا در مرحله اول دوستی خدا دوم دوستی پیامبر و علی، سوم دوستی عترت پاک محمد و علی، چهارم دوستی فرشتگان، پنجم دوستی برادران مؤمن خود را به دست آوردی، و به عدد هر مؤمن و کافر و پاداشی هزار برابر بهتر از دنیا دارای گوارا باد بر تو گوارا. «1»

(1) - احتجاج طبرسی، 6.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 74

پادشاه حیرت انگیز تعلیم و آموزش

زنی به محضر صدیقه کبری حضرت زهرا علیها سلام رسید و گفت مادری که نسل دارم که در رابطه با نمازش چند سؤال داشت، مرا به حضور شما فرستاده تا بپرسم.

حضرت زهرا چون پاسخ پرسش اول را داد، سؤال دوم مطرح شد، حضرت به پرسش دوم هم پاسخ داد سپس سؤال سوم و چهارم تا مسئله دهم که پاسخ همه سؤالات داده شد، آن زن از این همه سؤال شرمند شد و گفت: دختر پیامبر من دیگر شما را به زحمت نمی اندازم.

حضرت زهرا فرمود: هرچه میخواهی بپرس، اگر به کسی صد هزار دینار طلا بپردازند که بار سنگینی را به بالای بامی برساند تصور میکنی با این مزد بسیار بر او دشوار و سنگین میآید، آن زن گفت: نه فرمود هر پرسشی را که من پاسخ دهم بیشتر از فاصله میان زمین و عرش که پر از لؤلؤ باشد پاداشم میدهند، بنابراین من از کسی که بار سنگینی را برای رسانیدن به بام تحمل میکند شایسته ترم که ناراحت نشوم و بر من دشوار نیاید، از پدرم پیامبر اسلام شنیدم میفرمود: دانشمندان شیعه ما روز قیامت که محشور میشوند به هر يك از آنان از خلعت های کرامت خدا به اندازه علم و کوشش در راه هدایت بندگان جایزه میدهند، آنچنان که به یکی از ایشان يك میلیون حُلّة نور میدهند.

آنگاه منادی از جانب پروردگار ندا میدهد: ای کسانی که کفالت و سرپرستی یتیمان آل محمد را به عهده میگرفتید و از آنان در زمانی که به پدران معنوی خود یعنی امامان معصوم دسترسی نداشتند نگهداری مینمودید، اینك شاگردان همان یتیمانی که عهده دار کفالتشان بودید در حضور شما، از خلعت های علوم دنیا به آنان بدهید، به هر يك از شاگردان به اندازه های که دانش دینی آموخته اند خلعت میدهند، به طوری که برخی از آنان را تا صد هزار خلعت می

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 75

رسد، به همین صورت آن شاگردان نیز به شاگردانی که باز از آنها علم دین را تعلیم گرفته اند خلعت میدهند، سپس حضرت حق خطاب میکند و فرمان میدهد به علمائی که کفالت ایتام را به عهده داشتند هر اندازه از خلعت های خود را که به شاگردان خویش داده اند برایشان را به آنان بازگردانند. چون خلأ مقداری که به شاگردان داده اند تامین شد، آنگاه

همان مقدار را که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دو برابر میکنند، به همین صورت آن شاگردانی که به شاگردان خود خلعت داده‌اند نصیب و سهم آنان را نیز دو چندان میکنند تا دو برابر از مقداری که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دارا شوند، در این هنگام حضرت زهرا علیها سلام به آن زن فرمود: توجه داشته باش يك تار از این خلعت های نوری هزار هزار برابر بهتر است از آنچه خورشید بر او تابیده و چگونه ممکن است میان يك تار آن خلعت و اشیاء خورشید تابیده مقایسه کرد با توجه به این که همه لذائذ و بهره های دنیا آمیخته به دردها و رنجها و ناراحتی هاست.

ارزش یادگرفتن و آموختن

قرآن مجید در سوره مبارکه نحل آیه 43 و سوره مبارکه انبیا آیه 7 از همه مردم دعوت میکند برای پی بردن به حقایق، و درك معالم دین، و شناخت پیامبران و اهدافشان و به دست آوردن معرفت و عرفان به آنچه در رشد و کمالشان مؤثر است در برابر دانشمندان و عالمان زانوی ادب زده و لب به پرستش بگشایند و بیماری جهل خود را با داروی علم آگاهان معالجه کنند، و به فضای نورانی حقایق وارد شوند، و در جاده بینش و بصیرت قدم بگذارند تا با سرمایه علم و معرفت که از راه آموختن به دست آورده‌اند سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند و همای پاداش جاودانی و خوشنودی حضرت حق را در آغوش گیرند، و از بند اسارت ننگ بار دوزخ که ثمره تلخ نشنیدن کلام حق، و درو ماندن از عمل

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 76

صالح و تعقل نمودن در همه امور است رهائی یابند و به بهشت ابدی و خانه سرمدی درآیند.

قرآن مجید درباره فضیلت آموختن و یادگرفتن و ترغیب شدید نسبت به این کار با ارزش میفرماید:

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ... «1»

پس چرا از هر جمعی گروهی [به سوی عالمان] کوچ نمی کنند تا دینشناس شوند و به فهم معالم الهی نائل گردند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: «2»*

پس اگر نمی دانید از اهل دانش و بینش پرسید.

از آیه شریفه به طور قطع وجوب پرسش و سؤال برای رفع بیماری جهل و آشنا شدن به معارف الهیه و احکام شرعیه استفاده میشود.

همانطور که از آیه شریفه وجوب پرسش استفاده میشود به همین صورت از دیگر آیات وجوب یاد دادن نیز استفاده میشود، و پنهان داشتن علم و کتمان حقایق از گناهان به حساب میآید.

قرآن درباره وجوب یاد دادن و آموزش علم به دیگران میفرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ: «3»

و یاد کن هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد پیمان گرفت که حتماً باید احکام و حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید.

(1) - توبه، آیه 122.

(2) - نحل، آیه 43؛ انبیاء، آیه 7.

(3) - آل عمران، آیه 187.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 77

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ارزش یاد گرفتن و آموختن و رفت و آمد به مجالس علم و دانش در روایاتی میفرماید:

«من طلب علماً فادركه كتب الله تعالى له كفلين من الاجر، ومن طلب علماً فلم يدركه كتب الله له كفلاً من الاجر:» «1»

کسی که خواهان دانشی باشد، پس آن را بیابد، خدا از پاداش برای او دو نصیب مینویسد و کسی که در طلب علمی باشد و آن را نیابد خدا از پاداش يك نصیب برای او مینویسد.

«من احب ان ينظر الى عتقاء الله تعالى من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفسى بيده ما من متعلم يختلف الى باب العلم الا كتب الله تعالى له بكل قدم عبادة سنة وبنى الله بكل قدم مدينة في الجنة و يمشى على الارض وهي تستغفر له و يمسي و يصبح مغفورا له وشهدت الملائكة انهم عتقاء الله من النار:» «2»

کسی که دوست دارد به آزاد شده های خدا از آتش دوزخ نظر کند به دانشجویان و آموزندگان بنگرد، به کسی که جانم به دست اوست، دانشجویی در رفت و آمد به باب دانش و علم نیست مگر این که خداوند به هر قدمی عبادت یکسال برای او ثبت میکند، و به هر قدمی شهری در بهشت برای او بنا میکند، و روی زمین راه می رود در حالی که زمین برای او طلب مغفرت میکند، و آمرزیده صبح و شب مینماید، و فرشتگان گواهی میدهند که اینان آزاد شده های خدا از آتش دوزخ اند.

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 18.

(2) - محجة البيضاء، ج 1، ص 18؛ منيته المريد، 5.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 78

«من جاؤه الموت وهو يطلب العلم ليحيي به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة واحدة في الجنة:» «1»

کسی که مرگ به سویش آید، در حالی که دنبال دانش است تا به وسیله آن اسلام را زنده کند، در بهشت میان او و پیامبران يك درجه تفاوت است.

از نظر اهل بیت پی گیری شناخت پروردگار و شناخت وجود خویش، و شناخت تکالیف و مسئولیتها و شناخت خطرهای و زیانها اموری بسیار با ارزش است.

حضرت صادق در روایتی دنبال کردن و طلب دانش و فروتنی در برابر معلم و نسبت به دانشجو را لازم و واجب میدانند:

«اطلبوا العلم وتزينوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم...» «2»

واجب است پی گیر دانش باشید و آن را با بردباری و وقار زینت دهید، و به کسی که به او دانش میآموزید فروتنی ننمائید، و به کسی که از شما درخواست علم میکند تواضع کنید.

این نکته را نیز ناگفته نگذارم که اگر انسان به ترك همه گناهان ظاهری و باطنی و آشکار و پنهان موفق شود، و دلی پاك و قلبی سلیم و روحی آراسته پیدا کند، و به نور حق منور گردد، و قدم از صراط مستقیم عقب نگذارد، و به تمام تکالیف و مسئولیت های شرعی و اخلاقی عمل کند خداوند برخی از حقایق و معارف را به قلب او الهام میکند و بدون زحمت رفتن نزد معلم به او تعلیم میدهد چنان که از رسول الهی روایت شده:

(1) - محجة البيضاء، ج 1، ص 18.

(2) - شافعی، ج 1، ص 79.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 79

«من اخلص لله اربعين صباحاً جرت من قلبه على لسانه ينابيع الحكمة:» «1»

کسی که چهل روز خود را برای خدا خالص و پاك نماید، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری میشود و از حضرت عیسی خطاب به حواریون نقل شده:

«لاتقولوا العلم في السماء من يصعد ياتي به ولا في تخوم الارض من ينزل يأتي به ولا من وراء البحر من يعبر ياتي به بل العلم مجعول في قلوبكم تادبوا بين يدا الله بأداب الروحانيين يظهر عليكم:» «2»

نگوئید دانش در آسمان است هرکس به جانب آن بالا رود به آن میرسد، و نه در اعماق زمین است که هرکس به سوی آن فرود آید به آن میرسد، و نه در پشت دریاهاست هرکس به طرف آن عبور کند آن را مییابد بلکه این مایه ملکوتی و سرمایه عرشی در قلوب شما نهاده شده، در پیشگاه خدا به آداب فرشتگان مؤدب شوید تا بر شما آشکار گردد.

عرضه اسماء به فرشتگان

پس از آن که حضرت حق اسماء را که در حقیقت مسمیات ملکوتی و غیب آسمانها و زمین، و حقایق ثابت و جاوید یا به تعبیر معارف حقه، اسماء حسنی است که افق طلوع و مطلع الفجرش وجود ذی جود خلیفه الله است به آدم آموخت به دلیل ضمیر «هم» در ثم عرضهم که دلالت بر حقایق و اشباح زنده دارد و دارای وجود عینی است به فرشتگان که خود را به مقام خلافت شایسته میدانستند عرضه داشت و با توجه به این که آنان از حقایق عینی آن اسماء نا

(1) - اصول کافی.

(2) - منازل السائرین، 5.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 80

آگاه بودند از آنان خواستای نا آگاهان به حقایق عینی و وجودی، حداقل از اسماء این حقایق عینی مرا خبر بدهید اگر در ادعای خود نسبت به شایسته بودنشان به مقام خلافت الهی صادق و راستگوئید، فرشتگان که خود را از حداقل علم تعلیم داده شده به آدم خالی دیدند، و از این که حتی نسبت به اسماء حقایق نا آگاه بودند چه رسد به خود حقایق به عجز و ناتوانی و ظرفیت اندک خود در برابر ظرفیت و سعه وجودی آدم اعتراف نموده به پیشگاه مبارك حضرت حق به این صورت عرضه داشتند:

تفسیر آیه 32

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خداوندا تو از هر نقص و عیبی منزهی ما را جز دانشی که به ما آموختهای دانشی نیست، بی تردید توئی که دانش و حکمت بی نهایت نزد توست و علیم و حکیم توئی.

فرشتگان در این زمینه نسبت به علم اندك و ظرفیت محدود خود و این که از بسیاری از حقایق بی خبرند آگاه شده و در اوج تواضع و فروتنی و انکسار و خاکساری در پیشگاه حضرت محبوب اقرار به عجز نموده و مقام خلافت را شایسته آدم دانستند.

به خواست حق در آیاتی که مسئله تواضع و فروتنی مطرح است در رابطه با این حقیقت اخلاقی و شئون مختلفش و مصادیقش بحث مفصلی خواهد آمد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 81

تفسیر آیه 33

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را از نام های آنان خبرده، پس هنگامی که نام هایشان را به فرشتگان خبر داد خداوند گفت: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نُهان آسمانها و زمین را میدانم و به آنچه شما آشکار میکنید و به آنچه همواره پنهان میدارید آگاهم.

حکیم خبیر فیلسوف کبیر فیض کاشانی در توضیح مختصرش در رابطه با این آیه میگوید: ای آدم فرشتگان را به حقایقی که از آن پوشیده است و معارفی که از آنان مستور است آگاه کن تا جامعیت تو را نسبت به آنها آگاه شوند و به قدرت خدا بینا گردند که برای او جمع کردن صفات گوناگون و مختلف و اسماء متناقض و مظاهر آنها در عین تضادی که با هم دارند در يك مخلوق سهل و آسان است.

«لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد»

بر خدا ابدأً سخت نیست که جهان را در يك فرد جمع کند «1» آری برای حضرت حق که قدرت و علم و حکمت و عدل بی نهایت است مشکل و سخت نیست که در کالبدی خاکی و جسمی مادی روحی عظیم، و عقلی با گستردگی

و وسعت بی نظیر، و آرزوهائی بی مرز، و عواطف و احساسات در مشاعری بی بدیل، و شهوت و غضب، و کششها و جاذبه های متضاد، و صفاتی ملکوتی و عرشی، و آثاری حیوانی، و همه دانش اسماء را قرار

(1) - صافی، ج 1، ص 114.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 82

دهد، و غیب آسمانها و زمین را که ماهیتاً خارج از آسمانها و زمین است و منظور مسمیات و حقایقی است که همه هستی جلوه های اندک از بخشی از آن است و خلیفه الله مظهر تام آنهاست به آدم از طریق کشف آن حقایق بر باطنش بنمایاند و وی را افق طلوع علمی و عملی آنها سازد، و به آدم فرمان دهد که چون معلمی جامع و کامل و استادی هم چون دریائی پر از موج دانش از بصیرت و بینائیش و علم و دانشش نسبت به اسماء بر فرشتگان بخروشد و آنان را از اسماء مسمیات خبر دهد، تا به دانش جامع او و کمال وجودی اش، و مقام خلافتش که به خاطر آن علم ویژه شایسته آن شده، و به محدودیت خویش و ناآگاهی خود و ظرفیت محدودشان و این که بی خبر از حقایق میزیستند آگاه گردند و به عدم لیاقتشان نسبت به مقام خلافت الهی و ناتوانی و عجزشان از کشیدن بار امانت واقف گردند، و با همه وجود مخاطب به این خطاب شوند: که آیا به شما نگفتم: من غیب آسمانها و زمین را که همان حقایق بیرون از آنهاست و جنس و جزء آنها نیست میدانم و این که فقط خلیفه الله شایسته دریافت آن است بر من معلوم است، و آنچه را در هنگام شنیدن **انی جاعل فی الارض خلیفه** آشکار کردید، و بر آنچه همواره در باطن خود پنهان میداشتید که جز ما با این تسبیح و حمد و تقدیسمان لایق این مقام نیست و این مقام کجا و این موجود زمینی و عنصر مرکب از تضادها واقف و عالم.

تفسیر آیه 34

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 83

و یاد آر هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس ك امتناع ورزید و تکبر نمود و از کافران شد.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم توجه داده شده:

1- سجده فرشتگان

2- امتناع و کبر ورزی ابلیس

هنگامی که قدرت فراگیری همه اسماء به وسیله آدم، و محقق ساختن آنها در وجودش، و احاطه تامش بر حقایق و مسمیات و نهایتاً شایستگیاش برای مقام خلافت الهی بر فرشتگان روشن شد، از جانب خالق هستی و آفریننده موجودات که ضرورتاً باید از فرمانها و دستورات حضرتش پیروی کنند به فرشتگان فرمان رسید از باب اعتراف و اقرار به برتری او نسبت به خودشان و رحمت حق نسبت به آدم به حریم حرمتش و به پیشگاه عظمتش تواضع آرند و فروتنی کنند.

رفعت دستور، و ارزش فرمان، و عظمت فرمان دهنده از جمله قُلْنَا که به صورت جمع ذکر شده استفاده میشود.

این سجده جنبه عبادت نسبت به آدم نداشت و آدم در این عرصه معنوی معبود نبود، بلکه سجده به فرمان حق صورت گرفت که این سجده در حقیقت عبادت خدا و تکریم و تعظیم به آدم بود، چنان که در قرآن مجید اطاعت از پیامبر اطاعت از خدا و بیعت با آن وجود مقدس بیعت با خدا به حساب آمده است:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ... «1»

کسی که از پیامبر اطاعت کند محققاً از خدا اطاعت کرده است.

(1) - نساء، آیه 80.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ... «1»

بی تردید کسانی که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت مینمایند.

پس در حقیقت با قبله بودن آدم حضرت حق عبادت شده، و در این زمینه نهایت تکریم و احترام و تواضع و فروتنی از جانب فرشتگان به پیشگاه خلیفه الله عرضه شده است.

فرشتگان در آن موقعیت خطیر فرمان حق را به جان اطاعت کردند، و با همه وجود به معبود خود ادب نمودند، و با سجده خود بر آدم به برتری او بر خویش عملاً به اقرار و اعتراف نشستند و درسی عاشقانه، و روشی حکیمانه برای نمک خواران سفره کربانه حضرت معبود از خود باقی گذاشتند، که بر عهده هر مملوکی و هر نمک خواری واجب است حق مملوکیست و حق نمک مالک آن هم مالکی چون وجود مقدس حق را با اطاعت از فرمان او، و گردن نهادن به دستور وی به جای آورد و از عصیان و سرپیچی از خواسته او، و امتناع از محقق ساختن فرمان حکیمانهاش بپرهیزد، و به پیشگاه با عظمتش سرتسلیم فرود آورد، و با توجه به مملوک بودنش از این که با حقارت وجودش، در برابر کبریائی مالکش و قدرت و سطوت و بزرگی بی نهایتش شانه کبر بالا اندازد، و سینه تکبر جلو دهد، و قیافه استکباری نشان بنمایاند حذر کند.

در این میان ابلیس که به فرموده قرآن مجید از طایفه جن بود سجده نکرد

فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ «2»

(1) - فتح، آیه 10.

(2) - کهف، آیه 50.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 85

پس همه سجده کردند جز ابلیس، او از طایفه جن بود، پس در برابر فرمان پروردگارش عصیان کرد، و از چهارچوب بندگی حق خارج شد.

آری آن جی بی شرم در برابر فرمان حق سرباز زد، و با کوچک دیدن آدم، و تکیه بر بزرگ بینی خود، و تماشای ظاهر آدم، و غفلت از عظمت عقلی و روحی و باطنی او، و مقام علم و خلافتش از سجده امتناع کرد، و حسد و کبری که مایه کفر بود و در وجودش به صورت استتار کمین داشت با امتحان و آزمایش حضرت معبود آشکار شد **وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.**

این توضیح در صورتی است که گانَ به معنای اصلی خودش باشد.

اما اگر گانَ به معنای صبار باشد، چنان که برخی از مفسران و محققان گفته اند، باید ملتزم به این حقیقت شد که ابلیس پیش از آفرینش آدم از مؤمنان حقیقی و عباد واقعی حق بود. ولی ظاهربینی اش، و مغرور شدنش به عبادت چند هزار ساله اش و این که در گروه فرشتگان راه یافته بود، او را به دایره امتناع از فرمان بردن، و کبر و بزرگ بینی کشیده و از اطاعت فرمان خدا باز داشت، و سر تعظیم در برابر آدم فرود نیامد، و پیشانی بندگی به پیشگاه معبود نگذاشت در نهایت از کافران شد.

البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که همه موجودات مکلف و مختار، براساس فطرت پاک و توحیدی آفریده میشوند و مایه آلوده کفر و انکار ذاتی هیچ جنبنده مکلفی نیست و ابلیس هم از این حقیقت مستثنی نمی باشد و او هم مانند همه فرشتگان و جنیان و انسان بر فطرت توحیدی به وجود آمده و آفریده شده، و به اختیار خود با داشتن فطرت توحیدی کفر و فسق درونی را انتخاب کرده و باطن خود را در معرض این بیماری مهلك یعنی خوی استکباری قرار داده، و با آزمون الهی در میدان آفرینش انسان و بخشیده شدن مقام علم و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 86

خلافت به او و فرمان تواضع و سجده بر او کفر باطنی خود را با امتناع از سجده و تکبر در برابر حق آشکار نموده است.

با توجه به این که ابلیس هم از باب رحمت حق بر فطرت توحیدی آفریده شده، و خوی استکباری را به اختیار خودش به خاطر ظاهربینی و بزرگ شمردن خودش انتخاب نموده باید گفت آفرینش او به هدف راه گیری از انسان، و گمراه نمودن بشر، و اغوای بنی آدم نبوده، بلکه او هم مانند دیگر پکان عرصه فطرت برای عبادت و بندگی و رسیدن به مقام قرب و لقاء حق آفریده شد، ولی در کمال آزادی دست به تمرد و عصیان زد و در برابر حق به تکبر نشست، و اعلام کرد که به اغوای انسان بر میخیزد و او را به گمراهی و ضلالت میکشد.

انسان هم که براساس فطرت توحیدی آفریده شده، و به او عقل و اختیار و هوش و آزادی عنایت گشته هیچ اجباری بر فرمان بردن از ابلیس و قبول دعوت او ندارد، و بر اوست که به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرتش دعوت خدا و پیامبران و امامان معصوم و ناصحان دلسوز را بپذیرد و از قبول دعوت شیطان امتناع ورزد.

این نکته بسیار مهم نیز نباید ناگفته بماند، که ابلیس در عین تمرد و عصیانش میتوانست هم چون دیگر گنهکاران به پیشگاه حضرت ارحم الراحمین زاری و تضرع نماید و از محضر حضرتش عذرخواهی کند و با فروتنی و انکسار بر خاک توبه نشیند و طلب عفو و مغفرت کند که در آن صورت توبه‌اش پذیرفته میشد و به دریای آمرزش فرو می‌رفت و از طایفه کافران به گروه ساجدان میپیوست و پرونده‌های پاک از گناه و عصیان مییافت، و لایق ورود به بهشت میشد، چنان که در روایتی آمده: چون نوح در کشتی نشست ابلیس «میان مؤمنان» نیامد بلکه دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت: ای ابلیس به واسطه استکبار و خود بزرگ بینی خود

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 87

را و متابعت را هلاک کردی، ابلیس گفت: اکنون چه کنم نوح گفت توبه کن، گفت: آیا توبه من را میپذیرند، نوح از حضرت حق پرسید خدایا اگر ابلیس توبه کند از او میپذیری؟ خطاب آمد اگر بر قبر آدم سجده کند توبه‌اش را میپذیرم نوح این معنا را به ابلیس اعلام کرد، ابلیس پاسخ داد: من هنگامی که آدم زنده بود بر او سجده نکردم اکنون که مرده است بر او سجده کنم!! «1» در جمع بندی مطالب باید گفت: آدم به خاطر این که اسماء و در حقیقت مسمیات در ظرف وسیع عقل و روحش و باطن و جانش تجلی کرد و به این سبب به مقام خلافت الهی رسید بر فرشتگان برتری یافت و شخصیت والایش و عظمت مقامش مسجود ملائکه شد و از این طایفه پاک، ادب و متانت و وقار و کرامت ظهور کرد، و ابلیس که از گروه جن بود در این عرضه پر خطیر با انتخاب و اختیار خودش کفر درویش را که محصول کبر و حسد بود و ارتباطی به ذاتش و فطرتش نداشت آشکار نمود، و هم چون دیگر عاصیان و متکبران به نافرمانی و تمرد از خواسته حق دست یازید، ولی راه توبه به روی او باز بود و میتوانست به شرف توبه نائل گردد و از چاه ظلمت کبر درآید و گناهش را جبران نموده از صفحه پرونده‌اش پاک نماید، و او را موجودی نیافریده‌اند که راه هدایت را بر انسان ببندد و او را گمراه کند و از رحمت حق محروم سازد، بلکه به خاطر محروم نمودن خود از رحمت حق و کینه نسبت به آدم و حسدورزی به او در حالی که قدرت سلب اختیار انسان را ندارد در مقام گمراه کردن بنی آدم برآمد و این آدمیان هستند که با توجه به عقل خود و پیامبران و امامان و قرآن مجید باید دعوت او را نپذیرند

(1) - منهج الصادقین چاپ محمدحسن عالمی، ج اول، ص 156.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 88

و از قبول فرهنگ او امتناع ورزند، و تسلیم دین حق شوند، و از این راه خوشبختی و سعادت خود را در دنیا و آخرت تأمین کنند.

بنابراین هر چون و چرائی و ردّ و ایرادی که از بعضی از مردم بر اثر جهل، یا به سبب عناد، یا از روی سفسطه گری و مغالطه نسبت به آفرینش ابلیس صورت میگیرد مردود است، و قطعاً القاء این مسئله که ابلیس را محض فریب انسان و گمراه کردنش و راه گیری بر او آفریده شد تهمت ناروایی به حضرت حق و سخنی باطل در برابر نظام متقن و استوار جهان هستی و موجودات آن است.

سجده از دیدگاه روایات

حضرت موسی بن جعفر (ع) از پدرش، از پدرانش از حضرت حسین (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان یهودیا من یهود الشام و احبارهم قال: لعلی فی کلام طویل: هذا آدم اسجدالله له ملائکته فهل فعل بمحمد شیئاً من هذا؟ فقال له علی (ع) لقد کان كذلك ولئن اسجدالله لآدم ملائکته فان سجودهم لم یکن سجود طاعة انهم عبدو آدم من دون الله عزوجل ولكن اعترافا لادم بالفضيلة و رحمة من الله له و محمدصلی الله علی وآله اعطی ما هو افضل من هذا ان الله عزوجل صلی فی جبروته والملائكة باجمعها و تعبد المؤمنون بالصلاة علیه فهذه زیادة له یا یهودی.» «1»

فردی یهودی از یهودی های شام و دانشمندان ایشان در سخنی طولانی به علی (ع) در سخنی طولانی گفت: این آدم است که خدا فرشتگانش را برای او به سجده و تواضع انداخت، آیا از این برنامه چیزی را برای محمد انجام داد، علی (ع) گفت به حق

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 57.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 89

همین است اما، اگر خدا فرشتگانش را برای آدم وادار به سجده کرد، بی تردید سجودشان سجود طاعت و عبادت نبود که آدم را به جای خدا عبادت کرده باشند، این سجود اعتراف و اقرار به فضیلت آدم و رحمتی از جانب خدا برای او بود، ولی محمد را آنچه برتر از این سجده بود عطا کرد، خدای عزوجل و همه فرشتگانش در جبروت به او درود فرستادند، و مؤمنان را با صلوات بر او به عبادت فرا خواند، این است حقیقت افزونی که برای او قرار داد.

حضرت رضا (ع) در حدیثی طولانی که این جملات در آن است فرمود:

«ان الله تبارك وتعالى خلق آدم فاودعنا صلبه وامر الملائكة بالسجود له تعظيما لنا واكراما وکان سجود هم لله تعالى عبودية ولآدم اكراماً وطاعة لكوننا في صلبه فكيف لانكون افضل من الملائكة وقد سجد ولادم كلهم اجمعون:» «1»

خدای تبارك و تعالى آدم را آفرید و ما را در صلبش به ودیعه نهاد، و فرشتگانش را به سجده بر او فرمان داد که این سجده تعظیم و گرامی داشت نسبت به ما بود، و بی تردید سجود فرشتگان عبادتی برای خدا و برای آدم اکرام و طاعت فرشتگان از حق بود، و این همه برای این بود که ما در صلب او قرار داشتیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه به صورت اجتماع به آدم سجده کردند.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت میکند

«لما اسرى رسول الله و حضرت الصلاة اذن جبرئيل واقام الصلاة فقال: يا محمد تقدم فقال له رسول الله تقدم يا جبرئيل فقال له انا لا نتقدم على الآدميين منذ امرنا بالسجود لآدم:» «2»

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 58.

(2) - نورالثقلین، ج 1، ص 58.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 90

زمانی که رسول خدا را به معراج بردند و وقت نماز رسید جبرئیل اذان و اقامه نماز گفت: و اعلام کرد: ای محمد جلو به ایست پیامبر خدا به او فرمود جبرئیل تو جلو به ایست، جبرئیل گفت: ما از زمانی که به سجود بر آدم فرمان یافتیم بر آدمیان پیشی نمی گیریم.

حضرت علی ابن الحسین از پدرش از امیرالمؤمنین از پیامبر خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود: ای بندگان خدا هنگامی که آدم نور را از صلبش درخشان و ساطع دید در آن زمانی که خدا از قلّه عرش اشباح و سایه های ما را به پشتش انتقال داد، او نور را دید ولی اشباح و سایهها برای وی بیان نشد که چیست؟ پرسید پروردگارا این انوار چیست؟ خطاب رسید، انوار و اشباح را از شریف ترین بقعه های عرشم به پشت تو انتقال دادم و به این خاطر فرشتگان را به سجده بر تو فرمان دادم چرا که تو ظرف این سایهها و اشباح بودی، آدم گفت پروردگارا اگر برای من روشن میساختی این اشباح چیست مایه دل خوشی من بود، خطاب رسید ای آدم به قلّه عرش بنگر، پس صورت انوار اشباح ما که در پشتش بود در عرش منعکس شد آن چنان که صورت انسان در آئینه صاف منعکس میگردد، پس آدم اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا این اشباح چیست؟ خطاب رسید ای آدم این اشباح برترین مخلوقات و موجودات من است، این محمد (علیهما السلام) است و من حمید در امورم هستم، نام او را از نام خود مشتق ساختم، و این علی است و من علی عظیم هستم، نام او را از نام خود گرفتم، و این فاطمه است و من آفریننده آسمانها و زمینم او جداکننده دشمنانم از رحمت من است در آن روزی که حکم و قضای من جاری میشود، و جداکننده دوستان من است از آنچه به ناحق به آن سرزنش میشدند، نام او را از نام خود مشتق نمودم، و این حسن است و این حسین و من محسن و زیباکارم، نام هر دو را از نام خود گرفتم، اینان خوبان و ارزشمندان خلق من هستند، به وسیله آنان از مردم میگیرم و به خاطر آنان به مردم عطا میکنم، و به وسیله آنان

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 91

کیفر میدهم و به خاطر آنان پاداش میبخشم، ای آدم به آنان به من متوسل باش هنگامی که گرفتاری سخت به تو میرسد، آنان را شفیعان خود به نزد من قرار ده، من به خود سوگند خوردهام سوگندی حق که به خاطر آنان امید را نا امید نکنم و سائلی را نرانم، به همین خاطر وقتی آدم دچار محرومیت از بهشت به خاطر نزدیک شدن به درخت شد، خدا را به وسیله آنان خواند، خدا هم توبه او را پذیرفت و او را مورد آمرزش قرار داد. «1» از امیرالمؤمنین (ع) در معنای سجود روایت شده:

«معناه، منها خلقتنی یعنی من التراب، و رفع رأسك من السجود معناه، منها اخرجتنی، والسجدة الثانية واليها تعيدنی ورفع رأسك من السجدة الثانية ومنها تخرجنی تارة اخرى.» «2»

معنای سجده این است که مرا از این خاکی که پیشانی بر آن نهادهام آفریدی و برداشتن سرت از خاک به این معناست که مرا از آن درآوردی و به صورت انسانی آراسته و با خلقتی کامل قرار دادی، و معنای سجده دوم این است که مرا با مردن به خاک باز میگردانی و سربرداشتن از سجده دوم به این معناست که دوباره مرا از آن بیرون میآوری.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«انی لاكره للرجل تری جهته جلقاء ليس فيها شيء من اثر السجود.» «3»

من بر انسان نمی پسندم که پیشانیاش صاف دیده شود و در آن هیچ نشانه‌ای از سجده نباشد.

(1) - صافی، ج 1، ص 115.

(2) - بحار، ج 85، ص 139.

(3) - بحار، ج 71، ص 345.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 92

و در روایتی فرموده:

«لايقرب من الله سبحانه الا كثرة السجود والركوع.» «1»

سبب قرب به خدا جز سجود و رکوع بسیار نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان العبد اذا اطل السجود حيث لا يراه احد قال الشيطان واويلاه اطاعوا و عصيت وسجدوا وابيت.» «2»

بنده حق چون سجده را در جائی که کسی او را نمی بیند طولانی کند شیطان میگوید: وای بر من فرزندان آدم اطاعت کردند و من عصیان ورزیدم، و سجده کردن و من امتناع نمودم.

سعید بن یسار میگوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ادعوا وانا راکع او ساجد، نقال نعم ادع و انت ساجد فان اقرب مایکون العبد الی الله وهو ساجد ادع الله لدنیاك و آخرتک:» «3»

من از پیشگاه حضرت حق مسئلت و درخواست میکنم در حالی که در رکوع یا سجودم، فرمود خوب است در حالی که در سجدهای دعاکن زیرا نزدیک ترین حالت عبد به پیشگاه خدا در سجده بودن اوست خدا را در آن حال برای خیر دنیا و آخرت بخوان.

تکبر

(1) - غررالحکم.

(2) - بحار، ج 85، ص 163.

(3) - بحار، ج 85، ص 132.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 93

در آیه مورد تفسیر، این مطلب مطرح است، که ابلیس از پذیرش فرمان حق در مسئله سجده بر آدم امتناع کرد و از خود تکبر نشان داد، در این بخش تا جائی که لازم است در رابطه با این بیماری خطرناک که موجب لعنت ابدی، و عذاب دائمی و خزی دنیا و آخرت و محرومیت از سعادت و خوشبختی، و دور ماندن از رحمت رحیمیه حق است مطالبی ذکر شود.

کبر به این معناست که شخص خود را از غیر خویش بزرگ تر و باکمال تر و مقدم تر بداند و در نتیجه به طرف مقابل حق ندهد که از او کاری را بخواهد، یا به وی فرمانی دهد، یا به موعظه و نصیحتش برخیزد و نهایتاً از او نسبت به هر برنامه مثبتی و کار شایسته‌های سر بیچد و نافرمانی و عصیان به میان آورد.

هر کس در هر مقام و موقعیت و منصب و شأنی باشد، و صورت قلبش و صفحه جانش به آلودگی کبر هرچند به اندازه ذره باشد ملوث و ناپاک دیده شود در حجابی سنگین و مانعی سخت نسبت به فیوضات الهیه قرار دارد، و تمام روزنه های لطف و رحمت حق به روی او بسته است، و جز عذاب دردناک قیامت نصیب و سهمی نخواهد داشت.

وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً: «1»

و اما کسانی که از پذیرفتن حق، و انجام عمل شایسته امتناع نمودند، و نسبت به خدا تکبر کردند، آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... «2»

(1) - نساء، آیه 173.

(2) - اعراف، آیه 40.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 94

آنان که آیات ما را انکار کردند، و از پذیرفتن آنها تکبر نمودند درهای آسمان برای نزول رحمت بر آنان گشوده نخواهد شد و در بهشت هم وارد نمی شوند.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ
جَبَّارٍ: «1»

کسانی که در آیات خدا بی آن که دلیلی برای آنان آمده باشد گفتگوی بی منطق میکنند و به مجادله و ستیز بر میخیزند، این کار زشتشان نزد خدا و اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است، این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مُهر تیره بختی مینهد.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ: «2»

به آنان گویند: از درهای دوزخ درآئید در حالی که در آن جاودانه اید پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است.

از حضرت زین العابدین روایت شده:

«فاول ما عصى الله به الكبر وهى معصية ابليس حين ابى واستكبر وكان من الكافرين:» «3»

پس اول چیزی که خدا به آن معصیت شد کبر است، و کبر معصیت ابلیس است زمانی که از قبول فرمان حق امتناع ورزید و به تکبر نشست.

از حضرت صادق (ع) از نزدیک ترین مرحله به الحاد و کفر پرسیدند فرمود:

(1) - غافر، آیه 35.

(2) - زمر، آیه 72.

(3) - سفينة البحار، دوجلدی، ج 2، ص 458.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 95

«ان الكبر ادناه:» «1»

کبر نزدیک ترین آن است.

کبر حالت بسیار زشتی است، که انسان از راه خود بزرگ بینی دچار آن میشود، و فضای تاریکی است که آدمی خود را در آن فضا از غیر خودش بزرگ تر میبیند، و بالاترین حالت تکبر که سنگین ترین بیماری درونی است، تکبرورزی نسبت به خداست که علامتش امتناع از قبول فرمان های او و دور ماندن از اقرار به بندگی و مملوکیست نسبت به حضرت اوست، و بعد از آن تکبرورزی در برابر بندگان خداست و کبر در برابر آنان به این است که خود را بزرگ و دیگران را خوار و حقیر بشمارد و از این که از آنان قبول فرمان کند عصیان بورزد، و نسبت به آنان حالت برتری جوئی داشته باشد و از مساوی شمردن خویش با آنان در حقوق و مسئولیتهای امتناع کند و همه جا خود را بر آنان مقدم بدارد، و به این امید و انتظار باشد که همه در سلام بر او سبقت گیرند و او را بالای دست خود بنشانند و هر چیزی را برای او بخواهند.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ كَيْفَ يَسْتَعِظِمُ نَفْسَهُ وَ يَتَكَبَّرُ عَلَى غَيْرِهِ:» «2»

کسی که به وزن دانه ارزنی کبر در قلبش باشد وارد بهشت نمی شود، او بر اساس چه منطق و دلیلی خود را بزرگ می‌شمارد، و بر غیر خود بزرگی و کبر می‌فروشد؟!

و آن حضرت فرمود:

(1) - کافی، ج 2، ص

(2) - سفينة البحار قلم، ج 2، ص 459.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 96

«اجتنبوا الکبر فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله عزوجل اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین:» «1»

از کبر دوری گزینید، زیرا انسان همواره تکبر می‌ورزد تا خدای عزوجل به فرشتگان بگوید: این انسان را در زمره گردنکشان بنویسید.

علی (ع) می‌فرماید:

«إياك والكبر فانه اعظم الذنوب والأم العيوب وهو حلية ابليس:» «2»

از کبر پرهیز زیرا کبر بزرگ ترین گناه و پست ترین عیب و رنگ و رخساره ابليس است.

در رابطه با ابليس که اسم خاص است، و شیطان که عنوانی عام است و بر هر متمرّد و سرکش و یاغی و طاغی و ضال و مضل صدق میکند به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

تفسیر آیه 35

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و گفتیم ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن خواستید گوارا و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید [که در صورت نزدیک شدن] از ستم کاران خواهید شد.

شرح و توضیح:

(1) - کنز العمال، ج 7729.

(2) - تفسیر مبین، 168.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 97

از آیه شریفه چند مطلب استفاده میشود: 1- آدم و همسرش، 2- بهشت و آرام گرفتن در آن، 3- آزادی در بهره گیری از همه مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه، و پرهیز از حرام محدود و اندک، 5- ظلم و ظالم در آیه.

آدم و همسرش

خداوند مهربان براساس آیات قرآن از هر چیزی در عرصه گاه هستی جفت آفرید و هر نوعی از انواع موجودات و مخلوقات را نر و ماده و مثبت و منفی پدید آورد.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: «1»

و از هر چیزی جفت آفریدیم تا متذکر (قدرت و حکمت و رحمت خدا) شوید.

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْنَا فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ: «2»

و از همه محصولات و میوهها نوعی دوتائی قرار داد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا: «3»

ای مردم از مخالفت با پروردگارتان بپرهیزید آن که شما را از يك تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او به وجود آورد ...

آری حضرت حق همسر آدم را از جنس خود او که بشر است به وجود آورد، چنان که در سوره روم میفرماید:

(1) - ذاریات، آیه 49.

(2) - رعد، آیه 3.

(3) - نساء، آیه 1.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 98

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا: «1»

و از نشانه های قدرت و حکمت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: «2»

و خداوند همسران شما را از جنس خود شما قرار داد.

جمله از جنس شما در این آیات به ما آگاهی میدهد که زنان از نظر عنصر آفرینشی هم جنس مردان هستند و از همان حقایق و ترکیباتی که مرد آفریده شده زنان آفریده شده اند.

زوج آدم که در کتابها از او به عنوان حوا یاد شده مانند دیگر زنان بعد از خود که از جنس مردان یعنی جنس بشری آفریده شده اند از جنس آدم آفریده شده و در آفرینش همان عناصری که در آفرینش آدم بکار رفت در خلقت او به کار گرفته شد.

آیات قرآن مجید در رابطه با خلقت همسر آدم مسائلی از قبیل این که حوا از دنده چپ آدم یا از دیگر اعضایش آفریده شد مردود میداند، و دقت در آن مسائل با توجه به صراحت قرآن مجید مبنی بر این که زن از جنس مرد است نشان میدهد که این گونه مطالب بی پایه ریشه در اسرائیلیات که بافته بافندگان بی تقواست دارد، و قابل نقل و اعتنا نیست و اگر هم در کتابها به صورت روایت از معصوم نقل شده باشد باید آن را مخالف قرآن و افترائی بر معصوم دانست، چه این که آن بزرگواران اعلام کرده اند آنچه از قول ما روایت میشود و

(1) - روم، آیه 21.

(2) - نخل، آیه 72.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 99

با قرآن هماهنگی ندارد از ما نیست بلکه سخن بی تقوایان است که به دروغ به ما نسبت داده اند.

در زمینه این حقیقت که حوا همسر آدم از جنس آدم است روایتی بسیار مهم از وجود مبارك حضرت باقر العلوم نقل شده که به خاطر ارزش روایت و هماهنگی آن با قرآن کریم متن آن را نقل میکنم:

«عن عمرو بن ابی المقدام عن ابيه قال: سألت ابا جعفر من ای شیئی خلق الله حواء فقال: ای شیئی يقولون هذا الخلق؟ قلت: يقولون: ان الله خلقها من ضلع من اضلاع آدم، فقال: كذبوا أكان الله يعجزه ان يخلقها من غير ضلعه؟ فقلت:

جعلت فداك يابن رسول الله من اى شئى خلقها؟ فقال اخبرنى ابى عن آبائه قال: قال رسول الله ان الله تبارك و تعالى قبض قبضته من طين فخلطها بيمينه وكتلتا يديه يمين فخلق منها آدم وفضلت فضلة من الطين فخلق منها حواء.» «1»

عمروبن ابى المقدام از پدرش روایت میکند که گفت: از حضرت باقر (ع) پرسیدم: خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ حضرت فرمود: این مردم میگویند از چه چیزی آفرید؟ گفتم: میگویند، خدا او را از دندهای از دنده های آدم آفرید، حضرت فرمود: دروغ گفتند، آیا خدا از این که حوا را غیر دنده آدم میآفرید ناتوان و عاجز بود؟ گفتم پسر پیامبر فدایت شوم خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ فرمود: پدرم مرا از پدرانش خبر داد که رسول خدا فرمود: خداوند تبارك و تعالى مشتی از خاك برگرفت و به دو دست قدرتش که رحمت و لطف اوست و آفریننده جسم و روح و

(1) - عیاشی، ج 1، ص 216، حدیث 7 - بحار، ج 5، ص 66 - البرهان، ج 1، ص 336.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 100

مُلْك و ملكوت است آن خاك را به هم آمیخت و از آن آدم را آفرید، پس اضافهای از آن خاك باقی ماند که با آن اضافه حواء را آفرید.

آری آدم نیمی از حیات و زندگی انسانی بود، با آفریده شدن حواء که نیمی دیگر از حیات و زندگی انسانی بود کار حیات و زندگی بشری و انسانی به سامان رسید، و تنهایی غم آور از خیمه حیات آدم رخت بریست و به همسرش آرامش یافت، و شعله غم تنهائیش خاموش گشت و به زوج خود انس گرفت و مأموریت یافت که با همسرش در آن فضای نورانی و ملکوتی، و سرسبز از نعمت های مادی حق سکونت و آرامش گیرد.

بَهشت و آرام گرفتن در آن

ضمیر «نا» در قلنا که فعل را به صورت متکلم مع الغیر آورده برای نشان دادن عظمت و بزرگی و کبریائی است.

گفتیم ای آدم تو و همسرت در این بهشت معین و خاص آسوده خاطر سکونت گیرید و آرامش یابید.

درباره این بهشت چنان که از تحقیق محققان در آیات و معارف و روایات استفاده میشود باید گفت منظور بهشت جاودان آخرتی نیست، زیرا هرکس به خاطر لیاقتش و عبادات و اعمال صالحش و خدمات و اخلاق حسنهایش در آن وارد شود و زمان ورود آن هم در قیامت کبری است هرگز از آن خارج نمی شود، و بهشت آخرتی فضائی نیست که شیطان بتواند در آن وارد شود، و به وسوسه و فتنه انگیزی دست یازد، و زمینه عصیان و طغیان فراهم کند و انسانها را برای اندکی مال و زمین با تحریک حرص و آز و شهوتشان به جان هم اندازد.

و نیز مکانی آباد و سرسبز پر از گل و چمن و انواع درختان در روی زمین نبود، که بودن در چنین مکانی درجه و مرتبه و مقامی برای خلیفه الله نیست تا

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 101

هبوطی در آن صورت گیرد، چه این که چنین مکانی و مکانهائی مانند آن در دنیا به طور اکثر بستری برای شیاطین و شیطنتها و فساد و طغیان و گناه و معصیت است، و سببی برای تحریک رذائل نفسی و زمینهای برای دور شدن هوس رانان و غافلان از خداست.

باید پذیرفت که مراد از بهشت در این آیه شریفه مکانی است که نه همه کمالات آخرت را داشت و نه همه اوصاف دنیا را، نه جائی بود آخرتی محض، و نه مکانی بود مادی خالص، بلکه فضائی میان دنیا و آخرت بود، و انواع نعمت های مادی که هم نشان از آخرت داشت و هم نشان از دنیا و انواع نعمت های معنوی در آن فراوان بود.

از آیات سوره مبارکه طه که به آدم خطاب شد:

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى، وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى: «1»

ای آدم یقیناً برای تو در این بهشت این چهار حقیقت هست که نه گرسنه میشوی و نه برهنه گردی، و نه در آن تشنگی یابی، و نه دچار آفتاب زدگی شوی.

استفاده میشود که این چهار خصلت از کمالات بهشت آخرتی است، زیرا باغ های دنیا هم گرسنگی دارد و هم برهنگی، هم تشنگی دارد هم آفتاب زدگی، که گرسنگی را با خوردن میوه و برهنگی را با پوشیدن لباس، و تشنگی را با آشامیدن آب و آفتاب زدگی را با سایه گرفتن جبران میکنند، بهشت آدم بهشتی بود که خوشی و لذت در آن دوام داشت و نعمت هایش مسبوق به گرسنگی و برهنگی و تشنگی و آفتاب زدگی نبود.

(1) - طه، آیات 119 - 118.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 102

و از طرفی چون شیطان توانست در آن بهشت وارد شود، و قلب آدم و حوا را به وسوسه دچار نماید، و نهایتاً زمینه خروج آنان را فراهم کند باید گفت جنبه دنیائی این بهشت بود، در هر صورت این بهشت معهود بهشتی بود که از کمالات آخرت و اوصاف دنیا نشانها داشت، و از آیه شریفه استفاده میشود که بنای زوجیت و زن و شوهری، و مسکن مایه آرامش، و انواع نعمتها و استفاده از آنها، و دوری جستن از آنچه برای انسان و زندگیش زیان بار است از لوازم و ضروریات حیات و زندگی است.

آزادی در بهره گیری از مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه

خداوند مهربان براساس لطف و رحمتش آدم و همسرش را در چگونه استفاده کردن از بهشت معهود هدایت و راهنمایی کرد و آنان را به آنچه برای وجودشان منفعت داشت دلالت نمود و از آنچه به زیانشان بود بر حذر داشت، به آنان خطاب کرد نعمت های پاک و پاکیزه این مکان ملکوتی و مادی با همه وسعت و گستردگیاش بر شما مباح و حلال است و از هر کجای آن که بخواهید تناول کنید و فراوان و گوارا بخورید و تنها به این درخت ویژه و خاص که خوردن میوه اش برای شما مناسب نیست نزدیک نشوید.

این معنا را همه فرزندان آدم اعم از مرد و زن باید توجه داشته باشند که حضرت حق در این دنیا که به منزله باغی مسکونی برای آنان است آنچه را حلال و مباح فرموده، از گوشت چهارپایان و طیور، و ماهیان دریا، و حبوبات و سبزیجات، دایره های بسیار گسترده، و وسعتی بی حساب، و فراوانی غیر قابل تصور دارد، که استفاده صحیح از این نعمتها از طریق کسب های مشروع با شرط مؤمن بودن سبب جلب منافع ابدی و سرمدی است، و آنچه را حرام نموده شمارش اندک و دایره اش ضیق و تنگ است، و روی آوردن به حرام اندک با

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 103

حلال و مباح گسترده و فراوان نمک به حرامی و کمال بی انصافی و نهایتاً جنگ با حضرت حق است.

نهی حضرت محبوب به صورت «لاتقربا» نزدیک نشوید برای این بود که نزدیک شدن به مایه عصیان و زمینه حرام، محرك هوا و هوس، و شعله ورکننده شهوات و حرص و آز است، وقتی انسان نزدیک برود ایمن از افتادن در دامن گناه نیست، و هرگاه نزدیک نشود به هوس نمی افتد و مصون از معصیت میشود.

با توجه به این که زمان سکونت گزیدن آدم و حواء در بهشت از مسئله نبوت و رسالت و احکام فقهی و حلال و حرام اصطلاحی و خلاصه تکلیف و مسئولیت سخنی در میان نبود و همه این مسائل پس از هبوط مطرح شد، چنان که از کلمه «هدی» در آیه

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ «1»

استفاده میشود باید پذیرفت که نهی حضرت حق نسبت به نزدیک نشدن آن دو به آن درخت خاص نهی مولوی نبود که ارتکابش موجب کیفر آخرت و آتش دوزخ باشد، بلکه نهی حضرت حق ارشادی بود، از قبیل نهی طیب که به بیمار میگوید کمتر بخور، که اگر بیمار توجه نکند سبب مرگ و هلاکت او نخواهد شد، بلکه بر بدنش اندکی فشار میآید و به زحمت میافتد ولی به سرعت رنج آن برطرف میشود، پس خوردن آدم از میوه آن درخت معصیت اصطلاحی نبود، و کیفری به صورت کیفر مربوط به گناه اصطلاحی در پی نداشت.

(1) - بقره، آیه 38.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 104

ظلم و ظالم در آیه شریفه

ظلم در لغت به معنای ناقص نمودن و کم کردن و چیزی را در جای غیر خود قرار دادن است.

ارتکاب نهی گرچه ارشادی باشد و کیفر و عذابی به دنبال نداشته باشد، و به معنای گناه و معصیت اصطلاحی نباشد در حدّ خودش زبانی محدود به وجود خود انسان دارد، زیانش در حقیقت ناقص نمودن شخصیت و کم نمودن از معنویت و نورانیت درون است، و ارتکابش از بندگان خاص و عباد واقعی رحمان توقع نمی رود، ولی اگر دچار ارتکاب آن شدند از چشم رحمت نمی افتند، و کیفری اخروی برای آنان نیست، و مطرود درگاه نمی شوند، و مستحق عتاب شدید نمی گردند

بلکه محرومیتی اندک از نورانیت و معنویت برای آنان می‌آید، و به گوشه‌های کم از شخصیت آنان نقص وارد میشود، و این ارتکاب نمی در فضای حیات آنان چیزی است که برای آنان موجب غم و اندوه و گریه و زاری و روی آوردن به توبه و انابه و توسل به ارواح مقدسه جهت جلب رحمت و مغفرت خداست.

از بهترین شواهد این معنا که نمی لاتقربا نمی ارشادی است این است که حضرت حق میفرماید:

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى: «1»

و آدم به نمی خدا توجهی نکرد، و از آن سرپیچی نمود، و از رسیدن به آنچه شیطان به او وعده داده بود که مخلد شدن در بهشت است ناکام ماند و راه واقعی را گم کرد.

(1) - طه، آیه 121.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 105

و نفرمود آدم مرتکب نمی شد، و از مغضوبان درگاه قرار گرفت، چنان که درباره عاصیان و متمردان و طاغیان و حرام خواران فرموده:

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى: «1»

از خوردنی های پاکیزه و مطبوع که روزی شما نمودیم بخورید و در این مورد از حدود حق تجاوز نکنید و سر به طغیان برندارید که غضب و خشم من که عذابی سخت است بر شما فرود آید، و کسی که خشم بر او فرود آید یقیناً هلاک شده است.

ارتکاب نمی ارشادی هم در حدّ خود ستم بر خویش است و این ستم انسان را مستحق عنوان ظالم میکند، و ظالم در این آیه با توجه به مقام خلیفه الله و شخصیت برجسته او به معنای کم کردن از معنویت و نورانیت است، کم کردنی که نسبت به خلیفه الله ظلم بر نفس و قرار گرفتن در زمره اینگونه ظالمان است، که تعدادشان در اولیاء الهی و عباد خاص حق بسیار اندک و غیرقابل توجه است، و این مقدار لغزش که امری طبیعی و از عوارض جنبه بشری است لطمهای و

زیانی به ساختمان انسانیت و بنای شخصیت خلیفه الله نمی زند، چنان که حضرت مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام بیان اوصاف و کمالات و عظمت و شخصیت اهل تقوا در خطبه متقین درباره این عارضه که مربوط به حدود بشری و جسمی و مادی انسان است میفرماید

«قلیلا زلله:» «2»

(1) - طه، آیه 81.

(2) - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 193، ص 410.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 106

لغزش اهل تقوا بسیار بسیار اندک است، و این لغزش در زندگی آنان گناه و معصیت اصطلاحی به حساب نمی آید زیرا نه موجب کیفر اخروی است و نه سبب فرود آمدن خشم حق بر آنان.

تفسیر آیه 36

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرِجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

پس شیطان هر دو را از طریق آن درخت به لغزش کشید و آنان را از مقامات و منزلت های عظیمی که در آن بودند بیرون راند و ما به آدم و حوا و ابلیس گفتیم در حالی که دشمن یکدیگر هستید از این جایگاه فرود آئید و برای شما در زمین قرارگاهی برای زندگی و تا مدتی معین وسیله بهره وری اندکی خواهد بود.

شرح و توضیح:

آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم و قابل توجه اشاره دارد که شاید به شرح و توضیح مفصّلی نیاز داشته باشد.

1- شیطان 2- ازالال 3- نتیجه ازالال 4- هبوط 5- زندگی در زمین

شیطان

شیطان در این آیه شریفه همان موجود مستکبری است که از سجده بر آدم و در حقیقت اطاعت از فرمان حق سربرتافت و در آیه 34 بقره از او به عنوان ابلیس یاد شد.

ابلیس به نظر میرسد اسم خاص و شیطان اسم عام باشد، شیطان و شاطن در لغت به معنای خبیث، آلوده باطن، پست و سرکش و متمرّد و طاغی و یاغی و گمراهکننده آمده، بنابراین هر موجودی اعم از انسی یا جنی دارای این اوصاف باشد نام شیطان بر او سزاوار است، و چون ابلیس از فرمان خدا سربرتافت و به

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 107

سرکشی و تمرد برخاست، و در مقام ازالال آدم و حوا برآمده از او تعبیر به شیطان شده است.

اگر کسی بگوید چرا خدا شیطان را آفرید، تا در مسیر هدایت انسان کمین کند، و او را بفریبد، و از صراط مستقیم منحرف سازد، و راه بهشت آخرت را بر او مسدود سازد و مسیر دوزخ را به رویش بگشاید و خلاصه میان رب و عبد حجاب گردد؟! حجاب گردد؟!؟

در پاسخش باید گفت: خدای مهربان که جز خیر موجودات و سعادت و خوشبختی بندگان را نمی خواهد سازنده منبع شرّ و شرارت و به وجود آورنده قاتل سعادت نیست، او ذات اولیه ابلیس و هیچ جن و انسی را خبیث و متمرّد و طاغی و شیطان نیافریده، بلکه همه موجودات حتی ابلیس و همه شیاطین از ابتدا به عنوان خیر و به هدف عبادت حضرت رب العزّه آفریده شده اند، چنان که در قرآن مجید به این معنا اشاره شده است:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «1»

و جن و انس را جز برای عبادت و بندگی (که عامل رسیدن به همه کمالات و موجب سعادت ابدی است) نیافریدم

گروهی از جن و طایفه‌های از انس با وجود مشعل هدایتی که در راه آنان قرار داده شده، و همه زمینه های سعادت و خوشبختی برای آنان فراهم آمد، و حجت خدا در همه امور بر آنان تمام گشت، و راه هرگونه عذری به روی آنان بسته شد به میل و اختیار خود از ابتدای کار یا وسط کار از حق بریدند، و به راه انحراف و ضلالت رفتند، و لذات و شهوات و

هوا و هوس را در همه امور حیات بر عبادت حق ترجیح دادند، و از قیامت و خوشبختی ابدی آن دست کشیده، به راه مادی

(1) - الذاریات، آیه 56.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 108

گری و لذت خواهی افتادند و در میان آنان بعضی هم به گمراه کردن بندگان همت گماشتند و به فضای شیطنیت و فساد و افساد قدم نهادند.

ابلیس و هر که به فضای شیطنیت وارد شد از ابتدا شیطان نبود، بلکه با قبول انحراف، و با محکوم شدن در برابر هوا و هوس ها، و با آلوده شدن به رذایل اخلاقی و با سرپیچی از فرمان حق آلوده به شیطنیت شد.

قرآن مجید درباره ابلیس که از گروه جن بود و برای عبادت آفریده شد ولی به خاطر امتناع از اجرای فرمان حق و خوی استکباری از جاده بندگی درآمد و در مسیر ضلالت و انحراف و اضلال دیگران قرار گرفت میفرماید:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ... «1»

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از گروه جن بود، نهایتاً او از دایره فرمان پروردگارش و اجرای آن که سجده بر آدم بود بیرون رفت.

از آیه شریفه دو مطلب مهم استفاده میشود اول این که ابلیس از جنس فرشتگان نبود، بلکه وجودی از طایفه جن بود، دوم این که پیش از آفرینش آدم به خاطر لیاقتش در جمع فرشتگان قرار داشت و همراه آنان مشغول عبادت رب بود، ولی به دل خواه خودش و به اراده و اختیارش سر از فرمان حق برتافت و به راه گمراهی افتاد، و بر اثر حسدش نسبت به مقام آدم در مسیر گمراه کردن انسانها و زایل نمودن کمالاتشان افتاد.

با توجه به این حقایق قرآنی و این که خداوند مهربان همه شیاطین را دشمن آشکار انسان معرفی میکند، و همه وسایل و ابزار هدایت را برای انسان مهیا

(1) - کُهِف، آیه 50.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 109

ساخته باید از اجابت دعوت شیاطین روی برتافت و از دایره نفوذ آنان دور شد، و با تکیه بر عقل و وحی و نبوت و امامت و همه امکاناتی که برای رسیدن به سعادت در اختیار انسان نهاده شده در مسیر هدایت الهی و عبادت حضرت ربّ قدم برداشت و ذهن خود را از این مسئله باطن که چرا خدا شیطان را آفرید پاک کرد، زیرا خدای مهربان احدی از جن و انس را از ابتدا به عنوان شیطان نیافریده بلکه همه برای عبادت آفریده شدند نهایتاً گروهی از دو طایفه به اختیار خود شیطان شدند نه این که شیطان بودند!

قرآن مجید در حدود 88 بار لفظ شیطان و ده مرحله لفظ ابلیس را به کار برده و در این نود و هشت بار به صورت های گوناگون انسان را از مکر و حيله و فریب و خدعه آن بر حذر داشته است.

انسان انحراف و ضلالت و گمراهی و دوزخی شدن خود را نباید به ابلیس و شیطان نسبت دهد، و خود را در این زمینهها معذور بدارد، بلکه باید به این معنا توجه کند که گمراهی او و دوزخی شدنش معلول اجابت دعوت شیاطین در کمال آزادی و اختیار است، و در حقیقت هر انسان گمراهی و هر مستحق دوزخی به اراده و اختیار خودش گمراهی و آتش را انتخاب کرده نه این که شیطان به اجبار و با سلب آزادی و اختیارش او را به گمراهی و دوزخ کشانیده است.

برای شیاطین چنان که قرآن میفرماید در این زمینه هیچ گونه تسلطی بر انسان وجود ندارد، مگر این که انسان به اختیار خودش خود را در حیطه تسلط او قرار داده که باز این هم برای او در قیامت عذری نخواهد بود.

ابلیس و همه شیاطین در قیامت به مریدان و مطیعانشان میگویند:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 110

وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي: «1»

و مرا بر شما هیچ تسلط و غلبه‌ای نبود فقط شما را به گناه و فسق و فجور و بی ایمانی دعوت کردم و شما هم بدون اندیشه و دقت و با چشم پوشی از رسالت پیامبران و کتب آسمانی دعوت مرا پذیرفتید.

و نیز به اجابت کنندگان دعوتشان میگویند:

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ: «2»

و ما را بر شما هیچ تسلط و غلبه‌ای نبود بلکه شما گروهی سرکش و طغیان گر بودید.

راه های نفوذ شیطان

از آیات قرآن و روایات اهل بیت و معارف حقه استفاده میشود که شیطان یعنی آن موجود خبیث و طاغی و گمراهکننده که طایفه پرجمعیتی از آنان هم نوعان خود انسان هستند و در لباس بشری بسر میبرند و شب و روز به صورت های گوناگون و با چهره های فریبنده و زبانی چرب و نرم، و سخنانی جذاب و وعده های عجیب و غریب در کنار انسان هستند برای گمراه کردن هر کسی راهی متناسب با او بر میگزینند، اهل مقام و جاه را با تزئین دورنمایی از ریاست و حکومت، اهل دنیا را با فرزند و مال و ثروت، اهل دانش را با غرور و شهرت، اهل خدا را از طریق دین و عمل، و خلاصه هرکسی را با وضعیت مناسب با خودش میفریبد.

(1) - ابراهیم، آیه 22.

(2) - صافات، آیه 30.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 111

شیطان با نفوذ در نفس اماره تا زمانی که نفس حالت اماره بودن را دارد و با نفوذ در خیالات و اوهام و ذهنیتهای انسان، میان آدمی و عقل و اندیشه و دینش حجاب میشود، سپس دام فریب را میگستراند، آنگاه با تزئین اعمال زشت در نظر انسان زمینه ورود به هر معصیتی را فراهم میکند، و میکوشد که دو حالت غفلت و نسیان آدمی برای فریبکاریهایش کمک بگیرد.

او فرعون و امثال وی را با حکومت و قارون و هم ردیفانش را با ثروت، بلعمها را با علم و دانش، هوس داران و اهل شهوت را با چهره های زیبا و خیالات فاسد فریفت و آنان را تا جایی دور از حق و حقیقت نگاه داشت که موفق به توبه نشدند و به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار گشتند.

پنج وسلیه فریب

روزی حضرت مسیح در میان راه ابلیس را با پنج الاغ دید که بر هر کدام باری قرار داشت و او دنبال الاغها حرکت میکرد.

از او پرسید بر پشت الاغها چه باری داری؟ پاسخ داد مال التجارهائی است که برای آنها دنبال مشتری هستم.

حضرت گفت بار الاغها چیست و مشتری آنها کیست؟ ابلیس گفت یکی از بارها ظلم و بیدادگری است و مشتری آن سلاطین و حاکمان هستند، دومین بار کبر و خود بزرگ بینی است و مشتری آن خوانین و اربابان هستند، سومی حسد است و مشتری آن دانشمندانند، چهارمی خیانت است و مشتری آن تاجران و بازرگانانند، و پنجمی فریب و مکر است و مشتری آن زنان میباشند. «1»

(1) - مواعظ العددیه، 276 - جامع التمثیل، 304.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 112

برخی از کمینگاههای شیطان

رسول خدا در روایتی بسیار مهم به برخی از کمین گاه های شیطان اشاره میکند و انسان را نسبت به این دشمن خطرناک هشدار میدهد.

شیطان طرد شده از راه های گوناگون به خصوص از طریق کارهای نیک و عقاید صحیح و احکام دینی، در کمین انسان قرار میگیرد و او را آلوده به وسوسه میکند تا در چاه گمراهی و ضلالت افتد.

گاهی از راه اسلام وارد شده در کمین عقیده و ایمان مینشینند و میگویند آیا قصد داری به آئین اسلام گرایش پیدا کنی و در زمره مسلمانان قرار گیری و دین و فرهنگ پدران و نیاکانت را رها کنی؟

او شخصی را که مسلمان نشده و آراسته به اسلام نگشته به این صورت وسوسه میکند تا از برکات اسلام و مسلمانی محروم شود.

ولی مسلمان یا کسی که با تکیه با خرد و عقل میخواهد اسلام را بپذیرد به وسوسه او توجه نمی کند و از آن محروم از رحمت اطاعت نمی نماید و اسلام را قبول میکند.

پس از پذیرفتن اسلام، هنگامی که مسلمان میخواهد برای دفاع از دین خدا از وطن هجرت نماید آن ملعون از راه میرسد و از راه هجرت وارد شده به وسوسه میپردازد و میگوید:

آیا میخواهی از وطن خویش هجرت نمائی و خانه و کاشانه و آب و هوا و زمین خود را ترک کنی؟

باز هم مسلمانان واقعی بی اعتنا به وسوسه های آن ملعون از او سر باز میزنند و وطن را ترک کرده در راه اسلام هجرت میکنند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 113

آنگاه هنگامی که مسلمان میخواهد برای حمایت از دین در برابر دشمنان حق بجنگد و به جهاد برخیزد دوباره از راه میرسد و به جهادگر مسلمان میگوید:

آیا میخواهی بجنگی تا نهایتاً جان خود را از دست بدهی و مال و ثروت نابود گردد؟ آیا دوست داری پس از کشته شدن همسرت را دیگری به زوجیت خود درآورده و ثروت را دیگران تقسیم نموده و در راه زندگی خود هزینه کنند؟

ولی جهادگر ثابت قدم و مجاهد واقعی در راه خدا با این وسوسهها مخالفت میکند و به جنگ دست یازیده به دفاع از فرهنگ حق بر میخیزد.

سپس رسول خدا فرمود: هرکس از شیطان پیروی ننماید و خلاف وسوسه های او عمل کند اگر در این حال بمیرد بر خداوند واجب است او را به بهشت رهنمون گردد.

و معنای وسوسه ابلیس همانند همین امور است که از راه عقاید حقه، احکام دینی، و کارهای پاک و شایسته در دل انسان وارد میکند تا او را از راه خدا گمراه کرده و به هلاکت و نابودی برساند. «1»

و نیز آن حضرت روزی به یاران خود فرمود:

«الشيطان ربما سبقكم بالعلم.» «2»

چه بسا که شیطان از راه دانش و دانشمندی شما را فریب داده و بر شما پیشی گرفته است!

پرسیدند چگونه از راه دانش بر ما پیشی گرفته است فرمود شما را وسوسه میکند که تا میتوانید در تحصیل دانش بکوشید ولی به عمل و کوشش در راه

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 52 بحار، ج 6، ص 154.

(2) - عوارف المعارف، ص 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 114

تحصیل توجهی نداشته باشید تا زمانی که دانش شما فراوان و زیاد شده دانشمندتر گردید، زمانی که به این درجه و مقام از دانش رسیدید آن وقت به عمل و کارهای نیک پردازید!

سپس حضرت در دنباله گفتار خود فرمود:

محصل بیچاره غافل، و نادان فریب خورده به سبب این وسوسه و اغواگری شیطان همه عمر را هزینه مطالعه، تحقیق و تحصیل میکند تا نهایتاً عمرش به آخر برسد و از دنیا برود بدون آن که عمل خیر و یا کار پسندیده‌ای که سبب منزلت و قرب او به خدا شود انجام داده باشد. «1»

دامهای گوناگون شیطان

محدث خبر، معارفشناس کم نظیر مرحوم علامه مجلسی مینویسد به سند معتبر از حضرت رضا از پدران پاك و طاهرینش روایت شده: شیطان از زمان آدم تا هنگامی که حضرت مسیح مبعوث به رسالت شد نزد پیامبران میآمد و با آنان سخن میگفت و از آنان سؤاها مینمود، در میان پیامبران نسبت به حضرت یحیی بیشتر انس داشت، روزی حضرت یحیی به او گفت: ای ابومره مرا به تو حاجتی است، شیطان گفت منزلت تو عظیم تر از آن است که بتوان به درخواست تو پاسخ نداد، آنچه خواهی بپرس که آنچه فرمائی مخالفت نکنم. یحیی گفت: میخواهم دامها و تله های خود را که به وسیله آنها بنی آدم را صید میکنی به من نشان دهی، آن ملعون پذیرفت و وعده را به روز دیگر انداخت. چون روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه به انتظار او بود، ناگاه صورتی در برابرش آشکار شد چهره مانند میمون، بدن هم چون خوک، طول چشمها و دهان به طول

(1) - عوارف المعارف، ص 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 115

روی او، و قیافهای بدون چانه و محاسن، دارای چهار دست، دو دست در سینه و دو دست در دوشش رسته، پی پایش در پیش رو و انگشتان پایش در عقب، قبائی بر تن و کمرندی بر روی آن بسته و بر آن کمریند رشتههایی به رنگ های گوناگون آویخته، بعضی سرخ و برخی سبز و به رنگ های دیگر رشتههایی بر آن کمریند هست، زنگی بزرگ در دست دارد و خودی بر سر و بر آن خود قلابی آویخته.

چون حضرت یحیی او را به این هیئت مشاهده کرد پرسید این کمریند که در میان داری چیست؟ گفت این بت پرستی و آتش پرستی است که من اختراع کرده و برای مردم آرایش دادهام تا به آسانی بتوانند آن را بپذیرند، فرمود این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: این انواع زنان فاسد و مفسد هستند که مردم را به شکل های گوناگون خود و رنگ آمیزی و آرایش خویش میربایند.

پرسید این زنگ چیست؟ گفت: این مجموعه های از همه لذت هاست که در این قرار دارد از تار و طنبور و طبل و نای و سُرنا که وقتی گروهی بر شرابخواری مشغول میشوند برای این که لذتشان کامل گردد من آن را به صدا در میآوردم تا مشغول

خوانندگی کردند و هنگامی که صدای این زنگ را شنیدند از شدت ذوق و شوق از جای برخیزند به ساز و طرب پردازند، یکی به رقص درآید دیگر بشکن بزند، و آن دیگر جامعه از تن برکند و به پایکوبی آید.

یحیی (ع) پرسید چه چیزی بیش از همه موجب سرور و شادمانی و دل خوشی تو میشود؟ گفت: زنان [البته زنانی که از دایره هدایت و وقار و حجاب و حیا خارجاند] زیرا اینگونه زنان دامهای من هستند، هنگامی که شایستگان بر من نفرین کنند نزد زنان میروم و به وسیله آنان به حاجت خود رسیده دل خوش میگردم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 116

پرسید این کلاه خود چیست که بر سر داری؟ گفت با این کلاه خود خود را از نفرین خوبان حفظ میکنم.

پرسید این قلاب چیست بر آن آویخته است؟ گفت به وسیله آن قلب نیکان را از حق بازداشته به سوی خود میکشام.

پرسید آیا هیچگاه بر من دست یافتهای؟ گفت نه ولی در تو خصلتی هست که محبوب من است فرمود: آن خصلت چیست؟ گفت: هنگامی که مشغول غذا خوردن میشوی در حدّ سیر شدن میخوری و همین سیری شکم موجب سنگینی است که باعث میشود دیرتر به عبادت برخیزی این امر موجب خوشحالی من است.

یحیی پس از شنیدن این سخن گفت: از این ساعت با خدای خود عهد میکنم که هرگز غذائی سیر نخورم تا هنگامی که پروردگارم را ملاقات کنم، شیطان هم گفت من هم با خدا عهد میکنم که از این پس هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا به قیامت برسم و پس از این گفتگو شیطان از حضرت یحیی جدا شد و دیگر به نزد حضرت یحیی نیامد. «1»

حدیثی عجیب

از حضرت صادق (ع) روایت شده: عابدی در بنی اسرائیل بود که دنبال چیزی از امور دنیا نبود و وضع الهی او شیطان را به ناله و فریاد انداخته بود، سپاهیان نزد او گرد آمدند و او به سپاهش گفت: چه کسی به خاطر من فلان عابد را میتواند بفرید؟ یکی از آنان گفت: من، گفت از چه راهی به سوی او میروی؟ گفت از ناحیه زنان گفت کار تو نیست زیرا او این راه را نیازموده و از

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 117

این طریق به دام نیفتد دیگری گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از ناحیه شراب و شهوات گفت: کار تو هم نیست زیرا او به این دامها نمی افتد، یکی از سپاهیان گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از طریق عبادت گفت: برو که فریفتن او کار توست، شیطان به جای او رفت و روبه رویش به نماز ایستاد، عابد وقت خواب میخواست و شیطان نمیخواست، عابد استراحت میکرد و شیطان از نماز نمیایستاد، عابد در حالی که از خود عبادت کوتاهی دید و عملش را اندک به نظر آورد به سوی او رفت و گفت: این بنده حق به چه چیز بر این نماز مداوم توان و قدرت پیدا کردی، شیطان به او جواب نداد، دوباره دست به دامن او شد ولی پاسخ نشنید بار سوم به او اصرار کرد شیطان گفت: ای بنده خدا گناهی مرتکب شدم و از آن توبه کردم، هرگاه یاد آن گناه میکنم بر نماز توان و قدرت میگیرم، عابد گفت مرا از گناه آگاه کن تا آن را انجام دهم سپس توبه کنم و پس از آن بر نماز توان و قدرت پیدا کنم، شیطان گفت وارد شهر شو و از فلان زن زناکار خبر بگیر چون به او رسیدی دو درهم به او بده و با او جمع شو، عابد گفت: دو درهم از کجا بیآورم، شیطان دو درهم به او داد، پس از آن عابد با لباس بلندش وارد شهر شد و از منزل آن پرسید و مردم هم به تصور این که این چهره نورانی میخواهد آن زن بدکاره را نصیحت کند و موعظه نماید او را به خانه زن دلالت کردند، عابد زن را کنار خاتماش دید و دو درهم را به وی داد و گفت: برخیز به میان خانه رویم چون به خانه رفتند به عابد گفت کسی تاکنون به قیافه و صورت ملکوتی تو نزد من نیامده، من را از وضع خود و علت آمدنت به این خانه آگاه کن، عابد ماجرا را گفت، زن بدکاره به او گفت: ای بنده خدا ترك گناه آسانتر از یافتن حقیقت توبه است، و اینگونه نیست که هرکس از پی توبه باشد آن را بیابد به نظرم میرسد این شخص شیطانی است که به صورت آدم برای تو

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 118

مجسم شده به جای برگرد که او را نخواهی یافت عابد برگشت و آن زن بدکاره در شب همان روز از دنیا رفت چون صبح شد بر در خاتماش نوشته شده بود:

«احضروا فلانة فانها من اهل الجنة»

برای تجهیز او حاضر شوید که او بدون تردید اهل بهشت است!

مردم در این مسئله شك و تردید کردند و تا سه روز از دفن او خودداری نمودند خدا عزوجل به پیامبری از پیامبران که او را جز موسی بن عمران نمیدانم وحی کرد که سراغ آن زن بدکاره از دنیا رفته برو و بر او نماز بگذار، و مردم را به نماز بر او فرمان بده، زیرا من او را آزمیدم و بهشت را بر او واجب کردم به خاطر این که فلان بنده مرا از گناه بازداشت. «1»

مونس دوزخی عاصیان

مفضل بن عمر که از اصحاب حضرت صادق و دانشجویان مکتب علمی آن حضرت است میگوید به امام ششم گفتم: از مغیره بن سعید پیشوای گروه مغیره نقل میکنند که او گفت: هرگاه بندهای خدای خود را بشناسد همین شناخت برای او بس است و دیگر نیازی به انجام عمل نیست زیرا پس از شناخت خدا عملی از او مطالبه نمی کنند.

حضرت فرمود خدا او را لعنت کند و از رحمتش طرد نماید، این سخنی باطل و بیهوده است.

غیر این نیست که عبد به هر اندازه معرفتش به خدا زیاد شود مطیع تر خواهد بود، آیا آن که خدا را نمی شناسد از او اطاعت خواهد کرد؟!!

(1) - روضه کافی، ص 384.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 119

خدای عزوجل پیامبرش را به کاری و انجام عملی فرمان میدهد و او نیز مؤمنان را به عملی دستور میدهد و همه به خاطر معرفت و ایمانشان اجراکننده فرمان حق هستند، و زمانی که فرمانی برای دوری از کارهای ناپسند و اعمال زشت از سوی حق برسد این نمی همانند فرمان به کار پسندیده نزد انسانی مؤمن مساوی و یکسان است، به عبارت دیگر پیامبر و اهل ایمان همه فرمانبردار خدا هستند خواه امر الهی باشد و خواه نهی حضرت او، و فقط شناخت خدا کافی نیست، مفضل میگوید: آنگاه امام فرمود: خدای عزوجل به سوی بندهای نظر رحمت نمی کند و او را پاک نمی سازد چنانچه یکی از واجبات الهی مثل نماز و روزه و ... را ترك کند و یا مرتکب گناهی از گناهان کبیره گردد.

مفضل میگوید با شگفتی پرسیدم واقعاً خداوند به او نظر رحمت نمی کند؟ فرمود: آری زیرا او برای خدا شريك قرار داده است، دوباره با تعجب پرسیدم آیا مشرك شده؟ فرمود: آری دلیل این مسئله این است که چون خدا به کاری فرمان داده و در برابر ابلیس به مخالفت آن کار دستور داده او آنچه را خدا دستور داده ترك کرده و نهایتاً از ابلیس اطاعت نموده است، پس چنین انسانی همدم و مونس ابلیس در هفتمین درك آتش دوزخ است. «1» به نظر میرسد این روایت از طرفه روایت های رسیده از اهل بیت است که مطیع شیطان و عاصی بر خدا را مشرك شمرده است، مشرکی که به تعبیر قرآن نجس است «2» و آلوده به ظلم عظیم است. «3»

(1) - وسائل، ج 1، ص 25.

(2) - توبه، آیه 28.

(3) - لقمان، آیه 13.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 120

درخواست مسیح از خدا

روزی حضرت مسیح از پروردگار درخواست کرد تا جایگاه شیطان را به او نشان دهد.

حضرت حق به او نشان داد، مسیح (ع) دید شیطان سرش را که چون سر مار است بر دل انسان نهاده، هرگاه انسان به ذکر خدا و یاد حضرت حق مشغول میشود شیطان سرش را پس میکشد و میگریزد، و چون از یاد خدا غافل میشود دل او را مانند لقمه در دهان خود میگیرد. «1»

از مکر و حيله این دشمن غدار هرگز ایمن نباشید

هنگامی که ابلیس بر اثر نافرمانی از خدا به شکست و شقاوت و لعنت و دوری از رحمت گرفتار شد جبرئیل و میکائیل در دنیای فرشته بودنشان به زاری و غم نشستند، حضرت حق در رابطه با این حال از هر دو پرسید چرا به این حال هستید، گفتند: خدایا از تدبیر و نقشه تو ایمن نیستیم، زیرا شیطان با همه علم و آگاهیاش از تدبیر و نقشه تو در امان

نماند و با يك نافرمانی از درگاهت رانده شد، چگونه ما در امان باشیم؟ حضرت فرمود: آری هرگز بر خود ایمن نباشید، زیرا اگر خود را در امان بدانید و يك لحظه غفلت نموده به عصیان دچار شوید به همان سرنوشتی گرفتار می‌آئید که شیطان دچارش شد. «2»

خیانتها و جنایات شیطان

امیرالمؤمنین (ع) که کانون معرفت و دریای بی ساحل دانش، و آگاه به همه حقایق است در رابطه با این دشمن بی رحم و خائن غدار که بیشتر در چهره جنس دو پا زندگی را تحت تأثیر خود قرار میدهد در نهج البلاغه میفرماید:

(1) - بحار، ج 60، ص 194.

(2) - جامع السعادات، ج 1، ص 278.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 121

«اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکاً، واتخذهم له اشراکاً، فباض وفتح فی صدورهم و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، ونطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل وزین لهم الحطل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق با لباطل علی لسانه.»

شیطان را ملاک و پشتوانه و سرمشق خود گرفتند، او هم از این گونه انسان های ضعیف و دنیا پرست به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه کرد و در دامنشان پرورش یافت، در نتیجه چشمشان برای دیدن چشم شیطان و زبانشان در گفتار زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد و باطل را در نظرشان آراست، کارشان کار کسی که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاهو سرائی پرداخته است. «1» این نوشتار بیش از این نیاز نمی بیند که درباره شیطان و مصادیق و کارهایش قلم فرسائی کند، این مقدار برای شناخت این دشمن نابکار و حیلها و دام هایش کافی است، در پایان این بخش فقط به اموری که انسان را از شر شیاطین جئی و انسی ایمن میکند اشاره مینماید.

راههای ایمنی از شیطان

1- بهترین و بالاترین راه پیش گیری از نفوذ شیطان که نتواند انسان را به خیالات و اوهام و آرزوهای طول و دراز و دست نیافتنی دچار کند، و بر اعمال و رفتار و اخلاق و منش انسان اثر نگذارد یاد خداست، در نظر داشتن خدا، و توجه به حضرت او در همه امور که خالق و رازق و ولی و مالک و ربّ و مربی انسان است و جز مصلحت انسان و سعادت دنیا و آخرت او را نمی خواهد و به همین

(1) - نَجْعُ الْبَلَاغَةِ، خطبه 7.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 122

خاطر پیامبران را همراه با وحی و امامان را همراه با فرهنگ سعادت بخش و عقل را برای دریافت حقایق بدرقه راه زندگی او قرار داد، پس شایسته است پیوسته نور یاد و توجه به او در قلب انسان در کار باشد، و اعضاء و جوارح آدمی در تصرف احکام و اوامرش قرار گیرد و همه دقائق عمر و لحظات زندگی از ذکر و یادش و انجام مسئولیت هایی که بر عهده انسان نهاده پر باشد تا شیطان هیچ راه نفوذی بر اندیشه و مشاعر و قلب و دل و اعضا و جوارح انسان نیابد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ: «1»

بی تردید کسانی که دارای روحیه حفظ خود از گناهان هستند، هنگامی که وسوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد خدا و شئون او را یاد کنند پس بی درنگ بینای به عواقب شوم اطاعت از شیطان افتند و از دام وسوسه هایش نجات یابند.

برعکس کسانی که میدان زندگی خود را بی قید و شرط به تمایلات و غرائز و شهوات سپرده‌اند راه هرگونه نفوذی از سوی شیطان به رویشان باز است و پیوسته دستخوش خیانتها و جنایات او که تلخی و عاقبت نافرجامش را زیر لعاب شیرین شهوت و لذت پنهان کرده میشوند، و دنیا و آخرت خویش را در کنار لذتی اندک و شهوتی بی منطق به باد میدهند و با شمشیر وسوسه های هوس برانگیز شیطان خود را در کنار قدم نحس او قربانی میکنند.

این لذت گریان غافل، و شهوت رانان جاهل، و عافیت طلبان کاهل، و تن پروران ظالم درب قلعه وجود خود را به روی شیطان باز کرده و درون را در اختیار او قرار داده، و بیرون وجود خویش را در محاصره شهوات و امور مربوط

(1) - اعراف، آیه 201.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 123

به هوا و هوس گذاشته و به جای خدا که برای آنان منبع خیر و لطف و رحمت و کرامت است، شیطان را به همنشینی خود برگزیده اند، که این افتادن در چاه خطر، و بریده شدن از منبع خیر نتیجه غفلت و نسیان و بی توجهی به خدا و دور ماندن از ذکر قلبی و عملی و حالی است.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ: «1»

و هرکس خود را از یاد خدای رحمان به کور دلی و حجاب ظلمانی باطنی بزند و روی از منبع خیر و کرامت برگرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که آن شیطان ملازم و دمساز او خواهد بود.

2- از جمله عواملی که راه نفوذ شیطان را بر انسان می‌بندد یاد قیامت از طریق آیات قرآن و روایات و توجه به عاقبت شوم ابلیسیان و عذاب های سخت آنان به کیفر گناهان و اطاعت از شیطان است.

در این زمینه به چند آیه اشاره میشود تا با توجه به آن از شر شیطان در امان بمانیم:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ هُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَنُوهُ بِهِ مِنْ عَذَابِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ: «2»

قطعاً کسانی که [با کارگردانی شیطان و وسوسه های او] کافر شدند و به انکار حقایق برخاستند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته

(1) - زخرف، آیه 36.

(2) - مائده، آیه 36.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 124

باشند، تا برای نجات خود از عذاب روز قیامت عوض دهند، از آنان نپذیرند و برای آنان عذاب دردناک است.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ، يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ، وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ، كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. «1»

پس کسانی که به اغوای شیطان و میدان داری هوا و هوسشان کافر شدند برای آنان لباسهایی از آتش به اندازه اندامشان بریده شده و از بالای سرشان مایع جوشان به رویشان ریخته میشود، که آنچه در شکم هایشان باشد و نیز پوست بدنشان به وسیله آن گذاخته میشود و برای آنان گرزهایی از آهن ویژه است که بر سرشان میکوبند، هرگاه بخواهند به سبب اندوه فراوان و غصه گلوگیر از دوزخ درآیند به آن بازشان میگردانند و به آنان گویند عذاب سوزان را بچشید.

یقیناً انسان اگر به قیامت و اوضاع آن و جریمه و کیفر عاصیان و طاغیان که همه و همه از مریدان شیطاناند توجه جدی داشته باشد و این حقایق را که به وسیله حق و پیامبران و امامان بیان شده باور کند، هرگز خود را بازیچه شیاطین قرار نداده، و راه نفوذ آنان را به خیمه حیاتشان باز نمی گذارد.

ازدیگر اموری که راه نفوذ انسان را تا حدی مینندد، نگاه عقلی و دقت کافی در عاقبت و فرجام بدکاران و ستمکاران و تکذیب کنندگان حقایق است که در همین دنیا پیش از این که به عذاب دردناک و ابدی قیامت دچار شوند به عذاب

(1) - حج، آیات 22 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 125

استیصال و افتضاح و رسوائی گرفتار شدند و نتیجه پیروی از شیطان و عمل به فرهنگ خائمان سوزش را دیدند.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ: «1»

یقیناً پیش از شما روشهائی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است پس در زمین گردش کنید و به سیر و سفر بپردازید و با دقت و تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ: «2»

و بر آنان بارانی بی نظیر از سنگ های آتشین باراندم پس با تأمل بنگر که سرانجام گنهکاران [که در گناه هم جنس بازی از شیطان پیروی کردند]

چگونه بود؟

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ أَذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ: «3»

آری عجلولانه و بی دقت حقیقتی (چون قرآن) را منکر شدند که به معارف و مفاهیمش احاطه نداشتند و هنوز تفسیر عینی و تحقق و ظهور آیاتش که در قیامت انجام میگیرد برای آنان نیامده است، کسانی که پیش از اینان بودند نیز آیات خدا را به همین صورت تکذیب کردند پس با تأمل و دقت بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟

(1) - آل عمران، آیه 137.

(2) - اعراف، آیه 84.

(3) - یونس، آیه 39.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 126

آری تکذیب کنندگان حقایق و منکران واقعیات اصیل و گنهکاران حرفهای و ستمکاران که همه و همه حزب شیطان و پیروان آن دشمن غدار بودند به فرجامهائی سخت، و عذابهای که فرار از آنها برای آنان غیرممکن بود دچار شدند، و آخرت آنان یقیناً از نظر عذاب و بدبختی با دنیا قابل مقایسه نیست.

انسانی که به حقیقت خداپرست است، و قلبی از عشق خدا مالا مال دارد، و در عمل و اخلاق متوسل به پیامبران و امامان و اولیاء الهی است، و از طوفان شهوت و غضب و هوا که راه های نفوذ شیطان در پناه خدا زندگی میکند از دسترس دسیسها و وسوسه های خطرناک شیطان در امان است مگر این که نعوذ بالله به اختیار خود راهی برای نفوذ آن ملعون و سپاهش نسبت به خود باز کند.

زندگی مصون از شیطان

حضرت مسیح (ع) در مسیر سفر به چوپانی گذر کرد که در علفزاری مشغول چرانیدن گوسپندان بود، با وی به نحو اختصار به گفتگو نشست و گفت: ای چوپان عمرت را در چوپانی هزینه کردی، اگر در کسب دانش و علم مصرف مینمودی بهتر نبود؟

چوپان گفت: ای پیامبر خدا من شش حقیقت را که خلاصه و زبده همه حقایق و علوم است آموختم و به آن عمل مینمایم و دیگر نیازی به تحصیل دانش ندارم.

نخست این که تا حلال خدا بر سفره رزق و روزی هست، حرام نمی خورم و حلال خدا هرگز نقصان نمی یابد تا من به حرام نیازمند شوم.

دوم: تا صدق و راستی هست دروغ نمی گویم، و صدق و راستی هرگز کاهش نمی یابد تا به جبران آن به دروغ نیاز پیدا کنم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 127

سوم: تا عیب خود را مشاهده میکنم به عیب دیگران سرگرم نمی گردم و هنوز از عیوب خویش رهائی نیافته و پاک نشدهام تا به عیب دیگران پردازم.

چهارم: تا گنجها و خزانه های حق را خالی نینم به مال و ثروت مردم و خزینه های آنان طمع نمی کنم، و هنوز خزانه و گنج خدا و رزق و روزیش پایان نیافته و هرگز پایان نمی پذیرد تا برای روزی خود وجودم را به بیعاری و بیکاری بزنم و در خانه مردم بروم و به اموال آنان چشم طمع دوزم.

پنجم: تا ابلیس این رئیس ملعون شیاطین هلاک نشود از وسوسه او ایمن و غافل نمی شوم و هنوز نمرده و تا قیامت هم نمی میرد تا من از مکر و وسوسه اش در امان باشم.

ششم: تا هر دو پای خود را در بهشت نگذاشتهام خود را از عذاب و عقاب در امان نمی بینم و هنوز به بهشت در نیامدهام تا برای خود از عذاب نجات بینم.

مسیح گفته هایش را تصدیق کرد و به او گفت همه علوم در تو جمع شده است و دانش اولین و آخرین همین است که تو خوانده و میدانی. «1»

ازلال

این لغت به معنای لغزاندن است که شیطان آن را برای زایل کردن کمال یا کمالات انسان به کار میگیرد و برای این که او را از حق منحرف نماید، و ثبات و استواری را از او بگیرد و زمینه فرود افتادن او را از مرتبه و منزلت و درجات عالی به هبوط و سقوط فراهم نماید.

در آیه شریفه ازلال که مایه از حسادت و دشمنی شیطان نسبت به انسان میگیرد به شیطان نسبت داده شده، و او را عامل ازلال معرفی کرده است، زیرا

(1) - جوامع الحکایات عوفی، ج 1، بخش سوم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 128

ساحت مقدس حضرت حق از اینگونه امور پاك است و جناب او برای انسان جز علم و آگاهی، و تعقل و خردورزی و شرف و کمال و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق، و درستی و فضیلت، و ایمان و عدالت، و شجاعت و حریت و نهایتاً سعادت و سلامت و ابدی شدن در بهشت عنبر سرشت را نمی خواهد، چنان که در آیات گذشته ملاحظه شد که آدم را به علم اسماء آراسته نمود، و فرشتگان را در برابر عظمتش به سجود انداخت، و همسری برای آرامشش در زندگی مادی و معنوی آفرید و هر دو را در بهشت معهود سکونت داد و از افتادن در خطر و زیان با خوردن میوه ممنوعه بر حذر داشت.

حضرت او جز خیر و خوبی و پیروزی و خوشبختی و رسیدن به اوج انسانیت و اتصال به خیر دنیا و آخرت برای انسان نمی خواهد، و هر کس در حق او اندیشه و فکری جز این داشته باشد بی تردید به دام شیطان افتاده و دچار وسوسه و ازال او گشته و از حق منحرف شده، و زمینه تیره بختی خود را فراهم آورده است.

نتیجه ازال

آدم و حوا در بهشت معهود با در اختیار داشتن انواع نعمتها باید نسبت به نهی حضرت حق که به مصلحت آنان بود توجه خود را ادامه میدادند و از کسی که در مسئله سجده از فرمان خدا سرپیچی کرد حذر میکردند و به گفته های در ظاهر شیرین او و سوگندی که خود و خیانت را به لباس خیرخواهی پوشانید «1» توجه نمی نمودند، ولی به سخنانش که بسیار چرب و پرجاذبه بود فریب خوردند، و وسوسه و ازالش حالت حرص را در آنان برانگیخت و با گسترده‌گی

(1) - اعراف، آیات 20 - 21.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 129

و فراوانی آن همه نعمت که اگر میلیونها سال از آن بهره می‌جستند تمام نمی شد ساختمان قناعت را تخریب و زمام وجودشان را به دست حرص سپرده به آن درخت نزدیک شدند و از میوه آن خوردند و در نتیجه دچار هبوط شدند.

قناعت

قناعت به حلال خدا، و به آنچه حضرت محبوب براساس مصلحت و حکمت نصیب انسان میکند گنجی است عظیم که دارنده آن از هر ثروتمندی ثروت مندتر است، و از هر انسانی که دارای راحتی و آرامش است تر و با آرامش تر است.

از رسول خدا در توضیح آیه **فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً** «1» روایت شده که حیات طیبه قناعت به نصیب و قسمت خداست. «2» علی (ع) میفرماید:

«انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص:» «3»

با قناعت از حرص خود انتقام بگیر چنان که با قصاص از دشمن انتقام میگیری.

«من كان بيسير الدنيا لا يقنع، لم يغه من كثيرها ما يجمع:» «4»

کسی که به اندک دنیا قناعت نمی کند به فراوانی آنچه انباشته مینماید بی نیاز نمی گردد.

«ثمرة القناعة الاجمال فى المكتسب والغروف عن الطلب:»

(1) - نخل، ایه 97.

(2) - مجمع البیان، ج 6، ص 384.

(3) - غررالحکم.

(4) - غررالحکم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 130

میوه قناعت زیاده روی نکردن در کسب و سیربودن از طلب است.

«القناعة مال لا ينفد:» «1»

قناعت ثروتی است که پایان نمی پذیرد.

«لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل، ويرجى التوبة بطول الأمل، يقول فى الدنيا بقول الزاهدين و يعمل فيها يعمل الراغبين، ان

اعطى منها لم يشبع وان منع منها لم يقنع:» «2»

از آنانی مباش که بدون عمل امید به آخرت دارد، و به آرزوی طولانی توبه را به تأخیر میاندازد، سخنش درباره دنیا سخن زاهدان و عملش در آن عمل دلبستگان است، اگر از دنیا به او بدهند سیر نمی شود، و اگر منع شود قناعت نمی ورزد.

«كفى بالقناعة ملكا و بحسن الخلق نعيماً»

انسان را پادشاهی و سلطنت با داشتن گنج قناعت و نعمت با دارا بودن اخلاق نيك بس است.

حضرت مجتبی (ع) فرمود:

«القنوع راحة الابدان»:

قناعت مایه آسایش بدن‌ها است. «3» حضرت صادق (ع) فرمود:

«من قنع بما رزقه الله فهو من اغنى الناس» «4»

(1) - نهج البلاغه، حکمت 57.

(2) - نهج البلاغه، حکمت 150.

(3) - بحار، ج 78، ص 128.

(4) - بحار، ج 77، ص 45.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 131

کسی که به آنچه خدا به او روزی می‌دهد قناعت کند، از ثروتمندترین مردم است.

حرص

بی توجهی به رزق حلال قسمت شده که از راه فعالیت مثبت و کار و کوشش منطقی به دست می‌آید، و بی اعتمادی به ربوبیت حضرت حق، و غفلت از آخرت، و میدان دادن به هوا و هوس، و چشم دوختن به کسانی که از نظر مال و ثروت و قدرت مادی برتر از انسانانند و به تعبیر مردم چشم هم چشمی از عوامل روشن شدن آتش حرص در درون

انسان است، و حالتی است که انسان را از مرزهای حلال به منطقه محرمات عبور میدهد، و دامن حیات انسان را نه تنها به کسب حرام مالی بلکه به انواع مفساد و گناهان آلوده مینماید.

ازامیرالمؤمنین (ع) پیرمردی شامی پرسید:

«ای ذلّ اذلّ؟ قال الحرص علی الدنيا» «1»

چه ذلتی شدیدترین ذلت است؟ فرمود حرص ورزی بر امور مادی.

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت میکند که حضرت فرمود:

«لایؤمن رجل فیہ الشح والحسد والجنّ ولا یكون المؤمن جباناً ولا حریصاً ولا شحیحاً» «2»

کسی که در او بخل و حسد و ترس موج میزند اهل ایمان نمی شود، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

در وصیت پیامبر به علی (ع) آمده است:

(1) - بحار، ج 73، ص 161 - 162.

(2) - بحار، ج 73، ص 161 - 162.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 132

«یا علی انھاک عن ثلاث خصال عظام، الحسد والحرص والكذب» «1»

یا علی تو را از سه خصلت سنگین و کمرشکن نهی میکنم: حسد و حرص و دروغ.

از حضرت صادق از پدرانش از پیامبر اسلام روایت شده است:

«من علامات الشقاء جمود العین، وقسوة القلب، وشدة الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب» «2»

از نشانه های بدبختی خشکی چشم از اشك، سنگدلی، و حرص شدید در طلب روزی، و پافشاری بر گناه است.

پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود:

«اعلم يا على ان الجبن و البخل و الحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظن:» «3»

یا علی بدان که ترس و بخل و حسد و حرص يك غریزه است که بدگمانی همه آنها را در وجود انسان گرد میآورد.

امام صادق (ع) میفرماید: هنگامی که نوح از سفینه و کشتی خود پس از طوفان فرود آمد ابلیس نزد او شتافت و گفت در روی زمین مردی بر من منتش بزرگ تر از تو نیست خدا را بر نابودی این تبه کاران خواندی و من از هلاک شدن اینان به نفرین تو راحت شدم، نمی خواهی دو خصلت به تو بیاموزم؟ از

(1) - بحار، ج 73، ص 161 - 162.

(2) - بحار، ج 73، ص 162.

(3) - بحار، ج 73، ص 162.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 133

حسد پرهیز که این صفت زشت با من کرد آنچه کرد، و از حرص دوری کن که حرص با آدم کرد آنچه کرد! «1» پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: حریص محروم از رحمت و راحت و عافیت است و در عین محرومیتش در هر چیزی مورد شتمات است، چرا محروم نباشد در حالی که از پیمان استوار حق نسبت به اداره امور بندگان گریخته و با قول حضرت حق که در قرآن میفرماید اوست که شما را آفرید، سپس روزی بخشید، آنگاه شما را میمیراند سپس زنده میکند.

حریص میان هفت آفت دشوار گرفتار است: فکری که بدنش را در معرض زیان قرار میدهد و کمترین سودی برای او ندارد، هم و غمی که نهایتی ندارد، تعب و زحمتی که از آن نمی رهد مگر هنگام مرگ، و وقت راحت هم در شدیدترین زحمت است، ترسی که چیزی برای او باقی نمی گذارد مگر آن که در چاه آن سقوط کند، و اندوهی که خوشی و لذتش

را تیره و تار کند بدون اینکه سودی برای او داشته باشد، و حسابی که او را از عذاب خدا نجات نمی دهد مگر این که خدا از او گذشت کند، و کیفری که راه گریز و چاره‌ای از آن ندارد، «2»

از امیرالمؤمنین (ع) از معنای حرص پرسیدند حضرت فرمود:

«هو طلب القليل باضاعة الكثير:» «3»

طلب کردن اندک به قیمت نابود کردن بسیار [که آن بسیار عبارت از عمر، فکر، بدن، جان، قلب، و هم وغم است].

در هر صورت آدم و حوا با بیرون رفتن از مرز قناعت و گرفتار شدن به حرص از طریق وسوسه شیطان از بهشت معهود و نعمت هایش محروم شدند، و

(1) - خصال، ج 1، ص 27.

(2) - مصباح الشریعه، ص 22.

(3) - بحار، ج 73، ص 167.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 134

ابلیس آنان را از مقام قرب، و همنشینی با فرشتگان، و آرامش و سکونت باطن، و مقام مسجودیت، و منزلت معنوی بیرون انداخت و در جاده هبوط قرار داد.

هبوط

هبوط از نظر لغت به معنای فرود و نزول و از جایگاهی مرتفع به جایگاهی پست و پائین آمدن، یا از منزلتی عظیم به مرتبه‌ای حقیر سقوط کردن است، و لازمه آن هبوط جسمی تنها و مادی محض نیست، بلکه به معنای سقوط و فرود آمدن معنوی هم هست و احتمالاً هبوط در آیه شریفه به همین معنا باشد.

در ضمن باید توجه داشت که هبوط از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است، و نسبت به هر هبوطکنندهای معنائی متناسب با خود او را دارد.

هبوط نسبت به آدم براساس عقوبت و کیفر و مجازات به خاطر خوردن از شجره ممنوعه نیست، زیرا دلیل استوار و برهان متین قائم است که اولاً نهی ارشادی مرتکبش را مستحق کیفر نمی کند، ثانیاً همه جا از دست رفتن منفعت و لذت به ویژه اگر مادی باشد از قبیل عقوبت و کیفر نیست، ثالثاً بر پیامبران و اولیاء خاص حق، و مقرران درگاه در هیچ حالی و هیچ زمانی ارتکاب قبیح و عملی که موجب عقوبت و عذاب از قبیل عذاب استیصال در دنیا که ویژه طاغیان است و عذاب آخرت که مخصوص کافران و معاندان است جایز نیست، و پیامبران و اولیاء خاص حق حتی فکر و خیالشان هم گرد عملی که موجب کیفر است نمی گردد، و هر نابخرد و جاهلی و عالم نمائی چنین اعمالی که سبب مجازات و جریمه است بر پیامبران و اولیاء حق روا بدارد از آنان که منبع اجرای همه خیرات است و مولد همه منافع، و آئینه صفات علیا و اسماء حسناى حق بودند به زشتی یاد کرده و به حضرت حق که در قرآن مجید از آنان به عنوان

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 135

مُخْلِصِينَ یاد نموده تهمت و افترا بسته است، کلماتی از قبیل عصی، غوی، نسی، لم نجدله عزماء، ظلم که در آیات قرآن به آدم نسبت داده شده همه و همه بدون شك و تردید در ارتباط با نهی ارشادی است که حضرت آدم با ارتکاب آن مستحق کیفر و عذاب نشد.

هبوط صورت گرفته برای آدم براساس حکمت و تدبیر حضرت حق و تغییر مصلحت برای هدف بالاتری نسبت به سکونت در بهشت معهود بوده، و آن به این خاطر تحقق یافت که آدم و نسلش در شروع زندگی در روی زمین آراسته به بالاترین نعمت، و برترین فضیلت که نعمت به دوش کشیدن بار امانت و تکلیف و مسئولیت و عبادت رب و خدمت به خلق گردد و همه استعدادهایش شکوفا شود، و به رشد عالی انسانی و کمالات آدمی از برکت اجرای تکالیف الهیه برسد، و از پی آن با به دست آوردن مقام تسلیم و رضا، و خلوص و انابه و رجوع الی الله به مقام قرب خاص نایل گشته، و به بهشت عنبر سرشت آخرت که ابداً نعمت های معنوی و مادیاش با بهشت معهود بیان شده در آیه قابل مقایسه نیست و قرار گیرنده در آن جاوید و خالد و همیشگی و سرمدی است برسد.

هبوط آدم با هبوط ابلیس از نظر نتایج تفاوت ماهوی و ذاتی داشت، هبوط آدم وسیله رسیدن به توبه و توسل، و انابه و کرامت و دست یافتن به مقام اجتهاد و اصطفاء و هدایت ویژه شد:

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى. «1»

سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و راهنمائیش نمود.

(1) - طه، آیه 122.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 136

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ: «1»

خدا آدم و نوح و آل ابراهیم را بر همه جهانیان برگزید.

فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى. «2»

پس از جانب من به سوی شما هدایت ویژه تشریعی خواهد آمد.

و هبوط ابلیس متکبر موجب صاغر شدن او و مدءومی و مدحوری و استحقاق عذاب ابدی و لعنت دائمی و رجم همیشگی گشت.

فَأَخْرِجْ إِيَّاكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ: «3»

پس از این مقام و منزلت بیرون رو که بی تردید از خوارشدگانی

اَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا لِّمَن تَبَعَكَ مِنْهُمْ لِأَمَلَانَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ: «4»

از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو، که قطعاً هرکه از بنی آدم از تو پیروی کند بی تردید دوزخ را از همه شما لبریز خواهیم کرد.

فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ: «5»

(1) - آل عمران، آیه 33.

(2) - طه، آیه 123.

(3) - اعراف، آیه 13.

(4) - اعراف، آیه 18.

(5) - ص، آیات 77 - 78.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 137

از این جایگاه و مرتبه عالی بیرون رو که تو بی تردید از رانده شدن گانی و قطعاً لعنت من تا قیامت برتوباد.

المیزان در این زمینه به نکته‌های مهم به این مضمون توجه می‌دهد:

چنین مینماید که سرگذشتی را که خدا درباره سکونت دادن آدم و حوا در بهشت و فرود آوردن آنان به زمین پس از تناول از درخت مزبور بیان می‌فرماید مثالی برای مجسم کردن حال انسان است.

چه این که او پیش از ورود به دنیا در عالم قدس دارای سعادت‌ها و کرامت‌ها بوده و در منزلگاه قرب و رفعت و سرای نعمت و سرور و انس و نور در جوار پروردگار جهان با دوستان روحانی قرار داشته و سپس به جای آنها انواع رنج‌ها و ناملایمات و گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها را بر اثر میل به زندگی دنیا و این مردار گندیده پست اختیار مینماید و چنانچه بعداً توجه کند و به سوی حق بازگردد او را به همان مقام سعادت نخستین باز میگرداند، و اگر به سوی او نرود و در مقام پست زمینی اقامت اختیار کرده و پیروی از هوای نفس کند خود را از آن همه نعمت محروم ساخته و به دار هلاکت انداخته است و جایگاه او جهنم خواهد بود. «1» پرتوی از قرآن هم نگاهی به وضع آدم زمانی که در عالم قدس و نور بود، و آنگاه که بر اثر هبوط در زمین قرار گرفت انداخته که خالی از اشارت و لطایف نیست:

پیش از آن که جای بهشت معهود را بجوئیم یا بجواییم تعیین کنیم که قرآن تعیین نکرده و مفسرین و متکلمین برای یافتن آن بحث‌ها کرده اند، نظری از دور

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 138

به آدم و وضع روحی او نمائیم، همان آدمی که فرد عالی انسانی بود و عنوان خلیفه الله داشت و قدرت و تصرف او فرشتگان را به سجده آورد.

روحش چون آئینهای بود که اسماء و صفات پروردگار و همه موجودات در آن تجلی نمود و جلال و جمال ظاهری و معنوی عالم در آن میدرخشید و هر چه بیشتر دلش شیفته آن بود، شهوات و آرزوهائی که هر رشته و شاخه اش فکر و ذهن را منصرف و خاطر را مشوش مینماید هنوز در او ظاهر نشده، عواطف گوناگونی که توجهش را به سوی خود معطوف میدارد بر عقلش چیره نگشته، اندیشه مرگ و فنا و چاره جوئی برای بقاء، روحش را مکدر ننموده، هراس از آینده و حرص بر جمع مال و انگیزه های ملال انگیز مضطربش نساخته، غبار دشمنیها و کینه توزیها و برتری جوئیها بر صفحه درخشان نفسش ننشسته، و دیوارهای قوانین و مقررات، محدودش ننموده، مانند دوره فطرت و طفولیت که آدمی با روح پاک چشم به سوی نور و عالم باز میکند که همه را خوب و زیبا و پاک چنان که هست مینگرد و در دامن پر از مهر پدر و مادر و کسان جای دارد، همه جا جای اوست و سایه محبت همه بر سر او و همه محرم اویند، آدم خلیفه الله در محیطی مانند محیط فطرت به علاوه عقل نافذ و روح درخشان به سر میرد، این آدم گوئی در جزیره یا سرزمین سرسبز و در میان گلها و گیاهها و درختان انبوهی که به هر سو سربرآورده و چشمهها و نهرهائی که از هر سو روان و ریزان بود به سر میرد، و پیکرش را نور زرین آفتاب و نسیم هوا و غذای طبیعی پرورش میداد، از بالای سرش انوار آفتاب و ماه میتابید و ستارگان میدرخشید، با وزش نسیم و حرکت شاخ و برگ درختان و نوای مرغان و تسبیح فرشتگان روح و قلب او و همسرش هماهنگ بود، عقل و اندیشه او همسرش را با خود به اسرار عالم سیر میداد، عواطف همسر او را به زیبایی خلقت متوجه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 139

مینمود، هر جا میخواستند میرفتند و هر چه میخواستند میخوردند، نه نگرانی داشتند نه رنج نه آلام روحی میآرزیدند نه دردهای جسمی، از روزنه جملهها و کلمات آیاتی که درباره بهشت و هبوط گاه آدم است چنین بهشتی به چشم میآید: پس از تعلیم اسماء و انباء از آن و سجده فرشتگان خداوند امر به سکون در بهشت «الجنة» نموده «اسکن» ساکن شو و آرامش گزین «نه در آن داخل شو» یعنی در همان محیط سبز و خرم که هستی آسوده به سر بر الف و لام عهد اشاره به

جنت معهود است جایی که همه گونه وسائل اولی زندگی فراهم بوده و مانع و محدودیتی در میان نبوده: «رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» در سوره طه وصف این بهشت را چنین نموده:

«برای توست که در آن نه گرسنه بمانی و نه برهنه به سربری و نه تشنگی برایت باشد و نه آفتاب سوزان بر تو بتابد» و تعبیر **فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ** وضع معنوی و حالت روحی آنها را می‌رساند یعنی آنها را شیطان بیرون کرد از آنچه در آن به سر می‌بردند با آن که سیاق کلام مقتضی این تعبیر بود: **فَاخْرَجَهُمَا مِنْهَا** یا **مِنْ الْجَنَّةِ** آنها را از بهشت بیرون کرد. و درباره هبوط گاه آدم کلمات ظلم و دشمنی و شقاوت و ظهور بدیها و عورات در آیات آمده:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 140

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «1»، اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ «2»، فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى «3»، لِيُنْذِرَ لَّهُمَا مَا أُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا «4»

از مقابله هبوط گاه با بهشت باید چنین فهمید که: در محیط بهشت نخستین آثار ظلمت ظلم روحشان را نگرفته بود، دشمنی و تنازع و شقاوت و تصرف و تملک و محدودیت در آن نبود و توجهی به عورت و قبح آن نداشتند، این هبوط از نزدیکی به شجره منہیہ آغاز گردید نمی، تنها از قرب به آن است، گویا همان نزدیک شدن موجب میل و جذب به آن می‌گردد و مجذوب شدن به آن شجره است که تیرگی و ظلمت آدم را فرا می‌گیرد و عقل را منصرف و پای ثبات را می‌لغزاند و آغار تحول و هبوط می‌گردد. «5» با این که نمی حضرت حق نسبت به حضرت آدم نمی ارشادی بوده و نمی ارشادی موجب عقوبت نیست و ارتکاب نمی ارشادی از قبیل معصیت و گناه اصطلاحی نمی باشد و محرومیت از لذات مادی بهشت معهود عنوان عقاب و جریمه ندارد ولی شاعران حکیم ایران زمین جهت پند و موعظه و بیداری غافلان و ایجاد حرکت عقلی و روحی از این خروج و هبوط در قالب نظم مسائلی عالی بیان کرده‌اند از جمله یکی از آن حکیمان می‌گوید:

(1) - بقره، آیه 35.

(2) - بقره، آیه 36.

(3) - طه، آیه 117.

(4) - اعراف، آیه 20.

(5) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 126.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 141

جدّ تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بھر او سجود

يك گنه چون کرد گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با عمری گناه داخل جنت شوی ای روسیاه

زندگی در زمین

حضرت حق زمین را قرارگاه آدم و حوا و نسل هر دو و مایه بهره وری برای هر کسی تا مدتی معین که حتماً هنگام مرگ است قرار داد.

زمین منبع انواع نعمت های خدا، و جای رشد و کمال، و محلی برای پرورش استعدادها، و مرکزی برای به دست آوردن علم و آگاهی و بلوغ عقلی، و ظهور آثار انسانیت و تربیت و آدمیت است.

زمین جای مسئولیت، و انجام تکالیف، و آشنائی با حقایق و جایگاه تحصیل توحید، و آشنایی با پیامبران و امامان، و آموختن وحی و آیات الهی است.

زمین مرکزی است که نخبگان از بنی آدم با کوشش و فعالیت میلیونها کتاب علمی و کتابخانه و مدرسه و دانشگاه و نهایتاً تمدنی عظیم را به وجود آوردند، و مقام خلافت الهی را عینیت دادند.

زمین مهبط وحی، مرکز نماز فرشتگان، تجارت خانه اولیاء، مسجد عاشقان، بهار مغزها و قلب ها، و سفره گسترده الهی است که نعمت های مادی و معنوی حق در آن به طور کامل و جامع بچشم میخورد.

زمین دارای عناصری پاک، معادنی عظیم، حیواناتی مفید، گیاهانی قابل استفاده، رودها و چشمه سارها و رودخانه و دریاچه و دریاها و اقیانوسهایی است که بنی آدم از آنها انرژی گرفته سپس خود را در عبادت رب و خدمت به خلق هزینه کنند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 142

زمین جای پر برکت و با معنویت و نورانی و مفیدی است که از خرابهایش گنجی چون آدم، و از میان گلیم چوپانیاش کلیمی چون موسی، و از مغازه آهنگریاش سردار پیروز و خردمندی بهروز چون داود، و از کلبه حصیریافیش سلطان عادل و عالمی چون سلیمان، و از مغازه نجاریاش قهرمان توحیدی چون ابراهیم، و از بیابان بی آب و گیاهش چون اسماعیل، و از معبدش چون زکریا و یحیی، و از عمق چاهش عزیزی چون یوسف، و از کنار غار کوه حراش بی نظیری چون محمد، و از دامن سنگلاخ و خانه سنگیاش چون یعسوب دین، قائد غر مجلین، عالم علوم اولین و آخرین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و از خانه خشت و گلش سیده زنان عالم چون فاطمه زهرا علیها سلام و از کلبه محقر مدینه‌اش دو سرور جوانان اهل بهشت، و از میان کوچه های بی نام و نشانش هزاران فقیه و فیلسوف و عارف و ادیب و هنرور و شاعر شیرین سخن و مخترعانی که آثارشان در پیشبرد اهداف مثبت به کار گرفته شد بیرون آمد.

سرگذشت زمین و دارائی های معنوی و مادی آن و تحولاتی که در ظاهر و باطن برای آن پیش آمد، و پندها و عبرتهائی که براساس حرکات اقوام بر پیشانیاش ثبت شد، و نهایتاً داستان حیرت انگیز آینده‌اش که میتوان از آیات و روایات به دست آورد که یکی از نمونه پیش گوئی های قرآن درباره او آیه شریفه **أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «1»** است کتابی مفصل میطلبد.

آدم و حوا را در چنین قرارگاهی قرار داد که از اعظم نعمت های حضرت او بر آن مرد و زن و نسل آنان است، تا با قدرشناسی از لطف او، و شناخت مسئولیتشان نسبت به زمین چنان که علی (ع) میفرماید:

(1) - انبیاء، آیه 105.

«وانتم مسئولون حتی عن البقاع والبهائم»

و استفاده کردن از این خوان گسترده جهت برپا کردن خیمه زندگی، و هزینه کردن نعمتها از راه حلال و مشروع برای قوام و استقامت وجود و نهایتاً تبدیل آنها به عبادت و خدمت در تحصیل و رضا و خوشنودی خالق زمین و به وجود آورنده نعمت برخیزند و از این راه به عمارت و آبادی خانه ابدی و قرارگاه سرمدی خود که پس از این قرارگاه موقت است دست یازند و نهایتاً مقام خلافت الهی را با قرار گرفتن در صراط مستقیم و تحصیل معرفت دینی، و اقدام به عبادت و خدمت، و ظهور استعدادهای انسانی و کشف حقایق و رسیدن به واقعیات، و افق طلوع معارف حقه شدن، و با جبران هبوط صعود به آسمان معنویت، و رسیدن به قرب حضرت رب عینیت بخشند.

تفسیر آیه 37

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

پس آدم کلمات با عظمتی را از سوی پروردگارش به خوبی دریافت کرد، در نتیجه خدا توبه او را پذیرفت زیرا فقط خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند حقیقت استفاده میشود: 1- تلقی و دریافت 2- کلمات 3- توبه آدم 4- پذیرش توبه از جانب حق

پیش از آن که به حقیقت تلقی و دریافت اشاره شود، لازم است به این معنا توجه شود، که آدم پس از محروم شدن از بهشت معهود و دور شدن از هم نشینی با ملکوتیان، و تنها شدن از مقام قرب بدون درنگ به خسارتی که از ناحیه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 144

وسوسه دشمن و نزدیک شدن به شجره ممنوعه و ارتکاب نهی ارشادی به او و همسرش رسیده بود آگاه شد و با کمال فروتنی و تواضع و خاکساری و زاری و نشان دادن ادبی بی نظیر به ظلم و ستم بر خودشان در پیشگاه معبودشان اقرار کردند، با حالت زاری و گریه عرضه داشتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی یقیناً از گروه زیانکاران خواهیم بود.

قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنَّمَا تَعْفِرُ لَنا وَ تَرْحَمُنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ: «1»

آدم و حوا گفتند: ای مالک و پرورش دهنده ما، اقرار داریم که ما بر خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و ما را مورد مهر قرار ندهی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

شگفت آور است که نگفتند ما را بیامرز و ما را مورد رحمت قرار ده، از شدت ادب و شرمساری گفتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی از زیانکاران خواهیم بود.

آری انسان هنگامی که تمام علایق و روابط خود را از زندان وحشتناک و مخوف و محدود خودخواهی که علت هر گناه و معصیت و سبب پیوند با ما سوی الله است برید و به فضای عشق و علاقه و ایمان به حق پناه برد منافع سرشار ابدی و سود فراوان سرمدی نصیب او میگردد.

زبان حال آدم و حوا در آیه 23 سوره اعراف رَبِّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا این است که وقتی در زندان خودیت گرفتار آمدیم و از یار غافل شدیم به چاه ظَلَمْنا أَنْفُسَنا افتادیم و چون از جانب یار نظری به ما شد و شرمساری و حیا و گریه

(1) - اعراف، آیه 23.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 145

ما را به خاطر محرومیتمان از قرب خود دید، گل ادب از بوستان درونمان شکفت و همه وجودمان چونی بی نالان به حضرتش عرضه داشت

وَ إِنَّمَا تَعْفِرُ لَنا وَ تَرْحَمُنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ.

با این شرمساری و ادب به بارگاه مغفرت و رحمتش راه یافتیم و زمینه توبه حقیقی از طریق تلقی کلمات برای ما فراهم شد و با این راه یابی از خودی درآمدیم و خدائی شدیم، و برای ابد سر به خاک بندگی او نهادیم، و در مقام عصمت نشستیم و جان و دل برای همیشه از تعلق به غیر بریدیم.

هرروز به دیدار توآیم ز در دل

بینم به رخ خوب تونیک از نظردلتو در دل و دل درخم زلف توئهان استمن گام زنان روز و شبان بر اثر دلگاه از دل شوریده
 پیرسم خبرتوگاه از خم زلف تو بجوم خبر دلبردیده دری بازکن ای دادرس جان از دل خبری باز ده ای هم سفر دلتازنده
 کنی باز از آن لعل روان بخش ما دوش بریدم به پای تو سردلحاج میرزا حبیب الله خراسانی اولین گیاه و نباتی که باران
 الهامات الهیه از دانه محبت و عشق به حق به وسیله حق در قلب آدم و سرزمین فطرتش روئید نبات اقرار به ظلم بنفس در
 پیشگاه عنایت و رحمت رب بود، همین اقرار آگاهانه بود که او را از چاه بشری که از حالت انسانی در آن سقوط کرده
 بود، و در استعداد سعادت ازلیه دچار خسران گشته بود نجات داد و به فضای نورانی و ملکوتی دعا و استغاثه کشید، و
 وی را آماده دریافت کلمات که حقیقت و عمق اسماء تعلیم یافته بود نمود، و نهایتاً از دانه های کلمات درخت اجتناء
 روئید و بر شاخه آن گل توبه شکفت و توبه او به وسیله بازگشت و رجوع محبوب و به عبارت دیگر پذیرش توبه گشت و
 از این مجموعه میوه هدایت ظاهر شد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 146

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى: «1»

آنگاه پروردگارش او را برگزید، و به گلستان توبه‌اش نشاند، و بی درنگ توبه‌اش را پذیرفت و او را به هدایت ویژه آراست.

او برخلاف ابلیس که به راه کبر و منیت و خودپسندی و خودخواهی و خوی استکباری ادامه داد، شرمساری و حیا، و
 اشک و زاری، و ادب و تواضع، و خاکساری و فروتنی نشان داد و بی درنگ و بدون معطلی و فوت وقت به مقام تلقی
 راه یافت.

تلقی در این آیه شریفه و نیز براساس لغت عرب عبارت از دریافت خوب و کامل، و عاشقانه و مشتاقانه و عابدانه
 است، دریافتی که از اطاعت و بندگی و اخلاص و صدق مایه میگیرد، و دریافتکننده‌اش عقل و قلب و جان و باطن
 است، و قبول و پذیرفتن آن با همه وجود بدرقه آن است، و محقق شدن به حقایقش که صرفاً توحید خالصانه و شئون آن
 است از لوازم و واجبات و ضروریاتش شمرده میشود.

تلقی در این زمینه در حقیقت آموزش شیوه توبه از جانب محبوب به حبیب و از سوی معشوق به عاشق است که با
 پیمودن راه توبه دوری و فاصله میان حق و عبد برداشته شود و اوراق سیاه شده پرونده به نور تغییر یابد، و بعید قریب، و
 بیگانه آشنا، و غافل آگاه و خواب بیدار شود.

از این که در آیه شریفه فعل تلقی مفرد است و سخن فقط از آدم است نه این که در این میدان عظیم و سعادت بخش به همسر او بیاعتنائی شده باشد بلکه همسر در تمام این زمینها تابع شوهر است، آنچه به شوهر عنایت میشود همان

(1) - طه، آیه 122.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 147

به همسر داده میشود زیرا زن و شوهر در زندگی چون روح واحد در دو جسم اند، و باید توجه داشت که در آیه **ظلمنا** **انفسنا** به صراحت و آشکار سخن از حوا هم به میان آمده و اقرار به ظلم بر نفس و درخواست مغفرت و رحمت مربوط به هر دوی آنهاست پس تلقی و آثارش نیز متوجه هر دو آنهاست.

نظیر این گونه سخن که ضمیر در فعل مفرد آمده ولی دو نفر منظور است در قرآن مجید دیده میشود:

وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ: «1»

شایسته تر آن بود که خدا و پیامبرش را خوشنود سازند، از آنجا که خدا و پیامبر يك هدف را دنبال میکنند و آن هدایت انسان و رساندنش به کمال و سعادت است ضمیر در **یرضوه** مفرد آمده ولی مقصد از ضمیر مفرد خدا و رسول اوست در آیه مورد بحث هم داستان از این قرار است **فتلقى** شامل آدم و حوا باهم است آدم دریافت کلمات کرد و حوا را در صعود پس از هبوط کمک کرد.

فاء فتلقى نشانگر این معناست که آدم بیدرنگ وارد منطقه توبه و بازگشت به سوی خدا شد و نشان داد که آثار و وسوسه دشمن و ازال او استوار و پا برجا نبود و بر عقل و جان و مشاعرش چیره نشده بود، و به فطرت و ساختمان انسانیت زخم کاری وارد نکرده بود، و نشان داد که کید دشمن و حيله او ضعیف است و با اسلحه بازگشت و توبه میتوان زحماتش را به بر باد داد و آثار شومش را از صفحه جان و دل زدود.

(1) - توبه، آیه 62.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 148

در روایتی آمده تلقی کلمات و آثارش محصول حیا و بکاء و دعای آن آراسته به مقام خلافت الهی بود. «1»

کلمات

در آیه مورد بحث کلمات به صیغه جمع آمده که شامل حقایقی بسیار مهم و با ارزش و با عظمت است، که ارزش و عظمت آن حقایق از نکره بودن کلمات استفاده میشود، حقایقی که فوق العاده مؤثر در عقل و قلب و مشاعر و جان است و تحولی عظیم و تغییری شگفت آور در انسان ایجاد میکند و مایه تبدیل هبوط و سقوط به صعود و پرواز به سوی قرب حق است.

از آثار کلمات پیداست که این کلمات عبارت از الفاظی چند نبوده که به صوت تبدیل شده و به گوش سر رسیده باشد، الفاظ و اصوات مثبت شبانه روز به گوش مردم جهان میرسد ولی در بسیاری از آنان اثر نمی گذارد، قطعاً این کلمات مفاهیم و معانی و حقایق عینی بدهاند که تجلی نوری شدید داشته و آدم آنها را با همه وجودش تلقی کرد، و مایه بازگشت و توبه او به سوی حضرت رب العزه شد، آنچه در روایات به عنوان کلمات نقل شده بیان آن حقایق عینی است نه الفاظی که به آدم رسیده و او بر زبان جاری کرده و به مقام قرب و حوزه وصال رسیده است.

آنچه از مجموعه روایات این باب به دست میآید این است که کلمات تلقی شده بفرموده حضرت باقر یا حضرت صایق علیها السلام عبارت بوده از:

«لا اله الا انت سبحانك و بحمدك علمت سوء وظلمت نفسي فاغفرلي و انت خير الغافرين، لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوء وظلمت نفسي فاغفرلي وارحمني وانت ارحم الراحمين، لا اله الا انت

(1) - منهج الصادقين، ج 1، ص 244.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 149

سبحانك اللهم وبحمدك عملت سوء وظلمت نفسي فتاب علي انك انت التواب الرحيم.»

و در دیگر روایات از قول پیامبر و حضرت صادق آمده:

«سأله بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين الاتبت علي فتاب عليه:» «1»

از این روایات استفاده میشود که کلمات حقایقی چون توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت بوده که نه الفاظش بلکه مصادیق عینی و وجودیاش به صورت نور از طرف آدم، دریافت شد، دریافتی که او را از جاذبههای غیرخدائی رهانید و به حضرت حق پیوند داد و این حقایق که جلوه ربوبیت حق بود **آدمُ مِنْ رَبِّهِ** او را از خودیت بیرون آورد و به پیشگاه خدائی نشاناد، و در حقیقت این کلمات منشأ بازگشت او به خدا و بازگشت خدا به او بود.

توحید خالص و دور از دسترس وسوسهها و ازالال شیطان را به تلقی او دادند، و تسبیح حقیقی را که علما و عملاً منزّه دانستن حق از هر عیب و نقصی است از افق وجود او به طلوع آوردند، و پشیمانی جدی و عزم بر سلامت در آینده را در مشاعر و قلبش چون شجرهای ثابت نشانادند، و این سه حقیقت را با جلوه دادن ایمان به رسالت پیامبر و ولایت اهل بیت کامل کردند، زیرا که توحید انسان و تسبیح و توبه‌اش جز با تسلیم قلب به رسالت پیامبر و چشیدن عسل بی نظیر ولایت کامل نمی شود و نعمت حق بر آدمی تمام نمی گردد و رضای حق از انسان تحقق نمی یابد.

(1) - روضه کافی، 304 - نور الثقلین، 56 و 57 - تفسیر فخر رازی، ج 3، ص 19.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 150

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا:» 1

آنگاه به منطقه توبه‌اش پذیرفتند، و گذشتهاش را گذشتند، و به شرف قبولی توبه‌اش سرافراز نمودند، و به دایره **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** برده بر کرسی محبوبیت قرار دادند، و به عنوان اول تائب حقیقی اسوه و سرمشق جهانیاانش نمودند، و توبه او را بهترین ارث باقی مانده برای نسلش قرار دادند تا آن که برهه‌های از عمرشان را به متابعت پی در پی از شیطان و اقتدای به او به سر بردند و زمینه سقوط و هبوط خود را از آسمان معنویت و انسانیت به چاه حیوانیت فراهم آوردند، از پدر توبه را به ارث برند، و با جلوه دادن توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت در اعماق قلب و مشاعرشان از چاه سقوط

و هبوط درآیند و به سوی قرب حق و بارگاه دوست و پیشگاه محبوب صعود کنند و سر از پنجره گنبد دوار برآورده به تماشای حقایق ماوراء این گنبد و نظر به ملکوتیان پاك نایل آیند و به رضای حضرت حق که مایه نجات از مهالك در دنیا و آخرت است برسند.

توبه آدم

آدم با تلقی کلمات به معنایی که در سطور گذشته توضیح داده شد به توبه قابل قبول موفق شد، و آثار وسوسه و ازال را با قدرت توبه از صفحه وجودش زدود، و با ورود به عرصه توبه شکست ذلت باری به دشمن داد و راه نفوذ دوباره او را به روی خود بست و از این طریق درسی حکیمانه به هر گنهکاری داد، و درب هر

(1) - مائده، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 151

عذری را به روی هر معصیت کاری مسدود کرد و بر این شعار بی پایه بی منطق برای ابد خط بطلان کشید که برخی از گنهکاران برای معذور دانستن خود جهت ادامه گناه میگویند: آب از سر ما گذشت چه يك نی چه صد نی!

او با این عمل انسانی و الهیاش نشان داد که هیچ گاه در رحمت و مغفرت به روی انسان بسته نیست، و هرگاه گنهکار به عرصه توبه واقعی درآید صفحات سیاه پرورندهاش به روشنائی و پاکی تبدیل میگردد، و ثواب رحیم او را عاشقانه میپذیرد و از گذشتهاش گذشت میکند.

پذیرش توبه

وجود مقدس حق از طرفی گنهکاران را دعوت به توبه و انابه و دست شستن از گناه و روی آوردن به ایمان و عمل صالح نموده و از طرف دیگر وعده حتمی و مژده قطعی به قبولی توبه داده است، او ذات مستجمع صفات کمال است که وجود و ذاتش و مفاهیم صفاتش را که عین ذات است حدی و نهایتی نیست، فرمانش به توبه گنهکار حکیمانه و عاشقانه و قدرت پذیرش بی نهایت است.

اگر گناه گناهکار از نظر گستردگی چون سطح خشکی و دریا و از نظر عدد چون ریگ بیابان و برگ درختان باشد، و مهلتی برای جبران گناه برای خود محفوظ بدارد و به توبه حقیقی برخیزد به یقین حضرت او توبه‌اش را میپذیرد و به جایگاه خوش مغفرت و عفو مینشاندش و راه ورود به جنت را به روی باز کرده و طریق دوزخ را به سویش مسدود مینماید.

او در سوره یوسف نا امیدان از رحمت را از زمره کافران دانسته، و بدگمانان به خود را مطرود درگاه شمرده، و امیدواران به رحمت و مغفرت را ارزش داده و به توبه و انابه تشویق نموده است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 152

«انت الذی فتحت لعبادك باباً الى عفوك سميته التوبه فقلت يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحاً فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؟» «1»

تو کسی هستی که دری را به روی بندگان به سوی عفو و گذشت گشادهای و آن را نام گذاری به توبه کردهای و فرمودهای ای اهل ایمان به خدا باز گردید بازگشتی خالصانه، پس چه عذری است برای کسی که از ورود به این در پس از باز بودنش غفلت کند.

او ثواب و رحیم است، یعنی بسیار توبه پذیر است، و توبه پذیریش همراه با مهربانی و محبت است، این گونه نیست که گناهکار را بپذیرد و توبه‌اش را قبول کند و از خطاکایش بگذرد ولی نسبت به او نفرت و بی میلی داشته باشد، بلکه توبه را همراه با مهر و محبت به گناهکار قبول میکند **انه هو الثواب الرحیم**.

حضرت حق از باب لطف و رحمت به گنهکاران به موسی بن عمران خطاب فرمود:

«فمن لجأ اليك وانضوى اليك من الخاطئين فقل: اهلاً وسهلاً يا رحب الفناء بفناء رب العالمين واستغفرهم وكن لهم كاحدهم ولا تستطل عليهم بما انا اعطيتك فضله وقل لهم فليسألوني من فضلي ورحمتي فانه لا يملكها احد غيري وانا ذوالفضل العظيم.» «2»

هرگاه از خطاکارن کسی به تو پناه آورد و همراه تو شد به او بگو: خوش آمدی ای گشاده پیشگاه به سبب پیشگاه پروردگار جهانیان و برای آنان از من درخواست

(2) - روضه کافی، 48.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 153

آمزش کن و مانند یکی از آنان باش و بخاطر برتری و فضلی که به تو داده‌ام بر آنان گردن فرازی مکن و به آنان بگو: باید از فضل و رحمت درخواست کنید زیرا جز من مالک فضل و رحمت نیست و من دارنده احسان عظیم هستم.

حقیقتی عجیب

کشف الاسرار و عدة الابرار از قتاده روایت میکند که روزی که خدای مهربان توبه آدم را پذیرفت روز عاشورا بود، و از رسول خدا در همین زمینه روایت شده، نوح از کشتی در روز عاشورا بر کوه جودی پیاده شد، و روز عاشورا توبه آدم مقبول حق افتاد، و روز عاشورا توبه قوم یونس پذیرفته شد، و در چنین روزی دریا برای بنی اسرائیل شکافت، و ولادت ابراهیم و مسیح در روز عاشورا اتفاق افتاد. «1» و روز عاشورا روز بسیار مهمی است که توبه حر با آن گناه عظیمش و توبه ابوالحتوف بن حرث انصاری و سعد بن حرث انصاری حدود يك ساعت مانده به شهادت حضرت حسین (ع) پذیرفته شد.

آری توبه با كمك توحيد قلبی و تسبیح و استغفار و با توسل به حقیقت رسالت و ولایت که عبارت از پذیرفتن و قبول اعتقادی این دو واقعیت گرانها است از هر گنهکاری پذیرفته است، به شرطی که پس از توبه گناهان گذشته جبران شود، و زمین زندگی پر از گل و شکوفه عمل صالح گردد.

زمینه های بیداری و رشد

انسان بدون تردید با آزادی و اختیار و فطرت و عقل که هرسه مایه انسانیت و نردبان صعود به حقایق، و وسیله رسیدن به واقعیات است به عنوان مسافری والا

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 156.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 154

به نهایت و مقصد اعلایش آخرت و سکونت در جوار قرب حق است در زمین استقرار یافته و دارای قدرت درك و فهم و خلاقیت است، و در اطرافش چه در طبیعت و چه در بستر تاریخ و چه در درون پر غوغای او همه جا نشانه های بی شمار هدایت تعبیه شده است.

انسان این موجود والا و برتر، و این عنصر پاکی که از مقام با عظمت خلافت الهی برخوردار است و دارای بصیرت و دوچشم بینا و گوش شنوا و دل و قلبی هشیار و آگاه است، با همه وجود مسئول است که از این ابزار و استعدادها برای دیدن و شنیدن حق و پیام های حقیقت و مطالعه و مشاهده واقعیات هستی و انتخاب بهترین راه و عمل و ایجاد بهترین شرایط برای زندگی و بهترین بستر برای رسیدن به کمال استفاده کند، کاروان بشریت را با تمام قوا در راه رسیدن به اوج کمال و وصول به حق یاری نماید، اگر در چنین مسیری قرار گیرد و به انجام چنین اموری دست یازد، زندگی را رونق واقعی داده به سلامت و عافیت و آزادی و حقیقت و روشنائی میرسد، و اگر تنبلی کند و به تن پروری و لذت گرایی افتد، از فطرت و بصیرت و شنوائی و ابزار هدایت استفاده نکند و ذهن و عقلش را به چاه کندی و سستی سرنگون نماید و بی تفاوتی و بی حرکتی پیشه کند. راه به هیچ جا نمی برد، محروم و ناتوان به رنج و مشقت و سیه روزی و تباهی افتد، و در کام هلاکت ابدی فرو رود.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ: «1»

(1) - انعام، آیه 104.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 155

تحقیقاً از جانب پروردگارتان بصیرتها و مایه روشنیها و خوشبختیها به سوی شما آمده، پس هر کس به وسیله آن بصیرتها و دلایل بینا شود و حقایق را با چشم عقل و دیده دل ببیند به سود خود اوست و هرکه با بی توجهی به دلایل و روی گرداندن از آنها کوردل گردد و خود را از اندك فهم حقایق محروم سازد به زیان خود اوست، وظیفه من ابلاغ پیام خداست و من بر شما حافظ و نگهبان نیستم که بالاچار شما را از افتادن در چاه هلاکت حفظ کنم.

مسئولیت دیدن با چشم سر و دیده عقل، انتخاب کردن بهترین، عمل کردن با خود انسان است، آزادی انتخاب راه از آنچه به روی انسان گشوده است ماهیت عظیم مسئولیت اساسی آدمی را روشن میسازد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: «1»

ما راه را به انسان نشان دادیم و اکنون اوست که یا به عنوان شکر راه درست و طریق سلامت را برگزیند، یا ناسپاسانه غفلت ورزد و به بیراهه و کج راه رود.

مسئولیت انسان مایه از خودش میگیرد، زیرا سرمایه های عظیمی در اختیار اوست که منشأ مسئولیت است، تعهد انسان نسبت به خودش، سپس نسبت به دیگران سرآغاز رسالت اوست.

ما انسانها با استعدادها و امکانات فراوانی در درون و خارج از وجودمان قدم به دنیا گذاشته ایم و در محیطی نشو و نما میکنیم که عناصر بی شمار زنده و غیر زنده در حال ارتباط و تأثیر متقابل بر یکدیگر و در حال حرکت و تلاش اند، جهان عظیمی در برابر ماست با دنیاهای کوچک و بزرگ در داخل آن، و ما موجودی هستیم اگر چه از نظر فیزیکی و مادی بسیار کوچک و ناچیز و کم وزن، ولی با استعدادها و غرائز و مایه های شگفت، این حرکات ماست و اعمال

(1) - الانسان، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 156

و اخلاق ماست که اگر منطق بر حقایق ایمانی و ملکوتی باشد یا برگرفته از هواهای نفسانی و فرهنگ های شیطانی خوشبختی و بدبختی، سعادت یا شقاوت، شادی یا رنج، سلامت یا بیماری، قدرت یا ضعف به ارمغان میآورد.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ: «1»

هر کس مرهون همه اموری است که به دست آورده است.

درجه و مرتبه، پستی و تنزل هرکس متناسب با اعمالی است که انجام داده است، اینجا فقط مسئولیت انسانی مطرح است مسئولیت هر انسان نسبت به خود و آینده و سرنوشتش و در این زمینه زن و مرد فرقی نمیکند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «2»

از مرد و زن هر کس کار شایسته و پسندیده انجام دهد در حالی که مؤمن است مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را به پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌دهاند می‌دهیم.

مسئولیت انسان در برابر خدا، پیامبران، امامان، زن و مرد، اقوام، جامعه مسئولیتی است عظیم و مستقل و خدشه ناپذیر، زیرا شرایط هرچه باشد، و ضرورتها هرچه ایجاب کند انتخاب نهائی را انسان با آزادی و اختیار انجام می‌دهد. «3» پس از این مقدمه نکته مهم و سؤال و پرسش این است که اگر انسان به تعهد و مسئولیتش ارزشی نداد و به آن پشت پا زد، و روی از آن برتافت و شعله چراغ فطرت را رو به خاموشی برد، و عقل را در ظلمت هوای نفس حبس کرد، و قلب

(1) - مدرث، آیه 38.

(2) - نخل، آیه 97.

(3) - چرا انسان متعهد و مسئول است با توضیح و تصرف در عبارات ص 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 157

را خانه شیطان قرار داد، و اخلاق و عملش هم سو با فرهنگ شهوت بی مهار و عادات و رسوم غلط بی دینان شد، و خلاصه از خدا دوری کرد، و قدر پیامبران و امامان را نشناخت و از عمل به احکام الهی خودداری کرد، ولی روزی به هر علتی از خواب غفلت بیدار شد و در وادی طور بینائی قدم گذاشت و گذشته خود را غرق در خسارت دید و ساختمان انسانیتش را ویران و تخریب شده مشاهده کرد، آیا از قرآن و مکتب سعادتبخش اسلام راهی برای جبران گذشته و ساختن آینده دارد؟

پاسخ این پرسش با توجه به آیات کتاب حق، و راهنمایی‌های پیامبر و امامان معصوم مثبت است، آری برای جبران گذشته و ساختن آینده مایه‌ای و سازکاری چون توبه و رجوع به حق به معنای حقیقیاش برای او قرار داده شده، و اوست که باید با اشتیاق و علاقه، و با امیدی مثبت، و حال ملکوتی، و اراده‌ای استوار توبه را چونان پدرش آدم

انتخاب و به آن متوسل شود و با شفاعت این مایه عرشی که نجات بخش ترین شفیع است به جبران گذشته برخیزد، و آینده خود را با ایمان و عمل و اخلاق حسنه بسازد. و همای سعادت را در آغوش گیرد و خدا و اولیاءش را از خود خوشنود و راضی نماید، و خود را با این انتخاب احسن و سعادت آفرین به عرصه گاه مغفرت و عفو و صفح و رحمت و رضای حق و بهشت عنبرسرسشت آخرت برساند که همه این حقایق محصول بر ارزش توبه واقعی است.

توبه و بازگشت

توبه و بازگشت و روی برگرداندن از هوای نفس و شیطان و روی آوردن به خدا، و جبران گذشته حقیقی است که حضرت ربّ العزه براساس مهریزی و محبت به بندگان و ملاحظه مصلحت دنیا و آخرت آنان نسبت به آن فرمان

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 158

واجب داده است، که اجرای این فرمان واجب از اعظم عبادات بلکه مایه و ریشه عبادات و ترکش از اعظم گناهان و محرمات است.

و تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: «1»

و شما ای گروه اهل ایمان همگی به سوی خدا بازگردید تا پیروز و رستگار شوید.

هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ: «2»

صالح به قومش گفت: او شما را از زمین به وجود آورد، و از شما خواست که در آن آبادانی کنید، بنابراین از گناهان و آلودگیها دست بردارید و از حضرتش آمرزش بخواهید آنگاه به سوی او توبه کنید و به جناب او باز گردید زیرا پروردگارم به بندگان نزدیک و اجابتکننده دعای آنان است.

جمله توبوا در آیات قرآن امر واجب به همگان است و اطاعت از امر واجب بر همگان ضروری و لازم است، و اجرایش موجب ثواب و پاداش، و عصیان و سرپیچی از آن گناه و سبب کیفر و آتش است.

وجود مقدس او که به توبه فرمان داده پذیرش آن را هم ضمانت فرموده و به توبه کنندگان در قرآن مجید وعده داده که آنان را مورد عفو قرار دهد و توبه بازگشتشان را بپذیرد و خود را قابل التوب و تواب معرفی کرده و کراراً در آیات کتابش به این حقیقت توجه داده است.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ: «3»

او آمرزنده گناه و قبولکننده توبه است.

(1) - نور، آیه 31.

(2) - هود، آیه 61.

(3) - غافر، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 159

إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً: «1»

به یقین خدا همواره بسیار توبهپذیر و مهربان است.

وجود مبارك او اهل توبه را محبوب خود دانسته و به این حقیقت در قرآن مجید اشاره میکند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ: «2»

یقیناً خدا دوستدار تائبان و محب پاکیزه شوندهگان از آلودگی هاست.

هیچ زمانی نیست که در صورت تحقق توبه واقعی از پذیرفتن توبه امتناع ورزد چنان که در قرآن مجید میفرماید:

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ: «3»

و اوست کسی که همواره از بندگان توبه را میپذیرد و از بدیها گذشت میکند.

محدث خبر فیلسوف کبیر فیض کاشانی در کتاب شریف محجة البیضاء که تصفیه احواء علوم الدین از مسائل غیر عقلی و غیر شرعی است میفرماید: توبه عبارت از حقیقتی است که از سه واقعیت مترتب بر یکدیگر منظم شده و پیوند و گره

خورده: علم و آگاهی، حال درونی و کوشش و عمل، علم و آگاهی اول و حال درونی دوم و کوشش و عمل سوم است، مرحله اول سبب تحقق مرتبه دوم و مرتبه دوم سبب تحقق مرتبه سوم است، سببی که اقتضای جریان سنت حق را در ملك و ملكوت دارد اما علم و آگاهی عبارت است از معرفت و توجه به سنگینی زیان گناه و این معصیت حجاب میان انسان و هر محبوب مثبتي است، چون این توجه و

(1) - نساء، آیه 16.

(2) - بقره، آیه 222.

(3) - شوری، آیه 25.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 160

عرفان به او دست دهد و یقینی چیره بر قلب او گردد از این توجه به خاطر این که گناه عامل از دست رفتن محبوب شده درد پشیمانی و الم حیا و شرمساری از قلب سر میزند، و قلب به این معنا توجه میکند که این تیره بختی و تیره روزی معلول از دست رفتن عمل صالح است، این الم و درد قلبی به حالت دیگر که عبارت از اراده و قصد به جانب فعل و عمل است ظهور میکند که گریه به گذشته و حال و آینده دارد، گره و تعلّقش به حال به صورت ترك گناه که فعلاً آلوده به آن است خودنمایی میکند، و نسبت به آینده به صورت عزم جدی بر ترك گناه خود را نشان میدهد و نسبت به گذشته در چهره تلافی و جبران گذشتهها از قضای واجب و پر کردن خلأ کارهای خیر تحقق مییابد.

چون علم و حال و عمل از افق وجود انسان نسبت به نواقص و ناپاکیها و آلودگی هایش طلوع میکند، توبه تحقق مییابد و گناه آمرزیده میشود، و گذشتهها جبران میگردد و آینده در گردونه سلامت قرار میگیرد، و مغفرت و رحمت شامل انسان میشود، و ظلمت به نور تغییر مییابد، و باطل میروود و حق به جای آن قرار میگیرد و سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین میگردد.

و از آنجا که گناه و معصیت یقیناً مهلك ترین سم، و مخرب دین، و بر باد دهنده دنیا و آخرت است وجوب توبه از آن فوری است و نسبت به انجام آن درنگ و وقت گذرانی و وعده دادن بخود برای توبه در آینده ابداً جایز نیست و بلکه

تأخیر آن به هر علّی معصیتی دیگر و گناهی زشت است و چه بسا که در تأخیر آن آفاتی گریبانگیر انسان شود و از همه آفات زیانبارتر تنگی وقت و از دست رفتن مهلت و رسیدن لحظه مرگ که همه و همه موجب تحقق نیافتن این حقیقت عظیمه و مایه الهیه و ملکوتیه است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 161

قرآن مجید در این زمینه هشدار کمرشکنی میدهد که واجب است هر معصیت کاری به این هشدار با همه وجود توجه کند:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ
أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً: «1»

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب میشوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد و در آن لحظه که همه فرصتها از دست رفته گوید: اکنون توبه کردم، و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میروند توبهای نیست، اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

روایات باب توبه

از حضرت حسن از رسول خدا روایت شده است:

«لما هبط ابليس قال و عزتك وجلالك وعظمتك لا افارق ابن آدم حتى تفارق روحه جسده، فقال الله سبحانه: وعزتي وجلالی وعظمتی لا احجب التوبة عن عبدی حتی یغریها:» «2»

هنگامی که ابلیس از مقامات ملکوتیاش فرود افتاد به حضرت حق گفت سوگند به عزت و جلال و عظمت از انسان جدا نمی شوم تا روح از بدنش مفارقت کند، حضرت حق به او فرمود: سوگند به عزت و جلال و عظمت من هم در توبه را به روی آنان نمی بندم تا آنجا که بتوانند آن را در گلو بیچرخانند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

(1) - نساء، آیه 18.

(2) - بحار، ج 6، ص 16.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 162

«ان آدم قال: يا رب سلطت على الشيطان و اجرنيته منى مجرى الدم فاجعل لى شيئاً فقال: يا آدم جعلت لك ان من هم من ذريتك سيئته لم تكتب عليه فان عملها كتبت عليه سيئته ومن هم منهم بحسنة فان لم يعملها كتبت له حسنة وان هو عملها كتبت له عشرها قال: يا رب زدنى قال جعلت لك ان من عمل سيئته ثم استغفر غفرت له قال: يا رب زدنى قال جعلت لهم التوبة و بسطت لهم التوبة حتى تبلغ النفس هذه قال يا رب حسبي:» «1»

آدم به حضرت حق گفت: پروردگار من از شیطان به سوی من راهی باز گذاشتی و او را در محل جریان خونم به جریان انداختی، در برابر آن چیزی برای من قرار بده: خطاب رسید برای تو این را قرار میدهم که هرکس از ذریه ات گناهی را قصد کند در پرونده‌اش نوشته نشود، اگر مرتکب شود فقط يك گناه ثبت شود، و هرکس از آنان يك عمل خوبی را قصد کند، اگر انجام ندهد يك حسنه در پرونده‌اش ثبت شود و اگر آن را انجام دهد ده حسنه برایش نوشته شود، آدم گفت: پروردگارا بر من بیفزای، خطاب رسید برای آنان توبه قرار میدهم و آن را از نظر زمانی توسعه میبخشم تا جان به گلو برسد، آدم گفت: مرا بس است.

حضرت صادق از رسول خدا روایت میکند:

«من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال: ان السنة لكثيرة من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال: ان الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال: ان الجمعة لكثيرة من تاب قبل موته بيوم

(1) - کانی، ج 2، ص 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 163

قبل الله توبته ثم قال: ان اليوم لكثير من تاب قبل ان يعاين قبل الله توبته:» «1»

هرکس به يك سال پيش از مرگش توبه کند خدا توبه‌اش را میپذیرد، سپس فرمود: یکسال زیاد است، هرکس به يك ماه پيش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول میکند، آنگاه فرمود: يك ماه زیاد است، هرکس به جمعه‌ای قبل از تمام شدن عمرش توبه کند خدا توبه‌اش را امضاء میکند سپس فرمود يك جمعه پيش از مرگ زیاد است، هرکس به يك روز پيش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را میپذیرد، آنگاه فرمود يك روز زیاد است، هرکس پيش از آن که آثار دنیای پس از مرگ را مشاهده کند خدا توبه‌اش را میپذیرد.

در حقیقت پایان این روایت می‌خواهد بگوید باید به اندازه‌های مهلت داشته باشد که بتواند توبه واقعی را تحقق دهد، در صورتی که مهلت تحقق توبه مورد نظر حق از دست برود نجاتی برای انسان نخواهد بود.

از علی (ع) روایت شده:

«لاشفیع انجح من التوبة:» «2»

شفیعی رستگارکننده تر از توبه نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مرّ عیسی بن مریم علی قوم ییکون فقال: علی مایکی هؤلاء فقیل: ییکون علی ذنوبهم، قال فلیدعوها یغفرلهم.» «3»

(1) - کافی، ج 2، ص 44.

(2) - بحار، ج 6، ص 19.

(3) - امالی صدوق، 297.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 164

عیسی بن مریم به قومی گذشت که میگریستند، پرسید برای چه گریه میکنند، گفتند بر گناهانشان اشک میریزند، فرمود پس نسبت به آن دعا کنند که مورد آمرزش قرار بگیرند.

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«يلزم الحق لامتي في اربع: يحبون التائب، ويرحمون الضعيف، ويعينون المحسن، ويستغفرون للمذنب:» «1»

بر اتمم ادای حق در چهار واقعیت لازم است:

توبهکننده را دوست بدارند، به ناتوان رحم کنند، به نیکوکار کمک دهند، و برای گناهکار طلب آمرزش نمایند.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«توبوا الى الله عزوجل و ادخلوا في محبته فان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين والمؤمن تواب:» «2»

به پیشگاه خدای عزوجل توبه کنید و در دایره عشق و محبتش وارد شوید که در قرآن فرموده: یقیناً خدا تائبان و پاکیزه شوندگان از آلودگیها را دوست دارد، و مؤمن بسیار توبهکننده است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«مثل المؤمن عندالله عزوجل كمثل ملك مقرب وان المؤمن عندالله عزوجل اعظم من ذلك وليس شيئي احب الى الله من مؤمن تائب او مؤمنه تائبة:» «3»

(1) - خصال، ج 1، ص 114.

(2) - خصال، ج 2، ص 162.

(3) - بحار، ج 6، ص 21.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 165

جایگاه مؤمن نزد خدای عزوجل چون جایگاه فرشته مقرب است و یقیناً مقام مؤمن نزد خدا از این مقام هم بزرگ تر است و چیزی نزد خدا از مؤمن تائب و مؤمنه تائبه محبوب تر نیست.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«التائب من الذنب كمن لا ذنب له»

توبهکننده از گناه مانند کسی است که گناهی برای او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«أوحى الله عزوجل الى داوود النبي على نبينا وآله و (ع) يا داوود ان عبدى المؤمن اذا اذنب ذنبا ثم رجع وتاب من ذلك الذنب واستحيى منى عند ذكر غفرت له وانسية الحفظة وابدلته الحسنة ولا ابالى وانا ارحم الراحمين:» «1»

خدا به داود خطاب کرد ای داود هرگاه بنده مؤمنم مرتکب گناهی شود، سپس به سوى من باز گردد و از آن گناه توبه کند و از من هنگام یاد گناه شرمسار شود او را میآمرزم، و گناه را از یاد حافظان عمل میبرم و آن را تبدیل به حسنه میکنم و باک ندارم چرا که من مهربان ترین مهربانانم.

معاوية بن وهب که از اصحاب عالی قدر و مورد اطمینان حضرت صادق (ع) است میگوید از حضرت صادق شنیدم که میفرمود:

«اذا تاب العبد المؤمن توبة نصوحا احبه الله، فستر عليه فى الدنيا والآخرة قلت: وكيف يستر عليه؟ قال: ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و اوحى الله الى جوارحه: اکتمی علیه ذنوبه، و اوحى الى بقاع

(1) - ثواب الاعمال، 125.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 166

الارض: اکتمی علیه ما كان يعمل عليك من الذنوب، فيلقى الله حين يلقاه وليس شئى يشهد عليه بشئى من الذنوب:» «1»

هنگامی که بنده مؤمن توبه خالص و حقیقی کند خدا او را در دایره محبتش وارد میکند، پس بر او در دنیا و آخرت پوشش میاندازد، به حضرت گفتم: چگونه بر او پوشش قرار میدهد؟ فرمود: گناهانش را از یاد دو فرشتهای که آن گناهان را بر او نوشتهند میبرد، و به اعضایش وحی میکند گناهانش را بر او کتمان کنید و پنهان بدارید، و به قطعه های زمین وحی مینماید: آنچه بر روی شما از گناهان مرتکب شده بر او بیوشانید، پس خدا را ملاقات میکند در حالی که چیزی بر ضدش به چیزی از گناهان گواهی دهد یافت نمی شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما من مؤمن یذنب ذنبا الا اجل سبع ساعات، فان استغفر الله غفرله وانه لیذكر ذنبه بعد عشرين سنة فیستغفر الله فیغفرله وان الکافر لینسی ذنبه لئلا یتغفر الله.» «2»

مؤمنی نیست که مرتکب گناهی شود مگر این که هفت ساعت به او مهلت دهند، اگر از خدا درخواست مغفرت کرد آمرزیده میشود، او چنانچه پس از بیست سال فراموشی نسبت به گناهش از گناهش یاد کند و از خدا درخواست مغفرت نماید، آمرزیده خواهد شد، کافر به جریمه کفرش گناهش را فراموش میکند تا در حوزه آمرزش وارد نشود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

(1) - بحار، ج 6، ص 28، حدیث 31.

(2) - بحار، ج 34، حدیث 49.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 167

«ان الله تعالى اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده في ليلة ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها.» «1»

خدا به توبه بندهاش خوشحال تر از مردی است که توشه و زاده را در شب تاریک گم کرده پس آن را یافته است، خدا به توبه بندهاش از چنین مردی هنگام یافتن توشه اش خوشحال تر است.

همه این روایات و دیگر روایاتی که در معتبرترین کتابها درباره توبه روایت شده مربوط به توبه حقیقی و بازگشت جدی به سوی پروردگار است، توبه‌ای که قصد آدمی را بر ترك گناه جدی کند، و گذشته را جبران نماید، و آینده‌ای پاک و سالم بسازد، در رابطه با توبه حقیقی سخنی بالاتر و استوارتر و راه‌گشایتر از سخن امیرالمؤمنان (ع) نیافتم که بر خود واجب میدانم در پایان این بخش آن سخن زیبا را که در باب حکمت‌های نهج البلاغه ثبت است بیاورم.

شخصی در محضر مقدسش گفت: استغفرالله حضرت با حالتی برخاسته از خشم به او گفت: مادر به عزایت گریه‌کننده میدانی توبه و استغفار چیست؟ بی تردید استغفار و توبه منزلت مردم بلند مرتبه است، و آن حقیقتی مرکب از شش معناست:

اول: پشیمانی جدی از گناهایی که در گذشته انجام گرفته است.

دوم: تصمیم و اراده واقعی بر ترك گناه برای ابد در آینده.

سوم: پرداخت حقوق مردم تا خدا را دیدار کنی در حالی که هیچ حقی از مردم بر عهده ات نباشد.

(1) - کافی، ج 2، ص 435.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 168

چهارم: اراده استوار بر ادای هر واجبی از واجبات خدا که آن را ضایع کرده و بجا نیاورده‌ای.

پنجم: همت بر آب کردن گوشتی که از حرام و گناه بر وجودت روئیده با حرارت و آتش اندوه برگزیده تا جائی که پوست را به استخوان بچسبانی و میان پوست و استخوان گوشت جدید روید.

ششم: رنج عبادت و خدمت را بر بدن بچشانی چنان که شیرینی و لذت گناه را بر آن چشانیدی.

سپس با تحقق این شش برنامه بگوئی: استغفرالله. «1» آری براساس گفتار آگاه به ملك و ملكوت دارنده علم کتاب، خزینه دانش اولین و آخرین حضرت امیرالمؤمنین (ع) توبه عبارت از ادای حقوق الهی و ادای حقوق خلق، و تغییر دادن بدن از پوشش حرام به پوشش پاک، و ندامت و پشیمانی از گذشته و قدم نهادن در صراط مستقیم تا پایان عمر است، و

این توبه است که انسان را از هبوط راهی صعود میکند، و فرشتگان را دعاگوی انسان مینماید، و آدمی را به دایره حبّ حق میکشاند، و برای انسان طهارت و پاکی واقعی میآورد، و خیر دنیا و آخرت را تضمین مینماید و برای حضرت آدم خلفی با ارزش میسازد، و راه ورود انسان را به حریم محبوب باز میکند، و آدمی را از استحقاق عذاب دوزخ میرهاند، و شایسته ورود در بهشت جاوید و ابدی قیامت میکند.

تفسیر آیه 38-39

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ، حکمت 417.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 169

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

گفتیم همه شما از بهشت به زمین فرود آئید، پس چون هدایتی جامع و کامل از جانب من به سوی شما آید، نهایتاً آنان که هدایت مرا پیروی کنند هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود.

و کسانی که ناسپاسی کرده حق را پنهان کنند و به انکار و تکذیب آیات ما برخیزند آنان اهل آتشاند و در آن جاوید و ابدی خواهند بود.

شرح و توضیح:

دو آیه شریفه ما را متوجه چند مطلب بسیار مهم میکند: 1- هدایت الهی و ضرورت آن 2- آثار هدایت در زندگی 3- کفرورزی و انکار آیات و نتیجه آن

هدایت الهی و ضرورت آن

گو این که انسان از نعمت عقل که مایه دریافت علوم و دانش ها، و تا حدی سبب تمییز و تشخیص امور است برخوردار میباشد ولی تجربه تاریخ حیات انسان در پهنه زمین ثابت کرده است که با اتکاء به عقل تنها که نورش کاربرد کامل و همه جانبه‌ای برای زدودن ظلمت ها، و پیشگیری از فساد، و کنترل انسان ندارد خیمه زندگی همراه با عافیت و سلامت و صلح و صفا برپا نمی شود.

در تکیه بر عقل تنها و بکار گرفتن دانشهایی که به وسیله او تحصیل میشود چون آینده‌ای به عنوان جهان دیگر، و ظهور حکمت و عدالت برای پاداش خوبان و کیفر بدکاران در کار نیست با علاقه و محبت شدیدی که آدمیان به ابزار

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 170

و عناصر مادی و سفره طبیعت و شهوات و لذتها و خواسته های بی محاسبه و آزادی امیال و غرائز دارند راهی برای مقید کردن آنان برای این که به حقوق دیگران تجاوز نمایند، و دست به فساد و افساد زنند، و آلودگیها و منکرات و فحشا و زشتیها را گسترش ندهند و نظام حیات را به لجن زار متعفن تبدیل نکنند، و بی اعتمادی و رسوائی و افتضاح در همه امور را حاکم نمایند وجود ندارد، از اینجاست که ضرورت هدایت از جانب خالق هستی و آدم که به ظاهر و باطن و مصلحت هر چیزی آگاه است حس میشود، هدایتی که از برکت آن قلب آراسته به عقاید پاک و درون منور به نور اخلاق نیکو و اعضا و جوارح مزین به اعمال و حرکات شایسته میشود و در فضای آن هر انسانی از اعماق درون به آخرت و دنیای پاداش و کیفر پای بند میگردد، و هر حرکت درونی و برونی را که میخواهد انجام دهد با توجه به مراقبت خدا که هدایت از جانب اوست، و با لحاظ کردن قیامت که هر حرکتی گرچه به وزن دانه ارزن باشد محاسبه خواهد شد، اگر نیک است دارای پاداش و ثواب، و اگر زشت است سبب جریمه و عقاب است انجام میدهد، و با اتصال به این هدایت هرگز هوس افساد و فساد، و ورود به زشتی ها، و از دست دادن خوبی ها، و تجاوز به حق دیگران گرچه به اندازه پوست جو در دهان مورچه باشد، و ظلم و ستم به دیگران گرچه هم کیش و هم نوعش نباشد به او دست نمی دهد، یوسف وار هفت سال در کنار زن زیبا چهره ناهرمی بالاجبار قرار میگیرد ولی حاضر به آلوده کردن دامن آن زن شوهردار نمی شود گرچه از طرف آن زن در خلوت کاخ با همه وجود و با دریائی از عشق و علاقه و عشوه و ناز به عمل نامشروع دعوت شود، و یوسف وار در زندان به صبر و استقامت تن میدهد تا مصون از فساد بماند. و دیگر زندانیان را در کمال آرامش به حق و حقیقت و دوری از گناه و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 171

جنتاب از معصیت و پاک شدن از شرك دعوت مینماید، و یوسف وار بر تخت حکومت و عزیز مصر نسبت به بیت المال و حق مردم کمال امانت و حفظ را نشان میدهد، و مسند را مبدء گسترش عدالت نسبت به همه مردم مینماید و به تخت سلطنت آبروی ابدی میدهد، چرا که وجودی متصل به هدایت و معتقد به قیامت و امیدوار به پاداش و کرامت، و در ترس از جریمه و کیفر و عذاب همیشگی و شکنجههایی است که برای بلعیدن مجرمان و بدکاران و مفسدان برای ابد دهانش باز است، و این کنترل و مقید کردن و ترمز زدن به هوا و هوسها و غرائز و امیال سرکش و شهوات بی درو پیکر و روحیه فسادجوئی و افسادگری هرگز کار عقل نبوده و نیست و نخواهد بود.

مگر متجاوزان دنیا و ستمگران و ظالمان، و پایمال کنندگان حقوق انسانها که در هر پست و مقامی بودند و هستند بی عقلها و دیوانه های لایق دارالمجانین اند، اکثر آنان به ویژه در روزگار و زمانی که فعلاً ما زندگی میکنیم و سال شمسی سال 1385 و قمری 1427 و میلادی 2006 است فارغ التحصیلان دانشگاه های معتبر شرق و غرب و اهل عقل و خرد هستند، در عین حال از طریق حکومت و دولت هایشان، و از راه ثروت و دلارشان و از طرف دست نشاندگانیشان و عوامل مرئی و نامرئی شان، و با کمک رسانه های جمعی و سایتها و ماهواره هایشان، و با دست مایه مزدوران قلم بدستشان و روزنامهها و سینماها و مجلاتشان و خلاصه ابزارهای بسیار قوی و پرقدرت الکتریکی شان که محصول عقل و علم است خشکی و دریا، دشت و صحرا، بیابان و جنگل، قریه و قصبه، شهر و شهرستان، پایتخت و مرکز حکومت ها، ادارات و پارک ها، سالنها و کنفرانس ها، و ابزار وسایل جمعی از قبیل اتومبیلها و قطارها و هواپیماها را به انواع مفسد و زشتیها و فحشا و منکرات و تجاوزات مالی و بدنی و شهوانی

تفسیر حکیم، ج2، ص: 172

و رشوه و اختلاس و دزدی در روز روشن و غصب و زورگیری و باج خواهی آلوده کرده اند، و برای پیشگیری از این همه مفسد که جان بشر را به لب رسانده، و روز روشن او را تیره کرده، و او را از زندگی خسته نموده هیچ کاری از دست عقل تنها و علم بر نمی آید و هیچ رشته علمی قدرت کنترل کردن این گونه انسانها را ندارد و در آینده هم نخواهد داشت.

آن حقیقتی که صد درصد قدرت دارد این افسار گسیختگان را که حیات انسانی را تقریباً در سطح کره زمین تغییر به حیات حیوانی و سبعی و شیطانی و بدتر از اینها داده اند مقید کند و کنترل نماید و از آنان انسانی عاقبت نگر، دوراندیش، باوقار، با ادب، با تربیت، حکیم، عادل، دلسوز، خیرخواه، مهربان، متخلق به اخلاق، آراسته به عمل صالح، لحاظکننده پاداش و ثواب در آینده در برابر خوبی ها، و کیفر و عقاب در قیامت نسبت به بدیها هدایت و ولایتی است که از جانب خدا به سوی او آمده:

فاما یأتینک منی هدی

قید منی در آیه شریفه که به معنای هدایت از جانب من است بسیار بسیار قابل توجه است و فریاد میزند که هدایت اصلاح گر و کنترلکننده منحصرراً باید از جانب او باشد که هر هدایتی به هر صورت که باشد اگر از جانب او طلوع نکند و از افق حکمت و علم و عدل او تجلی ننماید ضلالت است.

این هدایت هرگز از وجود فیلسوفان شرق و غرب، و حکیمان تاریخ، و اندیشمندان کشورها، و اساتید دانشگاه، و سقراطها و افلاطونها و دیاجانوسها و دکارت ها، و کخها و کارل ها، و افلاطونیان جدید و فلوطن ها، و پاستورها و پاپنها به جانب انسان نیامد زیرا خود آنان هم با همه موقعیت عقلی و علمی شان نیازمند به هدایت از جانب خدا بودند و هستند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 173

در هر صورت کلید حل مشکلات مادی و معنوی انسان، و مایه پاکسازی حیات او از مفاصد و فحشا و منکرات و ستم گریها و درندگیها و شیطنت ها، و راه علاج بیماری های فکری و روانی فقط و فقط در گرو هدایتی است که از جانب جهان آفرین و انسان آفرین آمده و آمدن این هدایت از جانب او مایه در لطف و رحمت و مهرورزی و عشق او به انسان دارد، و این انسان است که باید قدر این نعمت بی نظیر و کرامت بی بدیل و لطف بی نهایت و رحمت ویژه را که از طرف حق به او داده شده بداند، و بر سر این سفره عقل و روح و جان و قلب و اعضاء و جوارحش را تغذیه کند و هم چون پیامبران و امامان و اولیای خاص حق به اندازه استعدادش با کمک گرفتن از هدایت الهی زندگی کند و گنج سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نماید.

بیجا نیست که بگوئیم همه کشمکشها و اختلافات و نزاعها و کینهها و دشمنیها و بداخلاقیها که ریشه در حرص و حسد و کبر و غرور و خلأ درون دارد از عوارض زندگی مادی در روی زمین است، و هیچ داروئی جز هدایت الهی درمانکننده این امور خطرناک و هلاککننده و بر باد دهنده دنیا و آخرت نیست.

انسانی که برای او ثابت و یقینی است که به همه مواد مادی و ابزار برپاکننده زندگی نیازمند است، هر لحظه به تنفس هوا و نور خورشید، و ابر و باران، و گردش وضعی و انتقالی زمین، به حیوانات خشکی و دریا، به پرندگان، به نباتات، به مرغزارها، به زراعت، به محصولات زمینی، باغی، و انواع نباتات محتاج است و همه این نعمتها که نقش اساسی در زندگی

او دارند آفریده خداست، باید با تعقل و اندیشه و پرسش از بیداران به این یقین هم برسد که برای استفاده صحیح از مواهب حق و نعمت های الهی، به صورتی که به حق مسلم خود برسد، و از

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 174

پایمال کردن حق مسلم دیگران مصون بماند، و بروجودش هزینه کار مثبت از قبیل عبادت رب به عنوان شکر نعمت و ساختن دنیائی پاک و آخرتی آباد و مصرف انجام همه خوبیها و خدمت به خلق شود نیاز مبرم و احتیاج فوق العاده ای به هدایت خدا دارد، تا در پرتو آن همه لحظات عمرش و همه نعمتها حتی يك دانه گندم و يك دانه برنج و يك پر کاه را درست و صحیح مصرف کند.

علاوه بر همه اینها با بودن دشمن خطرناك و منبعی آلوده، و سرکشی متجاوز، و طاغوتی زورگو چون شیطان و حزیش که سوگند مؤکد یاد کرده در کمین انسان بنشیند و با وسوسه و خناس گری خود، او را از مقام انسانیت بلغزند، و از نظر رحمت حق بیندازد، و فضای زندگی را پر از فتنه و آشوب کند، و هر فساد و منکری را رواج دهد و تا قیامت هم برای جنایاتش مهلت گرفته ضرورت و وجوب هدایت از طرف خدا که قوی ترین اسلحه برای جنگیدن با این دشمن و درهم شکستن فرهنگ خائنانه او و دفع و رفع شرش میباشد احساس میشود.

تمدن آمیخته با فرهنگ شیطان

تمدن لازم و ضروری است که دارای دو جنبه باشد: مادی و معنوی.

جنبه مادی آن همان نیروی حسی و همه آن اموری است که از حس پیروی میکند و یا آن را مدد می‌رساند.

اختراعات و اکتشافات از نیروی بخار و برق و اتم گرفته تا انواع اتومبیلها و هواپیما و فضاپیما و کشتی و زیردریائی و ... بدیهی است که همه نیروهای مادی هستند، و نیز آنچه برای آسایش زندگی روزانه مردم عقل و علم پدید آورنده‌اند نظیر ماشین های خودکار در جهات مختلف نیز مادی است، حتی وسائل و ابزاری که برای رسیدن به این هدف بکار میگیریم مانند علوم ریاضی و طبیعی در شمار نیروهای مادی هستند زیرا نتیجه آنها برای زندگی انسان همین

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 175

اختراعات و اکتشافاتی است که آسایش و رفاه نسبی مادی آدمی را فراهم میآورند، حتی مدارس و آموزشگاهها و دانشگاههایی که میلیونها نفر را به این منظور تعلیم میدهند از نیروهای مادی تمدن به شمار میآیند.

اما جنبه روحی یا نیروی معنوی تمدن عبارت است از هدف های شریف الهی و انسانی و اخلاقی و کوشش در رسیدن به آنهاست: کوشش برای عبادت رب و بهبود روابط انسانها و بالا بردن شعور اجتماعی و افزایش آگاهی افراد از نظر سیاسی و عادت دادن انسانها به این که در راه فضیلت و بندگی و مصلحت آدمیان گام بردارند و درباره خوبی و نیکی و زیبایی بیندیشند و آرمانهائی برای رستگاری انسانها داشته باشند و دلایشان به مهر و محبت هم نوع بتپد، و هم چنین به موازات پیشرفت زندگی و وسعت تمدن آئینها و قوانینی برای تعلیم و تربیت صحیح مردم و پدید آوردن بنیادهائی برای تغذیه روح و باطن انسانها و در راه نیکی و خدمت به آدمیان وضع شود، این همه جنبه روحی تمدن و از نیروهای معنوی آن است.

هیچ تمدنی را تمدن راقی و والا و از همه نظر مفید نمی نامند مگر آن که دارای هر دو جنبه باشد، و این هر دو جنبه در آن به شکل متعادل و متوازی پدید آید، اینک در پرتو این اجمال نگاهی به تمدن این روزگار که سال 2006 میلادی و 1385 شمسی هجری است بیفکنیم تا بباییم آیا تمدنی که از آن برخوردار شده و در حوزه آن بسر میریم تمدن صالح و درست یا فاسد و تباہکننده است؟ تمدن راقی و والاست یا راکد و مضحک کننده، مایه امید انسان است یا زمینه ناامیدی انسان؟!

اگر با دیده دقیق عقل و با چشم انصاف و با توجه به آثار منفی روحی این تمدن به آن نظر کنیم به وضوح و بدون ابهام میبینیم که تمدن امروز از لحاظ

تفسیر حکیم، ج2، ص: 176

نیروی مادی به پیروزی های غیرقابل انتظار رسیده ولی از نظر نیروی معنوی و روحی با شکست بسیار سختی روبروست و به پستیهایی که ابداً انتظار نمی رفت گرائیده است، ظاهربینان و شهوت رانان و غافلانی که زرق و برق ظاهر و زیب و زیور صورت و آسایش مادی و تن آسایی را خوش میدانند، برای تمدن مادی امروز به اندازه های کف زده اند و آنقدر هورا کشیده و شعار داده اند که دیگر صدایشان گرفته و دست هایشان از کار افتاده است! ولی آنان که بیدار و دلسوزاند، و جز مصلحت و کمال و تعالی روح انسان را نمی طلبند و زیبایی صورت را بدون زیبایی سیرت نمی خواهند و همواره در پی رستگاری و کرامت انسانند از تمدن امروز نا امید شده و آن را نه این که منجی آدمیان نمی دانند، بلکه زمینهای برای

هلاکت و نابودی آنان به حساب می‌آوردند و گروهی هم یکسره دل از این تمدن بریده و در جهان رؤیاهای خود به سر برده و مدینه فاضله را در خواب و خیال مجسم می‌سازند و جز در خواب و خیال نمی‌دانند.

هواپیماها پهنه آسمانها را تسخیر کرده اند، فضاپیماها انسان را به کره ماه رسانده اند، سفینه های عظیم و پیچیده به سوی ستارگان در حرکتند تا اسرار وجود آنها را به سوی خاکیان مخابره کنند، زیردریائیه‌ها به اعماق اقیانوسها می‌روند، نیروی برق و اتم به صورت جادویی محض آنچه را نشدنی بوده شدنی کرده است، با فشار بر يك تكمه، روشنائی و گرما و سرما و خوراکی و پوشاکی و آب و هوا و ... هرچه را بخواهی حاضر می‌بینی، با وسائل حیرت انگیز مخابراتی بدون درنگ از این سوی جهان با آن سوی جهان صحبت می‌کنند و تو گوئی که از خانهای تا خانهای و از پنجره‌های تا پنجره دیگر سخن می‌گویند و هنگام این سخن گوئی چهره دیگری را نیز میتوان دید و هرچه را که در هر جا

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 177

هست و در هر موقع که اراده کنی از پس دریاها و کوهها پیش روی خواهی داشت.

شمارش این اختراعات و اکتشافات و امور فنی تمدن امروز کار دشواری است، گوئی که جهان همه رازهای خود را از آغاز آفرینش در سینه نگه داشته بود تا امروز همه آنها را به مردان مخترع و مکتشف تمدن حاضر باز گوید، و گوئی در این روزگار طبیعت درصدد تصفیه حساب اسرارش برآمده است. ولی بیداران بی نظر، و خردورزان با ارزش، و صاحب‌دلان آگاه با همه وجود می‌گویند فریب این ظواهر را نباید خورد، يك ضرب المثل تازی می‌گوید: «خانه و آرایش آن فریبت ندهد» آن که در آن ساکن است آب خوش از گلویش پائین نمی‌رود، به مکان نگاه مکن به ساکنانش بنگر، مشکل بیکاران، بحران فکری و روانی جوانان، افزایش روز افزون ساکنان تیمارستان، بی خانمانی و ناامیدی اکثر مردم کره زمین، جنگ های ننگین و غیرمنطقی در گوشه و کنار پنج قاره، زور و فشار و تجاوز و تعدی از هر گونه و به هر بهانه، تسلیحات عجیب و غریب دولتها به ویژه مستکبران از فرق سر تا نوک پا، فریب ها، دروغ ها، دزدی ها، اختلاس ها، راه زنی های زمینی، هوائی، دریائی، فسادهای اخلاقی، عریانی، نیمه عریانی، روابط نامشروع از هر نوعش، رسوائی های جنسی و هرگونه ناروائی ها، کج روی ها، و تباهیها و هر شکل فحشا و منکرات، همه و همه دراین خانه مجلل زیبا، و در این کاخ باشکوه تمدن امروز روی نشان می‌دهد، در این قصر عظیم، و آسمان خراش تمدن، انسان های خوشبخت واقعی کیستند و کجای آن قرار دارند، این کشتی زیبای پر از بار و بنه و آکنده از زاد و توشه سفر به کدام کرانه امن و امان خواهد رسید و اصولاً ساحل نجاتش کجاست؟!

«برتولد برشت» که رشد یافته در دامن تمدن امروز است و به درك گوشه‌ای از نارسائی این تمدن موفق شده در کتابش مینویسد: در جامعه و ملتی که پول در آن حاکم و فرمان رواست و بدست آوردنش جز از راه بدی و نامشروع میسر نیست نیکی دروغ میشود!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 178

«توماس مان» در مقدمه کتاب «آخرین نامه شهیدان» مینویسد: «در جهانی که به يك سیر قهقرائی خطرناك افتاده و در آن کینه خرائی با وحشت عمومی دست به دست هم داده، در جهانی که نارسائی فرهنگی و اخلاقی آن سرنوشت بشریت را به دست سلاح های مخرب که سرعتی کراحت آور دارند سپرده است: سلاحهائی که انباشته‌هاند تا اگر لازم باشد جهان را به ویرانه‌ای تبدیل کنند چه تهدید سفاهت آمیزی جهانی که پیرامونش را ابرهای مسموم فرا گرفته است کاهش سطح فرهنگ واقعی، مثله شدن آموزش، بی رگی و بی غیرتی در پذیرفتن بی رویه گی های يك دادگستری سیاسی، جنت مکانی ها، سود پرستی کور، از میان رفتن وفاداری و ایمان که از دو جنگ تراویده یا دست کم بر اثر دو جنگ رونق گرفته است، در برابر جنگ جهانی سوم که نیستی بشری را به دنبال خواهد داشت، حفاظی بس نارساست.»

راز همه این تیره روزیها در طغیان جانب مادی تمدن بر جانب معنوی و روحی آن است، راز این ناکامی و بدفرجامی در آن است که تمدن امروز که فقط و فقط بر عقل و علم تنها تکیه دارد نتوانسته آدمی را به دیده اعتبار بنگرد، و هر چند فاصله را کوتاه کرده و جدائیها را از میان برداشته و جهان بزرگ را کوچک نموده و همه جهانیان را ساکنان يك خانه کرده است ولی نتوانسته فاصله میان مردمان را و دوری روحها را، و جدائی دلها را از میان بردارد، مکانها را به هم نزدیک کرده ولی ساکنان آن را با تزریق کینه و دشمنی و پراکنده کردنشان به صورت حزب حزب، دسته دسته و ملیت گرایی از هم دور ساخته.

اینجاست که انسان به استواری و استحکام آیات قرآن که تمدن را با اوضاع بی مهارش و با آلوده بودنش به فحشا و منکرات نتیجه خواست شیطان و بازیچه دست او میداند پی میرسد:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 179

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ «1»

جز این نیست که شیطان «چه جنی و چه انسی و چه آشکار و چه پنهان»، همواره میخواهد میان شما دشمنی و کینه اندازد.

تمدن در دانش جغرافی پیش رفته ولی در علم اجتماعی عقب مانده و به جایی نرسیده، کوهها و دشتها و اعماق زمین و فضا و دریا را کشف کرده و حتی بر دل ذره نیز راه یافته ولی قلب انسان را نتوانسته تسخیر کند و به دل آدمیان راه نیافته است، از نظر جغرافی به وحدت انسان کمک کرده ولی از نظر اجتماعی به تفرقه میان آدمیان کوشیده، تمدن امروز بسیار شگرف، شگفت و تواناست ولی بسیار ناآگاه، نابینا و ناشکیباست.

تمدن امروز پرسیده است که چگونه زندگی میکنیم و چگونه زندگی را بهبودی بخشیده ولی نپرسیده است برای چه زندگی نمیکنیم و برای چه باید زندگی کنیم و هدف زندگی چیست؟ تمدن امروز در پاسخ دادن به این پرسشها خاموش است، علم میتواند چگونه زندگی را بهبود بخشد ولی نمی تواند هدف زندگی را بنمایاند، علم مددی برای چندی است ولی راهنمای چونی آن نیست.

تمدن جدید اندیشه ناسیونالیزم را نیرو داده ولی همین اندیشه به صورت افراطی گری و بال گردن جهان شد و بدبختیها ببار آورد، در تمدن جدید ملتها و ملیت آنان را در نظر گرفتند ولی در همه این راهها و رفتارها روی بهروزی ندیدند و با این روال جهان از این ملال رهایی نخواهد یافت مگر آن هدایت الهی قافله سالار آن شود و انسان را آگاهانه به هدف اساسی و کمال مطلوب خود رهنمون شود و با مایه این تمدن دنیائی پر از صلح و صفا، هم دلی و

(1) - مائده، آیه 91.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 180

یکزنگی، کمک و تعاون، نیکی و تقوا، مهر و محبت، دلسوزی و خیرخواهی، و دوری از بی تفاوتی و خالی بودن از کینه و عداوت و نیرنگ و فریب و زور و زر بسازد.

به شور و شریائی که در هر شأنی از زندگی بروز کرده است بیندیشید و هربار که معلولی از این گونه رخ نشان داد به علت و ریشه اصلی آن راه یابید، خواهید دید که علت العلل این است که در این تمدن همواره ملت و ملیت هدف بوده و

نه انسان انسانیت، تسلیحات روز افزون، کینه‌ها و جنگ‌های پراکنده و بزرگ و کوچک، افزایش بیکاران و فقیران، گرانی کالاهای و خواربار، دشمنی میان احزاب و دار و دسته‌ها، دشمنی میان ملت‌ها، نبود سرمایه مناسب برای اصلاحات، افراط و تفریط در پول و امور مادی در موارد بیجا و نامناسب، زورگوئی‌ها و فشارها و افزون خواهی‌ها همه و همه سبب گمراهی و تنگ نظری بوده است: تنگ نظری سیاستمداران نسبت به ملت‌هایشان و تأیید توانگران و سرمایه‌داران بی رحم و وحشی و حیوان صفت، و فریب دادن مردان دین و هنر و ادب و اندیشه که بازوئی برای زورمندان ماده پرست باشند.

جنبه مادی و ماده‌پرستی در تمدن جدید بر همه چیز چیره شده است: اخلاق را هم به ملاحظات مادی رعایت میکنند، برنامه‌های تعلیم و تربیت را یا براساس تعصب وطن پرستی و یا به خاطر دست‌یابی به شغل‌ها و کارهایی که پول بیشتر در می‌آورد تهیه و تنظیم میکنند، اموال دولت‌های جهان غالباً یا صرف اغراض جنگی و یا هوا و هوس‌های سرشته‌داران امور میشود، کارخانه‌های بزرگ و ماشین‌های غول‌آسا سبب شده‌اند که دارندگان‌شان به انسان همان‌گونه بنگرند که به پیچ و مهره کوچک و ناچیزی در آن دستگاه‌های بزرگ مملوک خود مینگرند، بدین‌گونه ماده و ماده پرستی همه اندیشه دست

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 181

اندرکاران تمدن امروز را که اقتصاد دانان و عالمان و سیاستمداران باشند فرا گرفته است.

در این گیرودار اگر کسی برای اصلاحات روحی و معنوی و تربیتی و اخلاقی دم زند، تو گوئی نغمه ناسازی سر داده یا سخن یاهوهای گفته و اندیشه کهنهای عرضه داشته است، و این تلقی غلط به وسیله به اصطلاح متمدنان و روشنفکران امروز محصول بدترین بیماری آنان که خودفراموشی است می‌باشد، ای کاش اینان به گوش هوش فریاد رئیس سازمان ملل را در پی اوج بحران خاورمیانه عربی که نومیدانه در جلسه سازمان ملل گفت: هیچ‌گاه در تاریخ بشر اخلاق سیاسی و اخلاق انسانی به طور کلی تا این حد سقوط نکرده بود میشنیدند تا بفهمند تمدن بدون معنویت چه بلاها که بر سر انسان نیاورده و چه مصیبت‌های غیرقابل جبرانی که پیکر حیات نزده.

دنیا و تمدنش برای جلوگیری از این سقوط غم‌انگیز و یا به جبران آن چه کرده است، چه اقدامی به عمل آورده است، کدام دولت، کدام ملت، کدام نهاد، کدام دانشگاه، کدام سازمان میخواهند این ورشکستگی تمدن را سامان دهد و انسان را از این چاه عمیق خطرناکی که در فضای جدای از معنویت برای خود کنده و در آن سرنگون شده است نجات دهد؟!!

سدهای بزرگ و موانع عجیب و دیوارهای بلند و قطوری از خودکامی و نفع پرستی و تعصب و تنگ نظری دولتها و وحشیان متمدن نما در برابر مصلحان که تعدادشان بسیار اندک است رخ نشان میدهد، مردم هم به وسیله افسونهای

دولتها و افسون گران در خدمت آنان از آزادی به معنای حقیقی و اختیار به معنای واقعی، و انتخاب عاقلانه و اندیشمندانه محروم گشته و در عین بردگی به تصورشان داده‌اند که آزاد و مختارند، در حالی که چیزی جز کالدهای بی روان، و جسمی بدون چراغ

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 182

عقل و خرد نیستند، اکثر قریب به اتفاق مردم جهان آزادی حقیقی را علی رغم پوشش دروغین ادعای آزادی خواهی دولتها از دست داده‌اند.

حالت حاکم مادیگری و فرمانروایی اختاپوس زمینگرایی و فرهنگ اقتصادی جامعه تولید و مصرف، آزادی انسانی را از آدمیان سلب کرده و شب و روز آنان را در چنگ تلاش معاش و تهیه قوت لایموت یا اشیاء لوکس و بازیچه های امروز، و شهوات بی مهار، و هوا و هوس های فسادانگیز، و خیالات خام و آرزوهای طول و دراز گرفتار ساخته و نیازهای مادی را چنان بر جان و اندیشه آنان چیره گردانیده که هرگز آنان را امکان رهایی از این ظلمتکدهای که برای آنان ساخته‌اند نیست و تازه این سرنوشت افراد مصرفکننده در جامعه‌هایی است که پول و رفاه مادی را هدف خوشبختی و سعادت مردم ساخته‌اند!

هرچه این ظواهر تمدن بی معنویت بیشتر میشود، و ملتها در فراگیری آن جلوتر میروند نیازمندی های مردم روز افزون تر میگردد و به همان نسبت راه های برآوردن این نیازها پیچیده تر و دشوارتر میشود و مردم برای رسیدن به این گونه هدف های مادی نه تنها سلامت جسمی بلکه حیثیت اخلاقی و نجابت و اصالت و خلاصه انسانیت خود را نیز گرو میگذارند، زیرا تقاضاهای مادی حد و حصر ندارد و آزمندی آدمی بی کران است، اما امکانات همه جانبه برای همه نیست، این است که تمدن مادی امروز با تحریک و تبلیغ شبانه روزی حسن افزون خواهی و زیاده طلبی مردم را برانگیخته رفته رفته به قلمرو اخلاق آنان تجاوز میکند و نه تنها قناعت و اعتدال و میانه روی و مآل اندیشی را از آنان میگیرد بلکه مناعت و شرافت و کفّ نفس و خلاصه انسانیت و فضیلت را نیز در آنان ناتوان و نابود میسازد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 183

تمدن امروز بدون عاقبت اندیشی و بدون توجه به شئون مختلف جسمی و روحی انسان در ستایش مقام عقل و در سنجش بهای آن، راه فوق العاده افراط پوئیده است، پایه گذاران این تمدن با شیفتگی ناجرادانهای تنها و تنها عقل را بنیان شایسته زندگی شمرده اند.

نتیجه ستایش عقل تنها، پیشرفت شگرف دانش و پیدایش ابزارهای اعجاب برانگیزی است که آدمی را البته در جهت جسمیش تا اوج آسمانها فرا برده است ولی دریغ و افسوس که پس از این سیر عجیب تازه عده‌ای اندک از بیدارشدگان کلاس این تمدن به این حقیقت دست یافته‌اند که تنها عقل و فرزند او دانش و علم مادی و آنچه دانشی مادی به بار آورده راه خوشبختی و رستگاری و نجات و امنیت انسان نبوده و نیست و این عیب اگر بتوانیم آن را عیب بدانیم از ارسطو «1» و تعالیم او سرچشمه گرفت که تنها عقل را داور کل میدان! «2» اینجاست که بر هر خردمند با انصافی، و بر هر عاقل با وجدانی ثابت و مسلم می‌گردد که انسانها برای رهایی و نجات از این همه مشکلات و گرفتاریها و بردگی و اسارت، و مادی‌گری و پوچی، و برای به دست آوردن آزادی و اختیار و فضائی آکنده از صدق و صداقت و محبت و مودت، و سلامت و امنیت، و درستی و راستی، و تعاون و همکاری، و مهرورزی و فروتنی، و خوردن غم دیگران، نیازمند به حقیقتی فوق عقل و علم یعنی هدایت الهی هستند که در بردارنده عالی‌ترین و بهترین قوانین و احکام و آداب و رسوم و سنت‌های استوار، و امور حکیمانه است که قلب را مرکز عقاید حقه و نفس را صفحه حسنات اخلاقی و اعضا و جوارح را کانون و

(1) - فلسفه از آغاز تاریخ، ج 2، ص 131.

(2) - قرن دیوانه، 22.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 184

منبع اعمال شایسته میکند و ضامن اجرایش چنان که تاریخ حیات پاکان و خوبان ثابت کرده است ایمان به خدا و قیامت است و بدون تردید روزی که چندان دور نیست این تمدن وحشی و وحشت‌زا، و این آتشی که به جان بشر افتاده برای قبول هدایت خدا براساس نیاز شدید آغوش باز میکند و انسانها را با کمک هدایت به صلاح و سداد می‌رساند و حکومتی واحد در همه جهان به دست صالحان و شایستگان برقرار میکند تا همه و همه در کنار سفره عدالت آن حکومت در کمال آسایش و امنیت زندگی کنند و بدون ترس و اندوه در کنار یکدیگر روزگار را به خوشی و سلامت به سر برند و این معنا وعده حتمی و قطعی حضرت حق به همه جهانیان است که اولاً هدایت خدا خوف و اندوه را از خیمه حیات می‌زداید:

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. «1»

و ثانیاً نیاز شدید انسان به هدایت خدا بر اثر سرخوردگی از تمدن بی معنویت، و راهی را که به خطا رفته تمدن و فرزندان را مشتاقانه و عاشقانه به فضای هدایت خدا میبرد و نهایتاً حاکمیت بر زمین در روزی که عطش شدید هدایت خواهی انسان چراغ هدایت را در تمام زوایای زندگیش برافروخته به دست صالحان میافتد

أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: «2»

مسلماناً در آینده همه روی زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث خواهند برد.

هدایت حضرت حق

(1) - بقره، آیه 38.

(2) - انبیا، آیه 105.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 185

هدایت چون خورشید پرفروغ و نوری فروزان و سازنده است که از جانب خدای عزیز «يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» بخاطر ربوبیت و رحمت و لطفش و محبتی که به انسانها دارد از جانب او همراه با توفیق و دلیل و حکمت و برهان بر عقل که سازمان آفرینشش اقتضای قبول حقایق را دارد میتابد و آدمی را نسبت به آن و آثارش آزادانه و با اختیار تسلیم میکند و راه هرگونه شک و تردیدی را به روی انسان مینهد، زیرا حقیقتی است که ابداً شک بردار نیست و جای تردید ندارد.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. «1»

هدایت زمینهای برای شناخت صحیح خدا، و ایجاد باور نسبت به قیامت، و شعاعی از آن احکام و حقایق فقهی و بخش مهم از آن مسائل اخلاقی، و قسمتی از آن برنامه های عملی است.

آیات حق در طول بعثت پیامبران مایه های علمی مثبت نسبت به معرفت حضرت حق و شناخت قیامت و دلیلی به سوی مسئولیت های حقیقی انسان در برابر خدا و جهان و مردم بوده و در فضای نورانیاش بیان حلال و حرام و مایه های تربیتی و قوانینی جهت رشد و ادب و کمال انسان بوده است.

قلب معارف هدایتی را از طریق عقل میگیرد و به فهم عمق آن معارف نایل میشود و سپس نفس را به حسنات اخلاقی سوق میدهد، و نهایتاً اعضا و جوارح را برای اجرای فرامین الهی به کار میگیرد.

انسان هدایت شده از جانب خدا و به عبادت دیگر قبولکننده هدایت حق به توفیق حضرت محبوب در کمال بیداری و انصاف دلی پر از شور عشق خدای مهربان دارد، و نفس نفیس او منبع حسنات اخلاقی است، و اعضا و جوارحش در خدمت احکام و خواسته های خداست، به این

(1) - بقره، آیه 2.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 186

خاطر منبعی از کرامت و مایه های عظیم از خیر، و اهل صدق و راستی و صفا و وفا، و کرم و جود، و ادب و فروتنی، و خیرخواه و دلسوز دیگران، و خلاصه بنده حق و خادم مخلص و بی ریای خلق و آراسته به فضایل و پیراسته از رذائل است.

رسول خدا (علیهما السلام) در این که انسان قبولکننده هدایت و به تعبیر دیگر مؤمن چشمه جوشان منفعت است میفرماید:

«المؤمن منفعة، ان ما شئته نفعك وان شاورته نفعك، وان شاركته نفعك، وكل شیئی من امره منفعة»¹

مؤمن منفعت محض و عین منفعت است، اگر به سوی او بروی به تو سود میرساند، و اگر با او مشورت کنی به تو نفع میدهد، و اگر با او شریک شوی سودت میدهد و هر چیزی از کار و زندگی مؤمن منفعت است.

از امیرالمؤمنین (ع) درباره مؤمن روایت شده است:

«المؤمن وقور عند الهزائز، ثبوت عند المكاره، صبور عند البلاء، شكور عند الرخا، قانع بما رزقه الله لا يظلم الاعداء، ولا يتحامل للاصدقاء، الناس منه في راحة، ونفسه في تعب:» «2»

مؤمن کنار فتنه های بنیان برانداز، و طوفان های اجتماعی، و گردباد فرهنگ های باطل و مخرب چون کوه با وقار و سنگین است، در برای پیش آمدهای ناخوشایند پابرجاست و از ادای مسئولیتش خسته و درمانده نمی گردد، در برابر بلا و آزمایش و سختی و رنج صبور، و به هنگام رفاه و خوشی و نعمت بسیار سپاس گذار است، به آنچه خدا روزی او نموده قانع است، به دشمنان ستم نمی کند تا چه رسد به دوستان،

(1) - میزان الحکمه، ج 1، ص 207.

(2) - میزان الحکمه، ج 1، ص 206.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 187

بار و تحمیل بر دوستان نیست، همه مردم از جانب او در امان و راحت اند، و خودش در مرحله عبادت و خدمت در رنج و تعب.

چند بار این روایت بسیار مهم را که از علی (ع) درباره ویژگی های مؤمن نقل شده بخوانید و در آن دقت کنید ببینید آیا تمدن امروز با همه عرض و طول مدرسه ها و دانشگاه ها و نهاد علمپاش قدرت پرورش چنین موجود با برکتی را با این ویژگیها دارد؟

خود قضاوت کند، و بنگرید که آثار هدایت الهی و سازندگی اش، و به کنترل آوردن تربیت شدگانش چه شگفت آور و اعجابانگیز است!!

حضرت باقر درباره هدایت شده خدا میفرماید:

«انما المؤمن الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم ولا باطل، واذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق، والمؤمن الذی اذا قدر لم یخرجه قدرته الی التعدی والی ما لیس له بحق:» «1»

مؤمن کسی است که هنگامی که خوشنود و شاد باشد، خوشنودیش او را در گناه و باطن نمی اندازد، و زمانی که خشمگین گردد خشمش او را از به حق سخن گفتن بیرون نمی آورد، مؤمن کسی است که هنگامی که قدرت یابد قدرتش او را به تجاوز و آنچه که برای او حق نیست نمی کشاند.

یقین کنید که هدایت حق در ساختن انسان و تربیت کردن او، و در آراسته نمودنش به فضایل و ارزشها معجزه میکند، و جز هدایت الهی چیزی و کسی و فرهنگی نمی تواند انسان را به چنین اوصافی متصف کند.

انسانی که هدایت الهی را به خاطر شایستگیاش و به سبب انصاف و خردمندی اش، و به اختیار و خواست مثبت خودش میپذیرد عقلش کامل و

(1) - بحار، ج 71، ص 358.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 188

پخته، و نفسش منور به نور اخلاق و اعضا و جوارح مزین به عمل صالح میشود، و چون هدایت الهی راهی به سوی معرفت به حقایق است، و متن هدایت علم و عرفان و دانش و بصیرت است قلبش پس از دریافت معرفت به ویژه معرفت حق کانون عشقی آتشین که به منزله موتور حرکت به سوی معشوق است میشود، و این عشق او را با مرکب عمل صالح به سوی حضرت محبوب حرکت میدهد تا به لقاء حضرت او نایل گردد.

عشق حقیقی زنده و مافوق حسّ وظیفه است، حس وظیفه دائرهای محدود، و موانعش فراوان، و بدون ضامن اجرای درونی است، و چه بسا که قدرت طلبی و افزون خواهی، و تعصبات قومی و قبیله ای، و ملاحظات، و شهوات سرکش او را به اسارت درآورند و از تحقق آنچه مربوط به اوست جلوگیری کنند، اما عشق به خدا که در پیامبران و امامان و اولیاء و مؤمنان حقیقی هم چون دریا در قلبشان موج میزد، مهار حس وظیفه را در دست داشت و آنان را در هر مقامی و در هر جائی و در هر شرائطی به انجام مسئولیتهای و ادای تکالیف و وظائف و عبادت رب و خدمت به خلق و میداشت، و آنان را حتی در میان حوادث و طوفانها و بلاها با دنیائی از دلگرمی و علاقه و اشتیاق به سوی حقایق و ارزشها و نهایتاً به طرف لقاء محبوب حرکت میداد.

عشق خدائی و حسّ وظیفه

عشق خدائی که حاصل معرفت انسان به خدا و نتیجه شیرین هدایت ربانی است، غذای حقیقی نفوس ناطقه و ارواح کامله است و ثابت کرده که در برابر نور جهانتاب این عشق نیروهای دیگر حسّی و عقلی و روحی

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 189

و حتی وجدان وظیفه‌شناسی و «فرمان بی برگشت» یا قطعی کانت «1» جز سایه و نمودی ندارند.

کسی که در زندگی خود عشق خدائی را بر تحت سلطنت بنشانند، حسّ مسئولیت وظیفه یا وجدان اخلاقی یعنی آن فرمان درونی برای او خادم با وفا و بنده حلقه بگوش می‌گردد.

اگر حس وظیفه به ستاره میماند که راه تاریک زندگی را چند قدم روشن می‌سازد، عشق خدائی مانند آفتابی است که شب های تاریک هستی ما را مبدل به روز روشن مینماید.

توانائی عشق خدائی قابل مقایسه با قدرت حس وظیفه نیست، توانائی عشق خدائی برتر و بالاتر و فوق هر قدرتی است که از منبع فیض بی کران به نفس ناطقه انسانی عطا شده است، حس وظیفه از عشق زائیده است و نه برعکس، هیچ کس از روی حس وظیفه یا وجدان اخلاقی نمی تواند عاشق شود و عشق ورزد، لکن از روی عشق هرکس موظف میشود که همه چیز را برای خاطر عشق تحمل کند و فدا سازد.

حس وظیفه ما را فرمان به خدمت میدهد، ولی عشق ما را دستور به فدای جان مینماید، حس وظیفه تابع شرطها و قیدهاست، اما عشق، آزاد از هرگونه شرط و قید است، عشق خدائی شرطی و قیدی نمی شناسد چنان که آفتاب برای درخشیدن و پخش انوار خود شرطی نمی گذارد بلکه این کار خود ذات او و صفت فطری اوست.

(1) - سیر حکمت در اروپا، ج 2، ص 158 بعد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 190

عشق فرمان روی حسّ وظیفه و عقل و همه قوه های دیگر است، حس وظیفه تولید غیرت و کوشش و چالاکی میتواند نمود، ولی قدرت عشق بالاترین درجه شجاعت و مردانگی و فداکاری از خود میزاید.

حس وظیفه رنگ و بوی اجبار دارد، اما عشق وجود خود را هرگز زیر بار جبر نمی گذارد زیرا که او زاده آزادی و شهریار کشور آزادی است، حس وظیفه اکثر اوقات با دلتنگی و خستگی همراه است لکن عشق خدائی پیوسته شادی و شوق و توانائی میافزاید.

حس وظیفه مانند پروانه از پیش شعله شمع فدای نفس میگریزد، اما عشق خدائی مانند شمع در مقام فدای نفس آنقدر پافشاری میکند تا سرا پای هستی او بسوزد، حس وظیفه همیشه آغاز و انجامی دارد لکن عشق خدائی را نه بدایت و نه نهایت پیدااست او نه آغاز دارد و نه انجام بلکه خود آغاز و انجام همه چیزهاست.

اگر حس وظیفه را به رودی تشبیه کنیم که پیوسته در جریان است، عشق خدائی دریائی است خروشان و بی پایان.

حس وظیفه نفس ما را با آب اطاعت و فرمان بری غسل میدهد اما عشق خدائی با آتش جان سپاری با ما معامله میکند چنان که خواجه فرموده:

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

اکنون يك دم بیندیشید و تصور کنید که اگر مادری هیچ محبت نمیداشت و فرزندان خود را فقط از روی حس وظیفه شناسی پرورش میداد آن فرزندان چه حالی پیدا میکردند و زندگی آن خانواده چه شکلی به خود میگرفت و چه میوهای میبخشید!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 191

بگذارید نگاهی به تاریخ ترقی و تکامل بشر در روی زمین بیندازیم و از خود بپرسیم که آیا این توده خاک چه صورتی و چه حالی نشان میداد اگر پرتو عشق دل های موجودات آن را گرم و روشن نمی ساخت؟ اگر آفتاب عشق انوار زندگی بخش خود را به روی زادگان این خاک نمی پاشید و اگر پروردگان سینه عشق خدائی یعنی مردان دانا و توانا و بینا دل جان

های خود را در راه عشق به نجات و تربیت بشر فدا نمی کردند زندگی نوع بشر در چه گرداب هولناک ظلمت و جهالت و اختلال میافتاد و غرق میشد.

حسن وظیفه شناسی و اطاعت و فرمان بری از قانون و نظم «دیسپلین» البته برای حسن جریان امور و تأمین آسایش و امن و امان هر ملت و هر مملکتی از ضروریات و شرایط اساسی است، لکن این حسن وظیفه شناسی وقتی میوه شیرین و فیض و بهره میدهد که قوت خود را از قدرت عشق خدائی بگیرد، یعنی هرکاری را که انجام میدهد از روی عشق و به نور عشق و برای عشق بجا بیاورد.

آن دیسپلین آهنین که زاده ترس میباشد افراد بشر را به حال عروسک های چوبین میاندازد و نفرت و خودخواهی و پستی و زبونی بار میآورد، لکن آن دیسپلینی که براساس محبت و عشق باشد و خود را از قوه این مائده آسمانی سیر سازد و همواره مردمان شیردل و با شرافت و قهرمانان فداکار میزاید و مایه خوشبختی و نیرومندی و کامیابی جاودانی جامعه گردد.

آیا غنچه های شادی در سینه افراد انسانی چگونه میتوانند شکفته شوند اگر حرارت زندگی بخش عشق سرمای سخت عقل خود بین و یخ های هوس های نفس خودپرست را نمی گذاخت و زایل نمی کرد.

بر هر صاحبدلی مانند آفتاب روشن است که گلبن شادی تنها از پرتو نور عشق خدائی سرسبز میشود و شادی رونق و جمال به زندگانی میبخشد و بلکه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 192

شادی خود ریشه زندگی است، پس عشق خدائی است که زندگی را زنده نگاه میدارد و نھال آن را میوه شادی میبخشد و کام جان مخلوقات را با آن میوه شیرین میسازد بگفته لسان الغیب

به عشق زنده بود جان مرد صاحبدل

اگر تو عشق نداری برو که معذوری

روح انسانی اقیانوسی است موج انگیز و بی کران و پر از گوهرها و صدف های درخشان و ماهیت ذاتی او عشق خدائی است.

قوه تفکر و تصور و اراده و وجدان و حس وظیفه و جز آنها همه به جای موج های این اقیانوش عشقاند و در خطها و استقامت های مختلف در زمان های مختلف و با قوت های مختلف به حرکت می آیند، این قوه درونی اقیانون روح یعنی عشق خدائی است که آن موج های قوا را بر میانگیزاند، پس هیچ يك از این موج های قوای روحی، خود اقیانوس نیست بلکه تظاهر و نمایشی است از قدرت آن.

از این جهت کسانی که به یکی از این موجهای اقیانوس روح اهمیت و اصلیت یگانه داده و آن را قوی ترین قوه محرك اراده و فعالیت نفس انسانی شمرده اند پای بند جزء شده از حضرت کل بی خبر مانده اند و چنان که در يك مثل اروپائی گفته شده: با دیدن درختان انبوه خود جنگل را فراموش کرده و وجود آن را نکار نموده اند!!

و پذیرش این هدایت ویژه و شئون آن است که میدان زندگی را از ترس و حزن و ناامنی و اضطراب و افراط و تفریط، و جنایت و خیانت، وظلم و ستم، و کینه و نفاق، و غرور و مستی و کبر و خودپرستی و ... پاک میکند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 193

فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. «1»

افق طلوع هدایت

خورشید هدایت که حقیقتی مافوق عقل و علم و سامان دهنده هر دو در مرحله تعقل و بکارگیری است و هیچ چیز در زندگی انسان جای آن را نمی گیرد به صورت وحی از قلب پیامبران الهی که صدق نبوتشان را پرونده حیاتشان و روحيات و اخلاقشان و به ویژه معجزاتشان ثابت مینماید و برهانی میکند طلوع مینماید تا به قول قرآن مجید و بخشی از دعای کمیل و جملاتی از نهج البلاغه و قطعاتی از روایات برای هیچ انسانی در هیچ زمینهای عذری در ناقص ماندن و عاجز ماندن و گمراه ماندن و به بیراهه افتادنش نمانده قرآن مجید با بیانی رسا و منطقی و محکم و حکیمانه در این زمینه میفرماید:

در برابر خدا پس از فرستاده شدن پیامبران عذر و بهانه و حجتی نباشد و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

این حقیقت برای هر صاحب نظری و برای هر خردمندی و برای هر مطالعه کننده های و برای هر صاحب انصافی مسلم و یقینی است که: «هر مخلوقی برای کاری که آفریده شده به وسیله هدایت و وحی آفریدگار به آن کار گماشته میشود، و اگر

هدایت و وحی ویژه به او به آن دلالتش نکند در جایگاهی که در عرصه حیات دارد سرگردان و متحیر و بی حرکت و بی کار میماند.»

در پهن دشت هستی هم آفریدن و هم توجیه و راهنمایی از خداست:

(1) - بقره، آیه 38.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 194

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: «1»

آگاه باشید آفریدن و فرمان نافذ نسبت به همه موجودات که در کاری که باید قرار گیرند ویژه پروردگار است همیشه سودمند و با برکت است مالک و مربی جهانیان.

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «2»

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینش ویژه او را به او عطا کرد سپس به کاری که باید و به کمالی که لایق اوست هدایتش نمود.

وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا: «3»

و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی کرد.

وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: «4»

و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که: از کوهها و درختان و از داربستهائی که مردم برپا میکنند برای خود خانههای انتخاب کن.

سپس از همه محصولات و میوهها بخور پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها پس از راهنمایی و وحی خدا شهادی

(1) - اعراف، آیه 54.

(2) - طه، آیه 50.

(3) - فصلت، آیه 12.

(4) - نحل، آیات 69 - 68.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 195

نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون میآید که در آن درمانی برای مردم است، قطعاً در جریان کار زنبور عسل و نظم زندگی و محصول غذایی بی نظیرش که همه و همه نتیجه وحی به اوست نشانه‌های بر قدرت، لطف و رحمت خداست برای مردمی که میاندیشند.

آری چنین نیست که خداوند فقط بیافریند و به وجود آورد و حرکات منسوب و مرتبط به خود موجودات بدون تصرف و توجیه و هدایت الهی باشد، بلکه کوچک ترین عمل و حرکت به فرمان و به وحی و هدایت آفریدگار است، این فرمان و وحی که از مبدء هستی صادر میشود و نسبت به هر نوعی از موجودات کیفیت خاص دارد بدون تخلف اجرا میشود، در جمادات بدون قصد و اراده و منحصرأ در همان راهی که به وسیله هدایت تکوینی تعیین شده و به کیفیتی و وحیکننده خواسته است انجام مییابد.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ: «1»

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد در حالی که به صورت دود بود پس به آسمان و زمین گفت خواه ناخواه به صورتی که من میخواهم و با شکل و اندازه و حجم و فاصله معین از یکدیگر وجود بگیرید و بیائید نهایتاً آن دو به زبان حال گفتند فرمانبردار آملسم.

احتمالاً کرات آسمانی نمی دانند چرا میچرخند و در مدار معین به خودشان در حرکت اند، خورشید از حرارت و نور بخشی خود ناآگاه است و ماه خبر ندارد که برای چه نور خورشید را گرفته منعکس مینماید، زمین نیز اطلاعی از حرکت وضعی انتقالیاش پیدا نمی کند ولی نتیجه همه این اعمال پدید آمدن

(1) - فصلت، آیه 11.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 196

شب و روز و فصول چهارگانه و اینجاد جانداران نباتی و حیوانی و ادامه بقاء و حیات آنهاست.

نبات فعالیت بیشتری دارد: تغذیه، نمو، تولید مثل و چون پای بند زمین است طبیعت خوراکش را در پیش پایش مینهد و بر سرش میریزد، کوشش ها، و چاره روزیهای که برای بقاء و رشد و تکثیر نسلش میکند، وسایل دفاعی که در برابر دشمنانش بکار میرسد موجب بهت و حیرت گیاه شناسان گردیده است ولی با همه این تدابیر ملتفت و آگاه نیست که این گل های زیبا و میوه های گوناگون خوش طعم را برای که میسازد و میرساند و این بوهای خوش را چرا میپراکند و چه موجودی از چوبش و برگش و محصولش و سایه اش و تنفسش سود میرسد.

مطالعه درحیات حیوانات مختلف از زمینی و دریائی و خزنده و پرنده و به ویژه حشرات و غرائز آنها آدمی را به عجز و ضعف و جهل خود واقف ساخته شمه های و گوشه های عظمت و حکمت بی منتهای آفریدگار را به او مینمایاند و غرق در اعجاب و تحسین و تحیرش میسازد.

باز چه موجودی است که بیشتر از همه جانداران دیگر از زیبایی و رنگ آمیزی های شگفت انگیز و آواز دلریا و از سواری شان و حمل اسباب و انتقالش بر آنها و از گوشت و پوست و شیر و تخم و پشم و پر و موی و کرک آنها بهره مند میگردد و از مطالعه وجودشان و ساختمان شگفت انگیزشان و حرکاتش معرفت میآموزد؟!

بدیهی است که بهره گیرنده از همه اینها یعنی آسمانها و خورشید و ماه و زمین و شب و روز و گیاهان و حیوانات گوناگون انسان است و انسان، ولی شگفت آور اینجاست که همین انسانی که فرمانروای گیتی و مسلط بر خشکی و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 197

دریا و آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان است و از عموم جانداران از نعمت جهان بهره مندتر است از همه آنها نادان تر و موزی تر و متجاوزتر است.

مؤلف کتاب آئینه داستانی درباره کاشف سیاره نبتون در رابطه با وضع انسان ساخته که بسیار خواندی و شنیدنی است، میگوید: این دانشمند فرانسوی مایل شد که برود از سیاره نامبرده خبری بگیرد، درحالی که در گوشه اطاقش نشسته بر بال اندیشه سوار و به يك چشم بهم زدن وارد آن شده به گردش میپردازد تا به انجمنی میرسد که یکی از دانشمندان هیأت و نجوم آنجا کنفرانس میدهد.

ناطق ضمن بحث در احوال کرات دیگر در شرح حال جانوران خشکی و آبی وطن ما زمین داد سخن میدهد تا به انسان میرسد و چنین میگوید:

در میان جانداران بسیار این کره موجود فوق العاده عجیبی به نام انسان است که درست مانند خیکی است که چهار دسته دارد، دو تا از آنها که کوچک ترند خوردنی به درون خيك میزنند، و دو تای دیگر خيك را به این طرف و آن طرف حمل میکنند، در میان دو دسته کوچک تر غده پشم آلودی است که هفت سوراخ برای ورود و خروج کثافات خيك دارد. همه کارهای این جانور عجیب با سایر هم جنسانش فرق دارد.

آنها عموماً به جامهای که طبیعت به آنان بخشیده قناعت میکنند ولی او پارچه های رنگارنگ بر خود میآویزد و خویش را در انتظار عموم مسخره میکند، و نیز سایر حیوانات به خوراکی که طبیعت برای آنها معین کرده میسازند ولی او خوراکیها را درهم میآمیزد و در آنها تصرفات بیجا مینماید و خود را بیمار میکند و دسترنجش را به دارو و طبیب میدهد تا بهبود یابد.

هر حیوانی و جاندارى جائى، پناهی لائهای و مسکنی متناسب با خود دارد ولی این جانور مساحت وسیعی را اشغال میکند که چندین برابر میزان نیازش

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 198

میباشد و هر يك سعی دارد هر چه بتواند به وسعت مسکنش بیفزاید، از این کار چنین به نظر میآید که او جای فراخ را دوست دارد ولی باز میبینیم که او بیابان های وسیع و خوش آب و هوا را رها کرده دريك محل به نام شهر ازدحام نموده برای یکدیگر مزاحمت به وجود میآورند و از سر و کول هم بالا میروند درعین حال هر کدام میکوشد مسکن دیگری را به تصرف آورد، گویا اینها از محرومیت هم نوع لذت میبرند و ... در هر حال از مجموع رفتار و کردار این جانور چنین

مینماید که خالی از يك نوع جنون خاص نمی باشد. «1» درعین حالی که هیچ جاننداری به اندازه انسان مسلط بر جهان و بهره مند از نعمت های متنوع آن نیست هیچ موجودی مانند او نادان و متجاوز نمی باشد، نوزاد آدمی هنگام ولادت هیچ نمی داند، همه چیز و همه کار حتی پستان به دهن گرفتن و راه رفتن را باید به وی بیاموزد، در غذا خوردن و جامه پوشیدن حتی قضای حاجت نیازمند کمک است، باید مواظبتش کنند تا در آتش نسوزد و در آب خفه نشود و از جائی و در چاهی نیفتد، جانوارن دیگر میدانند چه غذائی و چه مقدار باید بخورند، چگونه و چه موقع باید جفت گیری نمایند تا نوزادانشان را بتوانند حفظ کنند و طعمه دهند و پروراند، ولی انسان در خوردن و آشامیدن اسراف میکند، بیش از مقدار لازم و از خوردنیها و آشامیدنی های زیانبار میخورد و بیمار میشود، با مواد مسکر و مخدر خود را مسموم میکند و چه بسیار کسانی که این اسراف موجب هلاکشان شده است، هم چنین کار افراط و تجاوز از حد انسان در اعمال غریزه جنسی به جائی میرسد که به نوامیس دیگران حتی به هم جنس خود تجاوز مینماید، و علاوه بر ضعف و پیری زودرس و بیماری

(1) - پاورقی وحی و نبوت، 112.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 199

های تناسلی که گریبانگیرش میشود مفسد بسیار دیگری را به وجود میآورد و چه بسا بسیار اتفاق افتاده که برای وصول به مقصود کسی یا کسانی را کشته و یا خود را به کشتن داده است، مراجعه به پرونده های جنائی میزان جنایاتی را که از این راه به وقوع پیوسته معلوم میدارد.

حرص شدید به جمع آوری مالی که از میزان احتیاج خود و هفت پشتش اضافه است و عمر را تباه کردن و سلب آسایش از خود نمودن و احياناً جان بر سر این کار گذاشتن از اشتباهات دیگر این موجود عجیب است.

در موجودات اجتماعی دیگر مانند مورچه و زنبور غسل هر فردی هر دستهای بدون کوچک ترین تخلف و تمرد کار و وظیفه مربوط را با کمال صداقت و صمیمیت انجام میدهند اما این اشرف مخلوقات چه میکند؟

هرکس میخواهد از زیربار وظیفه شانه خالی کند، کارش را بر دیگری تحمیل نماید، تقلب، تزویر، فریب و خیانت از امور رایج و معمول جامعه بشری است، هر فردی میکوشد حق دیگری را غصب کند و مقام دیگری را اشغال نماید، مال دیگری را ببرد و اگر یکی از کارهای خودش را دیگری بخواهد دربارهاش انجام دهد بانگ و فریاد برمی آورد، بر اثر این افکار و اعمال کشمکش و نزاعها و بالاخره کشتارها و جنگ های منطقه‌ای و جهانی به وجود آمده و میلیونها بلکه میلیاردها خانواده از هستی ساقط شده اند.

به راستی که بهترین معرفی برای انسان همان است که زبان وحی از او فرموده است

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا:

بی تردید انسان «به علت ادا نکردن حق امانت که تکلیف و مسئولیت الهی و انسانی است» بسیار ستمکار و نسبت به فرجام خیانت در امانت بسیار نادان است.

در میان جانوران گوناگون تنومندتر، باهوش تر، شنواتر، بیناتر، و خلاصه قوی تر از انسان در همه چیز حتی در رشته های علمی و فنی فراوانند، مترلینگ در

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 200

میزبان ناشناس، ص 141 میگوید: «در میان حشرات، معماران، مهندسان، علمای ریاضی، فیزیک، شیمی، هندسه، طب جراحی و بافندگی بزرگی وجود دارند که از همکاران خود در میان نسل بشر بسیار کامل تر و پیشرفته ترند» و شواهد روشن و فراوانی میآورد.

اما در خصوص ضعف جسمانی انسان نویسنده نامبرده در کتاب راز بزرگ، ص 278 مینویسد: ما در میان جانوران دنیا موجود ضعیفی هستیم و بدون اغراق میتوان گفت که در طبیعت جانوری ناتوان تر و بی حفاظ تر و نازک تر از ما وجود ندارد.

مثلاً به تصور ما ضعیف ترین جانوران حشراتاند در صورتی که دهها برابر از ما مجهزتر و در برابر دشمنان محفوظ ترند، این مورچه ضعیفی که زیر پای شماست به قدری قوی است که میتواند دو هزار برابر وزن خود بار حمل کند و زره ضخیمی که بدنش را پوشانده با توجه به تناسب، از زره چهارصد میلی متری نبرد ناوهای ما ضخیم تر، محکم تر، و پایدارتر است ولی ما نصف وزن خود را نمی توانیم حمل کنیم، حفاظی از نیش پشه و زنبور نداریم، اعضای بدن ما با مقایسه با جانوران

دیگرماند علقه و مضغه است و شباهت به ژلاتین یا شیر دارد، محکم ترین اعضاء بدن ما استخوان است که گویا برای طفل شیر خوار ساخته شده است.

ستون فقرات ما با کمترین فشار غیرعادی میشکند ولی مار میتواند هزار برابر وزن خود را حمل کند، برای ضعف انسان مثال های فراوانی میتوان زد و شواهد بسیار آورد ولی برای بیان مقصود ما همین مقدار کافی است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 201

«مسکین ابن آدم، مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تؤله البقه، وتقتله الشرقة، وتنته العرقه:» «1»

بیچاره و زمین گیر فرزند آدم، زمان مرگش پنهان، بیماری هایش پوشیده، کردارش نزد خدا برای محاسبه درقیامت محفوظ است، پشهای او را به درد میآورد، جرعه های گلوگیر او را نابود میکند، و عرق وی را بدبو میسازد، اینها همه شرح يك جمله قرآن است که فرماید:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: «2»

انسان ناتوان آفریده شده است.

با آنچه از نادانی و ناتوانی و ستمکاری بشر گفته شد آیا مؤاخذه از او و عقاب و کیفرش با عدل خدا سازگار است؟

چون هر کار خلاف و ارتکاب گناهی که از کسی صادر میشود یا بخاطر این است که نمی داند و تشخیص نمی دهد یا به سبب این است که مقصود خود را از راه راست و طریق صحیح نمی تواند انجام دهد ناچار به بیراهه می رود و کثر روی میکند چنان که در دعای عرفه حضرت حسین آمده است:

«وانما يعجل من يخاب الموت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف:»

فقط کسی که میترسد کار از دستش بدر رود شتاب میکند و منحصرأ انسان ضعیف نیازمند به ستم نمودن میشود.

و گناه خواه کبیره و خواه صغیره حتی شرك نوع ستم است یا ستم به خود یا ستم به غیر و به عبارت روشن تر چون ظلم است گناه است، حال کسی که غریزه جنسی او را دیوانه کرده و عشق به مال و جاه کورش نموده و از راه

(1) - نهج البلاغه، حکمت 419.

(2) - نساء، آیه 28.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 202

مشروع نمی تواند یا مشکل است به مقصود برسد بناچار دست به تجاوز میزند چرا باید مجازات شود و محکوم به ورود به دوزخ و کشیدن عذاب گردد؟

بالاخر از این مکلف بودن انسان به ایمان غیب است که مقدم به همه تکالیف و مهم تر از جمیع وظایف دینی است، بشر بیچاره‌ای که به اندازه يك حشره پست علم و آگاهی در امور محسوس زندگی ندارد و از تشخیص مصلحتش حتی در امر خوراکش ناتوان است و نمی داند چه چیز و چه اندازه باید بخورد چگونه مکلف میگردد به پروردگار، فرشتگان و عوالم غیب ایمان بیاورد؟

پاسخ این همه ایراد و اعتراض را حضرت حق در پایان آیهای که در سطور گذشته عنوان مطلب بود داده است:

لَيْسَ الْكَافِرُ بِالْغَائِبِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: «1»

مردم را پس از آمدن پیامبران و ابلاغ وحی و بیان تکالیف و وظائف و رساندن هدایت حق در همه امور بر خدا حجت و عذر و بهانه قابل قبولی نیست.

اگر پیامبران مبعوث به رسالت نشده بودند، و وحی که حاوی همه نقشه های سعادت دنیا و آخرت مردم است از افق قلب آنان تجلی نکرده بود اعتراض و ایراد فوق وارد بود و کیفر و عذاب خلق اگر عذابی را مستحق بودند برخلاف عدالت صورت می‌گرفت ولی خدا عزیز و حکیم و توانای درست تدبیر و درستکار اولاً انسان را بر فطرت توحیدی و دینی آفریده است ثانیاً برهر قومی و در هر زمانی پیامبری مبعوث فرموده است تا هم عقاید حقه لازم و صالح و ناصالح اعمال و اخلاق را به آنان بیاموزد، و از همه مهم تر راه تسلط بر نفس سرکش و غرائز بی مهار و خواسته های بی در و دروازه را به آنان نشان دهد.

(1) - نساء، آیه 165.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 203

بی تردید چنان که فرهیختگان شرق و غرب اقرار دارند هیچ عقل و علمی و نیروئی جز وحی و هدایت الهی نمی تواند بشر را به راه راست و طریق تکامل راهنمایی کند و نیز در تفاوت میان علم و دین گفته اند که علم ما را بر طبیعت تسلط میبخشد ولی دین ما را بر خویشی مسلط و فرمانروا میسازد.

پس آنچه از جهل و ضعف و عقل و علم محدود آدمی گفته شد با غریزه دینی و بعثت پیامبران جبران شده، و در سایه این حقیقت انسانی دانا و توانا «1» و عادل و صادق و خیرخواه و نیک اندیش و آبادکننده دنیا و آخرت به وجود خواهد آمد، چنان که تاریخ حیات بر به وجود آمدن چنین انسان های والائی گواهی صادق و شاهدی راستین است.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اول نهج البلاغه به جایگاه والای پیامبران در زندگی انسان و این که در سایه تعالیم آنان خوشبختی واقعی انسان تأمین میشود میفرماید:

پس خداوند پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت و انبیای خود را با فاصله های معین به سوی آنان فرستاد، تا از آنان عمل براساس پیمان فطریشان را بخواهند و نعمت های فراموش شده خدا را به یادشان آورند و با تبلیغ وحی که مجموعه فرمان های خدا و خواسته های او به مصلحت زندگی آنان است حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های عقول را بر آنان برانگیزانند و نشانه های حق را در همه هستی به آنان بنمایانند: از این بلند آسمان که بر بالای سرشان افراشته و زمین که گهواره زیر پایشان نهاده، و معیشت هایی که آنان را زنده میدارد، و

(1) - وحی و نبوت، 110.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 204

اجلهائی که ایشان را به دست مرگ میسپارد، و ناگواریهای که آنان را به پیری مینشانند و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم میآورد.

خدای سبحان بندگان را بدون پیامبر یا کتاب آسمانی یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت، پیامبرانی که کمی عدد نشان و کثرت تکذیب کنندگان نشان آنان را از رساندن پیام حق و ابلاغ وحی باز نداشت.

بعثت پیامبران و طلوع وحی از افق قلبشان برای تربیت واقعی انسان بهترین و استوارترین دلیل بر این است که عقل و زائیده او علم توانائی تربیت و کنترل بشر را ندارد، و بدون پیامبران و بدون وحی جامعه بشری هر چند از عقل و علم برخوردار باشد زندگی سالم و درست و حیات حکیمانه‌ای نخواهد داشت، بلکه عقل و علم در دست او بدون هدایت الهی چون چراغ روشنی است که در دست دزد ماهر قرار داد.

در مقدمه کتاب وحی و نبوت آمده: خواننده گرامی همین قدر که سر عناد و لجاج نداشته و تا اندازه‌ای حق طلب و حقیقت‌پذیر باشد خواه به کلی بیدین و خواه سست عقیده و یا در شك و تردید و تحیر که بدترین حالات است، هر کدام می‌خواهد باشد، به برکت قرآن که در پرتوش راه یافته‌ام و به برکت آیات کریمه‌ای که در این کتاب تفسیر و تشریح شده است به روشنی حقانیت ادیان و شرایع الهی و صدق انبیاء را بفهمد و بپذیرد و نزول وحی و وقوع معجزات را به آسانی تصدیق کند و برایش مسلم و قطعی و بدیهی شود که نجات بشر از این همه مهالك و مفسد و جنایات هولناك و شیوع فحشا و منکرات که زندگی را چنان بر همگی سخت و تلخ کرده که حتی در ممالك مترقی و متمدن بیماری‌های روانی شایع و مصرف مواد مخدره در ازدیاد و اشجار روز افزون است، خلاصه نجات بشر عصر فضا از این جهنم سوزانی که به راهنمائی عقل و علم و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 205

به كمك صنعت و ماشین بر افروخته، جز با پناه بردن به سایه دین ممکن و میسر نیست و فقط در پرتو دین خواهد توانست به سعادت حقیقی برسد.

انسان با آن که از جانوران ضعیف و فاقد اسلحه طبیعی بود، با نیروی عقل در میدان تنازع بقاء بر حیوانات نیرومندتر از خود و بر طبیعت پیروز گشته همه را استخدام کرد، از این پس نوبت به مبارزه و مجاهده با نفس می‌رسد که پیغمبر جهاد اکبرش نامید و در این پیکار نه تنها از عقل و از علم نیز کاری ساخته نیست بلکه اگر این دشمن خطرناك غالب شود عقل و علم را نیز ابزار کار خود ساخته در راه فساد و جنایت به کار خواهد برد، در این هنگام انسان عاقل عالم به

صورت دیوانهای از بند رسته و درندهای زنجیرگسسته در خواهد آمد که همه روز اخبارشان را در روزنامهها میخوانیم و از رادیوها میشنوم، و تنها با نیروی ایمان و دیانت و سلاح تقوا میتوان بر نفس پیروز و مسلط گردید، این است که گفتهاند علم ما را بر طبیعت مسلط میکند و تنها دین است که ما را بر خویشتن تسلط میبخشد و با این تسلط و پیروزی است که میتوان از همه عوامل و نیروهای طبیعت و از قوا و غرائز و مواهب خویش حداکثر استفاده را نمود، و همه را در راه خیر و صلاح همگانی به کار برد و در مسیر تکامل گام نهاد و پیش رفت، چون فقط در نوع انسان است که تکامل در مرحله تکامل جسمی متوقف نمی ماند بلکه پس از آن نوبت به تکامل روحی و تعالی روانی میرسد و در حقیقت خود تکامل در انسان تکامل مییابد، ولی در این مرحله مانند مرحله نخستین تکامل طبیعی و قهری نیست بلکه ارادی و اختیاری است که باید آن را بخواهد و بکوشد و مجاهده کنند، در این مسیرانبیاء رهبر و راهنمای جوامع بشرند و هر يك معرف آخرین مرحله تکامل انسان تا زمان خویش اند، و امروز دین حق موجود و کتاب وحی محفوظ جز اسلام و قرآن نیست، و خاتم پیامبران

تفسیر حکیم، ج2، ص: 206

به قول مطلق، انسان کامل به تمام معنی کلمه میباشند و منحصرأ با قبول این دین و اطاعت از این کتاب و پیروی از این پیغمبر است که جامعه بشر به سعادت خواهد رسید و همه افراد منشأ خیر و برکت و رحمت و هدایت برای یکدیگر خواهند بود.

گرچه نیاز شدید جهان امروز به اسلام و قرآن ریشه در علل مختلف و زمینه های گوناگون دارد ولی برای این که این بخش یعنی تفسیر هدایت خدائی طولانی تر نشود به يك علت از میان همه علل که به نظر میرسد مهم تر باشد اشاره میکنم و سعی میکنم علاوه بر بیان اعتقاد خود امهات مطالب را از نوشته یکی از دانشمندان بزرگ و دلسوز معاصر نقل کنم.

از علل احتیاج شدید جهان به تعالیم اسلام و به عبارت دیگر هدایت الهی که متجلی در وحی و نبوت است، قدرت پی پایان و تسلط روز افزون شهوات است.

اینك در برابر دیدگان شما اروپای متمدن است که در گرداب عمیق شهوات پلید حیوانی فرورفته و نیروی خلاصی از آن را ندارد.

می گویند علم در اروپا ترقی و تقدم یافته، البته این حقیقت قابل انکار نیست ولی نکته قابل دقت و جالب توجه این است که بشریت از این ترقی و تقدم بهره و نصیبی شایسته نبرده است، زیرا هیچ گاه ممکن و متصور نیست که بشریت با اسارت شهوات راه ترقی را پیماید.

شك نیست که اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی غرب بعضی از مردم نزدیک بین و سطحی را شیفته و مفتون خود ساخته است زیرا این عده هواپیماهای سبک پر و بمب اتم و دستگاه رادیو و تلویزیون و پیشرفت های عظیم الکترونیکی و پدید آمدن رشته مختلف و پیچیده علمی و سفر به کرات آسمانی و امثال آن را مقیاس و میزان ترقی و تقدم پنداشته اند، ولی جای تردید

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 207

نیست که این مقیاس و میزان ناقص و نارساست و مقیاس صحیح و خطا ناپذیر در ترقی مقدار قدرت و تسلطی است که انسان بر هوای نفس و خواهشها و خواسته های بی مهار دل خود داشته باشد و ما وقتی با این میزان صحیح بشریت کنونی را بسنجیم به خوبی خواهیم دید تا کجا دچار هبوط و سقوط شده است.

باید در نظر داشت که این مقیاس و میزان که به آن اشاره شد يك موضوع ساختگی و تحمیلی نیست که ادیان یا علم اخلاق بدون مبنای واقعی و اساس عقلی وضع کرده باشد. بلکه این تنها میزانی است که نظام دقیق طبیعت، وزن و ارزش کلیه اقوام و ملل گذشته را به وسیله آن تعیین کرده است و صورت و سیاهه آن را با دقت تمام به نام تاریخ ثبت و ضبط نموده و به همین دلیل است که شما در طول تاریخ بشری هیچ قوم و ملتی را نخواهید یافت که نیرومند و پایدار مانده و در راه خیر و صلاح و تقدم و ترقی بشر گام زده باشد در صورتی که افراد آن قوم به کامرانی و شهوت پرستی اشتغال داشته باشند.

کدام علت و موجب بود که مجد و شکوه یونان قلم را در هم شکست؟ روم قلم را نابود کرد، دولت ساسانی را به دست فنا و زوال سپرد؟

کدام علت بود که خلافت را در پایان عصر بنی العباس تار و مار کرد و بالاخره چه موجب شد که ملت عیاش و شهوت ران فرانسه در جنگ دوم جهانی در برابر اولین ضربت به زانو در آید و خوار و زبون شود و قدرت و سیادت خود را از دست بدهد؟

آیا جز برای این است که ملت فرانسه ملتی عیاش و شهوت ران است و سرگرمی به لذت های بهیمی و افراط در انواع شهوت رانی نیروی مادی و معنوی او را فرو کاسته و قدرت مقاومت و دفاع را از او سلب کرده و کار پستی و دون همتی او را به جائی رسانده که از ترس خراب شدن کاختها و رقاص خانه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 208

های پاریس در زیر بمب های مخرب شرف و حیثیت تاریخی خود را فدا میکند و در واقع آبرو و مجد تاریخی خود را سپر دفاع کاباره‌ها و مراکز فسق و فجور قرار میدهد؟!

ممکن است مردم غافل و شهوت پرست برای معارضه با حجت های قوی و براهین نیرومندی که در سراسر تاریخ جهان برای اثبات این حقیقت وجود دارد، کشور و ملت آمریکا را مستند خود قرار دهند و بگویند: اینک ملت و کشور آمریکاست که در بجهوت رانی و آلودگی های حیوانی بسر میرد و با وجود این مسئله نیروی سرشار خود را حفظ کرده و از جهت قدرت سیاسی و صنعتی و انتاج مادی در رأس کلیه اقوام و ملل جهان قرار دارد.

جواب این شبهه این است که اولاً این قدرت و نیروی سرشار را که اکنون در اختیار آمریکاست مربوط به وضع حاضر آن کشور نیست، بلکه حاصل دسترنج و زحمت مردان صابر و زاهدی مانند «توماس ادیسون» است که روزهای متوالی را در آزمایشگاه خود مانند زاهدی صومعه نشین بسر میبرد و با اکتفا و قناعت به چند پاره نان خشک و چند جرعه آب هم چنان مطالعات عملی و تجربیات صنعتی خود را ادامه میداد و حتی در شب عروسی از مجلس جشن و شادی خود فرار میکرد و بی اختیار و دیوانه وار به آزمایشگاه خود پناه میبرد و به کار بحث و تحقیق خود ادامه میداد.

آری اینگونه مردان صابر و قانع و زاهد بودند که تمدن صنعتی و قدرت علمی و مادی آمریکا را پایه گذاری کردند و به این درجه از عظمت و ثروت ارتقاء دادند.

ثانیاً: کسانی که به قدرت و ثروت آمریکا و عیاشی و شهوت پرستی سکنه آن قاره استناد میکنند نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که ملت آمریکا ملتی جوان

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 209

است که از هر جهت چه از حیث روحی و چه از حیث جسمی و مادی در عنفوان جوانی بسر میرد و بنیه و مزاج جوان همیشه بر تحمل بیماریها قدرت و توان فراوانی دارد و آثار مرض کمتر در وجودش پدیدار میشود ولی درعین حال شخص بصیر و خبیر در همان اوج نشاط و بجهوت جوانی به خوبی میتواند عوارض مرض را از پشت پرده فریبده و نشاط ظاهری ببیند.

ثالثاً: تولید و تثمیر عظیم و سرشار در آمریکا منحصربه بخش تولیدات مادی است، به این معنا که ملت آمریکا با وجود ثروت فراوان و جوانی و نشاط و نیروهای عظیم طبیعی و بشری که دارد، در عالم معارف و فضیلت و معانی عالیه انسانی

و تولید و انتاج قابل ذکری ندارد زیرا شهوت رانیه‌ها و عیش و نوشها مجال این گونه امور را از او سلب کرده و شبیه آلات و ابزار يك ماشین ساخته است، چنان که با اندکی دقت و مطالعه در طرز رفتار این ملت با سیاه پوستان آن سرزمین به غیربلاهای عظیمی که بر سر سرخپوستان تا نابودی نسل آنان درآورد، برای نشان دادن سطح اخلاق و طرز روحیه آمریکائی که بالاخره سبب فنا و زوال او خواهد شد کافی است و این وضعی که در عیاشی و شهوت رانی و رفتار با اقوام دیگر در آمریکا حاکم است دلیل بارز دیگری است بر این که هیچ قوم و ملتی از رهگذر سقوط و هبوط در درّه وحشت زا و هولناک شهوت رانی به قلّه فضیلت اخلاقی و انسانیت صعود نخواهد کرد و به همین جهت دنیای امروز که در سراسری هلاکت و لبه پرتگاه خسارت است هم چنان مانند دنیای هزار و پانصد سال قبل که عصر ظهور اسلام بود جداً نیازمند به اجابت دعوت اسلام و تربیت این آئین پاک و سعادتبخش است تا او را از قید بندگی شهوات رها سازد و نیروهای سرشار و عظیمش را در راه بالابردن سطح زندگی روحی و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 210

اخلاقی و انجام اعمال خیر به کار برد و او را برای کرامت و شرف انسانیت شایسته و سزاوار سازد.

ممکن است برخی کوتاه بینان تصور کنند که رسیدن به این مقصد عالی برای بشریت آرزویی بیش نیست و جامعه انسانی با گرفتاری های فراوانی که از نظر غرائز و رذایل اخلاقی دارد نخواهد توانست خود را برای صعود به این قلّه و رسیدن به این مقام عالی و شامخ آماده و مجهز سازد، ولی جواب این شبهه این است که مدتها پیش از این جامعه انسانی در طی تجربهای نشان داده است که میتواند به این اوج و ارتفاع صعود کند و هر امری که يك بار صورت وقوع گرفت و جامه عمل پوشید میتواند بار دیگر نیز واقع شود زیرا مردم همان مردماند و طبایع بشری نیز همان طبایع است.

بشریت در روزگار قبل از اسلام در پرتگاهی نظیر همین پرتگاه سقوط کرده و مانند همین وضع کنونی در قید و بند شهوات اسیر و گرفتار شده بود و شهرهای عظیم در امپراتوری روم قدیم از جهت عیاشی و فسق و فجور پای کمی از پاریس و لندن و سایر پایتخت های بزرگ دنیای کنونی نداشت و شهرهای ساسانیان در هرج و مرج و سقوط اخلاقی و معنوی نظیر همین هرج و مرج و سقوط اخلاقی که در کشورهای غربی و شرقی امروز رائج است واقع شده بود، ولی با وجود این اسلام همگی این مفاسد را اصلاح کرد و زندگانی فاسد و منحط آن عصر را به حیاتی عالی و توأم با فضیلت و آمیخته با نشاط و حرکت و کوشای در خیر و آبادی تبدیل کرد و انسانیت را چه در شرق و چه در غرب در راه تقدّم فکری و روحی پیش برد و با آن که شرور و مفاسد سراسر دنیای آن عصر را فراگرفته بود، جنبش اصلاحی اسلام از دفع آن همه شر و فساد عاجز نماند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 211

عالم اسلامی از تاریخ آغاز دعوت و جنبش اصلاحی اسلام تا مدت درازی هم چنان در سراسر جهان مصدر نور و خیر و تقدم بود و هیچ گاه در خلال این مدت دراز برای تحصیل نیروی مادی و تقدم علمی و فکری، خود را به ابتذال و شهوت رانی و هرج و مرج اخلاقی نیازمند ندید، و این قدرت و سطوت هم چنان ادامه داشت و به عنوان نمونه کامل و مثل اعلا در کلیه مظاهر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی یاد میشد، تا آنگاه که بر اثر اوج انحراف حکومت های حاکم بر مسلمانان که بدون تردید ریشه در سقیفه داشت اخلاق عمومی رو به هبوط و انحطاط نهاد و شهوات بهیمی مردم را در اسارت و بندگی خود کشید و سنت قطعی الهی دائر بر سقوط و ذلت و زبونی شهوت رانان درباره ایشان نفوذ و جریان یافت. ولی به خواست خدا بیداری و جنبشی که اکنون در سراسر عالم اسلامی دیده میشود جنبش مهیب و عظیمی است که از نیروهای اندوخته گذشته و قوای موجود استفاده خواهد کرد و آینده جهان را در اختیار خواهد گرفت و با استمداد از این عوامل مهم رشد و نما، معجزهای را که اسلام در مرحله نخستین به ظهور رسانید بار دیگر ظاهر خواهد ساخت و با قدرت و قوت آسمانی خود، جامع بشریت را از حضيض شهوت به اوج شرف و عزت خواهد رساند و اجتماعی پدید خواهد آورد که نیروی خود را از آسمان هدایت الهی بیندوزد و در راه آبادی دنیا و آخرت بکار گیرد.

«1»

آثار هدایت در زندگی

هدایت الهی سبب آثار فراوان مثبتی در زندگی است که به خواست حق در تفسیر آیات بعد به هر يك از آن آثار با تفسیر لازم اشاره خواهد شد، در آیه مورد

(1) - برهان قرآن، 29.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 212

بحث به دو اثر از آثار هدایت توجه داده شده و آن این که تابع هدایت الهی از خوف و حزن در امان است.

از آنجا که خوف در آیات و روایات و حزن در معارف الهیه از نشانه های قطعی و اوصاف حتمی مؤمن شمرده شده و صاحب‌دلان از این خوف و حزن تعبیر به خوف و حزن مثبت و کارساز کرده‌اند و چنین خوف و حزنی از لوازم سلوک الی الله است، احتمال قریب به یقین میتوان داد که نفی خوف و حزن در آیه شریفه خوف و حزن در قیامت باشد به این معنا که وقتی اهل هدایت که در دنیا از پی هدایت آراسته به عقاید حقّه مثل ایمان به خدا و قیامت و فرشتگان و انبیا و کتاب الهی شدند و متخلق به اخلاق حق گشتند و مشتاقانه هر عمل واجب و شایسته‌ای را بجا آوردند وارد قیامت میشوند و آن اوضاع عجیب و غریب و هولناک و کیفر بدکاران را مشاهده میکنند ترسی بر آنان عارض نمیشود، زیرا از برکت هدایت الهی خود را در امان از عذاب میبینند، و غصه و حزنی به آنان هجوم نمیکند زیرا میابند که رحمت حق و بهشت عنبر سرشت را از دست نداده‌اند، پس جای هیچ خوف و حزنی برای آنان نیست و کتاب خدا هم به این حقیقت در آیاتی اشاره دارد:

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ: «1»

ای بندگان من امروز که روز قیامت است نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین میشوید، این بندگان همان انسانهای والائی هستند که در دنیا به همه آیات ما ایمان آوردند و همواره تسلیم ما و فرمانها و احکام ما بودند.

(1) - زحرف 68 - 69

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 213

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «1»

بیترید کسانی که از روی اعتقاد یقینی گفتند پروردگار و مالک و مربی، الله است سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: «2»

در آن روز آن بزرگ‌ترین واهمه و فزع آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان با درود و سلام و اعلام امنیت ابدی به استقبالشان آیند و گویند این است روز خیر و خوش شما که شما را به آن وعده میدادند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «3»

مسلمان کسانی که در پرتو هدایت الهی ایمان آوردند و به اجرای لوازم ایمان که عمل صالح و اقامه نماز و پرداخت زکات است اقدام کردند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش شایسته و مناسبی است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

در آیه شریفه اثر بسیار مثبت تبعیت از هدایت الهی که پاداش نزد خداست و اثر سلبی آن که نفی هر خوف و حزنی در آن روز است بیان شده است.

(1) - احقاف 13

(2) - انبیاء، آیه 103.

(3) - بقره، آیه 277.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 214

خوف مثبت سوء عاقبت، و از عذاب الهی و دادگاه های روز قیامت که برای هر انسان با ایمانی جنبه بازدارندگی نسبت به گناه صغیره و کبیره دارد از جمله ارزش های واقعی است که در آیات قرآن مجید و روایات مطرح است و از نشانه های ابرار و اهل ایمان و بیداردلان شمرده شده است.

خوف مثبت

یقین داران به آخرت، از عذاب آن روز که برای ستمکاران و منکران حقایق آماده شده میترسد:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ «1»

یقیناً در مؤاخذه‌هایی که خدا نسبت به ملت‌های ناسپاس به وسیله عذاب‌های گوناگون چون طوفان و زلزله، وصاعقه و ... داشت برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد عبرت است.

وَلْتُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضُ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ: «2»

و یقیناً شما را پس از ستمکاران و منکران پیامبران و تهدیدگان مؤمنان در زمین سکونت خواهیم داد، این لطف و رحمت ویژه کسی است که از مقام من بترسد و از تهدید به عذابم بیم داشته باشد.

خدای مهربان مهربان پیامبرش را در جهت ردّ خواسته‌های مشرکین که خواسته‌های غیرمنطقی و جاهلانه بود فرمان می‌دهد بگو:

إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: «3»

(1) - هود، آیه 103.

(2) - ابراهیم، آیه 14.

(3) - انعام، آیه 15.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 215

مسئلاً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم، (و این ترس از عذاب آن روز است که مرا از پذیرفتن خواسته‌های بیجای شما حفظ میکند).

همه پیامبران در برابر عصیان و سرکشی ملت‌هایشان برآنان از عذاب روز قیامت می‌ترسیدند و این ترس را به آنان اعلام داشتند.

وَ ادْكُرْ أَهْلًا عَادَ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَخْفَافِ وَ قَدْ خَلَتْ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: «1»

و سرگذشت هود برادر قوم عاد را یاد کن هنگامی که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد و بی تردید بیم دهندگانی پیش از او و پس از او در آن سرزمین گذشته بودند که فقط خدا را بپرستید زیرا من بر شما از عذاب روزی بزرگ میترسم.

اهل بیت هنگامی که به مسکین و یتیم و اسیر طعام دادند به آنان گفتند:

إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا، إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا. «2»

جز این نیست که ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام میکنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم، ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس بسیار هولناکی است میترسیم.

خدای مهربان برای کسی که از مقام پروردگارش که دادگاه قیامت یا عذاب دوزخ است یا احاطه او بر هستی است بترسد دو بهشت قرار داده است:

(1) - احقاف، آیه 21.

(2) - انسان، آیات 9 - 10.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 216

وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ: «1»

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى: «2»

و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته بی تردید جایگاهش بهشت است.

اهل سلوك میگویند: در بدایات خوف سالک از جهت عذابائی است که حق متعال برای عاصیان مقرر فرموده است، ذکر جنایات، توجه به امر آخرت، تصدیق وعید این سه موجب میشود که سالک خائف گردد، و برای خلاصی از عذاب راه تقوا و پرهیزکاری پیش گیرد، این خوف لازمه ایمان است و وجود این خوف موجب صحت ایمان خواهد بود.

در درجه دوم خوف سالک از مکر است او از مکر الهی خائف است، این خوف در وقتی است که سالک در یقظه است و از لذت حضور منتعم، حلاوت انس لذت خاصی دارد، سالک در حال حضور و انس خائف میگردد از این جهت که مبادا این حال از او سلب شود، بیشتر این خوف در جریان انقباس مستغرق در یقظه «البته یقظه مشوب به حلاوت انس» به سالک دست نمی دهد. «3» اسحاق بن عمار از حضرت صادق (ع) روایت میکند: که حضرت صادق به من فرمود:

(1) - الرحمن، آیه 46.

(2) - نازعات، آیات 40 - 41.

(3) - مقامات معنوی، ج 1، ص 104.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 217

«یا اسحاق خف الله کانک تراه وان کنت لاتراه فانه یراک وان کنت تری انه لایراک فقد کفرت وان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرین علیک.» «1»

ای اسحاق از خدا بترس چنان که او را میبینی و اگر تو او را نمی بینی بی تردید او تو را میبیند و اگر اعتقادات این باشد که او تو را نمی بیند قطعاً کافر شده‌ای و اگر یقین داری او تو را میبیند سپس آشکارا در برابرش به معصیت برخیزی پس او را پست ترین نظرکنندگان بر خود قرار داده‌ای.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سخت نفسه عن الدنيا.» «2»

هر کس خدا را شناخت از او ترسید و هر که از خدا بترسد دلش از دنیا برکنده شود.

و نیز در کتاب شریف کافی آمده که راوی به حضرت صادق عرضه داشت:

«قوم يعملون بالمعاصي و يقولون نرجو فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت فقال: هؤلاء قوم يترجحون في الاماني كذبوا ليسوا براجين ان من رجي شيئاً طلبه و من خاف من شيء هرب منه:» «3»

قومی گناه میکنند و میگویند: امیدواریم و پیوسته چنین هستند تا مرگشان برسد، حضرت فرمود: اینان مردمی باشند که دل به آرزوهای بیجا خوش میکنند، دروغ میگویند اهل امید نیستند، هرکه امید به چیزی بندد آن را تا رسیدن به آن بخواهد، و هر که از چیزی بترسد از آن بگریزد تا جائی که در امان رود.

در خبرنامه‌ی رسول خدا آمده که آن حضرت فرمود:

(1) - بحار، ج 70، ص 355، حدیث 2.

(2) - کافی، ج 2، ص 68.

(3) - کافی، ج 2، ص 68.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 218

«من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبه من مخافة الله عزوجل حرم الله عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجزله ما وعده في كتابه في قوله: ولمن خاف مقام ربه جنتان:» «1»

کسی که گناهی یا شهوتی بر او عرضه شود و از ترس خدا از آن کناره‌گیری نماید، خدا آتش دوزخ را بر او حرام کند و از هول و ترس روز قیامت که بزرگ‌ترین هول و ترس است امانش دهد، و به عده‌ای که در قرآن به او داده که دو بهشت برای خائف از خداست نسبت به او وفا کند.

از ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد علی بن الحسین حضرت زین العابدین روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ابن آدم لاتزل بخير ماكان لك واعظ من نفسك، وماكانت المحاسبة من همك، وماكان الخوف لك شعاراً والحزن لك وثاراً ابن آدم انك ميت ومبعوث و موقوف بين يدي الله عزوجل ومسئول فاعد جواباً:» «2»

فرزند آدم پیوسته به خیر و خوبی خواهی بود، تا برای تو واعظی از درون خودت باشد، و محاسبه وجودت وجه همتت قرار گیرد، و خوف شعارت و حزن لباست باشد، فرزند آدم تو خواهی مرد، و برانگیخته میشوی، و در پیشگاه خداوند نگاهت میدارند، پس برای آن روز پاسخ آماده کن.

حضرت مجتبی و خوف

حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت میکند که هنگام شهادت حضرت مجتبی کسانی که حضور داشتند مشاهده نمودند که آن بزرگوار گریه میکند، عرضه

(1) - امالی صدوق، ص 257.

(2) - بحار، ج 70، ص 382.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 219

داشتند یابن رسول الله چرا گریه میکنید با این نسبتی که به پیامبر دارید و مقامات و منزلتهائی که آن حضرت درباره شما فرموده و نیز بیست مرتبه پیاده به حج رفته اید و ثروت خود را سه در راه خدا قسمت نمودید به طوری که از يك جفت کفش و نعلین نیمی برای خود و دانه دیگر را در راه خدا دادهای حضرت پاسخ داد:

«ابکی لهول المطلع وفراق الاحبة»

از هراس و ترس مطلع و فراق دوستان گریه میکنم. «1» مجلسی میفرماید: مراد حضرت از هول مطلع ایستادن در روز قیامت است آن هم در پیشگاه عدل الهی و گرفتاری های گوناگون که پس از مرگ بر انسان وارد میشود.

خوف از خدا سدّی در برابر گناه

ابوحزمه ثمالی از حضرت زین العابدین نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: مردی با همسرش به کشتی نشست، کشتی در برخورد با امواج درهم شکست، از مسافران کشتی جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت، آن زن به وسیله تخته پارهای خود را به

جزیره‌های رسانید در آن جزیره مرد راهزنی بود که از هیچ گناهی امتناع نداشت، راهزن با زن مصادف شد، زنی تنها و جوان و بدون یار و مددکار و بیمانع، ابداً احتمال نمیداد زنی را در جزیره با این وضع مشاهده کند، با شگفتی پرسید تو از آدمیانی یا از جنیان؟ پاسخ داد از بنی آدم، راهزن به خیال خود زمان را غنیمت

(1) - بحار، ج 44، ص 150.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 220

شمر، و بدون این که کلمه‌های از او پرسد آماده عمل نامشروع شد در این هنگام زن را چنان مضطرب و لرزان دید که شاخه درخت در برابر باد میلرزد.

پرسید از چه میترسی با سر اشاره به عالم ملکوت کرد و گفت: از خدا میترسم، پرسید تاکنون چنین پیش آمده که با مردی نامحرم جمع شوی برایت اتفاق افتاده؟ زن گفت: به عزت پروردگارم سوگند هنوز چنین کاری نکرده‌ام.

لرزیدن مفاصل زن و رنگ پریده‌اش اثری نیکو در آن راهزن به جای گذاشت و گفت: با این که تو تاکنون چنین کاری را نکرده‌ای، این بار هم به اجبار من با نارضایتی تن در میدهی اینگونه میترسی به خدا سوگند من به این گونه ترسیدن از تو سزاوارترم، سپس از جا حرکت کرده منصرف شد به خانه و خانواده خود برگشت و از گناهانش توبه کرد.

او پس از توبه با راهبی در راهی مصادف شد، چون مقداری راه پیمودند حرارت آفتاب بر آنان تابید، راهب گفت: جوان خوب است دعا کنی خداوند به وسیله ابری برما سایه اندازد که از این حرارت آسوده شویم، جواب با شرمندگی گفت: مرا نزد خدا کار نیکی نیست که جرأت دعا داشته باشم، راهب گفت پس من دعا میکنم تو آمین بگو جوان پذیرفت.

راهب از حضرت حق درخواست سایه‌ای به وسیله ابر کرد، راهزن تائب آمین گفت، چیزی نگذشت که ابری بر سر هر دو سایه انداخت و آن دو در سایه ابر به راه خود ادامه دادند، بیش از ساعتی راه را طی نکرده بودند که بر سر دو راهی رسیدند، جوان از یک طرف و راهب از طرف دیگر از هم جدا شدند، ناگهان راهب دید ابر بالای سر جوان در حرکت است به او گفت: جوان اکنون روشن شد که تو از من بهتری دعای تو بود که مستجاب شد نه دعای من!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 221

باید داستان را برای من بگوئی، جوان داستان برخورد خود را با آن زن پاکدامن گفت، راهب به او خطاب کرد:

«غفرلك مامضى حيث دخلك الخوف فانظر كيف تكون فيما تستقبل.»

خدای مهربان به سبب همان ترسی که بر دلت وارد شد از گناهان گذشتهات درگذشت اینک بیدار باش که در آینده چگونه خواهی بود. «1»

امیرالمؤمنین (ع) و خوف از خدا

حبّه عرنی میگوید: شی من و نوف در پیشگاه خانه خوابیده بودیم، چون مقداری از شب گذشت ناگاه دیدیم امیرالمؤمنین دست روی دیوار نهاده مانند اشخاص واله و حیران این آیه را میخواند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...

تا پایان آیه، پیوسته میخواند مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد، آنگاه روی به من کرد و فرموده حبّه بیداری یا خواب؟ گفتم: مولای من بیدارم شما که اینگونه عمل میکنید ما چه کنیم؟!

در این وقت متوجه شدم قطرات اشک از دیده فرود بارید و فرمود:

«يا حبه ان الله موقفاً ولنا بين يديه موقفاً لا يخفى عليه شيء من اعمالنا يا حبه ان الله اقرب الى واليك من حبل الوريد يا حبه انه لا يحجبني ولا ياك عن الله شيء.»

(1) - اصول کافی، ج 2، ص 70.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 222

حبّه برای خدا موقفی جهت حسابرسی بندگان هست و ما باید در آن روز در پیشگاهش بایستیم، کمترین عمل ما از نظر او پنهان نیست، حبّه خدا به من تو از رگ گردن نزدیک تر است، هیچ چیز نمی تواند ما را از نظر خدا بپوشاند.

سپس رو به نوف کرد و پرسید خوابی یا بیدار، عرض کرد بیدارم یا امیرالمؤمنین حال امشب شما مرا به گریه زیادی انداخت حضرت فرمود:

«یا نوف ان طال بكائك في هذه الليلة مخافة الله تعالى قرت عينك غداً بين يدي الله عزوجل يا نوف انه ليس من قطرة قطرت من عين رجل من خشية الله الا اطفأت بجاراً من النيران انه ليس من رجل اعظم منزلة عندالله تعالى من رجل بكى من خشية الله واحب في الله وابغض في الله.»

ای نوف اگر امشب از ترس خدا گریه ات طولانی گردد فردا در پیشگاه او شاد خواهی بود، نوف بدان هر دانه اشکی که از چشمم به سبب ترس از خدا ریخته شود دریا هائی از آتش را خاموش کند، کسی نزد خدا محبوب تر از شخصی که به خاطر ترس از خدا اشک بریزد و برای خدا دوست بدارد و برای خدا خشم بورزد نیست.

نوف هر که برای خدا دوست بدارد محبت غیر را بر او مقدم نخواهد داشت، هرکس عملی که مورد نفرت خداست انجام دهد از آن خیری نخواهد دید، هنگامی که دارای این ویژگی شدید حقایق ایمان را کامل کرده اید و در پایان گفتارش فرمود از خدای هراس داشته باشید.

آنگاه راه خود را گرفت و گذشت در حالی که میگفت:

«ليت شعري في غفلاتي امريض انت عني ام ناظر الى وليت شعري في طول منامي وقلة شكرى في نعمك على ما حالى؟»

ای کاش میدانستم در غفلت هایم از من روی گردانیده‌ای یا به من توجه داشتی، خدایا کاش میدانستم در خواب های طولانی و کمی سپاسگزاریم نسبت به نعمت های تو حاکم نزد تو چگونه است!!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 223

حبه میگوید: به خدا سوگند پیوسته درهین راز و نیاز و سوز و گداز بود تا صبح دمید. «1»

ترس پیامبر و اصحاب از دوزخ

زمانی که این دو آیه شریفه نازل شد:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ. «2»

و مسلماً دوزخ وعدهگاه همه متابعان شیطان است برآن هفت دراست، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده‌اند.

چنان رسول خدا گریان شد که اصحاب هم از گریه ایشان گریستند، هیچ يك نمی دانستند جبرئیل با خود چه آیه‌ای یا چه آیاتی نازل کرده؟ از طرفی عظمت پیامبر و حال گریه‌اش اجازه نمیداد که از سبب آن بپرسند.

اصحاب این حقیقت را میدانستند که هرگاه رسول خدا حضرت زهرا را ببیند شاد میشود، یکی از اصحاب به درخانه آن بانو رفت، شنید با آسیابی دستی مقداری جو آرد میکند و با خود میگوید:

ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى: «3»

آنچه نزد خداست بهتر و ماندگارتر است.

داستان نزول وحی و گریه پیامبر را خبر داد، حضرت زهرا از جای حرکت کرد، چادر کهنهای که دوازده جای آن وصله داشت بر سر انداخت و از منزل

(1) - الکنی واللقاب، ج 2، ص 90 چاپ جدید.

(2) - حجر، آیات 43 - 44.

(3) - شوری، 36.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 224

بیرون آمد، وقتی چشم سلمان فارسی به آن چادر افتاد در حالی که به شدت میگریست با خود میگفت: وه که پاداشان روم و ایران لباس های ابریشم و دیبای زریفت میپوشند ولی دختر پیامبر اسلام چادری پشمین به سر دارد که دوازده جای آن با برگ خرما دوخته شده!!

هنگامی که حضرت فاطمه خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد پدرجان سلمان از لباس من در تعجب است و حال آن که مدت پنج سال است من و علی را به خدا سوگند جز پوست تختی بیش نیست که روزها شترمان را روی آن علف میدهم، و شبانگاه همان را فرش خود مینمائیم، بالش زیر سر ما از چرم است و داخل آن با پوست درخت خرماس است!!

پیامبر فرمود: سلمان دحترم از آن گروهی است که در بندگی حق بسیار پیشی و سبقت گرفته‌اند، آنگاه فاطمه عرض کرد: پدر شما را چه محزون و اندوهگین نموده، پیامبر آیه‌ای را که جبرئیل آورده بود برای فاطمه قرائت کرد آن بانوی دنیا و آخرت از شنیدن خبر دوزخ و آتش عذاب چنان ناراحت شد که زانویش قدرت ایستادن را از دست داد و به زمین نشست و گفت: وای بر کسی که وارد آتش شود!

سلمان گفت: ای کاش گوسپند آفریده شده بودم و مرا میخوردند و پوستم را میدردند تا اسم آتش را نمی شنیدم، ابوذر گفت: ای کاش مادر مرا نژائیده بود که نام آتش دوزخ را بشنوم، مقداد گفت: کاش پرنده‌ای در بیابان بودم و مرا حسابی و عقابی نبود و نام آتش را نمی شنیدم، امیرالمؤمنین (ع) گفت: کاش حیوانات درنده پاره پارهام میکردند و مادر مرا نژائیده بود و نام آتش را نمیشنیدم، آنگاه دست خود را به سر گذاشته شروع به گریه کرد و میگفت:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 225

«وَابَعْدَ سَفَرِهِ وَاقِلَةَ زَادَهُ فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ يَذْهَبُونَ وَ فِي النَّارِ يَتَرَدَّدُونَ وَ يَتَخَطَّفُونَ مَرْضَى لِإِعَادِ سَقِيمِهِمْ وَ جَرَحَى لِإِدَاوَى جَرِيحِهِمْ وَ اسْرَى لَأَيْفِكَ اسْرَهُمْ مِنَ النَّارِ يَأْكُلُونَ وَ مِنْهَا يَشْرَبُونَ وَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا يَتَقَلَّبُونَ.»

آه چه دور است سفر قیامت، وای از کمی زاد و توشه در این سفر، آنان به سوی آتش میروند در آن تردد میکنند و با چنگ و قلاب آنان را میربایند بیمارانی هستند که عیادت نمی شوند، مجروحانی هستند ولی جراحاتشان مداوا نمیگردد، اسیرانی هستند که از اسارت نجات نمی یابند از غذا و آب جهنم میخورند و میاشامند، در بخشهای گوناگون دوزخ و طبقاتش زیر و رو میگردند. «1»

حزن مثبت

اولیاء الهی و صاحب‌دلان با کرامت نسبت به پاره‌های از امور چه درباره خودشان و چه در رابطه با دیگران اندوهگین میشدند و اندوهشان بسیار بسیار به جا بود و گاهی حالت و کیفیت اندوهشان در پرونده آنان عبادت محسوب میشد.

هنگامی که برادران حسود یوسف خواستند او را به مکر و حيله و نقشه ظالمانه از دامن پر مهر پدر جدا کنند و یعقوب با بصیرتی که داشت میدانست رفتن یوسف همان و دچار شدنش به فراق سخت همان، اعلام حزن و اندوه کرد و این حزن و اندوه که قلب پدر را در فراق عزیزترین سرمایه معنویاش اشغال میکرد امری طبیعی و از جهتی معنوی بود.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ: «2»

یعقوب گفت بردن او مرا سخت اندوهگین میکند.

(1) - تفسیر برهان، ج 2، ص 346.

(2) - یوسف، آیه 13.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 226

یعقوب پس از دچار شدن به فراق یوسف به شدت اندوهگین بود ولی شکایت اندوه و غصه‌اش را به پیشگاه حضرت حق میبرد:

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَفْغَلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعقوب گفت: شکایت اندوه شدید و غم و غصه‌ام را فقط به درگاه خدا می‌برم و از خدا میدانم آنچه را شما نمیدانید.

پیامبر عزیز اسلام که دریائی بی نهایت از رحمت و محبت و مهر و عطوفت بود از این که مردم به سوی انکار حقایق می‌شتافتند و در حقیقت از بهشت و سعادت ابدی روی گردانده با عجله به طرف دوزخ می‌رفتند سخت اندوهگین میشد و اندوهش تا جایی بود که خدا او را تسلیت میداد:

وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ... «1»

و مبادا آنان که به سوی کفر میشتابند تو را اندوهگین سازد.

بندگان واقعی حق از این که گاهی استطاعت خدمت به دین و عباد الهی را نداشتند در غم و اندوه فرو میرفتند:

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ: «2»

(1) - آل عمران، آیه 176.

(2) - توبه، آیه 92.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 227

و نیز هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را برای رفتن به سوی جهاد تجهیز کنی، گفتی به سبب نبود امکانات بر تجهیز شما دسترسی ندارم تا شما را در این خیر عظیم شرکت دهم، آنان از نزد تو بازگشتند درحالی که به خاطر غصه و اندوه از دیدگانیشان اشک میریخت که چرا چیزی نمی یابند تا در نبرد با دشمنان هزینه کنند.

البته حال عاشقان خدا این است که اگر چیزی از دست برود یا خاطر بر چیزی تعلق پیدا کند که دست از آن کوتاه باشد، شخص متأثر و محزون میگردد، شدت حزن و تأثیر با شیئی مورد علاقه نسبت مستقیم دارد، هر اندازه علاقه بیشتر حزن بیشتر و هر قدر کمتر باشد حزن کمتر است.

از جمله چیزهایی که از دست می‌رود و شخص متأثر و محزون میشود عمر عزیز است، شخص وقتی متنبه و بیدار میگردد تأثیرش نسبت به گذشت عمر شدید است چرا؟ چون کمتر میسر است که گذشته را به آینده جبران کرد و شاید به تعبیری این کار غیرممکن باشد، وظیفه دیروز مربوط به دیروز است وظیفه امروز مربوط به امروز.

سالک در اوّل متأسف است از این که عمر عزیزش تلف شده، وقت از دست رفته را غنیمت نشمرده است میگوید: چرا من نفهمیدم و خود را به گناه مبتلا کردم چرا کاری نکردم که موجب رضای خدا باشد، چرا من در طاعت و عبادت خدمت قابل توجهی ندارم، چرا من زودتر در مقام اصلاح خود برنیامدم؟ اینها افکاری است که يك سالک در سر دارد، همینها موجب میشوند که او متأثر و محزون شود.

در مراحل سلوك موجبات حزن نسبت به درجات سالکین مختلف میشود، در ابتدای سلوك این افکار علت حزن سالک هستند، تمایل او به حق سبب میشود که این افکار در او پدید آید.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 228

چون میل او به ارادت تبدیل شود نوع فکر سالک عوض میشود، پیش از این محزون بود چرا عمر او تلف شده است اکنون اندوهگین است چرا قلب به غیر حق توجه دارد، قبلاً محزون بود چرا به معصیت مبتلا شده، اکنون میگوید: چرا اشتغالات بی فایده مرا از مشاهده حق محروم نموده، قبلاً میگفت: چرا من طاعت و عبادت به سزائی ندارم اکنون میگوید: چرا من باید به عمل خود دلبنده باشم.

اینها نوع افکار زمان ارادت است، چون ارادت به محبت تبدیل میشود باز نوع فکر سالک عوض میشود، سالک در مقام محبت میگوید: چرا باید من موجبات تشنّت خاطر برای خود فراهم کنم، چرا باید من به زن و فرزند دلبستگی بیش از اندازه داشته باشم، چرا باید من از حق محجوب باشم، چرا باید من چشم و گوشم بسته باشد؟

اینها نوع افکار عالم محبت است، اگر محبت اوج بگیرد و به عشق تبدیل گردد باز طرز فکر سالک عوض میشود، در زمان عشق سالک وضع دیگری دارد.

در مقام عشق عنوان سالک عوض میشود به او عاشق گفته میشود در این مقام غم و غصه او و اندوه و حزنش غم عشق است.

در مقام عشق عاشق نه بفکر جاه است نه بفکر مقام نه به فکر علم نه بفکر کمال نه در بند بهشت نه در اندیشه دوزخ بلکه شب و روز از غصه فراق اشک میریزد تا به وصال معشوق برسد.

در مقام عشق شب و روز عاشق یکی است، سر و سامانی برای او نیست، آسایش از او سلب و عنان اختیار از کفش رفته است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 229

آتش عشق کدورت را از عاشق میگیرد، او را از همه علایق و دلبستگیها آزاد میکند، از چهار دیواری ملک و عوالم طبیعت خارج میسازد، یعنی عاشق را میمیراند پیش از آنکه او بمیرد، پس از مرگ غم و اندوه نسبت به عوالم پشت سر گذشته دنیا معنا و مفهومی ندارد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. «1»

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که موحدین، اولیاء خدا عرفای کامل چون از شرّ نفس رستهاند و به حق پیوستهاند از جانب وجود خویش آسوده اند، حزن، تشویش، طلب، حالت انتظار ندارند، چیزی که موجب حزن خود آنان باشد در وجودشان نیست، ولی چون با خلق در مراد و تماس هستند ممکن است اعمال و گفتار دیگران آنان را محزون و متحزن سازد.

مشی غلط، عمل خلاف، غصب حق، حکم باطل، حرف بیجا، گفتار ناصواب، تصور واهی، شخص را در هر مقامی که باشد اگر قادر بر دفع نباشد محزون و متأثر خواهد کرد «2».

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«فاغضیت علی القذی وجرعت ریقی علی الشجی وصبرت من کظم الغیظ علی امر من العلقم و لم للقلب من حرّ الشفار:» «3»

چشم خاشاک رفتهام را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهان فرو بردم، و برای فرو نشانیدن خشم صبر کردم و به چیزی که از حفظ تلخ تر و برای دل از کارد تیز بزرگ دردناک تر بود!

(1) - یونس، آیه 62.

(2) - مقامات معنوی، ج 1، ص 95.

(3) - نهج البلاغه، خطبه 208.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 230

کفر ورزی و انکار آیات

کفر در لغت به چند معنا آمده: از جمله به معنای پوشانیدن و ناسپاسی است، گروهی که با داشتن هوش و عقل، و چشم باز و گوش شنوا به خاطر کبر و غرور و هوا و هوس و علاقه به آزادی شهوات و به دست آوردن مال و منال دنیا حق را در همه زمینه هایش پنهان میدارند و از اقرار و اعتراف به آن امتناع میکنند و نهایتاً آیات حق را تکذیب مینمایند و نسبت به نعمتهای معنوی و مادی خدای مهربان ناسپاسی میکنند در اصطلاح قرآن مجید به عنوان کافر قلمداد شده اند، اینان همان بدبختها و تیره روزهایی هستند که با داشتن چشم باز و گوش انسانی خود را اسیر هبوط کرده و در تاریک خانه مادّیت و شهوات بی مهار مسکن گزیده‌اند و نمی‌خواهند تا قدرت وحی و هدایت الهی و دلسوزی پیامبران از هبوط به درآیند و به ملکوت و عرصه لقای حق صعود کنند.

اینان با این کبر و غرور و آلودگی و فساد، و کفرورزی و تکذیب آیات حکیمانه حق و روی گرداندن از اسلام که هماهنگ با فطرت و طبیعت و عقل سلیم است، و به سبب دشمنی با پیامبران، و ایجاد مزاحمت برای اهل ایمان و فروختن آخرت به قیمت به دست آوردن اندکی از دنیا مستحق آتش دوزخاند و در آن جاودانه خواهند بود.

تفسیر آیه 40

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 231

يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِنِّي فَازِهَبُونَ

ای فرزندان اسرائیل نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم یاد کنید و به عهدم وفا نمائید تا من هم به عهدتان وفا کنم و فقط از من بیمناک باشید.

شرح و توضیح:

چند مطلب بسیار مهم در آیه شریفه مطرح است که واجب است تفسیر و توضیح آن را همه کسانی که طالب سعادت خود در دنیا و آخرت هستند بدانند.

1 نعمت 2- عهد و وفای به آن 3- ترس از خدا

معنای گسترده و جامع عهد و وجوب وفای به آن به طور مفصل در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره، و معنای ترس از خدا و توضیح جامع آن در آیه سی و هشتم سوره مبارکه بقره گذشت بنابراین لزومی در توضیح دوباره آن نمی بینم، در تفسیر آیه شریفه مورد بحث درباره بنی اسرائیل و مسئله نعمت تا آنجا که مسیر است مطالبی عرضه می شود. پیش از آن که به شرح و توضیح آیه پردازم لازم است به این نکته توجه دهم که منظورم از بحث درباره یهود، یهود پیش از اسلام و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور است، یهودی که در هر دوره ای به تناسب وضع زمان با پیامبران و مؤمنان و ملت ها به دشمنی برخاستند، و به اذیت و آزار و مزاحمت نسبت به همه دست یازیدند، و مخترع انواع گناهان و مفاسد شدند، و عمر و مال و همت خود را هزینه گوساله پرستی، تحریف آیات تورات و انجیل، مخلوط کردن حق به باطل، قتل و غارت در همه جا به ویژه در سرزمین قدس، هم دستی با منافقان در هر دوره به خصوص در مدینه و مکر و حيله و تقلب و برهم زدن امنیت کشورها و دیگر جنایات نمودند.

یهود پیش از اسلام

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 232

پیش از آن که حضرت موسی (ع) که مقام با عظمت کلیم الهی ویژه آن بزرگوار بود و سومین پیامبر اولوالعزم حضرت حق است مبعوث به رسالت شود و سفره هدایت الهی را برای نجات همگان و بخصوص بنی اسرائیل و قوم یهود بگستراند و راه سعادت و خوشبختی را به مردم نشان دهد یهود سخت ترین روزهای خود را زیر شکنجه های طاقت فرسا و فشارهای گوناگون فرعونیان می گزارند!

زمانی که موسی (ع) مبعوث به رسالت شد و پرچم توحید و خدا پرستی و کرامت و فضیلت را برافراشت و چراغ پرفروغ هدایت را فرا راه یهود قرار داد ارواح پژمرده آنان را جوان ساخت و به جان های در بند شده و اسیر گشته آزادی بخشید، و آنان را از زیر بار شکنجه ها و عذاب های فرعون و قومش نجات داد.

ولی دقت کنید که این پیامبر بزرگ و این منجی خیرخواه و این دلسوز امت یهود در برابر خدمات معنوی و مادی اش از یهود چه دید و چه پاداشی گرفت؟

به یکی از پاداش هایی که این قوم عنود به آن پیامبر با کرامت دادند چنان که تفاسیر و تواریخ و روایات نقل می کنند به عنوان مثال اشاره می شود.

هنگامی که موسی و بنی اسرائیل به فرمان حضرت حق مصر را مخفیانه ترك کردند و به کنار رود نیل رسیدند، موسی با اشاره عصای خود آب‌ها را روی هم ریخته در لابلای رود خروشان راهی نمایان شد. موسی (ع) فرمان داد تا همگی آن راه را در پیش گرفته و از نیل عبور کنند ولی آنان يك صدا گفتند: ما دوازده قبیله‌ایم و هر قبیله‌ای عادات و رسوم مخصوصی دارد بنابراین باید راه دوازده بخش شود تا فرمانت را اجرا کنیم.

موسی به اذن حق به دریا گفت: دوازده راه باز کن و دریا دوازده راه باز کرد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 233

ولی آنان يك قدم پیش نرفتند و بهانه و عذرشان این بود: ممکن است که در میان راه ما را به یکدیگر نیازی افتد پس دریا را بگو تا چون پنجره‌ها سوراخ‌هایی در میان دیوارهای آب باز کند، تا هر قبیله‌ای بتواند قبیله‌های دیگر را ببیند و با آنان گفتگو کند، و چنین شد.

ولی باز هم برجای خود ایستاده و فریاد زدند: پاهای ما برهنه است و زمین رود نیل رطوبت دارد و تا فرمان ندهی زمین خشک شود ما از آن عبور نمی‌کنیم.

خداوند فرمان داد زمین خشک شد ولی باز هم برجای خود ایستادند و این بار بی‌ادبی و وقاحت را به منتها درجه رسانیده و با یکدیگر چنین گفتند:

موسی ما را از شهر آواره کرد و اینک می‌خواهد در دریا غرقمان کند تا مال و ثروت‌هایمان را نصیب خود نماید و به تصرف خویش درآورد!!

موسی با يك دنیا دِهشت در حالی که لبخند تلخی بر لبانش نقش بسته بود پای بر رود نیل نهاد و پیشاپیش آنها به راه افتاد.

این نخستین تجربه و آزمایش تلخی بود که یهود به موسی نشان دادند.

باز در همان مدارك آمده: چون یهود از رود نیل خارج شدند و خیالشان با نابودی فرعونیان از برکت موسی راحت شد و به صحرای سینا رسیدند به موسی گفتند: ما را از آشیانه خود بیرون آورده در صحرائی شن‌زار سکونت دادی، این چه رفتاری است که با ما داری مگر ما سنگ هستیم و نیاز به خوراکی و آشامیدنی نداریم؟!

خدای مهربان فرمان داد تا از آسمان برای آنان طعام بیايد و ابری بر آنان سایه اندازد، و سنگی به آنان آب دهد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 234

چندی به آن منوال گذشت تا آن که روزی به موسی گفتند ما طعامهای آسمانی نمی خواهیم به خدایت بگو «دقت کنید گفتند به خدایت بگو «1» نه به پروردگارمان» همان پیاز و سبزی و خیار و عدس و سیر «2» را برای ما قرار دهد زیرا ما به آنها عادت کرده ایم و برای ما خوش مزه تر از طعامی است که خدا از آسمان نازل می کند!!

موسی گفت: پس داخل یکی از این قریه ها شوید و آنچه می خواهید خود بکارید، دیگر خداوند برای شما طعامی نخواهد فرستاد.

نافرمانی و لجاحت یهود آنقدر زیاد شد، و آزارشان به عبد صالح خدا حضرت موسی چنان اوج گرفت که خدا عقوبتی سخت متوجه آنان کرد، و آن این بود که مدت چهل سال در صحراها و بیابانها سرگردان بودند و آنان که با موسی بیرون آمدند آرزوی ورود به شهر را به گور بردند و نوه ها و نواده هایشان با یوشع بن نون هزار و پانصد سال پیش از میلاد وارد شهر کنعان شدند.

پس از آن هم این قوم بدکردار و لجوج در نسل های بعد به خاطر جنایتشان و خیانت به دین خدا و ظلم و ستمشان به مردم دچار عقوبت های فراوان شدند ولی باز هم به علت سنگدلی عبرت نگرفتند.

حکومت و دولت آنان سالها پس از سلیمان که زمینه دین داری و آرامش را برای آنان فراهم کرده بود به دو بخش تقسیم شد: یکی در شمال که پایتختش نابلس بود و دیگری در جنوب که پایتختش در اورشلیم قرار داشت.

(1) - بقره، آیه 61.

(2) - بقره، آیه 61.

این دو دولت مدت دویست سال با هم جنگیدند تا آن که سرجون امپراطور آشوری‌ها بر آنان چیره گشت و فرمان داد تا همه یهود را از آن منطقه خارج سازند و به در بدری و ذلت گرفتار شوند.

پس از آن که نینوا به دست کلدانیها سقوط کرد یهود برای به هم زدن میان آنان و مصری‌ها که بر کنعان حکومت داشتند سخت مشغول فتنه‌گری شدند که از پی آن جنگ دامنه‌داری میان آنان واقع شد بالاخره (نبوخذ نصر) پادشاه بابل در سال 562 پیش از میلاد پیروز شد و برای انتقام از فتنه‌گری‌ها و جنایات یهود اورشلیم را خراب کرد و هیکل‌شان را نابود ساخت و همه را دست بسته با ذلت و خواری به بابل سوق داد.

مدت زیادی را در اسیری گذراندند تا کورش پادشاه ایران که مادرش یهودی بود آنان را از اسیری که به اسیری بابل مشهور شده بود نجات داد و دوباره هیکل را بنا کرد.

در ایام هیلین یهود عنود و خرابکار و فتنه‌گر مورد تهاجم‌های بسیاری واقع شدند که آخرین آنها وقتی بود که رهبر معروف رومانی قیطس اورشلیم را خراب کرده، هر چه یهودی بود اسیر کرد و به ژم فرستاد، این حادثه در سال 70 میلادی واقع شد و در سال 125 میلادی ادریانوس امپراطور رومانی برآنان تاخت و اورشلیم را خراب کرد و تعداد پانصد هزار یهودی را نابود و پنجاه هزار نفرشان را اسیر نمود.

در عهد تراجان تعداد زیادی از یهود مخفیانه وارد اورشلیم شده و بنای خرابکاری را گذاردند و هنگامی که ادریانوس پادشاه روم شد اورشلیم را به تصرف آورد و انجام مراسم بر یهود سخت گرفت، یهود به رهبری بارکوخیا شورش کردند ولی پیروز نشدند در این واقعه بیش از 580 هزار یهودی فتنه‌گر و خرابکار قتل عام شدند و آنان که جان سالم بدر بردند از شهر بیرون رفتند و پس

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 236

از این تاریخ یهود خرابکاری‌های زیادی کردند و در اثر آن چندین بار قتل عام شدند که مسبب این واقعه‌ها خود آنان بودند. «1» گوستاولوبون فرانسوی می‌گوید: اگر ما بخواهیم صفات و خصوصیات یهود را در چند کلمه خلاصه کنیم باید بگوئیم، یهود چوی آدمیانی هستند که تازه از جنگل داخل شهر شده‌اند و همیشه از صفات انسانی بی‌بهره بودند و چون پست‌ترین مردم روی زمین زندگی می‌کنند.

یهود همیشه مردمی وحشی، سفاک و بی‌غیرت بوده و حتی در زمان‌هایی که خود آنان بر کشورهای محل اقامت خود حکومت میکردند باز هم از سفاکی خود دست برنداشته‌اند، بی‌پروا داخل جنگ شده و چون از پای در آیند به يك مشت خیالات نانسانی و بی‌اساس پناه می‌برند، خلاصه آن که هیچ فرقی میان یهود و حیوانات یهود نمی‌توان گذاشت.

«2»

ویژگی‌های یهود در همه دورها

خالق هستی و پدید آورنده موجودات که به ظاهر و باطن هر چیزی آگاه است و پنهان و آشکار ذره‌ای از او پنهان نیست این قوم خطرناک و این گروه فتنه‌انگیز و آتش بیار هر معرکه را در قرآن مجید در ضمن بیان کردن برجسته‌ترین اوصافشان به جهانیان معرفی می‌کند تا هرگونه رابطه را با آنان قطع کرده و از هرگونه کمکی به آنان که در راه تقویتشان بکار برده می‌شود حذر کنند

(1) - برای آگاهی بیشتر از جنایات و فتنه‌گری‌های این قوم عنود به کتاب‌های فلسطین و الضمیر الانسانی، مجله العربی شماره 109، تاریخ الاسرائیلیین، تاریخ القدس، خطر اليهودیه العالمیه، اليهود فی تاریخ الحضارات الاولى و دنیا بازیچه یهود مراجعه کنید.

(2) - دنیا بازیچه یهود، 11.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 237

و از دوستی با آنان پرهیزند باشد که تسلیم حق شوند و به جنایاتشان خاتمه داده شود.

سنگدلی و قساوت قلب که عامل هر کار بی‌رحمانه‌ای است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: «1»

سپس دل‌های شما پس از آن همه معجزات و حقایق و دلایل محکم و استوار سخت شد مانند سنگ یا سخت‌تر، زیرا پاره‌ای از سنگ‌هاست که از آنها نهرها می‌جوشد، و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید و پاره‌ای از آنها از ترس خدا سقوط می‌کند و خدا از آنچه شما یهود عنود مرتکب می‌شوید بی‌خبر نیست.

سنگدلی و قساوت قلب آنان از عذاب‌های دنیائی حق است که به جرم و جنایاتشان مستحق آن شدند چنان که در قرآن مجید آمده است:

فِيمَا نَقُضِبُهُمْ مِثْلَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «2»

(1) - بقره، آیه 74.

(2) - مائده، آیه 13.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 238

پس آنان را به سبب پیمان شکستنشان لعنت کردیم و از رحمت خود دور داشتیم و دل‌هایشان را بسیار سخت نمودیم، از سنگدلی آنان است که کلمات خدا را از جایگاه اصلی‌اش و معانی واقعی‌اش تغییر می‌دهند و بخشی از آنچه را از معارف تورات نازل شده که به وسیله آن پند داده شدند از یاد بردند و نادیده گرفتند و همواره از اعمال خائنانه آنان جز اندکی از ایشان آگاه می‌شوی پس تا نزول حکم جهاد و به ذلت نشستنشان از آنان گذشت کن و از مجازاتشان بگذر زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

قساوت و سنگدلی این ملت وحشی و بی‌رحم را تاریخ در همه انحصار و قرون مبرهن کرده است.

کاسیوس در کتاب 78 خود در فصل 32 در حوادث سال 117 میلادی می‌نویسد، برابر این تاریخ یهود در کناره دریای طرابلس غرب به رهبری اندریا برای کشتن رومی‌ها و یونانیها خروج کردند و همه را از دم تیغ گذراندند سپس خونهايشان را آشامیده و گوشت‌هایشان را خوردند، سرها و استخوانهای آنان را هم قطعه قطعه کرده و به سگ‌ها دادند!!

بسیاری را هم مجبور کردند که یکدیگر را چون حیوانات بکشند تعداد کسانی که در این معرکه بدون گناه به قتل رسیدند به دویست و بیست هزار رسید!!

و همانند همین کشتار را نیز در مصر و قبرس به رهبری آرت میون تکرار کردند و در آن بیش از دویست و چهل هزار نفر را به قتل رساندند!!

در سافیل واقع در منطقه اسپانیا یکصد و سی و هشت مسیحی را به یکی از مقابر دور از شهر برده و آنان را به گلوله مجروح کردند سپس همه را زنده به خاک سپردند در حالی که دستهایشان به روی زمین ظاهر بود!!

این سنگدلی و قساوت برای این طایفه خبیث تازه و کهنه و پیش از اسلام و بعد از اسلام ندارد، در جنگی که در همین عصر که این نویسنده اخبارش را از

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 239

دستگاه‌های تبلیغاتی می‌شنید و در روزنامه‌ها می‌خواند هنگامی که ضربات سختی بر مصر و اردن و سوریه و لبنان وارد کردند و بر بخشی قابل توجه از بیت المقدس چیره شدند به یکی از قریه‌های نزدیک به شهر هجوم برده در حالی که همه مردم بی‌گناه قریه از زن و مرد و کوچک و بزرگ از ترس به مسجدی پناه بردند از طریق هوا ده‌ها تن مواد منفجره در مسجد ریختند و مسجد را با تمام پناهندگانش در آتش سوزاندند!!

2- کشتن پیامبران

در کتاب خدا که محکم‌ترین و استوارترین سند حقایق است آمده:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ «1»

مسلماناً ما به موسی کتاب عطا کردیم، و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، ای یهود پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که مطابق هوا و هوسان نبود برای شما آورد تکبر و سرکشی نمودید پس نبوت گروهی را انکار کرده و گروهی را می‌کشتید!

(1) - بقره، آیه 87.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 240

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ
أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: «1»

هنگامی که به آنان گویند به آنچه خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید گویند: به توراتی که بر خود ما یهود نازل شده ایمان می آوریم و به غیر آن در حالی که حق است و تصدیق کننده توراتی است که با آنان است کفر می ورزند بگو: اگر شما از روی راستی و درستی به تورات مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید؟

شگفتا کشتن پیامبران آنقدر در میان آنان عادی و آسان شده بود که صورت طبیعی به خود گرفته بود چنان که در روایات است که: یهود میان طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر می بریدند و سپس مغازه های خود را باز می کردند و گویا هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده است!!

از جمله پیامبرانی که به دست آنان به قتل رسیدند ذکریا و یحیی بودند که فقط بخاطر این که آن مفسدان را از فحشا و منکرات منع می کردند مستحق کشتن شدند، آنان می خواستند هارون را به قتل برسانند، و برای مسیح چوبه های دار نصب کردند ولی موفق نشدند. از همه زشت تر آن که سبب کشته شدن پیامبر اسلام شدند چنان که در کتابها و روایات آمده: پس از فتح خیبر دختر حارث بن سلام بن مشکم؟؟ که به ظاهر به اسلام گرائیده بود طعمی از گوشت ذراع گوسپند آلوده به زهر آماده کرد و خدمت رسول اسلام فرستاد، پیامبر که هیچ گاه عادت نداشت غذا را تنها میل کند بشربن براء را دعوت به خوردن غذا

(1) - بقره، آیه 91.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 241

کرد، بشر هم دست برده قطعه‌ای از آن گوشت را خورد، ولی همین که پیامبر مقداری گوشت را در دهان خود گذاشت و اندکی جوید ناگهان لقمه را از دهان بیرون انداخت و فریاد زد به خدا سوگند این گوشت به من خبر می‌دهد که مسموم است، آن زهر به اندازه‌ای قوی بود که بشر را در همانجا به قتل رسانید و پیامبر را پس از سه سال که از آثار آن رنج میبرد در بیست‌وهشتم صفر مسافر دار بقا کرد.

پیامبر اسلام به مادر بشر زمانی که در بیماری منجر به شهادت پیامبر از آن حضرت عیادت کرد فرمود:

این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح خیبر برای من آورد که اکنون رگ زندگی مرا قطع کرده است. «1»

3- دروغ، افتراء، تحریف

در کتاب خدا قرآن مجید درباره این طایفه مفسد و قلب و زبان خطا کارشان آمده است:

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ: «2»

گروهی از اهل کتاب آرزو دارندای کاش شما مؤمنان را از راه خدا و صراط مستقیم الهی گمراه کنند (و ابزارشان در این زمینه دروغ و افتراء و تحریف است) در حالی که جز خودشان را به ضلالت و گمراهی نمی‌برند و این واقعیت را درک نمی‌کنند.

(1)- بحار، ج 21، ص 6- سیره ابن هشام- مکتب اسلام سال نهم شماره 3 ص 162- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 416..

(2)- آل عمران، آیه 61.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 242

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْسِنُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: «1»

ای یهود و نصاری چرا در حالی که به حقایق و واقعیات که قرآن و رسالت پیامبر و معجزات اوست آگاهی حق را به باطل مشتبه می سازید و نیز حق را پنهان می دارید تا مردم در گمراهی و ضلالت بمانند!

وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «2»

و از کسانی که یهودی اند به شدت شنونده دروغ اند (با آن که می دانند دروغ است) و به شدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که از روی حسد و کبر نزد تو نیامده اند همانان که آیات خدا را در تورات پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می کنند و معنای حقیقی اش را تغییر می دهند و به مقلدان و مطیعان بی سواد خود می گویند: اگر جانب پیامبر اسلام احکام و فرمان هائی مطابق میل ما را به شما ابلاغ کردند بپذیرید و اگر آن را مطابق خواسته ما ندیدید از قبول آن بپرهیزید و کسانی را که خدا عذاب و رسوائی و ذلتشان را بخواهد تو هرگز نمی توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی اینانند کسانی که خدا به خاطر کثرت دروغ و افترا و ستمشان نخواست دل هایشان را از آلودگی پاک کند، برای آنان در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است.

(1) - آل عمران، آیه 71.

(2) - مائده، آیه 41.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 243

4- مکر و خدعه

این دو صفت دو عصای ضخیمی است که همیشه یهود در کارهای خود بر آن تکیه می کنند، مکر و خدعه سرشتی است که در طبیعت هر یهودی دیده می شود، در هر کجا که هست و در هر کاری که انجام می دهد، قرآن در این زمینه می فرماید:

آنان منافقانه و مکارانه به مسیح ایمان آوردند در حالی که عیسی از آنان احساس کفر کرد. «1» آنان با ایمان منافقانه با خدا هم مکر و حيله کردند بی خبر از این که مکر و حيله مکاران با خدا به جایی نمی رسد.

و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: «2»

کافران از یهود درباره مسیح و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم کیفر نیرنگشان را داد و خدا بهترین پاداش دهنده نیرنگ زندگان است.

5- مال اندوزی و ثروت پرستی

از هنگامی که موسی برای آوردن الواح به کوه طور رفت و سامری گوساله ای از طلا و نقره به عنوان الهه برای آنان ساخت تا به امروز مال و ثروت اولین و آخرین و بزرگ ترین معبود یهود است.

هر یهودی در این اندیشه است که ثروت جهان را در اختیار خود بگیرد و از این راه اختیاردار مردم باشد.

(1) - آل عمران، آیه 52.

(2) - آل عمران، آیه 54.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 244

و تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ «1»

و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و معصیت و تجاوز از حدود خدا و حرام خواری از هر راهی که باشد می شتابند، هر آینه بد است کارهایی که همواره انجام می دادند.

6- پیمان شکنی و خیانت به عهد

فکر نمی کنم این مسئله نیاز به توضیح داشته باشد تاریخ این گروه مفسد و این جانیان بی نظیر تمام لحظاته از پیمان شکنی و نقض عهد موج می زند.

اگر امکان داشت پیمان شکنی را مجسم دید باید بنا گذاشته شود که به این طایفه خبیث نگاه کرد، چه پیمان ها و عهدهائی را که زیر پا نهادند و به همه هویت شرافت و کرامت و انسانیت لگد زدند.

7- فساد اخلاق

فاسد بودن به هر صورت و در هر کجا و در هر موقعیت و افساد کردن یکی از وسائل شرافتمندانه پیشرفت یهود است و به قول یکی از سران اروپا هر دملی را که انسان بشکافد خواهد دید که میلیون ها یهودی در آن مشغول افساد هستند، قرآن مجید می فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿2﴾

(1) - مائده، آیه 62.

(2) - مائده، آیات 78 - 79.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 245

ناسپاسان و کافران از یهود به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان بخاطر این بود که نسبت به فرمان های خدا و پیامبران سرپیچی و عصیان داشتند و همواره از حدود الهی تجاوز می کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند مسلماً بد بود آنچه را همواره انجام می دادند.

8- ظلم، پیش گیری از ورود مردم به صراط مستقیم، رباخواری، مال مردم خوردن از روی ستم

قرآن مجید همه این مفاسد و جنایات را در دو آیه بیان می کند:

فَظَلَمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصَدَّاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿1﴾

پس به کیفر ستمی که یهود به آیات خدا و خود و دیگران روا داشتند و به سزای آن که بسیاری از مردم را از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود (مانند صید ماهی و چربی و شیر و گوشت حیوانات) حرام کردیم.

و نیز این حرام شدن به سبب رباگرفتنشان بود که از آن نمی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل و نامشروع و ما برای کافران عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

(1) - نساء، آیات 160 - 161.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 246

از صفات آنان و برخورد خداوند با این ملت معلوم است که اینان مردمی پست، و رذل و بی‌شرافتی هستند که انسانیت از دست آنان زخم‌های زیادی بر پیکر دارد، و آنچه بر سرشان آمد و می‌آید قطعاً کمترین کیفر آنان نخواهد بود. «1»

یهود در زمان ظهور اسلام

احبار و علمای یهود پیش از ظهور پیامبر اسلام به وسیله آیات تورات و انجیل از اوصاف پیامبر اسلام و بعثت و قرآن نازل شونده بر او خبر داشتند و به مریدان و تابعان خود هم این حقایق را خبر داده بودند.

الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التورات و الانجیل: «2»

محمد کسی است که یهود و نصاری او را نزد خود با همه اوصاف و نشانه‌هایش در تورات و انجیل حقیقتی ثبت شده می‌یابند.

ولی با ظهور اسلام و طلوع خورشید نبوت و نزول قرآن مجید اکثر علما و بزرگان آنان از حق روی تافتند و گفتند و به باور دیگر یهود دادند که این شخص آن کسی نیست که در تورات و انجیل صفاتش بیان شده است.

این نابکاران که بخشی از منافع مادی خود را که از طریق مردم یهود تامین میشد در خطر دیدند، و مقام و مناصب دنیائی خود را با گسترش اسلام بر باد رفته احساس کردند از تسلیم مردم خود با مکر و حيله و سفسطه و مفاسطه و

مشتبه کردن حق به باطل به اسلام مانع شدند و فضائی به وجود آوردند که عوام یهود در خرابکاری و همدستی با منافقان مدینه و از پشت خنجر زدن به اسلام و آزار مسلمانان و رنج دادن به پیامبر با آنان همدست باشند.

(1) - مطالب این بخش با اندکی تصرف و اضافه از مقدمه طولانی کتاب دنیا بازیچه یهود استفاده شد.

(2) - اعراف، آیه 157.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 247

یهود زمان ظهور اسلام البته مستکبران و معاندان و لجبازانشان به سرپرستی احبار و خامها و سران نظامی خود بر ضد پیامبر و قرآن و مؤمنان آتش جنگهایی چون بنیالنظیر، بنی قریظه و خیبر را بر افروختند، و در پنهان هم در جنگهای مردم کله و سایر قبایل با پیامبر یار و مددگار شرك و کفر شدند و از این طریق موانع سختی در راه گسترش اسلام و زندگی اهل ایمان ایجاد نمودند.

در این زمینه آیات فراوانی در قرآن مجید وضع یهود و گاهی نصاری را که با همه وجود با اسلام و پیامبر به دشمنی برخاستند شرح می دهد که به خواست خدا در تفاسیر آن آیات به جنایات و ستمهای آنان نسبت به فرهنگ الهی و مؤمنان اشاره خواهم کرد.

اگر بخواهید بدانید رنج و آزادی که پیامبر اسلام و مؤمنان از دو طایفه یهود و نصاری به ویژه یهود کشیدند در چه حد بود به روایت بسیار بسیار مهمی که شیخ طوسی در کتاب گرانقدر امالی و شیخ حر عاملی در کتاب پرارزش و کم نظیر وسائل الشیعه ذکر کرده اند عمیقاً توجه کنید، من متن روایت را همراه با سلسله سندش نقل می کنم تا به اعتبار روایت هم عنایت کنید:

شیخ طوسی که از اعظم فقها و بزرگان جهان اسلام است و فریقین به درایت، دانش، بصیرت و خدمات ارزنده اش به دین و دیانت و دانش اسلامی اقرار دارند می فرماید:

«اخبرنا ابن حمويه قال: حدثنا ابوالحسن قال: حدثنا ابوخلیفه قال: حدثنا مکی قال: حدثنا محمد بن یسار قال: حدثنا وهب بن حزم قال: حدثنا ابي قال: سمعت یحیی بن ایوب یحدث عن یزید بن ابي حبيب عن ابي سلمه بن عبدالرحمن عن ام سلمه ان رسول الله اوصی عند وفاته: ان تخرج

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 248

اليهود والنصارى من جزيرة العرب و قال الله الله في القبط فانكم ستظهرون عليهم و يكونون لكم عدّه و اعوانا في سبيل الله:» «1»

راویان روایت را نهایتاً به ام سلمه همسر با کرامت پیامبر اسلام می‌رسانند که این بانوی مؤمنه عقیقه بزرگوار می‌گوید: رسول خدا هنگام وفاتش سفارش کرد که یهود و نصاری را از منطقه جزیره العرب بیرون کنید و دنبال گفتارش فرمود خدا را خدا را به توجه به مصریان که به زودی بر آنان پیروز می‌شوید و آنان اسلام را می‌پذیرند و برای شما در راه خدا نیرو و پشتیبان خواهند بود.

یهود در عصر حاضر

با توجه این که اکثر دولت‌ها و بخشی از ملت‌ها به ویژه ملت ایران از تشکیل دولت غاصب اسرائیل به دست انگلیس این گفتار خونخوار استعمارگر و آمریکا این شیطان بزرگ آگاه‌اند و می‌دانند که سرزمین فلسطین و دیار قدس از قدیمی‌ترین روزگار ارتباطی با یهود نداشته، و برخی از اینان صدها سال پیش از میلاد جهت تجارت و زندگی آرام مهاجر به آن مکان بودند و هیچ حقی به آن سرزمین ندارند و برای آگاهی بیشتر می‌توانند به کتاب‌های سرگذشت فلسطین کارنامه سیاه نوشته اکرم زعتیر ترجمه هاشمی رفسنجانی، فلسطین والضمیر الانسانی، تاریخ الاسرائیلین، الیهود فی تاریخ الحضارات الاولى، تاریخ القدس و صدها مجله و مقاله در این زمینه مراجعه کنند من لازم نمیدانم شرح و تفصیل این واقعه اسف‌انگیز و جنایت بی‌نظیر، و خیانت بی‌بدیل را که با شرکت یهودیت و نصرانیت و کفر کمونیست و عواملشان در دولت‌های عربی که نوکران

(1) - امالی طوسی، ص 606 - مجالس طوسی - وسائل، ج 15، ص 132 حدیث 20147 با اندکی اختلاف با روایت نقل شده در امالی.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 249

جیره‌خوار آن گُرگان خوَنخوارند به وقوع پیوست در این سطور بیاورم، تنها به ذکر پروتکل‌های یهود، جامعه‌ای که فعلاً به صورت حزبی خطرناک تحت عنوان صهیونیسم زیر پوشش آئین یهودیت درآمده‌اند بسنده می‌کنم حزبی که به همه امور اقتصادی و سیاسی جهان نفوذ کرده‌اند و قدرت تخریبی هر کدام از صهیونیسم‌ها در زندگی ملت‌ها و تسلط بر دولت‌های ضعیف و جیره‌خوار از هزاران بمب خطرناک‌تر است!! تا یهود عصر حاضر و خطر آنان شناخته نشود.

من از خوانندگان عزیز جداً می‌خواهم این پروتکل‌ها را که نقشه و طرح زندگی آنان نسبت به خود و دیگران است به دقت مطالعه کنند تا ببینند امروز همه جهان و به ویژه ملت‌های مستضعف گرفتار چه بلای خطرناک و خائمان‌سوزی است، و چه وظیفه سنگینی بر عهده بیداران و اندیشمندان و فرهیختگان، و رهبران آزاد و آزادی‌خواه، و علمای اسلام و ملت‌های اسلامی و افرادی از یهود که تا حدی مؤمن به فرهنگ موسی هستند می‌باشد آن یهودیانی که از این که گروهی کافر بنام یهودی و صهیونیسم یهودیان جدای از این امور را بدنام کرده‌اند به شدت رنج می‌برند و نیز چه وظیفه سنگینی بر عهده مومنان واقعی به دین مسیح خصوصاً کشیش‌ها و کاردینال‌های آزاد اندیش است که همه جهان و جهانیان را از این خطر بالفعل نجات دهند و زمین و فرزندان مظلوم اسیر شده‌اش را از دست این اربابان جنایت و خیانت نجات دهند. مؤلف عالم و دانشمند کتاب با ارزش دنیا بازیچه یهود که از مراجع بیدار و دوراندیش است متن پروتکل‌ها را نقل کرده و من این متن را از آن مصدر برای شما روایت می‌کنم: یکی از حیرت‌انگیزترین، عجیب‌ترین، و خطرناک‌ترین کتاب‌های سیاسی که تا کنون انتشار یافته کتاب پروتکل‌های حکمای یهود می‌باشد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 250

شما هنگامی که این کتاب را مطالعه کنید حتماً متوجه خواهید شد که همین یهودی که عده‌ای بی‌خبر آنان را مردمی سالم و بی‌آزار و مظلوم فرض می‌کنند چه تشکیلات خطرناک و زیان‌بخشی را اداره می‌کنند. این کتاب مجموعه‌ای است از سخنرانی‌های يك شخصیت برجسته یهودی که برای چند تن از ثروتمندان و افراد با نفوذ یهودی ایراد کرده است. پنجه‌های خونین یهود از پشت صفحات کتاب به خوبی پیداست و صدق گفتار «اوسکارلیفی» یهودی که می‌گوید: پادشاهان، احلال‌گران، فتنه‌انگیزان و جلادان جهان ما هستیم «1» به وضوح از این کتاب معلوم می‌گردد.

اینک چند پروتکل را به آگاهی خوانندگان برسانم تا این افعی‌های پرنفوذ را که یگانه شعار آنان کلامی است که دی؟؟ اسرائیلی نخست وزیر سابق بریتانیا گفته است: مکر و دروغ و خیانت در راه پیروزی گناه نیست. «2»

پروتکل شماره (1)

تز آزادی سیاسی را ما وضع کردیم ولی بر ما لازم نیست که آن را تطبیق کنیم اما اگر ضرورت اقتضا کند آن هنگام تمسک به آزادی سیاسی برای جلب مردم بی مانع است.

فرق نمی کند چه کشمکش‌های داخلی دولت را از پای درآورد، و چه جنگ‌های خارجی آن را به دست دشمن بسپارد در هر دو صورت کشور سقوط کرده به دست ما خواهد افتاد. اخلاق و سیاست جمع نمی شوند، بنابراین حاکمی

(1) - صفحه اول پروتوکلات.

(2) - صفحه 59 همان کتاب.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 251

که خویش را مقید و پایبند دستورات اخلاقی می داند در واقع مغز سیاسی ندارد و هرگز حکومتش دوام نخواهد آورد. حقوق ما در پس قدرت مخفی است در حقیقت حق یعنی: آنچه در دست داری به من بده تا ثابت کنم من پیروزتر از توام.

هدف واسطه را توجیه می کند و هر چه در راه رسیدن به هدف انجام دهیم خوب است.

ما نباید خود را به جملات: این بهتر است، این اخلاقی است و مانند آن مقید سازیم.

برخی از مسیحیان را به مواد مخدر اعتیاد داده و به شکل کلاسیک جوان‌هایشان را منحرف ساختیم.

حیا، عفت، ناموس را به وسیله قهرمانان، آموزگاران و آموزش و پرورش‌شان از مغزها بیرون آورده و دیگران این چیزها در اجتماع مفهومی ندارد.

دروغ، و سرنیزه و خدعه یگانه شعار ماست.

به عقیده ما زور و عنف و جبر یگانه عامل ایجاد عدالت اجتماعی است.

ما نخستین کسانی بودیم که جملات آزادی، مساوات، اخوت را در ذهن مردم انداختیم مردم بیچاره هم آنها را طوطی وار تکرار کردند در صورتی که هیچ يك از آنها تا بحال تحقق نیافته است و در نتیجه هم آزادی فردی را از دست داده و هم از حقوق اجتماعی خویش محروم شدند.

با آن که این کلمات مانند کرم سعادت مسیحیان را آهسته آهسته نابود می کرد در عین حال آنان پرچم ما را برفراز کشورهای خویش نصب کرده و دولت های خود را یکی پس از دیگری در اختیار ما گذاشتند.

پروتکل شماره (2)

از میان مردم افرادی کوتاه فکر و بی رأی را انتخاب خواهیم کرد تا هر چه به آنان دستور دهیم بدون چون و چرا اجرا نمایند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 252

خیال نکنید که این تصریحات پوچ و بی اساس است به خاطر داشته باشید که ما بودیم که زمینه را برای داروین و مارکس و نیچه آماده ساختیم و به اصطلاح به آنان سرو سامان دادیم. روزنامه یکی از بهترین و مهم ترین وسیله نشر افکار ما است روزنامه نگاری یکی از منابع سرشار فرهنگ است ولی چون دولت ها نتوانستند از آن به طور شایسته ای استفاده کنند سرانجام به دست ما افتاد و به وسیله آن توانستیم افکار خود را در اذهان مردم بگنجانیم و صدها کروار طلا و نقره هزینه نمائیم.

پروتکل شماره (3)

زامانداری مملکت را هدف احزاب سیاسی قرار داده و به وسیله آن میدان هایی برای زد و خورد به وجود آوردیم در نتیجه اضطراب و ناامنی همه را بیچاره کرده و فقر و بدبختی بر تمام کشورها حکم فرما شد.

با جمله حقوق کارگر فقرا و بینوایان را دچار بحران کردیم، زیرا فشار زندگی آنها را از رسیدن به این حقوق ساختگی باز داشته در نتیجه هم از حقوق روزانه خود محروم شده و هم در اثر اعتماد بر کابینه‌های کارگران و تظاهرات بی‌مورد فقیرتر و بیچاره‌تر گشتند.

مردم در زیر لوای ما ایان و اشراف را که در واقع به نفع آنان بود از بین برده و خود را در ذهن استعمارگران و ثروتمندان نوظهور (که زالو صفت خونشان را می‌مکند) انداختند.

ما پیوسته می‌کوشیم تا خود را مخلص و مدافع کارگران قلمداد کنیم، ما به این وسیله آنان را تحت خرقه کشیده و داخل در اشتراکیت و کمونیزم کنیم.

از مبادی کمونیزم دفاع خواهیم کرد تا مردم گمان کنند که ما مخلص آنان هستیم و این همان روشی است که حزب ماسونی در پیش گرفته است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 253

ملت یهودی برای آن که دوستان خود را به شکل قهرمان نشان دهد آنان را از قهرمانان درجه اول معرفی می‌کند.

تا توانستیم بساط فقر و بیچاره‌گری را وسیع ساختیم تا مردم هم‌چنان برده و ذلیل اراده ما باشند.

از راه تقویت حس حسد و کینه توزی، عواطف و احساسات مردم را به بند کشیدیم.

ملت‌های غیر یهودی بدون کمک‌های فکری ما نمی‌توانند کاری انجام دهند، حتی در کوچک‌ترین مسائل زندگی خود به مان نیاز دارند. انقلاب فرانسه که آن را انقلاب کبیر مینامیم به دست ما انجام گرفت و اعلامیه حقوق بشر از متراوشات مغزهای یهودی است اسرا این اعلامیه برای ما خیلی روشن و واضح است زیرا ما آن را نظام داده و به وسیله آن و چماق کردنش مردم را بدبخت و بیچاره کردیم.

پروتکل شماره 4

جامعه زمانی سعادتمند خواهد بود که متدین و به رهبری روحانیت گام بردارد، ولی هر چه مردم از دین دور شده و به اصطلاح متمدن‌تر شوند به سود ما خواهد بود، به این سبب ما باید ایمان به خدا را از اذهان مردم بیرون کرده و آنان را به سوی مادیت سوق دهیم.

برای آن که ملت‌های غیر یهودی متوجه سیاست پشت پرده ما نشوند باید آنان را به کارهای صنعتی و تجارتی سرگرم کنیم تا به دشمن مشترك خود پی نبرند.

نتیجه این عمل این است که ثروت ملت‌های غیر یهودی که هم چنان در بانک‌ها عاطل مانده است به وسیله معاملات ربوی به خزانه‌های ما تحویل میگردد.

پروتکل شماره (5)

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 254

بذر دشمنی، کینه‌توزی و حسد را در هر خانه‌ای کاشته و در این زمینه از تعصبات مذهبی، قبیله‌ای و غیره استفاده می‌کنیم. در مملکتی که ما زندگی می‌کنیم هیچ موقع از طرف همسایگان علیه آن مملکت اعلان جنگ نخواهد شد، زیرا سیاست ما طوری است که هر دولتی صلاح خود را کناره‌گیری از ستیزه با ما می‌داند.

خدا ما را نابغه‌های جهان خلق کرده است تا از عهده حکومت بر دنیا بخوبی برآئیم.

علم اقتصاد حقیقت شگرفی را کشف کرد و آن این که قیمت ثروت بیش از تخت و تاج است.

اهمیت بی‌سلاح بودن ملت بیش از روانه کردن او به جنگ است، و بهتر از همه آن است که در عوض خمود کردن عواطف و احساسات مردم، از آنان در رسیدن به مقاصد خود استفاده کنیم.

برای آن که اجتماع را مجبور سازیم از سیاست ما پیروی کند باید آنقدر در قوانین دولتی تغییر و تبدیل ایجاد کنیم تا همیشه جامعه متحیر و سرگردان بوده و نتواند خطا را از صواب تمیز دهد و در نتیجه از هر رأی مجهولی پیروی خواهد کرد.

باید عقاید و آراء متضادی را در اجتماع ایجاد کنیم تا کسی نتواند حق را از باطل تمیز دهد و خلاصه دریچه فهم به روی مردم بسته شود. «1»

پروتکل شماره (6)

(1) - مسئله مخلوط کردن حق به باطل و مشتبّه ساختن حقیقت به سراب و کتمان حق از کارهای خطرناک قوم یهود است که قرآن مجید در سوره بقره آیه 42 نسبت به آن هشدار داده است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 255

جنگ‌هایی که برپا خواهیم نیاز به ثروت سرشاری دارد، این چنین پول هنگفت را به وسیله احتکارهای بزرگ تأمین خواهیم کرد، تا هم دولت‌ها را زمین گیر و بیچاره نموده و هم پول مصرف جنگ به دست برسد.

باید اشراف ملت‌های غیر یهودی نابود شده و بدین سبب خطری از جانب آنان متوجه ما نخواهد شد، ولی از این نظر که هنوز ملت‌ها مالک اراضی خود هستند مصالح ما در خطر خواهد بود. فعلاً کارهای درجه اول را در دست گرفتیم تا دیگران محتاج ما بوده و برای يك لقمه نان در برابر ما به سجده درآیند.

پروتکل شماره 7

تقویت ارتش و پلیس برای تحقق این نقشه‌ها ضروری و لازم است.

در اروپا و آسیا باید جنگ، فتنه و آشوب بپا کرد و این کار در حقیقت دو فایده دارد: یکی از بین رفتن آنان و دیگری تسلط ما.

پیروزی در کارهایی نصیب ما می‌گردد که مخفیانه انجام گرفته باشد، هرگز لازم نیست که يك فرد دیپلمات و سیاسی مطابق گفتارش عمل نماید.

برای آن که به هدف نهائی خود برسیم لازم است که اولاً افکار خود را به وسیله روزنامه‌ها به تمام مردم تزریق کنیم تا اگر دولت بخواهد با ما مبارزه کند آن را با عصای «مخالفت با افکار عمومی» تأدیب کنیم.

پروتکل شماره (8)

رژیم ما، آن چیزی است که از طرف نویسندگان، قانون شناسان اهل اداره و خلاصه محصلین عالی مقام تهیه شده، این اشخاص تمام جزئیات زندگی اجتماعی را دانسته و تمام حرف‌های دیپلماتی و سیاسی را به ما یاد می‌دهند و به این ترتیب از تمام ریزه کاری‌های زندگی آگاه می‌شویم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 256

پروتکل شماره (9)

هنگامی که دولت ما تشکیل شد، جزئیات مربوط به زندگی یعنی آزادی، مساوات، اخوت را تکذیب کرده فقط هم این کلمات را روی افکار خود قبول نموده، تمام آنها را حق آزادی و وظیفه مساوات و فکر برادری می‌گذاریم یعنی شاخه‌های کار را به دست خود می‌گیریم و بدین وسیله گاو را از شاخ‌هایش گرفته و تمام نیروهای مخالفین را سرکوب خواهیم کرد. من می‌توانم با کمال جرأت اعلام کنم که واضعین قانون و اجرا کننده قانون و خلاصه فرشته سعادت و بدبختی ما هستیم. سر منشأ هر ارباب و نگرانی ما هستیم.

برای اجراء تصویب نامه‌های خویش از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، و امپریالیست‌ها استفاده می‌کنیم

بدین نحو که تا ممکن باشد آنان را تقویت می‌نمائیم، زیرا بالاخره هر حزبی به سهم خود دیواری از بناهای عظیم قدیم را خراب کرده و به اصطلاح سر نخ‌ی به ما خواهد داد.

فقط يك چیز ممکن است از شوکت و قدرت ما بکاهد و آن همکاری دولت و ملت است، ولی ما احتیاطات لازمه را در این زمینه کرده‌ایم، مثلاً میان ملت و دولت جدائی وسیعی انداخته و ملت را از دستگاه حاکمه خود مرعوب و خائف نموده، در این حال چگونه ممکن است ملت تحت نفوذ ما نباشد.

و بالاخره آموزش و پرورش ما توانست به وسیله نشر افکار و آراء باطله نسل جوان را فاسد و متعفن سازد.

چون پایتخت‌های کشورهای دیگران توسعه پیدا کند مجبور می‌شوند خط زیرزمینی بکشند و این به نفع ماست زیرا از همان نقب‌ها و تونل‌های زیر زمینی اعمال تخریبی ما شروع خواهد شد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 257

مردم همیشه از دریچه زرق و برق به سیاست می‌نگرند، مگر ممکن است آنان حقیقت مطلب را درك کنند در صورتی که وکلا و کارگردانان آنان غرق در شهوات و عشرت هستند.

هنگامی که اعلام انقلاب کردم به مردم اینطور خواهیم گفت: شما در منتهای ناراحتی و بدبختی زندگی می‌کردید ما این را خوب درك کرده‌ایم خواهیم علت این بدبختی را رفع کنیم، ما می‌خواهیم آسایش و رفاهیت عمومی ایجاد کنیم گرچه شما ما را متهم می‌دانید ولی آیا ممکن است قبل از آن که دولت ما را مشاهده کنید حکم قاطعی در بدی ما بدهید؟

برای این که رأی اکثریت را به دست آوریم باید به همه حق رأی بدهیم زیرا تفرقه و تمیز میان طبقات مانع از تحصیل آن می‌گردد.

لازم نیست تمام دستگاه حاکمه را فاسد کنیم، تنها فاسد کردن يك جزء کافی است که دولت را به دست ما بیندازد.

هر گاه سوزن آزادی را در جسم مملکت فرو بریم در واقع او را چون بیمار وبا زده نموده و سبب هلاکش را فراهم کرده‌ایم.

دستور و قانون جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست و به عبارت ساده‌تر یگانه عامل ایجاد ضعف و انحلال ملت‌ها همانا دستور است. خطابه چون روزنامه پادشاهان، ملوک و حاکمان را ضعیف و زائد در اجتماع کرده لذا اکثر آنان معزول و برکنار شدند بدین وسیله زمینه برای رژیم دیگر آماده می‌شود و به جای حاکم به منفعت هیئتی به ریاست یکی از بردگان جانی و سوء سابقه‌دار یهود تشکیل می‌دهیم.

اختیار يك حاکم جانی برای ما خیلی سودمند است زیرا همیشه از تشهیر سوء سابقه خود خائف و آنچه دستورش می‌دهیم اجرا خواهد کرد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 258

به این سبب به رئیس صلاحیت اعلان حکم و حکومت خواهیم و در صورت اعتراض به مردم چنین خواهیم گفت: چون رئیس کشور رئیس کل ارتش است باید صلاحیت حمایت دستور را داشته باشد زیرا او نماینده مسئول دستور است.

پس از آن که هیئت حاکمه «زیر پرچم دستور که در مکتب ما جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست» فاسد شد مردم به ستوه آمده فریاد خواهند زد ما را از دست این روسا نجات دهید، رئیس و حاکمی برای ما انتخاب کنید که

اسباب و علل این اختلافات را از بین برده تعصبات دینی و اخلاقی را نابود کند، رئیس که بتواند امن و امان را حکمفرما کند.

پروتکل شماره (11)

یکی از نعمت‌هایی که به ما عطا شده این است که در چهار گوشه جهان پراکنده و متفرق هستیم، گرچه دیگران آن را از اسباب ضعف و بدبختی ما می‌دانند ولی همین تفرقه است که سبب به دست آوردن زمام حکومت جهان شده است.

پروتکل شماره (12)

کلمه آزادی تفسیرهای متعددی دارد، بهترین وجه آنها این است که بگوئیم: آزادی یعنی مواردی که قانون رخصت می‌دهد، این معنا با هدف‌های ما بهتر سازش دارد زیرا تعیین آن موارد به دست ماست چون قانون را ما جعل می‌کنیم. دیگر هیچ کس نمی‌تواند به سیاست ما کوچک‌ترین تعرضی بنماید هر نشریه‌ای که در صدد هجوم بر ضد ما برآید فوراً آن را به بهانه تحریک احساسات عمومی توقیف خواهیم کرد.

البته در نشریات خودمان به نقطه‌هایی از سیاست یهود که مایلیم آنها را تغیر دهیم پرخاش خواهیم کرد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 259

هیچ خبری پیش از آن که به اطلاع ما برسد به گوش کسی نخواهید رسید یعنی کنترل اخبار جهان به دست ما و تنها خبرهایی به اطلاع همگان می‌رسد که به نفع ما باشد. کتاب‌هایی با سبکی شیوا و ارزان تألیف کرده و بدین وسیله افکار مسموم خود را به خورد مردم می‌دهیم.

به زودی سال سوز کتاب به دست ما خواهد افتاد و از این راه از نشر افکار مشوش و مخالف یهود جلوگیری می‌کنیم.

در درجه اول از روزنامه‌های رسمی دنیا برای دفاع از حقوق یهود استفاده خواهیم کرد و در درجه دوم روزنامه‌های شبه‌رسمی را وسیله نشر افکارمان قرار داده و در درجه سوم از روزنامه‌های معارض استفاده می‌کنیم زیرا مخالفین را فقط به وسیله روزنامه‌های معارض میتوان شناخت.

ما از هر مشکل روزنه‌ای خواهیم داشت: ارستوکرات، جمهوری پرست، انقلابی و حتی آنارشیزست.

بدون تردید تا این تشکیلات باقی است روزنامه‌های ما هم مانند خدای هند «فنشو» و از احصا خارج خواهند بود و در مقابل دست‌هائی که اداره روزنامه به آنها سپرده شده، هم در تغییر جمعیت و هم در حاضر کردن افکار عمومی به سود ما بی‌اثر نمی‌باشد، و مردمی که دارای عصبانیت زیاد می‌باشند از عقیده و تابعیت خود گذشته و به نفع ما سخن خواهند گفت.

وقتی رژیم را بنفع خود تغییر می‌دهیم روزنامه‌ها نباید از آن انتقاد کنند تا مردم به حکومت جدید بدبین نشوند.

پروتکل شماره (13)

برای آن که مردم را مشغول کرده باشیم، هر روز مشکلات جدیدی برای آنها به وجود می‌آوریم تا آنان را از مذاکره در مسائل سیاسی باز داریم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 260

هر روزه صفحات جرائد، و مجلات را از مسابقات فوتبال، بسکتبال، کشتی آزاد، ... پر خواهیم کرد و بدین وسیله مغز ملت را منحصر در تفکر در این مسابقات می‌کنیم.

شاید هیچ کس نداند که در پشت کلمه تقدم و پیشرفت چه دروغها و فریب‌هائی خوابیده است به طور حتم این کلمه جز در مواردی که در پیشروی‌های علمی استعمال می‌شود هیچ گونه معنی مفیدی ندارد.

پروتکل شماره (14)

ما عقاید دینی را ریشه کن خواهیم کرد، در تمام کشورهای بزرگ مطالب مسموم خود را به وسیله نویسندگان عالی مقام آن کشور تزریق مردم می‌کنیم.

پروتکل شماره (15)

همه پلیس‌های مخفی بین‌المللی در احزاب ما داخل خواهند شد، برای آن که لوکوموتیو بزرگ خود را به حرکت در آوریم هیأتی متشکل از افراد بی‌باک، جانی و منبوذ جامعه تأسیس می‌کنیم تا به وسیله زور آنها و زر ما کارمان دائر شود.

وکلاء مجلس سنا و تمامی شخصیت‌های بزرگ اجتماع کورکورانه از سیاست ما پیروی می‌کنند.

چگونگی سیطره ما در يك جمله خلاصه می شود: تمام ملت های جهان كودك و يهود ما در آنهاست.

پروتکل شماره (16)

پیروی از علمای مذهبی را ارتجاع و کهنه پرستی قلمداد خواهیم کرد تا بدین وسیله از یگانه دشمنی که ممکن است در برابر ما ایستادگی کند آسوده شویم زیرا دیگر مردم پس از تبلیغات سوء ما بر ضد آنان دور آنان نخواهند رفت. تا یهود هست علما بدبخت، فقیر و بیچاره زندگی خواهند کرد.

پروتکل شماره (17)

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 261

هر چند زمانی برای آن که از شوکت و عظمت رؤساء غیر یهودی کاسته باشیم یکی از شخصیت های برجسته کشور را به وسیله ترور فردی به قتل می رسانیم.

پروتکل شماره (18)

قتل سیاسی، نبرد در راه آزادی، جنگ برای خوشبختی انسان جملاتی است که به وسیله آنها مردم را متمدن، سرکش و بی باک بار می آوریم و اکثر فریب ما را خورده اند.

پروتکل شماره (19)

مالیات های کمرشکنی بر املاک و عایدات وضع خواهیم کرد تا بودجه دولت زیر نظر ما تأمین شود.

بحران های اقتصادی را به وسیله از کار انداختن پول ها در کشورهای غیر یهودی به وجود می آوریم.

رؤسای غیر یهودی یا از روی اهمال و یا از روی عمد دولت های خویش را مجبور کردند تا آنقدر از ما پول قرض کنند که از پرداخت آن عاجز بمانند آیا می دانید با چه زحمتی این کارها را انجام دادیم؟!!!

این بود جملاتی چند از (پروتکل های) کتابی که ده ها نفر به جرم ترجمه یا نشر آن به قتل و از زندگی محروم شدند.

عجیب این که اکثر این مسائل و اوضاع در جهان غرب و بخش عمده ای از جهان اسلام جامه عمل پوشیده است.

و عجیب‌تر آنکه دنیا با يك حرکت سریع و کورکورانه به سوی تحقق بخشیدن به تمام این هدف‌های یهودی پیش می‌رود به طوری که احتمال داده می‌شود که ظلم و تعدی، نگرانی و بدبختی به زودی جهان را به ورطه سقوط بکشاند.

امید است نویسندگان مقتدر و دلسوز، دانشمندان خیرخواه، مؤمنان و آزادگان بازوی کوشش را بکار انداخته و برای رسوا کردن این ماده فساد و قطع دست او

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 262

از غرب و شرق به ویژه برای نابودی سمبل عملی او اسرائیل غاصب جدیت بیشتری از خود ابراز دارند، چنان که بر صاحبان مناصب عالیه و حکومت‌ها لازم است که چشم‌های خود را بیشتر باز کنند تا در این تارهایی که یهود در هر گوشه و کناری تنیده‌اند گرفتار نشوند. «1»

توضیح آیه شریفه چهلیم سوره بقره

خطاب قرآن مجید به یهود تحت عنوان «بنی اسرائیل» احتمالاً برای این است که این قوم دشمن دین و دشمن بشریت به یاد یعقوب آن انسان موحد و خالص و عابد و هدایت‌گر و پدران با کرامتش اسحاق و ابراهیم افتند، باشد که این یادآوری آنان را از خواب غفلت بیدار و راه و روش و فرهنگ آن مشعل‌های هدایت و اسوه‌های فضیلت و کرامت را تحقق دهند و از ستم و نقض پیمان و افساد و فساد دست بردارند و جهان را از شر اعمال و اخلاق خود نجات دهند، یا مهر خزی دنیا و آخرت، رسوائی و ننگ ابدی و عذاب دائم قیامت را بر پیشانی وجود خود ثبت نمایند.

این خطاب نشانی روشن و علامتی مهم از رحمت و لطف و محبت حضرت حق به گناهکاران و ستم‌پیشه‌گان است تا شاید با توجه به این حقیقت که در توبه به روی آنان باز است و مهلت جبران گذشته در اختیار است از ظلم و ستم و جنایت و افساد و فساد دست بردارند و تبدیل به انسان‌هایی شریف و با کرامت و منبع خیر و درستکار گردند و دنیائی سرشار از امنیت و آسایش و سلامت به دست آرند و به آخرتی آباد و به تعبیر قرآن مجید به عیش راضیه برسند.

(1) - دنیا بازیچه یهود 139.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 263

راستی با این خطاب عاطفی و کلامی که چون چشمه جوشان از سراسرش محبت و رحمت می جوشد چه فرصت گران بهایی در اختیار یهود است که در فرهنگ فکری و عملی و اخلاقی خود و برخوردشان با مردم تجدید نظر کرده و همانند بعضی از هم نوعانشان که در عصر موسی و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور اسلام به طوری جدی متدین به دین خدا گشته و به مقاماتی بلند از عبادت و انسانیت و کرامت رسیدند به فرهنگ اصیل حق که از روز بعثت پیامبر اسلام تا ساعت برپا شدن قیامت تجلی در قرآن و فرهنگ اهل بیت دارد روی آورده و خود را از استحقاق ذلت و مسکنت و خواری دنیا و آخرت برهانند و با دیگر ملت ها هم چون برادر زندگی کرده و از مواهب حق در دنیا و آخرت بهره مند شوند و به همه دشمنی ها و بدبینی ها که همه جهانیان نسبت به آنان دارند خاتمه دهند.

نعمت

کلمه نعمت از نظر ادبی به یاء متکلم اضافه شده و به این حقیقت اشعار می دهد که نعمت فقط آفریده خداست و دهنده و عطا کننده آن به انسان هم فقط خداست و احدی در ساخت و پرداخت آن سهم و نصیب مستقلی ندارد.

یاد نعمت اگر یادی با دقت عقلی و یادی همراه با انصاف باشد، بی تردید انسان را به یاد منعم و احسان و لطف و محبت او می اندازد، و یاد منعم آدمی را به فضای یا عظمت سپاسگزاری سوق می دهد و در این صورت است که انسان چون در همه لحظات غرق انواع نعمت ها است با همه وجود یاد منعم است و از طریق قدرت این یاد به سپاس گذاری که در حقیقت هزینه کردن نعمت ها در عبادت رب و خدمت به خلق است اشتغال می یابد نعمت در این آیه شریفه شامل نعمت های مادی حق از قبیل من و سلوی و نعمت های معنوی حق از قبیل نبوت موسی، نزول تورات و آزادی از فراعنه و ستم های جانکاه آنان است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 264

نعمت هایی که سبب وحدت و عزت و کرامت و فضیلت این قوم شد، و یاد این نعمت ها و آثارش برای این است که این لجبازان و ستمکاران وضع فعلی خود را که وضعی ذلت بار و ناامن، و فضای بدبینی و کینه جهانیان به آنان است با روزگار ایمان و عزت و وحدت و کرامتشان مقایسه کنند و با این مقایسه علل آن عزت و خوشبختی و این نکبت و ذلت را در یابند.

چهار حقیقت بسیار مهم

قرآن مجید از نظر کلی نعمت‌های حق را در چهار بخش اصولی بیان می‌کند:

1- کمال نعمت و جامعیت آن

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً «1»

آیا ندانسته‌اند که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین مسخر و رام شما کرده است و نعمت‌های ظاهری و مادی و معنوی‌اش را کامل و جامع به شما ارزانی داشته است؟

آری سفره نعمت مادی و معنوی حق بر همگان جامع و کامل است و راه هزینه کردن هر نعمتی را هم اسلام به انسان راهنمایی نموده، که اگر همه نعمت‌ها در همان جایی که باید هزینه شود هزینه گردد فضای زندگی دنیای مردم هم چون فضای بهشت آمیخته با امنیت و رفاه و آسایش خواهد شد.

کامل بودن نعمت‌های مادی و معنوی حق به شکلی اتمام حجت خدا بر بندگان است تا در قیامت نسبت به نواقص و کاستی‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی خود عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

(1) - لقان، آیه 20.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 265

نعمت‌های آشکار و مادی در جهت رشد و تربیت جسم و آسایش و رفاه حیات مادی و نعمت‌های معنوی حق چون عقل و قرآن و نبوت و ولایت و فطرت و وجدان در جهت رشد و تربیت روحی و انسانی به انسان عنایت شده است، این خود انسان است که باید با کمال گرفتن از هدایت الهی هر دو نوع نعمت را در جهت کمال جسمی و روحی خود بکار گیرد.

2- تعداد نعمت

راستی کیست که کدام قدرت و کدام ماشین حساب است که بتواند نعمت‌های حضرت حق را که در حیات و زندگی کاربرد دارد بشمارد.

تعداد قطرات باران، برف، تگرگ، تعداد برگ‌های سبز درختان و نباتات و فعالیت‌های آنها در تأمین حیات، تعداد دانه‌ها و حبه‌ها و حصه‌ها، تعداد گندم و جو و سایر حبوبات، قطرات آبی که دریاها، رودها، چشمه‌ها را تشکیل می‌دهند، تعداد ذرات خاکی که در به وجود آمدن گیاهان کاربرد دارند، تعداد حیوانات بری و بحری و هوایی که برای پیا بودن خیمه حیات در کارند، تعداد اتم‌ها و ذراتی که پیکر همه موجودات و عوامل دست اندرکار زندگی و هستی را تشکیل می‌دهند، تعداد سلول‌هایی که بدن انسان به وسیله آنها سرپاست و شمارش این نعمت‌ها از عهده که برآید، و چه کسی از شکر و سپاس این همه نعمت‌ها بدرآید؟!

در این زمینه به جایگاه دو سه نعمت و کاربرد آنها در زندگی و حیات توجه کنید:

ماشین مغز از نظر علم حیرتانگیزترین ماشین‌هاست و وظایفی را انجام می‌دهد که پرقدرت‌ترین ماشین‌های ساخته بشری از انجام دادن آنها ناتوان است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 266

یکی از وظائف مغز ثبت و ضبط وقایع گوناگون است که نیروی حافظه را تشکیل می‌دهد، حافظه انسانی فقط به قسمت کوچکی از مغز ارتباط دارد برای قدرت حافظه مثالی آورده‌اند:

فرض کنیم مردی پنجاه سال از عمرش گذشته باشد بخواهد خاطرات خود را بدون کم و زیاد بنویسد برای درج این خاطرات معادل صد و شصت میلیون نسخه روزنامه به قطع بزرگ که در بیست صفحه و سراسر با حروف ریز چاپ شده باشد نیاز خواهد بود!

مکانیسم به یاد آوردن خاطرات گذشته از بسیاری جهات مانند نوارهای ضبط صوت است، فرقی که دارد آن که نوارهای مغز به قدری ظریف و حساس است که با نوارهای معمولی نمی‌توان تطبیق کرد، نیروی برق نوارهای مغز از اعصاب بدن تأمین می‌شود و هیچ‌گونه احتیاج به چرخیدن ندارد.

مطابق حساب دقیق اگر بخواهند ماشینی بسازند که کم و بیش کار يك مغز انسانی را انجام دهد، می‌بایستی دستگاهی دو برابر بزرگ‌ترین ساختمان‌های جهان تهیه کنند و برای تهیه نیروی برق آن تمام برق حاصله از بزرگ‌ترین آبشار جهان را به

آن اختصاص دهند و چون ناگزیر لامپ‌های الکترونی و سیم‌های این ماشین گرم می‌شود باید تمام آب آن آبشار برای خنک کردن آن گرداگرد ماشین بگردد و با این همه کار ماشین اختراعی نخواهد توانست تمام وظایف مغز يك انسان معمولی را از نظر تفکر انجام دهد.

دانش و قدرت و حکمت او بزرگ‌ترین کارخانه جهان و دقیق‌ترین کارخانه جهان را در این حجم کوچک «که دارای 14 میلیارد سلول است» قرار داده است!

آیا این کار بزرگ‌ترین شاهکار آفرینش نیست؟

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 267

آیا این نشانه دانش بی‌انتهای و قدرت نامحدود او نیست؟! «1» غذائی که خورده می‌شود دارای موادی گوناگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هستند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نمی‌خورد.

غذائی که داخل پیکر انسان می‌شود تجزیه می‌گردد، به رنگ‌های گوناگون در می‌آید، غذای هر عضوی درست می‌شود و خدمت آن عضو تقدیم می‌گردد تا ایشان میل فرموده نقیصه‌ای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیدا شده جبران کنند.

در این پیکر کوچک چند کارخانه شیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاه‌ها کیانند و چند تن هستند، متخصصین این دستگاه‌ها در کدام دانشگاه تحصیل کرده‌اند که هرگز اشتباه نمی‌کنند و هیچ يك از تجزیه‌های آنها خطا نمی‌شود و همه مواد را می‌شناسند.

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشتباه نمی‌کنند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟ این اعضا چگونه غذای خود را می‌شناسند که غذائی دیگر را نمی‌خورند، اینها پرسش‌هایی است که همه کس از پاسخ آنها ناتوان است، پاسخ قطعی آن است که سازنده‌ای دانا و گرداننده‌ای بسیار توانا همه این کارها را انجام می‌دهد کارهایی که عقل و علم بشر در برابر انجام دهنده‌اش سر تعظیم فرود می‌آورد. «2»

(2) - نشانه‌هایی از او، 58.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 268

انسان وقتی که به مجموعه‌ای از کابل‌های پیچیده و تو در توی مراکز تلفن بر می‌خورد غرق در شگفتی می‌شود که چگونه هزاران تلفن در يك دم همه با هم سخن می‌گویند بدون این که یکی با دیگری اشتباه شود لذا انسان به مهندسان عالی مقامی که چنین دستگاه عظیم و دقیقی را ساخته‌اند آفرین می‌گوید.

ولی دستگاه اعصاب پیکر انسان به مراتب پیچیده‌تر و تودرتوتر از يك مرکز تلفن شهرهای بزرگ است.

این دستگاه عظیم و دقیق عصبی، روز و شب میلیون‌ها پیام از میلیارد‌ها سلول می‌گذراند و حرکات قلب و دست و پا و تنفس را تنظیم می‌کند.

اگر این ارتباطات منظم در پیکر انسان برقرار نبود بدن انسان از توده‌های درهم و برهم و سلول‌های آشفته تشکیل می‌شد.

آیا می‌دانید که زبان دارای سه‌هزار جوانه چشائی است که هر کدام آنها به وسیله عصبی با مغز مربوط است؟

آیا می‌دانید که گوش‌ها دارای يك میلیون سلول شنوائی هستند؟ انتهای سلول‌های عصبی در گوش داخلی فرکانس‌های صوتی را گرفته و به ارتعاش در می‌آیند آیا می‌دانید که هر چشمی دارای 130 میلیون گیرنده نورانی است که احساس‌های نورانی گرفته شده را به مغز می‌رسانند بنابراین دو چشم دارای 260 میلیون گیرنده نورانی است.

پوست دارای يك شبکه وسیع گیرنده است، اگر جسمی گرم را به پوست نزدیک کنند یکی از سی هزار گیرنده حرارتی آن زنگ اعلام خطر را به صدا در می‌آورد. به علاوه پوست دارای 250 هزار سلول حساس سرما و پانصد هزار سلول لمسی است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 269

جریان عصبی در هر ساعت بیش از سه هزار کیلومتر طی طریق می‌کند. آیا دستگاه به این عظمت و به این دقت که هرگز اشتباه نمی‌کند نشانه سازنده‌ای عظیم در دانش، عظیم در قدرت، عظیم در حکمت عظیم در رحمت نیست؟ «1»
ریه‌ها در يك دوره زندگی معتدل در حدود پانصد میلیون بار عملیات قبض و بسط را انجام می‌دهند.

در جهاز تنفس، صدها هزار غده وجود دارد که از آن مایعی چسبنده ترشح می‌شود که ذرات زیان داری که در گرد و خاک وجود دارد و همراه نفس داخل بدن می‌شوند جذب می‌کند، اگر این مایع نبود ذرات مزبور در ظرف چند لحظه لوله‌های تنفس را می‌بستند و منجر به مرگ می‌شد.

در لوله‌های تنفس موهای بسیار باریکی وجود دارد که آنجا را پیوسته تمیز و پاکیزه می‌کنند، این موها در ظرف يك ثانیه دوازده بار تمام لوله‌ها را جاروب می‌کنند و ذرات زیان بخش را به جهاز هاضمه می‌رسانند در آنجا تأثیر خود را از دست می‌دهند.

لوله‌های تنفس هوا را به 750 میلیون کیسه ریوی می‌رسانند که در آن کربن و اکسید خون به اکسیژن حیات بخش تبدیل می‌شود.

حکیم و توانا و دانائی که موجودی می‌آفریند از هر ناحیه‌ای خطر مرگ را از وی دفع می‌کند هر چند خود آن موجود خطر را تشخیص ندهد. «2»

(1) - نشانه‌هایی از او، 130.

(2) - نشانه‌هایی از او، 197.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 270

اکنون پس از توجه به گوشه‌ای از نعمت‌های حق که در ساختمان برخی از آنها عدد میلیونی به کار رفته به این آیه شریفه که شمردن نعمت‌ها را غیر ممکن می‌داند عنایت کنید.

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ: «1»

اگر به شماره کردن نعمت‌های خدا اقدام کنید نمی‌توانید آنها را به شماره آورید، بی‌تردید انسان در برابر این نعمت‌های بی‌شمار و خدای نعمت دهنده بسیار ستمکار و فوق‌العاده ناسپاس است.

3- تبدیل نعمت

وجود مقدس نعمت دهنده، هدف از اعطای نعمت را هزینه کردن آن در عبادت و بندگی رب و خدمت به خلق قرار داده است، که اگر نعمت بدین‌گونه هزینه شود سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین می‌گردد و حیات فرد و خانواده و جامعه قرین امنیت و آسایش و راحت می‌شود. ولی با کمال تأسف این نعمت‌های بی‌شمار و عظیم به دست بسیاری از مردم نادان و غافل و مغرور و متکبر از هدف پاک و عالی‌اش منحرف و تبدیل به ناسپاسی و کفر و گناه و معصیت و فساد و جنایت می‌شود قرآن در این زمینه می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَنْسَوْنَ الْفَرَارِ: «2»

(1) - ابراهیم، آیه 34.

(2) - ابراهیم آیات 28-29.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 271

آیا کسانی که نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت در آوردند ندیدی؛ سرای هلاکت و نابودی همان دوزخی است که در آن وارد می‌شوند و بد قرار گاهی است.

ای کاش جامعه انسانی هم‌چون انبیاء الهی و امامان و اولیاء حق به تبدیل نعمت‌ها به امور مثبت و باارزش بر می‌خاستند.

آنان نعمت را در کارگاه وجودشان قرار می‌دادند و انرژی گرفته شده از نعمت را تبدیل به تعقل و اندیشه و عبادت رب و خدمت به خلق و اولاد صالح و شایسته می‌نمودند.

انرژی گرفته شده از نعمت به وسیله امیرالمؤمنین (ع) تبدیل به عبادت‌های خالصانه بی‌نظیر و تہجد و مناجات شبانه و دعای کمیل و صباح و نوح‌البلاغه و در بخش دیگر از چکیده آن نعمت‌ها فرزندان چون حضرت حسن و حسین و زینب و قمر بنی‌هاشم به وجود آمد.

نوح در حدود نهمصد و پنجاه سال زیست و ذره‌ای از نعمت خدا در کارگاه وجودش هدر نرفت، او در تمام عمر پربركتش جز عبادت و خدمت و مهرورزی به مردم و هدایت آنان کاری انجام نداد.

4- یادآوری نعمت

البته درباره یادآوری نعمت‌ها و توجه به آن‌ها و آثار این یادآوری و توجه به خواست خدا در آیاتی که مسئله یادآوری در آن مطرح است و در آینده مورد شرح و توضیح قرار خواهد گرفت مسائل مهمی خواهد آمد.

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: «1»

پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین تبه‌کارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

(1) - اعراف، آیه 74.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 272

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ... «1»

ای اهل ایمان نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید.

وفای به عهد

در آیه شریفه مورد بحث خدای مهربان به بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

وَ أَوفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

و به عهدهم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم.

عهد خدا در میان بندگان مصداق اتم و اعظمش نبوت پیامبران و کتاب آسمانی است، وفای به این عهد عبارت از ایمان به انبیا و کتاب الهی و اقتدای خالصانه به پیامبران و اجرا کردن آیات کتاب خداست، و عهد بندگان نسبت به خدا اجابت دعای آنان و قرار دادنشان در قیامت در نعمت ابد بهشت و دار کرامت است.

وفای خدا به عهد بندگان که اجابت دعا و وارد کردنشان به بهشت عنبر سرشت است حتماً مشروط به وفای بندگان به عهد خداست و در این مرحله يك طرفه بودن هیچ جایگاهی ندارد، اگر بندگان به عهد خدا که در معنای گسترده‌اش کتاب الهی و نبوت و امامت و ولایت است وفا نکنند بر خدا نیست که به عهد بندگان که اجابت دعا و بردنشان در بهشت است وفا کند، وفای خدا به وفای بندگان گره خورده و راه دیگری وجود ندارد.

چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی

که يك سر مهربانی درد سر بی اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت جدل لیلی از او شوریده‌تر بی ج باباطاهر

(1) - احزاب، آیه 9.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 273

در این زمینه به روایات بسیار پرقیمتی که در معتبرترین کتاب‌ها آمده توجه کنید.

صدوق به اسنادش از ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر اسلام فرمود: **خدا اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ** را نازل فرمود: به خدا سوگند آدم از دنیا رفت در حالی که از قومش وفاء به فرزندش شیث را تعهد گرفت و قوم او نسبت به شیث وفا نکردند، و نوح از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به سام وصی‌اش پیمان گرفت ولی امتش به عهدش وفا نکردند، و ابراهیم از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به اسماعیل تعهد گرفت ولی امتش به اسماعیل وفا نکردند و موسی از دنیا رفت در حالی که از امتش نسبت به وصی‌اش یوشع بن نون پیمان گرفت ولی امتش به آن پیمان وفا نکردند و عیسی به آسمان بالا برده شد و از قومش برای شمعون بن‌حمون‌الصفاء تعهد گرفت ولی امتش به عهد گرفته شده وفا نکردند، و من به همین نزدیکی‌ها از شما مفارقت می‌کنم و از میان شما می‌روم و استوار و محکم نسبت به ولایت علی به شما سفارش

می‌کنم، ولی برایم روشن است که شما هم در پیمان شکنی به همان راهی می‌روید که امت‌های گذشته رفتند، شما به مخالفت و سرپیچی از وصی من برمی‌خیزید و به این عهده‌ی که با شما می‌کنم وفا نخواهید کرد!!

آگاه باشید من عهده‌م را نسبت به ولایت علی با شما تجدید می‌کنم هر کس این عهد را بشکند به زیان خود شکسته است و هر کس به عهده‌ی که خدا بر آن تعهد گرفته وفا کند یقیناً پاداش عظیمی به او می‌دهند.

ای مردم علی رهبر و امام و خلیفه بر شما پس از من است او وصی و وزیر و برادر و همسر دحترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض من است، هر کس از علی سرپیچی کند یقیناً از من سرپیچی کرده و هر کس نسبت به من عصیان ورزد خدا را معصیت نموده است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 274

و هر کس از علی پیروی کند از من پیروی کرده و هر که از من پیروی کند از خدا اطاعت کرده است.

ای مردم هر کس در سخنی یا عملی علی را رد کند تحقیقاً مرا رد کرده است و هر کس مرا رد کند خدا را بر فراز عرش رد کرده است.

ای مردم هر کس به جای علی رهبر و پیشوائی انتخاب کند پیامبری را به جای من انتخاب کرده و هر کس به جای من پیامبری انتخاب کند پروردگاری را به جای خدا انتخاب کرده است. ای مردم علی سید اوصیاء و پیشوای آبرومندان و مولای مؤمنان است دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خدا است، و دشمن علی دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

ای مردم به عهد و پیمان خدا نسبت به علی که ولایت و امامت او بر شماست وفا کنید تا خدا در قیامت نسبت به وارد نمودنتان به بهشت وفا کند. «1» محمد بن ابی‌عمیر از جمیل دراج روایت می‌کند که مردی به حضرت صادق (ع) گفت:

«جعلت فداك ان الله يقول: «ادعونی استجب لکم» و انا ندعو فلا يستجاب لنا؟ قال لانکم لاتفون بعهدہ وان الله يقول اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والله لووفیتم الله لو فی الله لکم.» «2»

فدایت کردم خدا می‌فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و ما خدا را می‌خوانیم ولی دعايمان مستجاب نمی‌شود فرمود: برای اینکه شما به عهد خدا وفا نمی‌کنید در حالی که خدا فرموده: به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم، به خدا سوگند اگر شما نسبت به خدا وفادار بودید، حتماً خدا هم نسبت به شما وفادار بود.

(1) - نورالثقلین، ج 1، ص 60، حدیث 159 - معانی الاخبار ص،

(2) - علی ابن ابراهیم، ج 1، ص 46 - نورالثقلین، ج 1، ص 61، حدیث 162.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 275

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«القرآن عهد الله الى خلقه:» «1»

قرآن عهد خدا به سوی بندگان است.

از صریح این روایات که در کتاب‌های با ارزش و معتبری چون معانی الاخبار، کافی، تفسیر علی بن ابراهیم، و تفسیر نورالثقلین نقل شده به روشنی استفاده می‌شود که عهد خدا در میان مردم نبوت، ولایت، کتاب‌های آسمانی و عهد مردم نسبت به حق اجابت دعا و ورودشان به شرط وفای به عهد خدا به بهشت قیامت و دار کرامت است.

ترس از خدا

در آیه شریفه مورد بحث آمده:

وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ

فقط از من بترسید.

رهبت از نظر لغت ترسی است که انسان را از دچار شدن به عقوبت فراری می‌دهد. «2» به کار گرفتنش در این آیه به این معناست که از عقوبت و کیفر من نسبت به نقض پیمان و شکستن عهد بترسید آنگونه بترسی که شما را از دچار شدن به عذاب دوزخ فراری دهد.

ترس از حضرت حق از بهترین زمینه‌های وفا به عهد حق است، کسی که محروم از این حالت با ارزش نفسانی است یقیناً به هیچ عهدی از عهود خدا وفا نخواهد کرد و نهایتاً دچار عذاب ابد خواهد شد.

(1) - کافی ج 2، ص 609، حدیث 1.

(2) - فروغ الغات 119.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 276

آیه شریفه خطاب به یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر است و روی این حساب باید گفت: عهد مطرح در آیه شریفه «عهدی» بر پایه روایاتی که به عنوان توضیح آیات قرآن در معتبرترین کتابها نقل شده و بخشی از آن در سطور گذشته ذکر شده عبارت از نبوت پیامبر و قرآن مجید و ولایت علی (ع) است که نقص و شکستن عهد خدا بی تردید سبب عذاب ابد قیامت و کیفر شدید خداست.

در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره آمده نقض و شکستن عهد خدا موجب بر باد رفتن همه سرمایه‌های وجودی انسان است اولئك هم الخاسرون و در سوره مبارکه رعد درباره عهد شکنان آمده است:

أُولَئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَ هُمْ سُوءُ الدَّارِ

اینانند که برای آنان لعنت و فرجام بد و دشوارتر سرای آخرت است.

تفسیر آیه 41

وَ آمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي فَاتَّعُونَ

و به آنچه بر پیامبر اسلام نازل کرده‌ام که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید و اول کافر به آن مباشید (که نسل‌های پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند) و آیاتم را (در تورات و انجیل که اوصاف محمد و قرآن در آن است با تغییر مفهوم و مصداق و تحریف کردن) به بهائی ناچیز نفروشید و فقط از من پروا کنید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و حیاتی استفاده می‌شود:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 277

- 1- ایمان به قرآن 2- تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل نازل شده از جانب حق. 3- نهی از کفر به قرآن. 4- فروش آیات حق به بهای اندک. 5- پروای از خدا.

ایمان به قرآن

با توجه به ارتباط این آیه شریفه که در آن فرمان واجب ایمان آوردن به قرآن مطرح است با آیه قبل، به روشنی استفاده می‌شود که منظور از عهد در آیه سابق قرآن مجید است و وفای به عهد ایمان واقعی به این منبع حقایق و چشمه واقعیات و اقیانوس معارف حقه، و چراغ پرفروغ هدایت است.

قرآن مجید حاوی همه حقایقی است که انسان برای رشد کمال و تربیت خود لازم دارد، و کتابی است که سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین می‌کند و به زندگی مادی و معنوی آدمیان نظم می‌دهد.

عقل از پرتو هدایت قرآن به پختگی و کمال می‌رسد و از حالت مطبوع به مسموع می‌رسد، و زمینه ظهور کردن آثار شگفت‌انگیزش فراهم می‌گردد.

وجدان از برکت ایمان به قرآن بیدار می‌شود، و در محکمه باطن با صلابت و درستی و بدون این که تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار بگیرد به قضاوت صحیح می‌نشیند و به جا و به موقع سرزنش می‌کند و به جا و به موقع ایجاد آرامش می‌نماید فطرت از پرتو نوربخش و حرارت معنوی قرآن از نابالغی به بلوغ می‌رسد و زمینه پذیرش حق را در همه امور برای صاحبش فراهم می‌کند، و راه به سوی توحید و گرایش به حقیقت را به روی انسان باز می‌کند.

نفس و باطن در سایه ایمان به قرآن از رذائل اخلاقی پاک می‌گردد، و به فضائل و ارزش‌های اخلاقی آراسته می‌شود و به مقام اطمینان و آرامش و مرتبه با عظمت راضیه و مرضیه می‌رسد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 278

اعضا و جوارح پس از گرویدن انسان به قرآن عرصه گاه عمل صالح و کردار پسندیده، و حرکات الهی و عرشی می‌شوند.

قلب که پخش کننده انرژی و غذای لازم به همه وجود آدمی است با اتصال به قرآن منبع نور و کرامت، مهر و مبحث، عشق و شرافت و نهایتاً تبدیل به عرش حق و حرم الهی می‌شود، و از نورانیت و کرامت و شرفش که از طریق ایمان به قرآن به دست آورده همه وجود آدمی را تغذیه می‌کند و از او انسان کامل و جامع می‌سازد.

نزول قرآن که حاوی حقایقی چون توحید، قیامت، نبوت، امامت، احکام، اخلاق، موعظه، عبرت‌ها، سرگذشت درس‌آموز گذشتگان و معارف حقه بود فرصتی برای همه به ویژه یهود بود که با ایمان واقعی به آن به کمال انسانیت و به مرتبه انسان کامل برسند.

دعوت حق از بنی اسرائیل به ایمان به قرآن که منبع همه حقایق و معارف است نهایت لطف و رحمت و عنایت حق به آنان بود، اگر این قوم و دیگر مردم گمراه آن زمان و زمان‌های پس از ظهور اسلام خواسته خدا را در ایمان آوردن به قرآن اجابت می‌کردند، متخلق به اخلاق حق می‌شدند، و منبعی از عمل صالح می‌گشتند و از حیات و زندگی خود در دنیا و آخرت بهره فراوان و سود ابدی می‌بردند.

بدون تردید بهترین و برترین و سودمندترین یاری و نصرتی که از جانب حق انسان را بدرقه می‌کند روشن‌گری و هدایت اوست که به وسیله قرآن صورت می‌گیرد، و با این مشعل فروزان است که تاریکی‌ها از خیمه حیات بشر رخت بسته و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد، و برای انسان در برابر شرور و خطرات و شکنجه‌ها و عذاب‌ها چه در دنیا و چه در آخرت امنیت و مصونیت حاصل می‌شود.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 279

ایمان به قرآن در حقیقت ایمان به خدا و توحید، ایمان به قیامت و معاد، ایمان به میزان و حساب، ایمان به بهشت و دوزخ، ایمان به نبوت و امامت، ایمان به کتاب‌های آسمانی دیگر، ایمان به فرشتگان، و ایمان به احکام و حلال و حرام خداست.

ایمان به قرآن و باور کردن این اقیانوس نور، فراهم آوردن زمینه برای تحقق حسنات اخلاقی، نیت پاک، افکار سالم، تعقل در حقایق، اندیشه در واقعیات، و ظهور عمل صالح و هر کار خیری است.

ایمان و عمل صالح که از ارتباط قلبی با قرآن مجید به دست می‌آید، انسان را تبدیل به موجودی می‌کند که از همه جنبندگان هستی مقام و مرتبه‌اش برتر می‌شود و فوق همه ارزش‌ها می‌گردد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: «1»

مسلمانان آنان که ایمان آوردند (ایمان به آیات حق که در حقیقت ایمان به همه حقایق است) و کارهای شایسته انجام دادند منحصرأ اینانند که بهترین مخلوقات عرصه هستی و آفرینش‌اند. آری کمال و شرف و عزت و کرامت و آبرومندی انسان در دنیا و آخرت و پیروزی‌اش بر همه امور و خلاصه تبدیل شدنش به انسان کامل در سایه ایمان به قرآن تحقق می‌پذیرد.

ایمان به قرآن زمینه صعود انسان به حقایق و رسیدنش به کمالات و باز شدن راهش به سوی لقاءالله و تبدیل فراقش به وصال محبوب است.

(1) - بینه، آیه 7.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 280

روی گردانی از قرآن زمینه هبوط و سقوط و حرکت به سوی اسفل سافلین و رسیدن به پوچی و بی‌ارزشی و نهایتاً دچار شدن به خزی و خواری دنیا و عذاب شکننده دوزخ و اسارت ابدی است.

ایمان به قرآن مجید شجره وجود انسان را تبدیل به شجره طیبه می‌کند که ریشه‌اش ثابت و پایدار و شاخ و برگشیده به آسمان و میوه‌اش همیشگی و جاوید است.

نگاه امیرالمؤمنین (ع) به اهل قرآن

از خطبه‌های بسیار بسیار مهم و فوق‌العاده امیرالمؤمنین (ع) که در نهج‌البلاغه و سایر کتاب‌ها نقل شده خطبه هشتاد و ششم «1» است که در آن خطبه به نشانه‌ها و علائم و آثار کسانی اشاره شده که از برکت ایمان به قرآن و تقوا و عمل صالح و اخلاق حسنه به مقامات و مراتب و منزلت‌های شگفت‌آوری رسیده‌اند.

اگر در فرهنگ امیرالمؤمنین (ع) جز این خطبه نبود به خدا سوگند برای اصلاح همه امور دنیا و آخرت مردم بس بود.

یقیناً شرح و تفسیر این خطبه آن گونه که در خور خطبه است اگر به میدان ظهور برسد از ده‌ها جلد کتاب قطور علمی، روانکاو، اخلاقی، اجتماعی، عرفانی، معنوی تجاوز خواهد کرد، روی این حساب ناچارم به توضیح یا ترجمه مختصر

جملاتش قناعت ورزم، باشد که از طریق این خطبه بتوانیم به اندکی از آثار ایمان به قرآن و عمل به آن که در این منبع عظیم منعکس است آگاهی یابیم.

«عباد الله ان من احب عباده الله اليه عبداً اعانه الله على نفسه:»

(1) - نهج البلاغه ترجمه این حقیر خطبه 86، ص 174.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 281

ای بندگان خدا، از محبوب ترین بندگان در پیشگاه حضرت او بنده ای است که خدا او را بر ضد تبهکاری های نفسش که دارای حالت اماره به سوء است یاری دهد.

برخی از شارحان آگاه و بینای به کلمات حضرت مولی الموحدين در توضیح **اعانه الله على نفسه** گفته اند: یاری خداوند به عبدش به این است که به او قدرت و قوتی در استعداد عنایت کند که بوسیله آن قدرت و قوت عقلش را بر چیره شدن بر نفس امّاره کّمک کند «1» تا بتواند با عقل نیرومندش که با هدایت حق و به عبارت دیگر یاری خدا تغذیه شده به خودسازی که از اعظم عبادات است نائل گردد.

در این عرصه که پای عقل و قدرت و فعالیت او در میان است باید گفت تحلیل مسئله به این است که این یاری و کّمک و نصرتی که از جانب حضرت دوست به انسان می رسد ظهورش در شناخت نفس و خویشتن خویش و ساختن آن با هدایت تشریعی حق است.

پیوند عقل با قرآن مجید و دریافت حقایق از آیات عرشی و ملکوتی اش عامل شناخت جایگاه خویش در عالم هستی و ساختن آن به وسیله آیات کتاب حکیم است.

روشن است که خودسازی که بالاترین و والاترین هدف اساسی اولیاء الهی و عباد خاص حضرت رب العزه است بدون خودشناسی غیر ممکن است.

خودشناسی هم بدون تحصیل دانش و علمی که خود را آنچنان که هست به ما بشناساند میسر نمی باشد.

آیا آن علم و دانش که عهده‌دار این حقیقت است جز قرآن علمی دیگر است؟

(1) - شرح ابن میثم، ج 2، ص 290.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 282

آیات قرآن در زمینه عقل، نفس، مسئولیت، تکالیف، شناخت، اندیشه، تفکر، خودشناختی، خودسازی و ... آیاتی است که از سوی خالق انسان به عنوان مشعل نور که در ظلمت‌کده دنیا همه حقایق را به انسان نشان می‌دهد و راه را در تراکم تاریکی‌ها به انسان می‌نمایاند نازل شده است.

در حقیقت این خداست که بوسیله قرآن وجود انسان را در همه ابعادش به انسان می‌شناساند و او را به جایگاهش در عرصه هستی آشنا می‌سازد، سپس راه خودسازی و رسیدن به اوج کمالات انسانی و معنوی را فرا روی او قرار می‌دهد. «خودشناسی به این نیست که انسان باید اولاً يك روان‌شناس ماهر و يك فیلسوف در مسائل روانی باشد سپس به انسان شدن آغاز کند.

آنچه که مهم است این است که نخست باید به وسیله تعلیم و تربیت و درون‌نگری و مراقبت‌های روشنگر مقداری به عظمت روح پی برد و تدریجاً به يك عده اصول و فعالیت‌های عالی روح آشنائی پیدا کند و این اعتقاد و یقین به او حاصل آید که برخورداری روح از آن نیروها و استعدادها که خداوند متعال به آن عنایت فرموده است قانون دارد و نظم دارد.

دلیل بر لزوم چنین اعتقاد و یقین این است که وقتی این انسان آگاه می‌بیند يك موجود كوچك و محقر و ساده مانند يك عدد کاه، يك برگ در روی درخت یا افتاده بر زمین بدان جهت که واقعیت دارد بر کنار از نظم و قانون نیست آیا روح با آن عظمت خیره‌کننده‌اش می‌تواند چیزی بی‌نظم و قانون باشد؟!

این آگاهی‌ها و معارف ابتدائی به شرط آن که پیگیری شوند و عملی را که اقتضا می‌کنند با کمال خلوص بجا آورده شود در این موقع سالك سبیل عرفان به راه افتاده است.»

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 283

«فاستشعر الحزن»

پس او پس از یاری خدا و تقویت عقلش بر شناخت نفس و خودسازی از درون و باطن شعارش اندوه است.

این اندوه، اندوه مثبت و پاکی است که ملازمت با آن عین عبادت و بندگی است و آتشی است که هر لحظه انسان را به پخته شدن در انسانیت نزدیک می کند و فعالیت و حرکت آدمی را به سوی کمالات سرعت می بخشد و این حزن و اندوه منشأش بیداری و توجه دقیق به آن سرمایه های عظیمی از قبیل عقل و فطرت و استعداد و حالات معنوی است که خدا به انسان عطا فرموده، که این دقت و جستجو و کنجکاوی را به دنبال خود می آورد که آیا من از این سرمایه ها در این فرصت اندکی که در اختیار دارم آن چنان که باید بهره برداری می کنم یا نه؟

«وتجلبب الخوف»

و لباسی از خوف و بیم بر خود پوشیده.

آری این بنده یاری شده از خطرات سنگین و مهلکی که چون هوا و هوس، شیاطین، طواغیت، آمال بی اساس، آرزوهای پوچ در برابرش دارد می ترسد.

و می ترسد که نکند تقصیری در ادای تکلیف گریبان گیر او گردد و می ترسد که کشش های مادی او را از فضای معنویت دور کند و می ترسد که کوشش و فعالیتش آن گونه که باید خالص نباشد، و نهایتاً می ترسد که فردای قیامت در دادگاه های الهی از پاسخ پرسش ها عاجز بماند و می ترسد که با عذاب دوزخ روبرو شود و در يك کلمه خائف از مقام خداست و به همین خاطر خود را از همه خطراتی که متوجه انسانیت او و رابطه وی با خداست در کمال بیداری و هشیاری حفظ می کند و تا جائی که میسر است به بندگی حق و خدمت به خلق اشتغال می یابد و از ضایع کردن حتی يك لحظه عمر دریغ می ورزد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 284

«فرهمصباح الهدی فی قلبه واعدی القرى لیومه النازل به:»

بر اساس توجه حق به او و شایستگی رسیدن یاری خدا بر وی به توفیق خاص الهی از طریق قرآن چراغ هدایت و مشعل راهنمایی در دلش روشن گشته و عمل و طاعت برای روز مرگش آماده نموده.

زمانی که چراغ هدایت در دل روشن گردد، دل با همه هستی و وجودش عاشق خدا و پیامبران و امامان و قرآن می شود و انسان را در حوزه جاذبه ملکوت قرار می دهد و او را برای رسیدن به مقام قرب آماده می سازد و هر عشق و محبتی را زیر مجموعه آن عشق پاک و پر جاذبه قرار می دهد و تحرك شگفت آوری برای انجام هر کار مثبت و هر عمل صالحی در انسان به وجود می آورد تا جایی که انسان به هنگام نزول روز مرگ با دستی پر از طاعت و عمل و خدمت و کرامت با مرگ روبرو می شود، و با دیدن چهره پر نور سروش مرگ که انعکاسی از فعالیت مثبت و طاعت خالصانه خود اوست فریاد برمی دارد:

«فزت ورب الکعبه»

به پروردگار و مالک کعبه رستگار و فائز شدم

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی جج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ججمن ز او عمری ستانم جاودان جاو زمن دلقی ستاند رنگ رنگ جدر این موقعیت والا و استثنائی که چراغ هدایت در دل روشن است، وظیفه ای خطیر و مسئولیتی عظیم بر عهده انسان می باشد و آن این که باید این مشعل پر فروغ را در برابر طوفان های بسیار خطرناک درونی که از هوا و هوس برمی خیزد، و طوفان های سهمگین برونی که از ناحیه مادیات و زرق و برق ظاهری و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 285

فرهنگ های شیطانی می وزد حفظ کرد و با ادامه حرکت و سلوک در راه محبوب و تداوم عبادت و خدمت به فروغ و روشنایی آن و آثارش افزود.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى: «1»

اصحاب کهف جوان مردانی بودند که در یکی از طوفانی ترین زمان ها و در کنار حکومت پر قدرت بت پرستان چراغ ایمان به پروردگارشان را در قلبشان برافروختند و ما به نور آن چراغ و ایمان پر فروغشان افزودیم.

«فَقَرَّبَ عَلَيَّ نَفْسَهُ بَعِيدٌ وَ هُوَ الشَّدِيدُ»

خودشناس خودساز امتداد و کمیت و حال و آینده ابداً برایش مطرح نیست، او که دایره‌ای از ایمان و عمل صالح و اخلاق پاک قرار دارد قیامت را که همه دور می‌بینند چنان با کشش ایمان و عمل صالحش به خود نزدیک کرده که گویا در مرز ورود به آن زندگی می‌کند یا در عرصه گاه آن قرار دارد.

«فَهِمُ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَّرَ أَهْلًا فِيهَا مَنْعَمُونَ هُمُ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَّرَ أَهْلًا فِيهَا مَعَذَبُونَ:» «2»

آنان با بهشت چنان‌اند که گوئی آن را مشاهده کرده در فضایش غرق نعمت‌اند و با آتش دوزخ چنان‌اند که گوئی آن را مشاهده نموده و در آن معذبند.

آنان رحمت حضرت حق را که از ناشایستگان دور است با جاذبه ایمان و طاعت و عبادت و خدمتشان به خود نزدیک کرده‌اند و آن را با باطن آراسته به عرفان و معرفتشان لمس می‌کنند و به آن دل خوش و امیدوارند و در کنار آن برای هر فعالیت مثبتی غرق نشاط و شادی‌اند.

(1) - کُهِف، آیه 13.

(2) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ خُطْبَةُ 183 ص 425 ترجمه مؤلف.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 286

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: «1»

بی‌تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

آنان آرزوهای طول و دراز و دور از دسترس را به خود نزدیک کرده و آن حالات هوس برانگیز را با تکیه بر خدا و امید به عنایات و الطاف او درهم شکسته و همه را تبدیل به آرزوها و امیدهای مثبت که با ایمان و عمل به سرعت و به آسانی در دسترس قرار می‌گیرند تبدیل کرده‌اند.

سالک با نوری که به وسیله هدایت الهی کسب کرده هه حقایق، و واقعیات را پیوسته به یکدیگر بدون فاصله زمانی مشاهده می کند و آنها را به خود نزدیک می بیند.

عظمت روح و گستردگی قلب، و قدرت نفس و قوت جان او آنچنان است که شدائد و سختی ها و بلاها و مصائب هرگز نمی توانند او را شکست دهند و به ضعف و ناتوانی بنشانند، صلابت ایمان، و نور یقین، و خلوص در عمل و اعتقاد ریشه دارش به پاداش های آخرت در برابر صبر و استقامت بر سختی ها او را در کوران مشکلات و رنج ها و شداید هم چون کوه راسخ قرار می دهد و همه مشکلات را در کنارش آسان و سهل می کند.

اعتماد به خدا و توکل به او و احساس وابستگی اش به قدرت بی نهایت و لایزال حق توانائی عجیبی به او داده، آن چنان که در میدان های مردافکن سختی ها و مصائب و بلاها نه این که ذره ای از عبادت و خدمت و کارهای مثبتش نمی کاهد بلکه همه آلام و مصائب و سختی ها را به عنوان امتحان و آزمایش حق می بیند و از همه آنها بنفع خود و برای افزودن به ارزش و کرامت و

(1) - اعراف، آیه 56.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 287

شرف خود بهره برداری می کند و هر بلائی را نردبانی برای رساندن خویش به مقام قرب حق می سازد.

«نظر فابصر و ذکر فاستکثر»

با دقت عقلی به همه برنامه های عبرت آموز اعم از طبیعی و تاریخی و انسانی نظر کرد و از آنها درس عملی گرفت در نتیجه به مقام با عظمت بینائی و بصیرت رسید، و با همه وجود و با عمق قلب به خدا توجه نمود و با یاد او زیست در نتیجه غرق دریای ذکر کثیر شد.

«آن نور هدایت که در دل سالک سبیل حق برافروخته شده است اختیار همه حواس را به دست گرفته، چنان که گوش را از وارد شدن هر صدا و سخنی جز نغمه الهی و سخن حق باز می دارد، ذائقه را از چشیدن طعم هر گونه حرامی ممنوع می سازد، چشم را نیز از لمس کردن نمودهای واقعیات هستی که مانند دست مالیدن کوران بر سطح اجسام است جلوگیری

می‌نماید، نگاه عارف ربانی در حقیقت پیش از آن که با نور فیزیکی برای دیدن نمودهای هستی ارتباط برقرار کند، با نور هدایت درونی اشباع می‌شود و به وسیله همان نور، اول شکوه و جلال هستی وابسته به هستی آفرین را می‌بیند، سپس با نور فیزیکی نمودهای اجزاء هستی را.

سالك سبيل حق به زندگي می‌نگرد، نه مانند ساير زندگان که رویدادهائی را لمس می‌کنند و با هدف‌گیری لذت جوئی و خودخواهی، آنها را برای خود تنظیم می‌نمایند و در پایان کار هم می‌گویند:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند جج

امید به هیچ خویش و بیگانه نماند ججدردا و دریغا که در این مدت عمر ججاز هر چه بگفتیم جز افسانه نماند جج

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 288

بلکه او با اشراف به معنای حیات وابسته به هستی بزرگ که با آهنگی ربانی روانه هدف اعلای خود می‌باشد به حیات می‌نگرد، از قناعت به شناخت محدودی از ظاهر زندگی که

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

آن سطح‌نگران، ظاهری از حیات این دنیا را می‌دانند

بیزار شده و به اعماق و اسرار حیات وارد می‌شود و با آن بینائی که به دست آورده لحظات آن را سپری می‌نماید، این بینائی است که آنان را به ذکر دائمی خداوندی وادار می‌کند حتی می‌توان گفت: لحظه‌ای در غفلت از خدا به سر نمی‌برند.

آیا يك انسان آگاه از اهمیت هستی خود می‌تواند در غفلت از خویشتن به سر ببرد؟ معنای غفلت از خویشتن از يك نظر مساوی کاهش و نقص شخصیت به همان اندازه غفلت می‌باشد. «1»

«وَارْتَوِ مِنْ عَذَابِ فَرَاتٍ سَهْلًا لَّهِ مَوَارِدُهُ فَشْرِبْ نَهْلًا وَ سَلِّكَ سَبِيلًا جَدِّدًا.»

از نهری خوشگوار و شیرین و زلال و صاف سیراب شد، که جایگاه‌های ورود به آن نهر برایش آسان شده بود، پس آب خوشگوار را با شتابی که به سوی آن داشت حریصانه آشامید و در راهی روشن و مستقیم حرکت کرد.

اینان از شراب طهوری که پروردگار مهربان از چشمه وحی و چشمه قلب و عقل پیامبران و اولیاء خاصش جوشانید نوشیدند و از پی آن نوشیدن همه حجاب‌های ظلمانی که مانع از دیدن حقایق و به دست آوردن واقعیات، و حرکت به سوی کمالات بود از برابر دیده جانشان کنار رفت، تا جایی که از اسیر

(1) - تفسیر نهج البلاغه جعفری، ج 14، ص 94.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 289

بودن در تنیده‌های کرم خودبینی و گرفتار بودن در زندان بسیار خطرناک هوا و هوس رهیدند و به فضای نور و نورانیت درآمده به توحید خالص و خدایینی رسیدند و بقایای خودیت و منیت را برپا دادند.

مایه عشق واقعی نسبت به معشوق مثبت ازلی و ابدی در آنان حرارت گرفت و تا اعماق وجود آنان را گرمی بخشید، و چنان وجد و نشاطی به آنان داد که دیگر خزانی برای شکوفه‌های شکفته در دنیای باطنشان از پی نخواهد داشت.

با آن حالت مستی که از آن شراب طهور به آنان دست داد پای‌کوبان به سوی بارگاه کمالات و رساندن وجودشان به پیشگاه قرب ربوبی بدون این که تحت تأثیر صداهای غیر محبوب قرار گیرند به راه افتادند و سر از گنبد دوار بیرون آورده به تماشای حقایق پشت پرده هستی نایل شدند.

با پذیرفتن بارهای سنگین مسئولیت و تکلیف و قبول آزمایش‌ها و ابتلائات و نشان دادن شایستگی برای جذب توفیق حق جایگاه‌های ورود به چشمه شراب طهور برای آنان آسان شد، روی این حساب بی‌توجه به سختی‌ها و مشکلات و بی‌توجه به غوغاهای زندگی مادی و بازیگری‌های کران و کوران که از شرترین مزاحمان زندگی انسان‌های بیدار هستند همانند شتران تشنه‌ای که با سرعت و شتاب از دیگر شتران برای ورود به چشمه آب پیشی می‌گیرند خود را به جایگاه‌های ورود به آن چشمه الهی و ملکوتی رساندند و با ولع و حرص از آن شراب طهور که مستی‌اش ابدی و لذتش سرمدی است نوشیدند.

در این مسیر انجام تکالیف و مسئولیت‌های مشقت‌بار، و تحمل تلاش‌های مثبت برای آنان سهل و آسان گشت، چرا که عشق به حقایق و کمالات و حرکات مثبت از جانب انسان و توفیق از سوی خدا همه سختی‌ها را سهل و آسان می‌کند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 290

اینان با توجه به همه این امور در راه مستقیم و جاده پاک از افراط و تفریط برای رسیدن به رضا و لقا و قرب محبوب راه افتادند و دیگر تشنگان زلال ملکوت را هم به دنبال خود به راه انداختند.

«قد خلع سراپیل الشهوات، و تخلی من الهموم الا هما واحداً انفراداً به:»

در این مسیر همه امکانات و ابزار مصرف می شود و آدمی با آن همه هم و غم به درصدی اندک از خواسته ها و شهواتش نمی رسد، عمرگرامی به سر می آید و جز کوهی سنگین از حسرت و پشیمانی نسبت به گذشته و از دست رفتن فرصت ها و خاکستر باقی مانده از سوختن درخت عمر چیزی باقی نمی ماند!

آنچه واجب است نسبت به آن هم و غم داشت و از هر چه جز آن چشم پوشید فقط و فقط جلب رضای معشوق و باز کردن راه رسیدن به مقام قرب و وصال محبوب است، که در این زمینه به کار گرفتن تعقل و اندیشه و همه ابزارها و نعمت ها عین عبادت و بندگی و سبب ثواب عظیم و پاداش فراوان الهی است.

«فخرج من صفته العمی، و مشارکه اهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی:»

این انسان والا و با معرفت، این تشنه سیراب گشته از شراب طهور، این دارنده يك هم و غم نهایتاً از صفت کوردلی و شرکت در هوای نفس اهل هوی نجات یافت و از چاه شهوات بیرون آمد و وجودش کلیدهایی برای گشودن درهای هدایت به روی خود و دیگران، و قفل هایی برای بستن درهای گمراهی و ضلالت به روی خود و دیگران شد.

بی تردید چنین انسانی که از شراب طهور نوشیده، و دست در دست مستان میخانه الست و مدهوشان پیمانه ازل و ابد گذاشته، و پیراهن شهوات از بدن وجودش برکنده، و همی و غمی جز رسیدن به وصال معشوق ابدی ندارد، و همه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 291

امکانات و ابزار را برای یافتن چنین هدف مقدسی به کار گرفته از کور دلی در می آید و به وادی بصیرت و بینائی قدم می گذارد، و هرگز در این فضای پر از نور و سرور و شوق و اشتیاق و شور مستی که بر اثر عرفان به حیات و معرفت نسبت به حضرت رب به دست آورده نمی تواند در زندگی هوا پرستان و خواسته ها و ایده های آنان که هیچ استقراری در

جاده حقیقت ندارند و در تاریکی‌های متراکم سرگردانند، و به تباه کردن سرمایه وجودشان سرگرم‌اند مشارکت داشته باشد و برای آنان که از حزب شیطان‌اند یار و یاور باشد.

اینان با فراهم آوردن همه زمینه‌های نور و با نشان دادن شایستگی لیاقت، به توفیق حضرت دوست همه نواحی وجودشان به مثابه کلیدهای ملکوتی برای باز کردن درهای هدایت و قفل‌ها برای بستن درهای ضلالت شده است.

«قد البصر طریقه، سلك سبيله و عرف مناره و قطع غماره و استمسك من العری باوثقها و من الجبال بامتنها.»

به راه متصل به فطرت و انسانیتش که همان صراط مستقیم الهی و راه همه موجودات جهان هستی که به صورت تکوینی‌اش به روی آنان باز شده بینا و بصیر شده و هر چه جز آن راه و طریق است گمراهی و ضلالت و حرکت در آن را موجب هلاکت و خسارت می‌بیند.

در آن راهی که درست بودنش را با توفیق حق تشخیص داده و حق بودنش را به همه وجود لمس کرده و نسبت به آن هیچ شک و تردیدی ندارد به حرکت آمده و می‌داند و بلکه یقین دارد که پایان این راه قرار گرفتن در مقعد صدق عند ملیک مقتدر است. «1»

(1) - قمر، آیه 55.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 292

با دلائل و براهینی که از طریق مطالعه در حقایق وحی و حیات پاکان و نگاه حکیمانه به هستی به دست آورد نشانه‌ها و علائم راه حق را شناخت و نسبت به حرکت در آن با تکیه بر آن دلائل آرامش و اطمینان یافت.

از دریا‌های پر خطر مشتقات دنیا و جاذبه‌های فریبنده آن و حوزه کشش‌های اهل هوا و هوس و آتش شهوات و فرهنگ‌های مادی‌گری و شیطانی به سلامت عبور کرد و آگاهانه گذشت و ابراهیم‌وار همه شعله‌های سوزنده و خاکستر کننده صفات انسانی و ملکوتی را تبدیل گلستان نمود.

از دستگیره‌های نجات به محکم‌ترینشان که قرآن مجید و اهل بیت نبوت و رسالت‌اند چنگ زد تا به سعادت دنیا و آخرت و خوشبختی امروز و فردا برسد و از طناب‌های نگهدارنده از حوادث مملک به استوارترینشان متوسل شد، تا از افتادن در چاه ضلالت و احوال روز قیامت مصونیت یابد.

«فهو من یقین علی مثل ضوء الشمس، قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصرار کل وارد علیه و تصیر کل فرع الی اصله.»

او به خاطر چنگ زدنش به محکم‌ترین دستگیره و تمسکش به استوارترین طناب نجات بخش با تاییدن انوار ملکوت به قلبش از جهت یقین به حقایق مثل این است که میان نور خورشید مشغول به تماشای نور خورشید است، او با دیده دل نائل به دیدن ملکوت و حقایق ماوراء پرده دنیا شده با آن چشم پر قدرت باطن قیامت و بهشت و دوزخ و حساب و میزان و صراط را مشاهده میکند، چنان که با چشم نور خورشید را میبیند.

وجودش را برای خدا بپا داشته آن هم در بدترین امور که هدایت خلق به سوی خدا و حقیقت و رساندن قوانین و احکام الهی به مردم و نشان دادن راه بهشت به آنان است او با اندیشه و تعقل تابناکی که دارد و اتصالی که به چشمه‌های علم و حکمت برای او فراهم است پاسخ هر شبهه و سئوالی را که

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 293

حقیقتش برای سئوال کنندگان مبهم است با برگرداندن هر فرعی به اصلش که نشان از اجتهاد او در حقایق قرآنی و واقعیات فقهیه و علمیه دارد، می‌دهد و تشنگان معارف را با پاسخ‌هایش سیراب می‌سازد و دغدغه‌داران را به فضای آرامش و طمأنینه رهنمون می‌گردد و در حقیقت وجودش برای مردم چراغی پرفروغ در مسیر حیات است.

«مصباح ظلمات، کشاف عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات.»

چراغ تاریکی‌هاست که به وسیله وجود او هر گمراهی راه را می‌یابد و از تاریکی‌ها به درمی‌آید و به سوی وادی نور که صراط مستقیم خداست به راه می‌افتد برطرف کننده پرده‌های ضخیم شبهات و تردیدها و شک‌ها از چهره حق در همه موارد است تا برای مردم در این زمینه عذر و بهانه‌ای نماند، کلید رفع مبهمات از اذهان مردم است، تا نسبت به حقایق روشن شوند و آنچه را از حق باید درک کنند به درک آن نائل گردند.

هر مشکل و معضل فکری و روانی و دینی و علمی و دنیائی را از مردم دفع می کنند به صورتی که زندگی مردم برای مردم سهل و آسان و بدون پیچیدگی شود.

او و امثال او نمی توانند با بصیرت و مسئولیتی که دارند نسبت به مشکلات و مضیقه ها و پیچیدگی های زندگی مردم بی تفاوت باشند، غم مردم غم خود آنان و مشکل مردم گویا مشکل خود آنان است.

در بیابان های حیرت و سرگردانی و سردرگمی ها و آنجا که فرهنگ های شیطانی افکار را در هم می ریزد و حق را به باطل مشتبّه می سازد و راه تشخیص درست را از نادرست پیچیده و سخت می کند دلیل و راهنما هستند، تا افتادگان در وادی حیرت و گرفتاران چاه سرگردانی و ضلالت و بیماران شبهه و تردید را

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 294

نجات داده به راه مستقیم الهی رهنمون گردند و آنان را به سعادت دنیا و آخرت برسانند.

«يقول فيفهم، و يسكت فيسلم، قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دينة و اوتاد ارضه.»

او که با کوشش و فعالیت و با امتداد دادن عبادت رب و انجام هر کار خیر و با پاك نگاه داشتن دامن زندگی از عیوب و با حرکت در مسیر تقوا و ورع به مشاهده حق و حقیقت نائل شده در سخن گفتن از لفظ بازی و پیچیده گوئی و مبهم سخن گفتن عاری و دور است، حکمت می گوید، وحی را بیان می کند، حقایق را بازگو می نماید و در این زمینه چنان صراحت و روشن گوئی دارد که آنچه را برای هدایت مستمع مفید است به مستمع می فهماند و او را به راه حق و حقیقت دلالت می کند، از آفات زبان و گفتار لغو و بیهوده و مدح و ذم نابجا و اغراق گوئی و سخن بی فکر و اندیشه در هر جا و در هر شرایطی ساکت است و در نتیجه از افتادن در خطر و دچار شدن به بازی گری های اشرار و ضربه دیدن از دست دشمنان سالم می ماند.

در همه امور و همه اعمال و همه حرکات و نهایتاً در عبادت و خدمت به خلق به خاطر خدا اخلاص نشان داده و از جلب توجه مردم به کوشش هایش و افتادن در امور اعتباری و موهوم می پرهیزد و در همه حرکات و سکانات و حالاتش جز خدا را در نظر ندارد و خدا هم از میان همه مردم او را ویژه خود ساخته انواع فیوضات و کمالات و عنایات و الطاف را چون باران ابر بهاری بر سرزمین وجودش می بارد، آن وقت است که از معادن دین خدا شده، گوهرهای ملکوتی و حقایق الهی و واردات غیبی و الهامات عرشی در جان و قلبش قرار می گیرد و چون کوههایی که به عنوان میخ های زمین، این کره خاکی را از اضطراب و خروج

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 295

از آرامش و سکونت حفظ می کنند خانواده و جامعه خود را تا آنجا که قدرت و استطاعتش اقتضا می کند از اضطراب و ناامنی که محصول وزش طوفان های فکری و روانی و فرهنگ های باطل شیطانی است حفظ می نماید.

«قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه:»

او وجودش را ملزم به عدالت نموده، عدالتی که میوه شیرین حکمت و معرفت و عفت و شجاعت است، روحیه پرمعنای که انسان را از دچار شدن به افراط و تفریط حفظ می کند، حقیقتی که از شناخت خویش و عرفان به رب و عبادت صحیح به دست می آید، و نخستین عدل وی نسبت به خودش که دور ساختن و نفی هوا و هوس از وجودش می باشد ظهور می کند، چنین انسانی است که با آراسته بودن درون و برونش به ملکه عظیم عدالت و هم اخلاقی اش در این زمینه با حضرت حق، می تواند نسبت به دیگران عدالت بورزد و گرنه از کسی که متصف به عدالت نیست انتظار داشتن عدالت انتظار به تمام معنا بیجائی است.

«یصف الحق و يعمل به لا يدع للخیر غایه الا امها و لامظنة الا قصدها:»

او عالم بی عمل نیست، و انسانی نمی باشد که تنها زبانش با توصیف حق گوش مردم را بنوازد و خود آراسته به حق نباشد، حق را در همه زمینه ها بیان می کند و خودش پیش از هر مستمعی به آن عمل می کند.

از توصیف حق معلوم می شود که حق را شناخته و از عمل به حق روشن می گردد، که عاشق و مشتاق حرکت به سوی مقصد اعلا یعنی لقاء پروردگار است.

در انجام خیر در هر زمینه ای که باشد به اندک و برخی از آن قناعت نمی کند، سعی اش در این است که به هر خیری برسد، و هر کار خیری را انجام دهد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 296

اگر در امری، در جایی احتمال خیر دهد، و گمان خوبی برد، همین احتمال و گمان سبب حرکت و فعالیتش می شود، و به سوی آن مورد که می داند برای دنیا و آخرتش مفید است چون دیدار با آگاهان، نشستن با عارفان واقعی، معاشرت با نیکان، شرکت در مجلس علم و ذکر می شتابد و سعی می کند که در این زمینه چیزی را از دست ندهد.

«قد امکن الكتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله.»

همه حقیقت و واقعیت در عمق این جملات جمع است، ظهور کمالاتی که در سطور گذشته توضیح داده شد از این افق و مطلع است.

زمام عقل و نفس و قلب و اعضا و جوارح را به دست قرآن مجید سپرده، و این منبع حقایق و دریای معارف، و اقیانوس واقعیات، و معدن نور را بر مهار و زمام همه حقایق وجودی اش حکومت داده و چون مرده میان دست غسل خود را تسلیم قرآن نموده، و خواسته‌ای جز آراسته شدن به آیات قرآن و نهایتاً تبدیل شدن به قرآن مصداقی ندارد، در تمام امور زندگی و در همه حرکات و سکنات، و در هر شرایطی قرآن کریم رهبر و پیشوای اوست و در هر کجا و تحت هر جو و فضائی مشتاقانه بار احکام قرآنی و دستورات فوقانی را به دوش می‌کشد و به مقتضای آیاتش عمل می‌کند و در راه سلوک به سوی خدا از قرآن فرمان می‌برد، و در هر زمینه‌ای که آیاتش نزول کند همانجا منزل می‌گیرد و لحظه‌ای و آنی از این کتاب هدایت‌گر که راهنمای به سوی کمالات توضیح داده شده است جدا نمی‌گردد.

اگر در آیه شریفه مورد شرح و توضیح آیه چهل و یکم سوره مبارکه بقره پروردگار مهربان فرمان لازم و واجب می‌دهد که به قرآن ایمان بیاورید و با جان و دل آن را بپذیرید، و آیاتش را عمل کنید به خاطر این است که چهل کمال و حقیقتی که در خطبه هشتاد و ششم نهج‌البلاغه درباره اهل ایمان و تقوا و عارفان واقعی بیان شده فقط و فقط از طریق ایمان به قرآن و عمل به آیاتش به دست

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 297

می‌آید، و این قرآن است که انسان را به فضای نورانی و پربرکت خودشناسی و خودسازی رهنمون می‌گردد، و از انسان موجودی عارف، عادل، کامل، و آراسته به صفات انسانی و الهی و معدنی از خیر و برکت و افقی برای طلوع سعادت دنیا و آخرت می‌سازد.

قرآن در قرآن

اهداف نزول قرآن مجید در برخی از آیات شریفه خود قرآن بیان شده از جمله:

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «1»

در وحی بودن و حقانیت این کتاب با عظمت هیچ شکی نیست سراسر هدایت برای کسانی است که میخواهند خود را از دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ کنند.

قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: «2»

ای مردم مسلماً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه، و درمان دردهای فکری و روانی و مادی و معنوی و سراسر هدایت و رحمت برای مؤمنان آمده است.

قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: «3»

(1) - بقره، آیه 2.

(2) - یونس، آیه 57.

(3) - مائده، آیات 15 - 16.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 298

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است خدا به وسیله آن کسانی را از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند، و آنان را به توفیقش از تاریکی های جهل، کفر، شرک، نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان و عمل صالح بیرون می آورد و به راه راست هدایت می کند.

امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با حکمت نزل قرآن، و فلسفه ظهور آن و اهداف پاک و مقدسش می فرماید: آنگاه قرآن را بر محمد (علیهما السلام) نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی شود، و چراغی که افروختگی اش کاهش نمی پذیرد، و دریائی که عمقش به دست نمی آید، و راهی که حرکت در آن گمراهی نمی آورد، و شعاعی که روشنی اش به تاریکی نمی گراید، و جداکننده حق از باطل که برهانش خاموش نمی شود، و ساختمانی که پایه هایش ویران نگردد، و دارویی که بیم بیماری های آن نمی رود، و قدرتمندی که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مددکارانش به خذلان نشینند.

کتاب خدا معدن ایمان است و میان سرای آن، و چشمه‌های دانش است و دریا‌های آن، و باغ‌های عدالت و داد و حوض‌های آن، و پایه‌های اسلام و اساس آن و وادی‌های حق و دشت‌های سرسبز آن، دریائی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه‌هایی است که آب‌کشان آبش را به آخر نرسانند، و آبشخورهایی است که واردان از آن کم نمایند، و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه‌هایی است که از چشم راهروان پنهان نماند، و تپه‌هایی است که رونندگان از آنها نگذرند، خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد، و بهار قلوب بینایان، و مقصد و هدف راه‌شایستگان، و داروئی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاریکی نمی‌باشد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار استواری که آفات را بر اوج آن راه نیست، عزت است برای دوستدارانش، و ایمنی و صلح است برای وارد شونده‌اش، و هدایت است

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 299

برای اقتدا کننده‌اش، و دلیل است برای کسی که آن را مذهب و دین خود قرار دهد، و برهان است برای کسی که به وسیله آن سخن گوید، و شاهد است برای آن که به وسیله آن با دشمن به جدال و گفتگو برخیزد، و پیروزی است برای کسی که به آن حجت آورد، و راهبر است برای آن که به آن عمل نماید، و مرکب رساننده به قرب حق است برای کسی که آن را بکار گیرد، و نشانه روشن است برای آن که نشانه جوید، و سپر بازدارنده از بلا است برای کسی که آن را در برکند، و دانش است برای آن که آن را در گوش جای دهد، و خبر صحیح است برای کسی که روایت نماید، و حکم حقی است برای آن که حکم دهد. «1» در هر صورت ایمان به قرآن، ایمان به همه حقایق است: ایمان به خدا، به قیامت، به حشر و نشر، به میزان و کتاب عمل، به بهشت و دوزخ، به فرشتگان، به پیامبران، به اوصیاء، به احکام، به مسائل اخلاقی.

این ایمان هنگامی که گُل عمل از آن بشکفتد، و با تقوا و پرهیز از هر گناهی آبیاری شود، و آفتاب خلوص بر آن بتابد سبب سعادت دنیا و آخرت، و خوشبختی امروز و فردا می‌شود.

تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل

تورات و انجیل که اولی بر موسی و دومی بر حضرت مسیح نازل شد، حاوی مسائل اعتقادی، عملی و اخلاقی بود و برای زدودن ظلمت‌های فکری و درونی و درمان دردهای معنوی و هدایت انسان به سوی خدا و رحمت برای اهل ایمان فرستاده شد.

(1) - نهج البلاغه خطبه 189.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 300

قرآن مجید هم به صورتی کامل تر و جامع تر از تورات و انجیل برای همان اهداف نازل گشت.

به بنی اسرائیل می گوید این قرآن تصدیق کننده همان حقایق تورات و انجیل است که بر دو پیامبر گذشته نازل شد، نه مخالف و مبین آن که از ایمان آوردن به آن امتناع ورزید.

قرآن عهد جامع و کامل حق به سوی بندگان است، اگر به این عهد وفادار باشید دعایان مستجاب می شود و شایسته ورود به بهشت و کرامت می گردید.

ای بنی اسرائیل ایمان به قرآن در حقیقت کامل کردن ایمان به تورات و انجیل است و تکذیب قرآن که حاوی همه حقایق تورات و انجیل و بیش از آن است تکذیب تورات و انجیل است.

در جمله **مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ** نمی خواهد بگوید قرآن مساوی و هم وزن تورات و انجیل است بلکه قرآن چون آخرین کتاب الهی است و تا قیامت عهده دار هدایت انسان است و تر و خشکی نیست مگر آن که ریشه و اصلش در این کتاب است ضرورتاً از همه کتاب های پیشین از جمله تورات و انجیل کامل تر و برتر است.

مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ می گوید قرآن از نظر هدف و فلسفه نزول هیچ فرقی با کتاب هایی که بر پیامبران نازل شد نمی کند ولی از نظر محتوا و احکام و حقایق از همه کتاب ها کامل تر و جامع تر است.

کمال قرآن نسبت به دیگر کتاب های آسمانی تا جایی است که پیامبر فرمود:

«لو كان موسى حياً لما وسعه الاتباعي:» «1»

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 301

اگر موسی زنده بود، مجاز به کاری جز پیروی از من نبود.

ای بنی اسرائیل علما و دانشمندان شما و برخی از خودتان می دانید و آگاه هستید که تورات و انجیل به نزول قرآن و نبوت محمد بشارت دادند و شما هم پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر در انتظار این حادثه بودید، اکنون بر اساس بشارت تورات و انجیل به قرآن ایمان بیاورید قرآنی که آیات تورات به ویژه آیات بشارت تورات و انجیل را تصدیق می کند و به شما زمینه باور و ایمان نسبت به خودش و نبوت پیامبر را می دهد.

نهی از کفر به قرآن

با توجه به مطالب بسیار مهمی که در سطور قبل گذشت، باید به این معنا توجه داشت که تکذیب و کفر به قرآن تکذیب تورات و انجیل و در حقیقت تکذیب خدا و قیامت و انبیا و به ویژه موسی و عیسی و همه حقایق ملکوتی و عرشی و تکذیب احکام و فرمانها و خواسته های پروردگار عالم است.

به یهود می گوید شما غیر از مشرکین هستید، مشرکین تورات و انجیل را نمی شناختند و خبری از نزول قرآن و بعثت پیامبر نداشتند، ولی شما پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر نسبت به قرآن و نبوت پیامبر شناخت داشتید و اوصاف رسول اسلام را در تورات و انجیل خوانده بودید و جداً انتظار ظهور او را می بردید، بنابراین کفر شما آگاهان و تکذیب شما عالمان غیر از کفر دیگران است و زیان و خسارتش با کفر دیگران قابل مقایسه نیست، پس شما اولین آگاهان و عالمانی نباشید به تکذیب قرآن و کفر به این منبع حقایق دست یازید، که کفر شما و تکذیب حقایق به وسیله شما و خلاصه کتمان شما نسبت به حق که عالم و آگاه به آن هستید و مورد توجه و اعتماد ملت خود می باشید سبب کفر و تکذیب دیگران و پراکنده شدن آنان از حول محور دین و در نتیجه ضربه بسیار سنگین و غیر قابل جبران به مسئله هدایت و فطرت و عقل و زندگی انسان است و یقیناً موجب می شود که گناه بشریت و عصیان و کفر و تکذیب جوامع و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 302

ملت ها بر عهده شما قرار گیرد و شما را به غضب و خشم خدا و عذاب دردناک قیامت و آتش دوزخ که رهائی از آن برای ابد غیر ممکن است گرفتار کند.

از رسول خدا روایت شده:

«من سنّ سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيامة، و من سن سنه سيئه كان عليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيامة:» «1»

کسی که روش نیکی را بنا نهد، پاداش آن روش معادل و پاداش هر که تا قیامت به آن عمل کند برای او خواهد بود و هر کس روش زشتی را بنا گذارد، کیفر آن روش و معادل هر که تا قیامت به آن عمل کند بر عهده اوست.

بی تردید سبب کفر به قرآن از ناحیه هر کس که باشد کبر و غرور و حسد و تعصب جاهلی است.

یهود به دعوت حضرت حق که عامل سعادت دنیا و آخرت آنان بود توجه نکردند، و به تکذیب قرآن که در حقیقت تکذیب تورات و انجیل بود برخاستند و خود را مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند و بار کفر دیگران را هم تا قیامت به دوش برداشتند!!

آری از گروه عالمان و آگاهان اگر آنان اول مؤمن به قرآن می‌شوند دیگران را نیز تا قیامت به عرصه ایمان آورده بودند و از این طریق به خیر بی‌نهایت و رحمت واسعه حق و بهشت عنبر سرشت دست می‌یافتند.

فروش آیات به بهای اندک

قرآن به آگاهان یهود اخطار کرد و به آنان هشدار داد که آیات مرا در تورات و انجیل که بشارت به نزول قرآن و بعثت پیامبر در آن بیان شده با بهای اندک و متاع قلیل دنیا عوض نکنید.

(1) - مجمع‌البیان، ج 1، ص 186.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 303

ولی عالمان و آگاهان یهود که همه ساله از جیب عوام یهود مخارج خود را اداره می‌کردند و بر آنان ریاست و آقائی و حکمرانی داشتند و می‌دانستند اگر به یهود تفهیم کنند و به باور آنان بدهند که این پیامبر همان انسان والائی است که در تورات و انجیل وصفش بیان شده و عوام یهود به اسلام و پیامبر گرایش پیدا کنند، احتمال دارد از مال ناچیز دنیا و متاع

اندکش بی بهره شوند، به تحریف معانی آیات بشارت دست زدند و به پیامبر گفتند برای ما روشن است که پیامبر و اهل بیت او ظهور می کنند ولی تو و اهل بیت آنانی که در آیات بشارت بیان شده نیستید، بلکه آنان پانصد سال دیگر می آیند!! «1»

پروای از خدا

چون لازمه تقوا و پروای از خدا ایمان به قرآن و اجتناب از تبدیل دین و آیات حق به بهای اندک از مال و متاع دنیاست به یهود مخصوصاً به احبار و علما و دانشمندانشان خطاب شده **وایای فاتقون:** در ارتباط با آیات تورات و انجیل و به ویژه آیاتی که در آن بشارت به محمد و اهل بیتش قرار دارد فقط از من پروا کنید و از کفر به قرآن و تکذیب آن که تکذیب تورات و انجیل است و در هر صورت تکذیب همه حقایق است بپرهیزید، زیرا بی پروایی از خدا بخصوص در مسئله قرآن و رسالت پیامبر شما را به ذلت و خواری در دنیا و عذاب دردناک ابدی در قیامت دچار می کند و در این زمینه هر کس تا قیامت از شما پیروی کند علاوه بر این که گناهکار و اهل عذاب است همه گناهانش نیز بر عهده شما هم خواهد بود!

(1) - صافی، ج 1، ص 124.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 304

تفسیر آیه 42

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و حق را با باطل مخلوط نکنید تا تشخیص آن از باطل بر مردم جویای حق دشوار و یا غیر ممکن شود و حق را در حالی که به آن عالم و آگاه هستید کتمان مکنید تا مردمی که تابع شما هستند در گمراهی و ضلالت بمانند.

شرح و توضیح

آیه شریفه در مرحله اول یهود و سپس دیگران را به دو گناه بسیار سنگین و خطرساز هشدار می‌دهد و هر دو گناه را با نهی تحریمی بیان می‌دارد که همگان به ویژه عالمان و آگاهان بدانند که این دو گناه از محرمات قطعی حق تا روز قیامت است و کسی را در ارتکاب آن عذر و بهانه قابل قبولی نیست:

1. مخلوط کردن و مشتبه نمودن حق به باطل، 2. کتمان و پوشیده نگاه داشتن حق.

مخلوط کردن حق به باطل

مخلوط کردن حق به باطل برای این که توده مردم در تشخیص میان حق و باطل دچار انحراف و اشتباه شوند از گناهان بسیار زشتی است که کار آگاهان و عالمان به حق و باطل است، این دانشمندان هستند که حق و جایگاه آن را میدانند، و به باطل و جایگاه آن آگاهانند.

اینان که عهده‌دار هدایت مردم و مسئول حفظ جامعه و ملت از کژی و انحرافاند، گاهی با تکیه بر آرزوها و خیالات، و به سبب ترسی که به خاطر از دست رفتن ریاست و مال و منال و متاع دنیا دارند با اغوای هوای نفس و شیطان درون و بردن از چهار چوب مسئولیت و تکلیف الهی و انسانی خود بیرون می‌آیند، و به جای هدایت مردم به سوی حق، و حفظ آنان از کژی و انحراف با آمیختن حق به باطل و به عبارت دیگر حق را باطل نشان دادن و باطل را به صورت حق جلوه دادن دست به اضلال و گمراه

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 305

کردن مردم میزنند، و جامعه و ملت را به کژی و انحراف میکشانند، تا با مال اندکی که از کیسه مردم غارت میکنند شکمی سیر نمایند، و لذتی از شهوات ببرند!

اینان با این کار زشتشان به خود و دیگران ضربه هولناک و خسارت سنگینی میزنند که تا ابد قابل جبران نیست. اینان گرگان و سگان در لباس میش هستند که با این عمل منافقانه خود بیش از پیش بستر فساد را وسعت داده و بندگان حق را دسته‌دسته و گروه‌گروه تحویل ابلیس و ابلیسیان می‌دهند.

اینان برای به وجود آمدن فرعون‌ها و نمرودها و ابولهب‌ها، و یزیدها و آتیلها و نرون‌ها و هیتلرها و صدام‌ها و امثال اینان بسترسازی می‌کنند و فقط خدا می‌داند که چه کوه‌هایی از گناهان غیر قابل بخشش در پرونده آنان ثبت است و بر دوش آنان بار است.

حق آن واقعیت ثابت و روشن و آشکار است که از چشم عقل و از دیده انصاف پوشیده نمی‌ماند و هر کم‌سواد و بی‌سوادی می‌تواند آن را بفهمد و درک کند، ولی زمانی که با هنرمندی مکارانه و منافقانه عالمان و دانشمندان با باطل مخلوط گردد از چشم عقل و دیده انصاف پنهان می‌ماند و تشخیص بسیار بسیار مشکل می‌شود و شخص گمراه که باید با حق هدایت گردد در چاه گمراهی می‌ماند!

مسئله مخلوط کردن حق با باطل بر اساس تزویر و مکر و حيله و تدلیس انجام می‌گیرد و در حقیقت کاری ابلیسی و شیطانی و عملی است ویژه خناسان و دشمنان خدا که به خاطر کبر و حسدشان و به سبب فعال نگاه داشتن شهوات و هوا و هوسشان انجام می‌گیرد.

در این زمان هم دولت‌های آمریکا و اروپا که قسمت عمده‌اش به دست یهود صهیونیست مسلک اداره می‌شود، با در دست داشتن ابزار مهمی چون رادیو،

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 306

تلویزیون، سایت، ماهواره، روزنامه، مجله، شبانه‌روز حق را به باطل مخلوط می‌کنند و حق مخلوط شده به باطل را دریاوار تبلیغ می‌نمایند تا تشخیص آن از باطل برای ملت‌های جهان دشوار و یا غیر ممکن باشد و به این خاطر در گمراهی و فساد بمانند و برای آنان نوکری و عملگی کنند.

یقیناً اگر جمعیت میلیارد نفری اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا و اقیانوسیه حق را در همه جلوه‌هایش بیابند و باطل را در همه جایگاه‌هایش بفهمند در مدتی بسیار اندک دمار از روزگار ستمگران و ظالمان در آورده و ریشه آنان را قطع کرده و درخت وجود تکتک زورگویان و قلدران را می‌خشکانند تا هر کسی در زندگی دنیا به هر حقی که دارد، برسد.

در کتاب‌های یهود به ویژه تورات مردم را از روی آوردن به مدعیان کاذب و دروغین رسالت و پیامبری هشدار داده بودند و مژده ظهور رسولی از فرزندان اسماعیل با بیان اوصاف و خصوصیاتش به آنان اعلام شده بود.

هنگامی که پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث به رسالت شد و نزدیک بود بسیاری از یهود که او را مصداق همان اوصاف بیان شده در تورات می‌دیدند به اسلام گرایش پیدا کنند احبار و عالمان یهود با تدلیس و خدعه و تزویر و فریبکاری به باور مردم دادند که این شخص یکی از مدعیان دروغین نبوت است و لازم است او را تکذیب کنید و به این صورت حق را در نظر مردم به باطل مشتبّه ساختند و بر خود و ملت یهود جنایت و خیانتی عظیم نمودند و راه رحمت حق و صراط بهشت را به روی خود و پیروانشان مسدود کردند و بسیاری از جوامع ملت‌های

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 307

پس از خود را نیز در مسیر کژی و انحراف و ضلالت و گمراهی انداختند و مانع از نهی شدن سفره عدالت در سطح کره زمین شدند.

اگر اینان و گروهی از علمای مسیحیت زمان پیامبر به این خیانت بزرگ و جنایت غیر قابل جبران دست نمی‌آلودند، از آن روز تا امروز و از امروز تا قیامت چراغی جز چراغ اسلام و هدایت روشن نبود و این همه فرهنگ‌های باطل مادی، و ایسم‌های باطل پر زرق و برق و احزاب شیطانی و دار و دسته‌های خناسی و راه‌های ابلیسی به وجود نمی‌آمد و اکثریت مردم جهان دچار این همه انحراف و فساد و کژی نبودند و کره زمین از فساد و افساد و ظلم و ستم و آلوده بودن به شهوات حرام و انواع گناهان در امان بود.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعادين، و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی.» «1»

اگر باطل از آمیزش با حق خالص می‌شد، حق يك طرف و باطل هم يك طرف، یقیناً راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند.

و اگر حق از آمیختگی به باطل خالص می‌گشت و زیر پوشش باطل پنهان نمی‌شد، زبان دشمنان یاوه‌گو از آن قطع می‌گشت ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و در هم آمیخته شد در نتیجه در کنار این حادثه تلخ که دست خدعه‌گران و مکاران و دنیا پرستان به وجود آورد شیطان بر دوستانش دست

(1) - نهج البلاغه، خطبه 50.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 308

تسلط می اندازد و چیره گی اش بر آنان پایدار می شود و آنان که لطف و رحمت ویژه حق شاملشان شده از این طوفان خطرناک نجات می یابند.

کتمان حق

از شگفتی های خباثت باطن و آلودگی درون برخی از عالم نمایان این است که با علم به حق و آگاهی از حقیقت، به خاطر به دست آوردن اندکی از مال دنیا یا حفظ ریاست شیطانی و صندلی ابلیسی حق را از مردم بپوشانند و به کتمان آن برخیزند و از بیان و اعلامش خودداری کنند و با این برنامه ظالمانه مردم را در گمراهی و ضلالت نگه دارند.

علمان یهود حق را که نبوت پیامبر اسلام بود از طریق آیات تورات و بشارت های انجیل می شناختند و نیز به حقانیت قرآن آگاهی کامل داشتند ولی محض شکم و شهوت و چند روز ریاست بر مردم حق را پنهان داشتند و به این خاطر در گمراهی ماندند و دیگران را هم در گمراهی و ضلالت پا برجا نمودند

قرآن مجید پیامبرشناسی آنان را بدین گونه بیان می کند:

يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ: «1»

پیامبر اسلام را بر اساس اوصاف و ویژگی هایش که در تورات و انجیل خوانده اند می شناسند به صورتی که فرزندان خود را می شناسند.

شگفتا! علمان یهود پیامبر اسلام را آن گونه که باید می شناختند ولی بر اثر حسادت و خباثت باطن و روح مادی گری و تمایل به شهوات آزاد حق را از ملت خود و جامعه یهود پنهان کردند.

قرآن مجید نیز به قرآن شناسی آنان اشاره کرده می فرماید:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ: «2»

(1) - بقره، آیه 146.

(2) - بقره، آیه 89.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 309

هنگامی که قرآن (که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی های تورات) می شناختند به سوی آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

این نابکاران خبیث و خائنان آلوده دامن، اگر از خدا می ترسیدند و از حضرتش پروا داشتند، یقیناً به دو گناه بسیار خطرناک مشتبّه کردن حق به باطل و کتمان حق دست نمی زدند، ولی به جای این که از خدا بترسند، از این که محروم از مال و منال و ثروت باده آورده شوند و ریاست و حکومتشان بر یهود از دست برود ترسیدند و بی پروائی از خدا نشان دادند، لذا دچار آمیخته کردن حق به باطل و کتمان حق شدند و خود و جامعه یهود را به خسران ابدی و عذاب دائمی و ذلت و خواری دچار کردند.

آنان که خائف از خدا هستند و روح پرهیزکاری بر آنان حاکم است و اسیر شکم و شهوت نیستند و هر کاری را با لحاظ کردن مراقبت خدا و قیامت انجام می دهند، هرگز از بیان حق و اعلام مردود بودن باطل و آشکار کردن حق در هر شرایطی که باشند امتناع نمی ورزند و اگر در این زمینه احساس خطر و حتی از دست رفتن جان شیرین کنند، هراسی به خود راه نداده و با کمال اشتیاق حاضرند جان را در راه محبوب به قیمت بیان حق فدا کنند و شربت گوارای شهادت را که در مذاقشان شیرین تر از آن در همه هستی وجود ندارد بچشند.

من لازم می دهم در زمینه بیان حق و آشکار کردن آن به وسیله اولیاء الهی به ویژه در برابر ستمگران چند نمونه ذکر کنم باشد که حرکت الهی آنان سرمشق ما قرار گیرد و ما هم چون آنان گر چه بخاطر بیان حق در مضیقه و مشکل قرار گیریم، یا نهایتاً به شرف با عظمت شهادت که خدا به حق خاصان درگاهش نصیب ما نماید نائل گردیم و از این راه به خیر دنیا و آخرت برسیم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 310

سعید بن جبیر شهیدی بر بام سعادت

سعید بن جبیر از چهره‌های معروف علمی و دینی و از بزرگان تابعین و شاگرد جرات ابن عباس بود.

او در فقه و تفسیر کتاب خدا و رشته‌های دیگر دینی متخصص و از اصحاب و عاشقان ویژه امام عارفان، پیشوای ساجدان حضرت زین العابدین (ع) بود و از پنج عارف و آگاهی بود که در زمانی که تشیع دچار طوفان‌های کمر شکن و حملات سنگین امویان بود در مذهبش و ارادت به امام چهارم و ولایت ثابت قدم ماندند.

ایمان پابرجای وی و پایداری و استقامتش در عشق به اهل بیت به ویژه امیرالمؤمنین (ع) نمونه بود.

حضرت صادق (ع) سبب شهادت او را ارادت و محبت خالصانه و عشق شدیدش به حضرت سجاد می‌دانند.

حجاج بن یوسف که در ظلم و ستم و جنایت و خیانت و فروختن دنیا به قیمت از دست دادن آخرت و خدمت به امویان ضرب المثل است، هنگامی که از ایمان و عقیده سعید و ارادتش به خاندان رسالت و اهل بیت پیامبر خبردار شد، به جاسوسانش فرمان داد تا او را تعقیب و دستگیر و نزد وی آورند.

سعید برای آن که بتواند بیشتر به پیشگاه قرآن و اهل بیت خدمت کند به اصفهان رفت و به صورت ناشناس در آنجا قرار گرفت، حجاج که از طریق جاسوسان از خدا بی‌خبر، و دین فروشان آلوده دامن از بودن سعید در اصفهان آگاه شد به حکمران آنجا نوشت: سعید را دستگیر و نزد من بفرست.

حکمران اصفهان که تکیه بر جمله سراسر دروغ المأمور معذور نداشت و نمی‌خواست دستش به خون سعید آغشته شود و گناهی سنگین به گردن بگیرد، پنهانی به او پیام داد هر چه زودتر از اصفهان برود و در جای امنی مسکن گزیند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 311

سعید از اصفهان به اطراف قم و سپس به آذربایجان رفت و مدتی در آن مناطق ماند، ولی چون توقف طولانی‌اش در آن منطقه دور او را غصه‌دار کرد به ناچار به عراق آمد و در سپاه عبدالرحمن بن اشعث که بر ضد حجاج قیام نموده بود شرکت کرد، هنگامی که عبدالرحمن دچار شکست شد به مکه رفت و با گروهی که مانند او از ترس حجاج متواری بودند به طور ناشناس در جوار خانه امن اقامت گرفت، در آن ایام خالد بن عبدالله که موجودی بی‌رحم و عنصری خبیث بود از جانب

ولید بن عبدالملک به حکمرانی مکه گماشته شد، پس از استقرار خالد در مکه ولید به او نوشت: مردان معروف عراق را که در مکه پنهان شده‌اند دستگیر و به سوی حجاج روانه کن، حاکم مکه سعید را بازداشت و به زنجیر کشید و به کوفه فرستاد.

سعید را در غل و زنجیر وارد کوفه کردند و به درخواست خودش به خانه مسکونی‌اش منتقل نمودند، با ورود او همه قاریان و عالمان کوفه به دیدارش شتافتند، سعید هم فرصت را غنیمت شمرده در حالی که تبسم بر لب داشت به نقل احادیث همت گماشت، سپس او را به شهر واسط در اقامتگاه حجاج بردند، حجاج از دیدن سعید که مدت‌ها متواری بود و مأموران در جستجوی او سخت کوش بودند به شدت برآشفته و پرسید: نامت چیست؟

گفت: سعید بن جبیر

حجاج: نه تو شقی بن کسیری، سعید: مادرم بهتر می‌دانست که نام مرا سعید نهاد.

حجاج: تو و مادرت هر دو شقی هستید، سعید فقط ذات پاک حق آگاه به غیب است.

حجاج: من تو را در همین دنیا به آتش دوزخ در می‌اندازم.

سعید: اگر می‌دانستم چنین قدرتی داری و این کار به دست تو انجام گرفتی است تو را به خدائی می‌پذیرفتم!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 312

حجاج: عقیده تو درباره محمد چیست؟

سعید محمد پیامبر مهر و رحمت است.

حجاج: درباره خلفا ابوبکر و عمر و عثمان چه عقیده‌ای داری

سعید: تو را به آنان چه کار مگر وکیل آنان هستی؟

حجاج: علی را بیشتر دوست داری یا خلفا را؟

سعید: هر کدام نزد حضرت حق پسندیده‌تر باشد.

حجاج: کدام يك از آنان نزد خدا پسندیده‌ترند؟

سعید: این را کسی آگاه است که از درون آنان خبر دارد. حجاج: قصد نداری راستش را به من بگویی؟

سعید: نمی‌خواهم به تو دروغ بگویم.

حجاج: چرا نمی‌خندی؟ سعید: کسی که از خاک آفریده شده و میدانند خاک هم در آتش می‌سوزد چرا بخندد؟!

حجاج: پس چرا ما می‌خندیم؟

سعید: برای آن که دلهایتان با هم صاف نیست.

حجاج: یقین بدان که من تو را در هر حال خواهم کشت.

سعید: در این صورت من سعادتمند خواهم بود، چنان که مادرم مرا سعید نامیده.

حجاج: دوست داری چگونه و به چه صورت تو را به قتل رسانم؟

سعید: ای بدبخت! تو خود باید چگونگی آن را انتخاب نمایی، به خدا سوگند امروز مرا به هر شکلی که به قتل برسانی فردای قیامت به همان صورت کیفرش را می‌چشی.

حجاج: می‌خواهی از تو گذشت کنم؟

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 313

سعید: این عفو و گذشت اگر از جانب خداست می‌خواهم ولی از تو ابداً انتظار ندارم!

حجاج جلاد بی‌رحم را طلبید و فرمان داد سعید را در برابر دیدگانش سر از بدن جدا کنند، جلاد دست‌های سعید را از پشت بست چون خواست او را گردن بزند سعید این آیه شریفه را قرائت کرد:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «1»

من همه وجود خود را به سوی کسی قرار دادم که آسمانها و زمین را آفرید، در حالی که حق گرامم و از مشرکان نیستم.

حجاج گفت صورتش را از قبله برگردانده به سوی دیگر کنید، هنگامی که رویش را برگردانند این آیه را خواند:

فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ: «2»

بس که هست از همه سو و ز همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد

حجاج گفت: او را به صورت روی زمین بخوابانید، چون خوابانیدند گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى: «3»

شما را از خاک آفریدیم و به خاک بر می گردانیم، و دوباره از خاک بیرون می آوریم.

(1) - انعام، آیه 79.

(2) - بقره، آیه 115.

(3) - طه، آیه 55.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 314

حجاج گفت: زودتر او را به قتل برسانید، سعید که لحظات آخر خود را می گذرانید خالصانه اظهار داشت:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله» سپس به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا به حجاج مهلت مده که پس از من کسی را به قتل برساند، پس از این درخواست سر از بدنش جدا شد در حالی که چهل و نه سال بیشتر از عمرش نگذشته بود.

پس از شهادت او حجاج حالش دگرگون گشت و گرفتار اختلال حواس شد، پانزده روز بیشتر زنده نماند و در این مدت فرصت کشتن کسی را پیدا نکرد، پیوسته در خواب می دید که سعید با حالتی خشمگین به او حمله می کند و می گوید:

ای دشمن خدا گناه من چه بود، چرا مرا کشتی، حجاج زمان مرگ به سختی جان داد، گاهی از هوش می‌رفت و زمانی به هوش می‌آمد و پیوسته می‌گفت: مرا با سعید بن جبیر چه کار؟! «1»

شجاعت در ابلاغ وحی

اهل مکه در برابر پیامبر و قرآن موضعی بسیار سخت گرفتند، از هیچ آزار و ظلمی نسبت به پیامبر و یاران وفادارش دریغ نداشتند، می‌کشتند، می‌بستند، شکنجه می‌کردند، تبعید می‌نمودند، به غارت اموال مسلمان شده‌ها می‌پرداختند، محاصره اقتصادی می‌کردند، و در گوش مسافران و زائران حرم خدا پنبه می‌گذاشتند تا قرآن را از زبان پیامبر نشنوند!

در این غوغای عجیب و طوفان همه جانبه سوره مبارکه الرحمن نازل شد، پیامبر رو به یاران کرد و فرمود: کدام يك از شما این سوره را به گوش رؤسای

(1) - مروج الذهب، ج 3، ص 173.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 315

مکه می‌رساند؟ حاضران که از آزار و شکنجه‌های سران مکه بیمناک بودند و جان خود را در این زمینه در خطر می‌دیدند سکوت کردند، عبدالله بن مسعود که در آن زمان سنین جوانی را پشت سر می‌گذاشت برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر الهی ای فرستاده خدا من این سوره را بر آنان قرائت می‌کنم، او با جثه کوچک و بدن ضعیفش نزد سران قریش آمد در حالی که کنار کعبه جمع بودند، با کمال شجاعت و به هدف ابلاغ حق قرائت سوره الرحمن را شروع کرد، ابوجهل که نسبتاً از قدرت جسمانی و جرأت و جسارت برخوردار بود، از جای برخاست و چنان سیلی محکمی به صورت عبدالله زد که گوشش پاره و خون جاری شد.

عبدالله با همان حال به محضر مبارك رسول خدا آمد، پیامبر با دیدن وضع قاری قرآن و مبلغ وحی ناراحت شد، سر به زیر انداخت و در غصه و اندوه قرار گرفت. در این هنگام امین وحی نازل شد در حالی که شاد و مسرور بود، پیامبر به او فرمود: چرا مسروری در حالی که پسر مسعود ناراحت و نالان است؟ جبرئیل گفت: به زودی دلیل آن را خواهی دانست. از این داستان مدتی گذشت، زمانی که مؤمنان در جنگ بدر به پیروزی رسیدند عبدالله بن مسعود در میان جنازه‌های دشمن

می گشت، بناگاه چشمش به ابوجهل افتاد در حالی که لحظات آخر عمرش را سپری می کرد، عبدالله روی سینه او نشست هنگامی که چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: ای چوپان ناچیز بر جایگاه بلندی نشسته ای! پسر مسعود گفت:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه:»

اسلام برتر از هر چیزی است و چیزی بر اسلام برتر نیست. آنگاه به پسر مسعود گفت: سرم را با این شمشیر قطع کن که تیزتر است، عبدالله سر دشمن را از بدن جدا کرد و چون سنگین بود موی سر را گرفت و روی زمین کشید تا

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 316

خدمت رسول خدا آورد، هنگامی که پیامبر ماجرا را شنید فرمود: فرعون زمان من از فرعون زمان موسی بدتر بود، زیرا فرعون زمان موسی در آخرین لحظات عمرش گفت: من ایمان آوردم ولی این فرعون طغیانش بیشتر شد. «1»

قاریان باصلاحت و شجاع

تعدادی از نمایندگان قبائل اطراف مدینه برای تضعیف و کم کردن نیروی اسلام و انتقام گرفتن از مسلمانان به حيله و خدعه وارد شهر شده به محضر پیامبر اسلام مشرف گشته و گفتند: ای پیامبر حق دلهای ما مجذوب اسلام شده و محیط ما برای قبول اسلام مهیاست، ضرورت دارد عده ای از اصحاب خود را همراه ما بفرستید که در میان قبائل تبلیغ دین کنند، قرآن به ما بیاموزند و ما را با حلال و حرام خدا آشنا سازند.

پیامبر از نظر ظاهر مسئولیت داشت به دعوت این گروه که نمایندگان قبائل بزرگ بودند پاسخ دهد به این خاطر دسته ای را به فرماندهی (مرثد) همراه نمایندگان قبائل به آن نقاط مورد نظر فرستاد.

این گروه تبلیغی همراه نمایندگان قبائل از مدینه بیرون رفتند و به تدریج از قلمرو قدرت و حکومت مسلمانان دور شدند تا به نقطه ای معروف به رجیع رسیدند در آنجا نمایندگان قبائل نیت پلید خود را آشکار نموده و به کمك قبیله هذیل تصمیم گرفتند که افراد اعزامی را دستگیر و سپس نابود کنند!

گروه تبلیغی در آن نقطه در حالی که دسته های مسلح خائن آنان را محاصره کرده بودند، پناهگاهی جز قبضه های شمشیر خود نداشتند، از این جهت دست به قبضه های شمشیر برده آماده دفاع شدند ولی دشمنان سوگند یاد کردند که ما

(1) - نمونه، ج 27، ص 170.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 317

قصدهی جز دستگیری شما نداریم و منظور ما این است که شما را زنده به مقامات قریش تحویل دهیم و در برابر آن مبلغی پول از آنان بگیریم.

مبلغان به یکدیگر نگریستند و بیشتر آنان تصمیم گرفتند که با دشمن به جنگ برخیزند و به آنان اعلام داشتند: ما از مشرك و بت پرست پیمان نمی پذیریم، سپس دست به اسلحه بردند و مردانه در راه دفاع از اسلام و تبلیغ فرهنگ حق نبرد کردند و جان خود را در راه خداوند فدا کردند.

تنها سه نفر به نامهای زید بن دثنه، خبیب عدی و طارق شمشیرها را غلاف و تسلیم شدند، طارق در نیمه راه از تسلیم شدنش پشیمان شد، دست از بند رها کرد و به سوی دشمن حمله برد، دشمنان عقب نشستند و با پرتاب سنگ او را از پا در آورده همانجا به خاک سپردند.

ولی دو اسیر دیگر به مقامات رسمی کفار مکه سپرده شدند تا در برابر آنان دو اسیری که از قبیله اسیر کنندگان بودند آزاد شوند.

صفوان بن امیه که پدرش در جنگ بدر به قتل رسیده بود زید بن دثنه را خریداری کرد تا انتقام پدر را با کشتن يك مبلغ اسلامی بگیرد، قرار بر این شد که در يك اجتماع با عظمت زید را به دار بیاویزند، چوبه دار، در تنعیم محل مقدس که برای عمره مفرده احرام می بندند نصب شد، قریش و هم پیمانان آنان آمدند و در آن نقطه جمع شدند، محکوم کنار چوبه دار ایستاده و دقایقی بیشتر از عمرش باقی نمانده بود، ابوسفیان فرعون مکه که دست پلیدش پشت پرده همه حوادث کار می کرد رو به زید نمود و گفت: تو را به خدائی که به او ایمان داری سوگند می دهم آیا می خواهی محمد به جای تو کشته شود و تو آزاد شده به خانه و کاشانه نزد اهل و عیالت برگردی؟

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 318

زید با کمال شجاعت و صلابت گفت: من هرگز راضی نمی شوم خاری به پای پیامبر فرو رود گرچه به بهای آزادی من تمام شود.

پاسخ زید حال ابوسفیان را منقلب ساخت و از کثرت عشق یاران پیامبر به آن انسان والا شگفت زده شد و گفت در همه عمرم یاران کسی را مانند محمد نیافتم که تا این اندازه فداکار و عاشق باشند.

چیزی نگذشت که زید بالای دار رفت و مرغ روحش به سوی حریم قرب دوست به پرواز آمد و در راه دفاع از کیان اسلام به خاطر و مشقت زدن به دهن دشمن و مبارزه با شرک و بت پرستی به شرف شهادت رسید.

نفر دوم خبیب مدت ها در بازداشتگاه اسیر بود، شورای مکه تصمیم گرفت که او را نیز در تنعیم به دار بزند، مراسم به دار آویختن آماده شد، خبیب در کنار چوبه دار از قاتلان مهلت خواست که دو رکعت نماز بخواند، دو رکعت را در کمال اختصار به جای آورد، سپس رو به سران مکه کرد و گفت: اگر نبود که گمان کنید من از مرگ بیم و هراس دارم بیش از این نماز می خواندم و رکوع و سجده نماز را طولانی می کردم، آنگاه رو به جانب حق کرد و گفت: خدایا ما به مأموریتی که از سوی پیامبر داشتیم عمل کردیم، فرمان به دار کشیدنش صادر شد چون بر سر دار قرار گرفت گفت: خدایا شاهی که يك دوست در اطراف من نیست که سلامم را به پیامبر برساند، خدایا تو سلام مرا به او برسان، حالات این انسان ملکوتی و فداکار ابوعقبه را که از سران شرک بود خشمگین ساخت تا جایی که از جای برخاست و ضربتی به پیکر خبیب زد و او را شهید کرد. «1»

اظهار حق در برابر ستمکار کم نظیر

(1) - مغازی واقدی، ج 1، ص 359.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 319

حره دختر حلیمه سعدیه فانی در ولایت امیرمؤمنان است که با زبان الهی و ملکوتی خود که وصل به دریائی که ایمان به خدا بود در برابر ستمگری کم نظیر و خونریزی خائن و سفاکی بی باک به جهاد و اظهار حق و پاسداری از ولایت

برخواست. هنگامی که بر حجاج وارد شد، حجاج پرسید: تو حره دختر حلیمه سعدیه هستی، حره گفت: فراست و تیز هوشی از غیر مؤمن؟!

حجاج گفت: خدا تو را به اینجا آورد، می گویند: تو علی را از ابوبکر و عمر و عثمان بالاتر و برتر می دانی گفت آنان که این مطلب را از قول من نقل می کنند دروغ می گویند، من علی را فقط از اینان برتر نمی دانم، حجاج گفت: دیگر از چه کسانی او را برتر میدانی؟

گفت: از آدم، نوح، لوط، ابراهیم، موسی، داود، سلیمان، و عیسی بن مریم (ع).

حجاج گفت: وای بر تو! او را از صحابه و هشت پیامبر بزرگ برتر میدانی؟ اگر اقامه دلیل نمائی سرت را از تنت جدا می کنم. حره گفت: خدا در قرآن او را بر این پیامبران مقدم داشته، من از پیش خود نگفتم، خدا درباره آدم می فرماید:

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى: «1»

آدم از خواسته خدا که نزدیک نشدن به درخت بود روی برگرداند در نتیجه ناکام شد.

و در حق علی می فرماید:

وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا: «2»

و کوشش و تلاشتان مقبول درگاه خدا قرارگرفته است.

(1) - طه، آیه 121.

(2) - انسان، آیه 22.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاحِلِينَ: «1»

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحق سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند ولی در امر دین و دینداری به آن دو بنده ما خیانت ورزیدند و آن دو پیامبر چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن برطرف نکردند.

و هنگام مرگ به آن دو گفته شد: وارد شونندگان به آتش وارد آتش شوید.

ولی همسر علی فاطمه است که خدا با خوشنودی او خوشنود می گردد و از خشم او به خشم می آید.

حجاج گفت: آفرین، به چه دلیل او را از ابراهیم برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره ابراهیم گفته:

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَظْمَنَنَّ قَلْبِي: «2»

و یاد کن هنگامی که ابراهیم گفت: پرودگار را به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: آیا به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان ایمان نیاورده ای، گفت چرا ولی مشاهده این حقیقت را با دو چشم خواستم تا قلبم آرامش یابد.

ولی مولا امیرمؤمنان فرمود:

(1) - تحریم، آیه 10

(2) - بقره، آیه 260.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 321

«لو كشف الغطاء ما ازدرت يقيناً.»

اگر پرده‌ها از چهره همه حقایق هستی کنار رود بر یقینم نمی‌افزاید و این سخن را نه کسی قبل از او گفت و نه پس از او.

حجاج گفت: آفرین چرا او را بر موسی مقدم داری؟

گفت خداوند در حق موسی فرموده:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ: «1»

پس موسی ترسان و نگران در حالی که حوادث تلخی را انتظار می‌کشید از شهر بیرون رفت.

اما فرزند ابوطالب شب هجرت پیامبر که معروف به ليله المبیت است، در بستر پیامبر آرامید و هیچ هراسی به او راه نیافت و خدا درباره‌اش فرمود:

مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: «2»

و از مردم کسی است که جان‌ش را برای خوشنودی خدا می‌فروشد و خدا به بندگان مهربان است.

حجاج گفت: آفرین بر تو، چرا علی را بر داود و سلیمان ترجیح می‌دهی، گفت: خدا او را برتر دانسته، در کتابش می‌گوید:

إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «3»

(1) - قصص، آیه 21.

(2) - بقره، آیه 207.

(3) - ص، 26.

ای داود و همانا تو را در زمین جانشین و نماینده خود قرار دادیم پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی
منما که تو را از راه خدا منحرف می کند.

حجاج پرسید: این آیه اشاره به کدام قضاوت داود دارد؟

گفت: مردی مالک باغ انگوری بود و دیگری گوسپند داشت، گوسپندان به باغ انگور رفته و آنجا چریدند، این دو مرد نزد
داود شکایت برند داود چنین قضاوت کرد که: گوسپند را بفروشد و پول آن را در بهبود سازی باغ هزینه کنند تا به
صورت اول باز گردد، سلیمان فرزند داود گفت: پدر از شیر گوسپندان به صاحب باغ دهند تا باغ را آباد کند خدا
فرموده:

فَمَهْمَنَاهَا سُلَيْمَانُ: «1»

ما آن را به سلیمان تفهیم کردیم.

اما امیرمؤمنان فرموده: از من پرسید از مطالب فوق عرش، از من پرسید درباره زیر عرش، از من پرسید پیش از آن که مرا
از دست بدهید و از دیدارم محروم شوید.

و نیز روز فتح خیبر به محضر پیامبر شرفیاب شد، رسول خدا به حاضرین فرمود: برترین شما، داناترین شما و بهترین قضاوت
کننده شما علی است.

حجاج گفت آفرین چرا او را از سلیمان برتری دانی؟

گفت: سلیمان از خدا خواست:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي: «2»

(1) - انبیاء 72.

(2) - ص، آیه 35.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 323

پروردگارا حکومتی به من بخش که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد ولی علی (ع) فرمود: ای دنیا من تو را سه طلاقه کرده‌ام و نیازی به تو ندارم، آنگاه این آیه درباره‌اش نازل شد:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: «1»

آن سرای پر ارزش آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلطی و هیچ فسادى را نمی‌خواهند و فرجام نیک برای پرهیزکاران است.

حجاج به او آفرین گفت و از او پرسید چرا او را از عیسی برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره عیسی گفته:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ هُمْ إِلَّا مَا أَمَرَنِي بِهِ: «2»

و عرصه هول‌انگیز قیامت را یاد کنید هنگامی که خدا به عیسی بن مریم می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید؟ می‌گویید منزه و پاکی مرا چنین قدرتی نمی‌باشد که آنچه را حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته باشم یقیناً تو آن را میدانی، تو از آنچه در جان و روح و باطن من

(1) - قصص، آیه 83.

(2) - مائده، آیه 116.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 324

است آگاهی و من از آنچه در ذات توست بی خبرم زیرا تو بر نهانها بسیار دانائی، جز آنچه را تو به من فرمان دادی به مردم نگفتم.

عیسی قضاوت درباره کسانی که او و مادرش را خدا دانستند به قیامت وا گذاشت ولی علی (ع) کسانی را که درباره او غلو کردند محاکمه نمود و به کیفر رسانید.

اینها فضائل و مناقب علی است و دیگران را با او جای قیاس نیست.

حجاج او را تحسین نمود و گفت: سئوالات مرا خوب پاسخ گفتی وگرنه تو را مجازات می کردم. «1»

بیان حقایق در برابر امویان

سلیمان عبدالملك در حالی که عازم مکه بود به مدینه وارد شد و چند روزی را در آن شهر اقامت گزید. پرسید در مدینه کسی هست که یکی از اصحاب پیامبر را درك کرده باشد؟ به او گفتند: ابو حازم.

دنبال او فرستاد تا وارد بر سلیمان شد، سلیمان بن عبد الملك به او گفت: ای ابو حازم این چه ستمی است که روا داشتی؟!

ابو حازم گفت: چه جفا و ستمی از من دیده‌ای؟ گفت: ای ابو حازم همه چهره‌های معروف مدینه به دین من آمدند جز تو گفت: ای امیر به خدا پناه می‌برم که سخنی بگوئی که حقیقت ندارد، پیش از امروز مرا نمیشناختی و من هم تو را ندیده بودم بنابراین چه دلیلی برای دیدار تو داشتم.

سلیمان روی به محمد بن شهاب زهري کرد و گفت: پیرمرد درست می‌گوید و تو در این که می‌گوئی بدون عذر به دیدنت نیامده خطا کردی.

(1) - زنان قهرمان، ج

سلیمان بن عبد الملك گفت: ای ابو حازم ما را چه میشود که از مردن کراحت داریم و مرگ برای ما ناخوشایند است؟

ابو حازم گفت: برای این که شما با فساد و گناه و عصیان‌تان آخرت را خراب کردید، و دنیای‌تان را به خیال خود آباد نمودید، روی این حساب انتقال از آبادی را به ویرانه کراحت دارید.

گفت: باو حازم درست گفתי، اکنون بگو: فردا چگونه وارد بر خدا می‌شویم؟ گفت: اما نیکوکار مانند غائی است که به اهل و عیالش وارد می‌شود و اما بدکار غلامی فراری است که به مولایش می‌رسد.

سلیمان گریه کرد و گفت: ای کاش می‌دانستم وضع ما در پیشگاه خدا چیست؟

ابوحازم گفت: اعمال خود را بر کتاب خدا عرضه کن، گفت به کجای کتاب خدا؟ گفت: به این آیات:

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ: «1»

بی‌تردید نیکان در نعمت دائم‌اند و مسلماً فاجران در دوزخ‌اند سلیمان گفت: ای ابوحازم پس رحمت خدا کجاست؟ ابوحازم گفت:

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ: «2»

بی‌تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سلیمان گفت: ابوحازم کدام بندگان نزد خدا گرامی‌ترند؟ گفت: صاحبان مروت و خرد.

(1) - انفطار، آیات 13-14.

(2) - اعراف، آیه 56.

پرسید در میان اعمال چه عملی برتر است؟ گفت انجام واجبات به شرط ترك محرمات، سؤال کرد کدام دعا مستجاب تر است؟ گفت دعای کسی که در حق او نیکی شده نسبت به نیکی کننده، گفت کدام صدقه افضل است؟ گفت: پرداخت به فقیر بدحال گرفتار و عیال وار سنگین خرج که در آن منت و آزار نباشد.

سلیمان گفت کدام گرفتار عادلانه تر است؟ ابوحازم گفت: سخن حق در برابر کسی که از او میترسی یا به او امید داری.

گفت: کدام يك از مؤمنان زیرك تر است؟ پاسخ داد: مؤمنی که بر اساس طاعت خدا عمل کند و مردم را نیز به طاعت حق راهنمایی نماید، پرسید کدام يك از مومنان احمق تر است؟ گفت: کسی که در خواسته های نامشروع دیگری افتد، بی تردید او ستم کاری است که آخرتش را به قیمت به دست آوردن دنیا فروخته است.

سلیمان گفت: نسبت به آنچه که ما در آن قرار داریم چه نظری داری؟ پاسخ داد امیر مرا معذور بدار، سلیمان گفت: کلام تو نصیحتی است که ما آن را دریافت می کنیم. گفت: امیر پدران بر این مردم با قدرت اسلحه چیره شدند و این حکومت را به زور به چنگ آوردند، در این زمینه با مسلمانان مشورت نکردند، و رضای آنان را به دست نیاوردند، مردم را تا توانستند بدون عذر شرعی کشتند و کشتارشان عظیم بود و نهایتاً از دنیا بیرون رفته به کام مرگ افتادند، اگر می فهمیدی چه گفتند و درباره آنان چه می گویند فکری غیر این می کردی!

یکی از بارگاه نشینان سلیمان گفت: چه بدگفتی ای ابوحازم. ابوحازم گفت: ای دروغگو ساکت باش، به یقین خدا از دانشمندان نسبت به بیدار کردن مردم و دوری از کتمان حق پیمان گرفته است.

سلیمان گفت: چگونه خود را اصلاح کنیم؟ ابوحازم گفت: خودستایی را واگذارید به مروت و جوافردی آراسته شوید و بیت المال را عادلانه میان مردم

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 327

تقسیم کنید. سلیمان گفت: از کجا به دست آوریم؟ پاسخ داد از طریق حلال به دست آورید و در جای مناسبش هزینه کنید.

سلیمان گفت: ابوحازم دوست داری از اصحاب دربار ما شوی، وُسعی از بیت المال عاید تو گردد؟ پاسخ داد: به خدا پناه می برم گفت: چرا؟ جواب داد می ترسم اندك میلی به شما پیدا کنم، در نتیجه خدا در دنیا و در آخرت مرا دو چندان

عذاب کند، گفت: ابوحازم حاجات را از من بخواه، گفت: مرا از عذاب دوزخ نجات ده و در بهشت درآور، سلیمان گفت: اینگونه برنامه‌ها بر عهده من نیست، ابوحازم گفت من هم جز اینها حاجتی ندارم.

سلیمان گفت: ابوحازم مرا دعا کن، ابوحازم گفت: پروردگارا اگر سلیمان دوست دوست خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم آر، و اگر دشمن دوست وجودش را به آنچه که دوست داری و می‌خواهی بگیری.

سلیمان گفت مرا موعظه کن، ابوحازم گفت مختصر و فراوان گفتم اگر اهل شنیدن باشی و اگر اهلش نباشی سزاوار نیست با کمائی که زه ندارد تیراندازی کنم.

گفت سفارشی به من بنما، گفت تو را مختصر سفارشی می‌کنم، خدایت را بزرگ بشمار و مواظب باش که تو را در کاری که از آن نیت کرده ببیند، یا تو را در عملی که به آن فرمانت داده نیابد. «1»

تفسیر آیه 43

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

و نماز را اقامه کنید و زکات بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید که نماز با جماعت محبوب خداست.

(1) - روح البیان، ج 1، ص 158.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 328

شرح و توضیح:

پس از آن که بنی اسرائیل را دعوت به توجه به نعمت‌ها می‌کند، و از آنان می‌خواهد که به عهد خدا که قرآن است و عمل به آن وفا کنند و جز از او نهراسند، و به قرآنی که تصدیق‌کننده تورات و انجیل است مؤمن واقعی شوند، و از تکذیب آن اجتناب نمایند و آیات خدا را با بهای اندک عوض نکنند، و فقط از او پروا نمایند و به حق لباس باطل و به

باطل لباس حق پوشانند تا مردم نسبت به حق سردرگم شوند و نیز خود را به گناه بسیار سنگین کتمان حق آلوده نمایند، به سه حقیقت که مایه تکمیل بنای انسانیت و زمینه فراهم آوردن اخلاق و آدمیت و موجب شکوفائی گل سعادت در دنیا و آخرت است فرمان قاطع می دهد:

پیا داشتن نماز. 2. ادای زکات. 3. عبادت دسته جمعی.

این سه برنامه بسیار مهم اختصاص به اسلام و شریعت محمدی ندارد، بلکه سه حقیقتی است که در مکتب همه پیامبران که در حقیقت مکتب خداست و در هر عصری جز اسلام نبوده تجلی داشته و همه فرستادگان خدا امت ها را به اجرای آنها دعوت کرده اند.

نماز ارتباط و پیوند با مبدء هستی و منبع کلّ خیر، و به کار انداختن همه قوای وجود برای صعود به حریم قرب حق، و زکات مایه پیوند نفوس و تصفیه درون از رذیلت بخل، و کم کردن فاصله میان غنی و فقیر، و عبادت دسته جمعی مایه نزدیکی قلوب به هم، و خبردار شدن از احوال یکدیگر، و قرار گرفتن در یک صف واحد برای خدا و تشکیل دادن حزب معنوی و به عبارت دیگر حزب الله در برابر احزاب شیطانی و نهایتاً خضوع و خاکساری دسته جمعی در برابر حضرت رب العزه و خالق عالم و آدم، و کارگردان همه موجودات غیب و شهادت است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 329

این فقیر لازم می داند تا جائی که ممکن است این سه حقیقت را شرح و توضیح دهد، باشد که به گوشه ای از رحمت و لطف خدا نسبت به بندگانش که سبب دعوت آنان به اجرای این سه حقیقت گشته تا اندازه ای آگاه شویم.

نماز

نماز پس از ایمان استوارترین رشته الفت و قوی ترین عامل پیوند میان عابد و معبود است.

نماز نور باطن، صفای قلب، مایه پاکی جان، سبب سلامت، و پرتو پرفروغ رحمت حق در خیمه حیات انسان است.

نماز رشته محکمی است که همه وجود انسان را به ملکوت پیوند میدهد، و فرشی را تبدیل به عرشی می کند و مانند آن برنامه ای را نمیتوان یافت که آدمی را به حق و حقیقت ربط دهد.

نماز پناه بی پناهان، سنگر مجاهدان، گلستان روح افزای عاشقان، چراغ سحر مشتاقان، نور وجود عارفان، آرامش قلب مضطربان، و سیر کمالی آگاهان است.

نماز زنده کننده جان، ظهوردهنده حیات جاودان، راز و نیاز دردمندان، روشنی راه راهروان، نور دیده بینایان، سرمایه مستمندان، دوی درد دردمندان، نوای دل بیدلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، نشاط سحرخیزان، سوز دل سوختگان، حرارت روح افسردگان، مایه بقای جان و دستگیره نجات انسان از مهالك است.

نماز برتر از همه عبادات، جامع تمام کمالات، منعکس کننده کلّ واقعیات، منبع برکات و کلید حل مشکلات است نماز خیر مایه حیات، ترکیه کننده صفات، علاج زشت ترین عادات، نمو دهنده حسنات، شستشو دهنده سیئات، سبب کرامات، منبع فیض و افادات، نگهدارنده انسان از حادثات، مانع سانحات و حقیقت کائنات است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 330

نماز عشق سالکین، عبادتی آتشین، کاری بی قرین، بهترین یار و معین، خورشید اهل زمین، مونس اصحاب دین، امنیت جان غمین و رحمت واسعه حضرت ارحم الراحمین است.

نماز حقیقتی روحانی، فرمان واجب حضرت سبحانی، نفخه رحمانی، جان انسانی و نور یزدانی است. نماز هویت ایمان، حقیقت جهان، طریقت جان، قدرت انسان و راه ورود به بهشت و رضوان است.

نماز چشمه زمزم روح، ساغر معنوی صبح، فتح الفتوح، توبه نصوح، ذکر ممدوح و در طوفان حوادث کشتی نوح است.

بدون نماز خود را اهل حقیقت و حقمندان و رسیدن فیض خاص الهی را به سوی خود توقع مدار.

اکسیر وجود بدون نماز بی سود است، بی خبران از نماز بی خردانند و فراریان از این مقام گرفتار دام شیطاناند.

ثروتمندان بی نماز فقیرند و تهیدستان با نماز از همه غنی ترند. شاید گروهی تصور کنند که نماز عبادتی ویژه شریعت محمدی است و در گذشته خبری از این حقیقت معنوی در آئین پیامبران نبوده، ولی این تصور ساخته و پرداخته خیال و نتیجه عدم آگاهی از حقایق و میوه تلخ بی اطلاعی از آیات قرآن مجید و روایات است.

نماز در فرهنگ پیامبران و امتها

تفسیر علی بن ابراهیم قمی در حدود قرن سوم هجری، یعنی نزدیک به عصر حضرت عسگری علیه اسلام به رشته تحریر کشیده شده است.

بزرگان از دانشمندان و فقها به این تفسیر اطمینان نموده و بسیاری از مطالب و روایات آن را در کتابهای خود نقل کرده‌اند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 331

در جلد اول این تفسیر در توضیح آیه شریفه

فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ «1»

روایتی از قول پدرش ابراهیم قمی از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حضرت صادق (ع) درباره نماز نقل میکنند.

با توجه به این که کتابهای رجال شیعه مانند رجالکشی، جامع الرواة، قاموس الرجال، معجم الرجال، سند روایت را صد در صد معتبر میدانند، نشان گر این حقیقت است که نماز در زمان حضرت آدم حتی از ابتدای شروع زندگیش در زمین جایگاه خاصی داشته و از حلال مشکلات زندگی بوده است.

برگردان فارسی روایت تا آنجا که لازم و نقطه شاهد است از نظر شریف عاشقان نماز میگذرد.

آدم پس از خروج از بهشت و هبوط به زمین، چهل روز در کوه صفا واقع در قرب حرم امن اقامت داشت، آن روزها به خاطر دوری از مقامی که در ملکوت داشت و هبوط از مرتبه بلندی که ویژه او بود، و به سبب از دست رفتن هم نشینی با فرشتگان و محروم شدن از بهشت در حالی که چهره بر زمین می گذاشت، هم چون ابر بهاران سرشک از دیده میریخت.

امین وحی از جانب حضرت معبود - که جز لطف و محبت و احسان و رحمت به بندگان ندارد - بر او نازل گشت و سبب ناله جگر سوز و دلخراش او را پرسید، در پاسخ به آن فرشته مقرب حق گفت: چرا ننالم، و اشک از دیده نبارم، مگر نه این است که خدای عزیز مرا به خاطر سرپیچی از فرمانش و بیتوجهی به خواستهایش از مقام قرب خود رانده و از جوار رحمتش محروم نموده و جایم را در خاک ذلت و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 332

بر غبار مکنّت قرار داده است. فرشته وحی به او گفت: به پیشگاه لطف دوست باز گرد و وجودت را به زینت توبه بیارای.

آدم پرسید: چگونه توبه کنم و جسان به سوی حق باز گردم؟ خدای مهربان چون نیت آدم را بر جبران گذشته راسخ دید، قَبَهای از نور که جایگاه بیت را مشخص میکرد و تابش نورش حدود جغرافیائی حرم را معلوم مینمود فرود آورد و به امین وحی فرمان داد محل بیت را نشانهگذاری کند، چون به وسیله آن نور محل بیت و حدود حرم معلوم شد و این برنامه سامان گرفت، فرشته وحی از آدم خواست آماده شود تا مراسمی را به جا آورده و دست نیاز به سوی بینیز برای توبه و بازگشت بردارد.

روز ترویه شروع برنامههای بود که آدم از فرشته حق تعلیم میگرفت.

پدر آدمیان به دستور امین وحی غسل کرد و مُحَرَّم شد و پس از انجام آن مراسم، روز هشتم ذو الحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در آنجا بیتوته کند. صبح روز نهم در حالی که تلبیه می گفت به عرفات آمد، آفتاب عرفه از ظهر می گذشت فرشته الهی به او گفت: از ادامه دادن تلبیه خودداری کن و دوباره خود را به غسل بیارای، آنگاه نماز عصر را به جای آورد، امین وحی به او گفت: در این سرزمین پاخیز، چون بپا خاست کلماتی را که از جانب خداوند برای راه یافتن آدم به مقام توبه نازل شده بود به آدم تعلیم داد. «1» از این روایت که علاوه بر تفسیر علی بن ابراهیم دیگر کتابهای اسلامی هم نقل کرده اند استفاده می شود که حضرت آدم که اولین انسان از نوع ما بوده از جانب حضرت حق مأمور به نماز بود، ولی این که چگونگی و کیفیت و شرایط

(1) - تفسیر علی بن ابراهیم، ج 1، ص 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 333

و عدد رکعات و اوقاتش به چه صورت بوده بر ما پوشیده است و به دانستن آن هم نیازی نیست، آنچه مهم است این است که آدم برای اقامه نماز مکلف و مسئول بوده و نماز را از برنامه‌های واجب آئینش قرار داده بودند.

جایگاه نماز تا مرتبه‌ای است که در روایات آمده: آدم پس از آن که از دنیا رفت هبة الله جانشینش بر جنازه او نماز گذارد.

کتاب بحار از کتاب معتبر و با ارزش تهذیب شیخ طوسی آن فقیه والامقام و محدث خبیر و مفسر کبیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود:

هنگامی که آدم از دنیا رفت و زمان نماز گزاردن بر او فرا رسید، فرزندش هبة الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق پیش به ایست تا بر جنازه آدم نماز خوانده شود، فرشته الهی گفت: خدا ما را به سجده بر پدرت فرمان داد و اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزندش مقدم شویم شما بر ما پیشی گیر و با پنج تکبیر بر جنازه پدر نماز بخوان، پس از آن واجب شد بر جنازه فرزندانش پیش از دفن نماز میت خوانده شود.

با کمال تأسف بسیاری از جوامع و امتها از فرهنگ حق دور شدند و به پرستش بت‌های زنده و بیجان دچار شدند و اسیر فرهنگهای انحرافی و اختراعی گشتند و از همه ارزشها به ویژه نماز این فیض عظیم الهی بی بهره ماندند، زندگانشان در چاه مهلك بی‌نمازی افتادند و مردگانشان بدون بدرقه نماز دفن می‌شوند و یا به آتش می‌سوزانندشان.

ادریس و نماز

علامه مجلسی از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند: به هنگام ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن و در آن مکان مقدس نماز بگزار و حل مشکلات دینی و دنیائی‌ات را در آنجا از خدا بخواه، زیرا مسجد سهله خانه حضرت

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 334

ادریس است، انسان بزرگواری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن مکان پاك اقامه می‌کرد.

آری کسی که در آنجا دست نیاز به سوی بی‌نیاز بردارد بی‌پاسخ نمی‌ماند و در قیامت در کنار ادریس از مقام رفیعی برخوردار خواهد شد، و به سبب عبادت و اظهار نیازمندی در آن مسجد، از ناراحتی‌های دنیائی و شر دشمنان در پناه حق قرار خواهد گرفت. «1» طبرسی در تفسیر بسیار پر ارزش مجمع‌البیان می‌گوید: حضرت ادریس از قدیمی‌ترین پیامبران خدا و جد پدری نوح بوده است. «2» توجه داشته باشید که حضرت ادریس پیش از نوح می‌زیسته و فرهنگش همراه نماز

بوده و محل اقامه نمازش چنان با ارزش و دارای معنویت است که حضرت صادق (ع) دعای دعاکننده در آن مقام را مستجاب می‌داند.

نوح و نماز

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

پرستش خدای یکتا، و اخلاص ورزی به پیشگاه او، و بی‌همتا دانستن حضرتش که خدا فطرت آدمیان را بر آن قرار داده اصول آئین نوح بود.

پروردگار بزرگ از نوح و همه پیامبران پیمان گرفت که او را فرمان برند و از شرکت دوری جویند، و نیز خدای مهربان حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد. «3»

(1) - بحار ج 11، ص 280.

(2) - مجمع‌البیان ج 6، ص 518.

(3) - بحار ج 11، ص 331.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 335

ابراهیم و نماز

ابراهیم بزرگ که از او به عنوان بت‌شکن، قهرمان توحید، پدر پیامبران، اواد، حلیم، صالح، مخلص، مخلص، موحد، بینای به ملک و ملکوت یاد می‌شود، هنگامی که هاجر و نور چشمش اسماعیل را در حالی که شیرخوار بود در سرزمین بی‌آب و علف مکه نزدیک حرم امن گذاشت و قصد بازگشت به شام کرد به پیشگاه حق عرضه داشت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ... «1»

پروردگار را من برخی از فرزندانم را در درهای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم، پروردگار را برای این که نماز را برپا دارند.

او به نقل قرآن مجید درخواست‌های با ارزشی از خدا داشت از جمله:

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ: «2»

پروردگار را مرا برپا دارنده نماز قرارده و نیز ذریه و نسلم را توفیق اقامه نمازده و پروردگار دعام را بپذیر.

اسماعیل و نماز

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

(1) - ابراهیم، آیه 37.

(2) - ابراهیم، آیه 40.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 336

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ كَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا: «1»

و در این کتاب سرگذشت اسماعیل را یاد کن که او وفاکننده به وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

و همواره اهلش را به نماز و زکات فرمان می‌داد و نزد پروردگارش انسانی پسندیده بود.

اسحاق، یعقوب و نسل ابراهیم و نماز

در قرآن مجید در رابطه با این منابع کرامت آمده است:

وَّهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ: «2»

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطائی افزون به ابراهیم بخشیدیم، و همه را افرادی صالح و شایسته قرار دادیم، و آنان را پیشوایانی مقرر کردیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی نمودیم و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

شعیب و نماز

مردم مدین مردمی فاسد و طاغی و متجاوز به حقوق حق و خلق بودند، خدای مهربان شعیب را برای هدایت آنان مبعوث به رسالت کرد تا از گمراهی و

(1) - مریم، آیات 54 - 55.

(2) - انبیاء، آیات 72 - 73.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 337

ضلالت نجاتشان دهد، تعالیم ملکوتی آن حضرت به این صورت در قرآن مجید آمده است:

خدا را پرستید جز او معبودی نیست، اجناس پیمانه‌ای و کشیدنی را کم مردم نگذارید، من شما را در توانگری و نعمتی که بی نیاز کننده از کم فروشی است می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

اجناس پیمانه و ترازو را به عدل و انصاف کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را کم شمارتر و کم ارزش تر از آنچه که هست به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. «1» تعالیم شعیب ضامن خیر دنیا و آخرت مردم بود، ولی جامعه مدین در برابر شعیب و دل سوزی های او موضوع سختی گرفتند و نخواستند هدایت خدا را که به وسیله شعیب به آنان رسیده بود بپذیرند، و دست از هوا و شهوات و دنیا پرستی بردارند، و شگفت اینجاست که تعالیم

او را نتیجه نماز می دانستند، آیا به این حقیقت آگاهی داشتند که نماز باز دارنده نمازگزار از هر فحشا و منکری است؟! آنان به شعیب گفتند:

يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ:

ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم، یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم به راستی تو انسانی بردبار و راه یافته ای پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر صورت که بخواهیم بایستی؟!

(1) - هود، آیات 84 - 85.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 338

آری نماز رشد دهنده و هدایت گر و بازدارنده از فحشا و منکرات است ولی مردم دنیا پرست و غرق در شهوات نمی خواستند در چنین حصن حصینی وارد شوند و دایره حیات را با این دژ محکم و حصار مستحکم از شر شیاطین و خطرات هوای نفس محفوظ بدارند.

موسی و نماز

حضرت کلیم الله که از پیامبران اولوالعزم است مورد عنایت خاص حضرت حق بود.

یاد آن حضرت و اوصاف حمیده اش زیاد در قرآن مجید آمده است.

او زمانی که به هدایت حضرت حق در مسیر مدین به مصر به وادی سینا و منطقه طور رسید برای اولین بار طنین دلربای صدای معشوق را به این گونه شنید:

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: «1»

به یقین این منم پروردگارت، پس کفش خود را از پایت بیفکن، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

و من تو را به پیامبری برگزیدم پس به آنچه وحی می شود گوش فرا دار، همانا من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بندگی کن و نماز را به خاطر یاد من برپای دار.

(1) - طه، آیات 12-14.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 339

آری نمازی که همراه با شرایط ظاهری و باطنی اقامه شود یاد حضرت محبوب را در دل زنده می سازد و حاکمیت آن یاد را در اعمال و خلاق می گسترانند، و امنیتی همه جانبه در قلب ایجاد می نماید و آدمی را در حصار حفظ حق می برد و نهایتاً سعادت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می آورد.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: «1»

بدانید با یاد خدا دلها آرامش و امنیت یابد.

چون امنیت واقعی به وسیله نماز و از برکت این عبادت به درگاه بی نیاز حکومتش را در عرش قلب برقرار کرد، به هنگام مرگ و سفر به آخرت، دارنده قلب مطمئن مخاطب به خطاب حضرت حق می شود و در چنین حالتی مردن برای انسان از غسل شیرین تر می گردد:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ: «2»

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته به سوی پروردگارت در حالی که از او خوشنودی و او هم از تو خوشنود است بازگردد، پس در میان بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو.

لقمان و نماز

آن بزرگ مرد الهی که بر اثر تزکیه نفس و جهاد اکبر و اجتناب از هر گناه و عمل بیهوده‌ای از جانب حق به مقام با عظمت حکمت نائل آمد در سفارش‌های پر ارزشش به فرزندش فرمود:

(1) - رعد، آیه 28.

(2) - فجر، آیات 27 - 30.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 340

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: «1»

پسرم نماز را بر پا دار، و مردم را به کار پسندیده وادار، و از کار زشت باز دار که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

داود و نماز

علامه مجلسی محدث کم نظیر شیعه در توضیح آیاتی که در رابطه با زندگی با برکت داود است، روایاتی درباره فضائل و محاسن و کثرت عبادات و مناجات داود به خصوص علاقه شدیدی که آن انسان ملکوتی به نماز داشت نقل می‌کند: آن حضرت در خانه‌اش محراب‌های متعددی قرار داده بود تا در جای جای خانه‌اش اقامه نماز کند.

او اوقاتش را به چهار بخش تقسیم کرده بود: روزی را برای حل مشکلات مردم، وقتی را برای زن و فرزند، زمانی را برای دعا و مناجات در دل کوهها و کنار دریا، و ایامی را برای انس با محبوب در خلوت منزل و در کنار محراب عبادت. حضرت صادق (ع) می‌فرماید: در حالی که در محراب عبادتش مشغول نماز بود، خدای مهربان با وی سخن می‌گفت.

«2»

سلیمان و نماز

علامه مجلسی از کتاب با ارزش ارشاد دیلمی روایت می‌کند:

(1) - لقمان، آیه 17.

(2) - بحار ج 14، ص 20.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 341

لباس سلیمان لباسی بس عادی بود، در حالی که سلطنت و حکومت و ثروتی که در اختیار داشت، برای احدی از گذشتگان و آیندگان مقرر نشد.

او شب‌هایش را با نماز به صبح می‌رساند در حالی که هم چون چشمه بهاری از دیده اشک می‌ریخت، آن حضرت اداره امور معاشش را از طریق بازوی خود تأمین می‌کرد.

یونس و نماز

آن بنده صالح حق سال‌ها ملت نینوا را به عبادت خدا و دست برداشتن از بت پرستی و شرك و گناه دعوت کرد، ولی مردم در برابر دعوتش به تکبر برخاستند و با او از هر دری مخالفت کردند، تا جائی که آن حضرت را از هدایت خود ناامید ساختند و آن جناب در پیشگاه حق برای هلاک شدن مردم نفرین کرد، سپس آنان را رها نموده به جائی رفت که به او دسترسی نداشته باشند.

چون به منطقه بازگشت زندگی مردم را همانند پیش از نفرین کردنش عادی یافت، معلوم شد جامعه نینوا توبه کرده و عذاب را دفع نموده و به زندگی پاک و حیات معقولی بازگشته‌اند.

یونس با خشم و غضب منطقه را ترك کرد و نهایتاً در میان امواج دریا به کام نهنگ انداخته شد، حضرت حق سبب نجاتش را از آن زندان که احدی توان یافتن آن را نداشت چنین بیان می‌کند:

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: «1»

(1) - صفات، آیات 143 - 144.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 342

پس اگر او از تسبیح کنندگان نبود، بی تردید تا روزی که مردم برانگیخته می شوند در شکم ماهی میماند.

مجمع البیان از قول مفسر معروف قتاده نقل می کند که منظور از تسبیح یونس که عامل نجاتش شده نماز بود. «1»

زکریا و نماز

قرآن مجید درباره نماز زکریا می فرماید:

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ: «2»

در آنجا بود که زکریا با دیدن کرامت و عظمت مریم، پروردگار خود را خواند که پروردگارا مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ندا دادند: خدا تو را به یحیی مژده می دهد در حالی که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا یعنی مسیح است، یحیی سرور و پیشوا و بر اساس زهد و حیا حافظ خود از مشتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

عیسی و نماز

(1) - مجمع البیان ج 8، ص 459.

(2) - آل عمران، آیات 38 - 39.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 343

داستان عیسی و مادرش مریم که دارای مقام عصمت و طهارت است از شگفتی‌های قدرت و عظمت خداست.

خدای مهربان برای نشان دادن قدرت خود و برای عبرت دیگران و در جهت هدایت امت‌ها به طور مکرر به داستان با عظمت این پسر و مادرش در قرآن اشاره فرموده است.

از عجایب زندگی عیسی سخن گفتنش در گهواره پس از ساعاتی چند از ولادت اوست، که در آن گفتار حقایق و معارف الهیه را برای مردم بازگو کرد و به ویژه حقیقت توجه داد که خدا مرا به نماز سفارش کرده است:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا: «1»

بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب آسمانی عطا شده، و به شرف نبوت آراسته‌ام و هر کجا باشم برای جهانیان مایه برکت و سودم، خدا من را تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

پیامبر اسلام و نماز

نماز در شریعت محمدی از ارکان اسلام، و اساس دین، و عمود آئین، و معراج مؤمن، و نور عبد در دنیا و آخرت است. مسائل و شرایطی که در باب نماز در این شریعت کامل، و آئین جامع مطرح است در هیچ فرهنگی مطرح نبوده و نیست.

(1) - مریم، آیات 30 - 31.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 344

نماز در اسلام محمدی حقیقتی جامع و واقعی کامل است، که در پرتو آن، انسان به آداب ملکوتی، و اخلاق الهی مؤدب می‌شود، و به وسیله آن طریق رشد و کمال و عرفان و مسیر حق و حقیقت و محبت را می‌پیماید.

نماز در آئین احمدی بال پر قدرتی است که اگر با شرایط ویژه‌اش اقامه شود، انسان را تا مقام قرب و وصال محبوب ابدی و معشوق سرمدی پرواز می‌دهد.

عارفان عاشق و واصلان کامل می گویند: نماز معجونی است که شارع حکیم آن را ترتیب داده و به لطف عمیمش ترکیب نموده است.

مشخص است که هر جزء آن مبتنی بر حکمتی، و مقتضی سری و مصلحتی است، و هویدا و مبرهن است که افضل اعمال بنی آدم سجده کردن است، چنان که صریح اخبار و صحیح اعتبار بر آن ناطق و شاهد است.

صادق از آن که اعضای هفتگانه را در آن حال نمازگزار از بر خاک گذارد، و مجمع النورین را که اشرف جوارح است بر زمین مالد و به زبان نیاز به درگاه کریم کارساز بنده نواز نالد.

در حدیثی بسیار مهم از قول رسول خدا (علیهما السلام) آمده است:

«انما العلم ثلاثة: آیه محکمة، او فریضة عادله، او سنته قائمة:»¹

آیت محکمه تفسیر به توحید و معرفه الله شده، و فریضة عادله به اخلاق و تزکیه نفس معناگشته و سنت قائمه به فروع شریعت محمدی تبیین شده است.

نماز معجونی است که اجزاء آن از این سه علم ترکیب گشته و جامعه‌ای است که از این سه رشته دوخته شده، و حقه‌ای است که در آن این سه گوهر

(1) - کافی ج 1، ص 24.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 345

نفیس اندوخته گشته، و صدفی است که این سه لؤلؤ نایاب در آن تعبیه شده و منبعی است که این سه چشمه از آن منفجر گردد.

اما اشتغال نماز بر توحید از آن است که افتتاح نماز با تکبیره الاحرام است و مفهوم تکبیر توحید ذات و نفی صفات است، و بلند کردن انگشتان دهگانه هر کدامش دلیل و نشانه‌ای بر صفات جمالیه و جلالیه است.

انسان ضرورت دارد به هنگام راه یافتن به نماز متوجه این معانی بلند آسانی و مفاهیم عرفانی ملکوتی باشد.

اما اشتمال نماز بر تزکیه اخلاق به این است که طهارت بر دو نوع است:

طهارت ظاهر از خبائث و احداث، و طهارت باطن از ذمائم اخلاق، و چنان که تطهیر ظاهر شرط صحت نماز است، هم چنان تطهیر باطن نیز شرط قبولی این عبادت الهیه است.

و اشتمال نماز بر سنت قائمه از این جهت است که نماز اشرف عبادات و افضل طاعات و در فروع شریعت هیچ عملی با آن برابری نمی کند.

آری نماز اسلام محمدی سرا پا آداب الهی و مسایل تربیتی و حقایق ملکوتی و واقعیات آسمانی است.

نماز زکات بدن و عمر است

برای هر چیزی زکاتی است، زکات مال دستگیری از فقیران است، زکات آبرو و مقام یاری دادن به ضعیفان است، زکات آواز خوش خواندن قرآن است، زکات زبان نصیحت مسلمانان است، زکات خانه پذیرائی از مهمان است، و گوهر گرانمایه و گران بهای عمر که نفیس ترین متاع و بهترین سرمایه است زکاتش هزینه کردن آن در طاعات و عبادات و دعا و مناجات با قاضی الحاجات است، و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 346

نماز که اشرف ثنوبات و افضل قربات است باید به عنوان زکات عمر و بدن به حساب آید و در اوقات معینش پرداخته شود.

پس عبد چون عازم حرم کبریا و متوجه عالم بالا گردد باید قلب او که فرمان فرمای مملکت وجود وی است اول پیش به ایستد و تمام اعضا و جوارح و حواس باطنه و ظاهره با همه رگها و استخوانها که همه زیر دست و رعیت اویند به قلب اقتدا کنند و او را متابعت نمایند.

چون عبد در حال نماز چنین کند و به خضوع و خشوع رو به درگاه حضرت رب العالمین نماید گوهر گران بهای عمر خود را زکات داده و هر حق لازمی را به مستحقش رسانیده، چه این که حق امام و مقام ما فوق امامت و حق رعیت پیروی و متابعت است. «1»

نماز در روایات

بدون تردید در میان عبادات و مسائل معنوی و ملکوتی، نماز از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

به اندازه‌ای که به نماز سفارش شده به چیزی سفارش نشده است. نماز سفارش حضرت حق، و پیامبران، و امامان و عارفان و ناصحان و حکیمان است.

کتابی از کتابهای آسمانی حق خالی از آیات مربوط به نماز نیست.

از مسائل و مطالب بسیار مهم کتابهای عرفانی، و اخلاقی به ویژه مجموعه‌های حدیث نماز است.

(1) - اسراء الصلاة تهرانی 36.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 347

معارف الهی انسان بینماز را انسان نمیدانند، و هر بینمازی را مستحق عذاب ابد و محروم از رحمت و ممنوع از ورود در بهشت دانسته و بلکه بینماز را موجودی پست و وجودی تهیدست و تیره بختی بیچاره به حساب می‌آوردند.

نماز در عرصه زندگی و حیات انسان به اندازه‌ای ارزش دارد که اولیاء الهی برای يك لحظه از آن غافل نبودند، و به هر صورت که ممکن بود دیگران را هم به این عبادت پرارزش ملکوتی تشویق میکردند.

نماز با این که به افراد غیر مکلف واجب نیست ولی به سبب ارزش و اهمیتی که دارد امامان معصوم فرمان میدادند که فرزندان‌شان را از شش و هفت سالگی به نماز وا دارند و آنان را برای حرکت در این سفر معنوی تشویق نمائید.

عن معاوية بن وهب قال سألت ابا عبد الله (ع) فی کم یؤخذ الصبی بالصلاة فقال: فیما بین سبع سنین و ست سنین: «1» معادیة بن وهب که از بزرگان از اصحاب حضرت صادق (ع) است میگوید: از امام هشتم پرسیدم در چه زمانی کودک را به نماز توجه دهند؟ حضرت فرمود میان هفت و شش سالگی.

«عن محمد بن مسلم عن أحدهما في الصبي متى يصلي قال: إذا عقل الصلاة قلت: متى يعقل الصلاة و تحب عليه؟ قال: ست سنين:» «2»

محمد بن مسلم از یکی از دو امام یا حضرت باقر یا حضرت صادق (ع) درباره کودک روایت میکند که چه زمانی نماز بخواند، حضرت میفرماید هنگامی که نماز

(1) - وسائل ج 3، ص 12.

(2) - وسائل ج 3، ص 12.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 348

را درک کند، میپرسد چه زمانی نماز را میفهمد تا خواندنش بر او لازم باشد؟ حضرت میفرماید: در شش سالگی.

«عن الحلبي عن أبي عبد الله (ع) عن أبيه قال: أنا نأمر صبياننا بالصلاة إذا كانوا بنى خمس سنين، فأمرنا صبيانكم بالصلاة إذا كانوا بنى سبع سنين:» «1»

حلبی که از روایان بزرگوار شیعه است از امام صادق نقل می کند که حضرت از پدر بزرگوارشان روایت می کنند که ما فرزندانمان را در سن پنج سالگی به نماز وادار می کنیم، پس شما آنان را در سن شش سالگی وادار نمائید.

ارزش نماز و گناه سبک شمردن آن

ابن عباس به نقل صدوق از رسول خدا روایت می کند:

خدا را فرشته ای است به نام سخائیل که در کنار هر نمازی از خداوند برای نمازگزاران برات می گیرد.

هنگامی که مؤمنان شب را به پایان می برند و برمی خیزند و وضو می گیرند و نماز صبح را به جای می آورند برای آنان از خدا براتی می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الباقي، عبادى و امائى فى حرزى جعلتكم، و فى حفظى و تحت كنفى صيرتكم و عزتى لاخذلتكم و انتم مغفور لكم ذنوبكم الى الظهر:»

من خدای پاینده‌ام، بندگانم و کنیزانم شما را در حصار استوارم قرار دادم، و در حفظ و حراستم بردم، به عزتم سوگند شما را و انمی گذارم، گناهانتان تا ظهر مورد مغفرت است.

(1) - وسائل ج 3، ص 12.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 349

چون ظهر شود و به وضو و نماز برخیزند برائت دوم را از خدا برای آنان می‌گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله القادر، عبادى و امائى بدلت سيااتكم حسنات و غفرت لكم السيئات و احللتكم برضاى عنكم دارالجلال:»

من خدای توانایم، بندگانم و کنیزانم، زشتی‌هایتان را به خوبی‌ها تبدیل کردم، گناهانتان را آمرزیدم و به خاطر خوشنودی‌ام از شما، شما را به خانه جلال وارد نمودم.

و چون به وضو و نماز عصر اقدام کننده برائت سوم را از خدا برای آنان می‌گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجليل جل ذكرى، و عظم سلطاني، عبيدى و امائى حرکت ابدانكم على النار، و اسكنتكم مساكن الابرار، و دفعت عنكم برحمتى شر الاشرار:»

من خدای بزرگم، و ذکرم بزرگ است، و سلطنتم عظیم است، بندگانم و کنیزانم، بدن‌هایتان را بر آتش دوزخ حرام کردم، و شما را در مسکن‌های نیکان مسکن دادم، و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم.

و چون وقت مغرب شود و به وضو و نماز برخیزند برائت چهارم را برای آنان می‌گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجبار الكبير المتعال عبيدى و امائى صعد ملائكتى من عندكم بالرضا و حق على ان ارضيكم واعطيكم يوم القيامة منيتكم:»

من خدای جبران کننده بزرگ و برترم، بندگانم و کنیزانم فرشتگانم از نزد شما با خوشنودی رضا صعود کردند، بر عهده من است که شما را خوشنود کنم، و روز قیامت همه خواسته‌های شما را به شما عطا کنم.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 350

و هنگامی که وقت عشا برسد و به وضو و نماز اقدام کنند برائت پنجم را از خدا برای آنان می‌گیرد که بر آن نوشته شده:

«انی انا الله لا اله غیرى ولا رب سواى عبادى وامائى فى بیوتکم تطهرتم، والى بیوتى مشیتم وفى ذکرى خضتم و حقى عرفتم و فرائضى اديتم اشهدک یا سخائیل و سائر ملائکتى انى قد رضیت عنهم.»

منحصراً خدای بر حق بر منم، معبودی جز من نیست، پروردگاری غیر من وجود ندارد، بندگانم و کنیزانم در خانه‌هایتان وضو گرفتید، و به سوی خانه‌هایم مساجد رفتید و در یادم افتادید، و حقم را شناختید و واجباتم را ادا کردید یا سخائیل و دیگر فرشتگان شاهد باشید از همه اینان راضی و خوشنود شدم. «1» حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«یؤتی بشیخ یوم القيامة فیدفع الیه کتابه ظاهره مما یلی الناس لا یری الا مساوی فیطول ذلک علیه فیقول: یا رب أتامرتني الى النار فیقول الجبار جل جلاله یا شیخ انا استحي ان اعذبک و قد کنت تصلى فی دار الدنيا، اذهبوا بعبدى الى الجنة.» «2»

پیرمردی را در قیامت می‌آورند، پرونده‌اش را به دستش می‌دهند، ظاهر پرونده اموری است که مردم آن را دنبال می‌کنند و جز گناهان و بدی‌ها در آن دیده نمی‌شود، کار بر او طولانی می‌شود، می‌گوید خدا مرا به رفتن به دوزخ فرمان

(1) - امالی صدوق، 41-42. بحار، ج 82، ص 203.

(2) - خصال، ج 2، ص 115.

می‌دهی؟ خدای جبار می‌گوید: پیرمرد من حیا می‌کنم تو را عذاب کنم در حالی که در دنیا نماز می‌خواندی، فرشتگانم بنده مرا به بهشت ببرید.

عبدالعظیم حسنی از حضرت عسگری روایت می‌کند که خدا با موسی بن عمران سخن گفت، موسی پرسید معبودا پاداش کسی که نمازهایش را به وقت معینش می‌خواند چیست؟ حضرت حق فرمود:

«اعطيته سؤله و ابیحه جنتی:» «1»

خواسته‌هایش را به او عطا می‌کنم، و بهشت را برای او حلال و مباح می‌نمایم.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

مردی ثقفی به محضر پیامبر آمد و از آن حضرت از پاداشی که برای خواندن نمازش مقرر شده پرسید، حضرت فرمود:

«إذا قمت إلى الصلاة وتوجهت و قرأت أم الكتاب و ما تيسر من السور ثم ركعت فاقمت ركوعها وسجودها وتشهدت وسلمت غفر كل ذنب فيما بينك وبين الصلاة التي قدمتها إلى الصلاة المؤخرة فهذا لك في صلاتك:» «2»

هنگامی که برای نماز برخاستی، و روی به قبله آوردی و سوره فاتحه و به دنبالش هر سوره‌ای که میسر بود خواندی، آنگاه به رکوع و سجود در آمدی و آن را تمام کردی و تشهد و سلام را به جای آوردی هر گناهی که میان تو و نماز ادا شده تا نماز بعدی قرار دارد آمرزیده می‌شود، این است پاداش تو به خاطر نمازی که خواندی.

(1) - بحار، ج 82، ص 204، ح 5.

(2) - امالی صدوق، 125.

«يُؤْتِي بَعْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِيَسْتَلْهُ حَسَنَةً فَيَقَالَ لَهُ: اذْكُرُوا تَذَكَّرْ هَلْ لَكَ مِنْ حَسَنَةٍ قَالَ فَيَتَذَكَّرُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا بِي حَسَنَةٍ إِلَّا أَنْ فُلَانًا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ مَرَّرَنِي فَطَلَبْتُ مِنْهُ مَاءً فَأَعْطَانِي مَاءً فَتَوَضَّعْتُ بِهِ وَصَلَيْتُ لَكَ قَالَ: فَيَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: قَدْ غَفَرْتُ لَكَ ادْخُلُوا عَبْدِي الْجَنَّةَ:» ¹

شخصی را در قیامت می آورند که برای او حسنه ای نیست، به او می گویند یاد کن یا به خاطر آر که آیا حسنه ای برای تو هست؟ پس به خاطر می آورد و می گوید پروردگارم برای من حسنه ای نیست مگر این که فلان بنده مؤمن روزی بر من گذشت، من از او درخواست آب کردم، او هم به من آب داد، من با آن آب وضو گرفتم و برای تو نماز خواندم، خدا می فرماید تو را آمرزیدم، ای فرشتگان بنده ام را وارد بهشت کنید.

«عَنْ النَّبِيِّ (عليهما السلام) قَالَ: أَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ:» ²

از رسول خدا روایت شده: یقیناً محبوب ترین اعمال به سوی خدا، نماز و نیکی و جهاد است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که پیامبر فرمود:

«مَنْ أَدَّى فَرِيضَةَ فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ:» ³

کسی که واجبی را انجام دهد، برای او نزد خدا دعای مستجاب مقرر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

(1) - خصال، ج 1، ص 15.

(2) - بحار، ج 82، ص 206، ح 10.

(3) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 28.

«اما والله انکم لعلى دين الله و ملائکته فاعینونا على ذلك بورع و اجتهد، علیکم بالصلاة و العبادۃ، علیکم بالورع:»

«1»

آگاه باشید به خدا سوگند شما شیعه بر دین خدا و فرشتگانش هستید، پس ما را بر حفظ این دین به پاکدامنی و کوشش مثبت کمک کنید، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد به پاکدامنی.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که حضرت فرمود:

«أوصیکم بالصلاة و حفظها فانها خیرالعمل و هی عمود دینکم:» «2»

شما را به نماز و مواظبت و حفظ آن سفارش می کنم، زیرا نماز بهترین عمل و ستون و پایه دین شماست.

از رسول خدا روایت شده:

«حب الی من دیناکم: النساء و الطیب و جعل قرۃ عینی فی الصلاة:» «3»

از دنیای شما سه چیز محبوب من است: زنان، بوی خوش، و دل خوشی ام را در نماز قرار داده اند.

در توضیح این روایت گفته شده که مراد پیامبر این است که سه لذت مشروع محبوب من است، ازدواج، بوی خوش، نماز یا نماز نمازگزار ازدواج کرده و نماز نمازگزاری که عطر استعمال نموده نمازی افضل از نماز دیگران است.

ادریس قمی می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم:

الباقیات الصالحات* که در قرآن آمده چیست؟ حضرت فرمود:

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 31.

(2) - بحار، ج 82، ص 209، ح 20.

(3) - بحار، ج 82، ص 211.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 354

«هي الصلاة فحافظوا عليها:» «1»

الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ* نماز است، بر نماز محافظت کنید.

پیامبر فرمود:

«اول ما ينظر في عمل العبد في يوم القيامة في صلاته فان قبلت نظر في غيرها و ان لم تقبل لم ينظر في عمله بشيء:» «2»

به اول چیزی که از اعمال عبد در قیامت نظر می شود نماز اوست، اگر پذیرفته شود به دیگر اعمالش نظر می شود، اگر پذیرفته نشود به چیزی از عملش نمی نگرند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«صلاة فريضة خير من عشرين حجة و حجة خير من بيت مملو ذهباً يتصدق منه حتى يفنى او حتى لا يبقى منه شيء:» «3»

يك نماز واجب از بیست حج بهتر است و يك حج بهتر است از خانه‌ای که پر از طلا باشد، از آن صدقه دهند تا پایان یابد یا چیزی از آن نماند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«لا تنهون بصلاتك فان النبي (عليهما السلام) قال عند موته: ليس مني من استخف بصلاته، ليس مني من شرب مسكراً لا يرد على الحوض لا والله:» «4»

(1) - تفسیر عیاشی ج 2، ص 327.

(2) - بحار ج 82، ص 227، ج 53.

(3) - کافی ج 3، ص 265. - تهذیب، ج 1، ص 203

(4) - وسائل ج 3، ص 15.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 355

نمازت را سبک مشمار، زیرا رسول خدا هنگام مرگش فرمود: هر کس نماز را سبک بشمارد از من نیست، هر کس شراب بنوشد از من نیست، به خدا قسم کنار حوض کوثر بر من وارد نمی شود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاة:» «1»

بی تردید شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

از پیامبر اسلام روایت شده است:

«لا تضیعو صلاتکم فان من ضیع صلاته حشر مع قارون و هامان و کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین:» «2»

نمازتان را ضایع نکنید، زیرا کسی که نمازش را ضایع کند با قارون و هامان محشور می شود، و بر خداست که او را با منافقان وارد دوزخ کند.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«اول ما یحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل سائر عمله و اذا ردت رد علیه سائر عمله:» «3»

اول چیزی که عبد را به آن محاسبه می کنند نماز است، اگر پذیرفته شود دیگر اعمال او پذیرفته می شود، و اگر مردود گردد دیگر اعمالش نیز مردود خواهد شد.

«عن ابی عبدالله (ع) قال: ان تارك الصلاة کافر:» «4»

از حضرت صادق (ع) روایت است: بی تردید بی نماز کافر است.

(1) - بحار ج 82، ص 235، ج 63.

(2) - وسائل ج 3، ص 19.

(3) - وسائل ج 3، ص 22.

(4) - وسائل ج 3، ص 29.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 356

حضرت صادق از پدرش امام باقر از جابر از رسول خدا روایت می کند:

«ما بین الکفر و الایمان الا ترک الصلاة:» «1»

میان کفر و ایمان جز ترک نماز چیزی نیست.

روایت بسیار مهمی از رسول خدا درباره بی نماز نقل شده که دانستنش برای همه لازم است:

هر کس نماز را ترک کند خدای متعال او را به پانزده عقوبت مبتلا کند، شش عقوبت در دنیا، و سه عقوبت نزدیک مرگ، و سه عقوبت در قبر و سه عقوبت در قیامت:

اما شش عقوبت در دنیا:

1. بی آبرو شود.

2. برکت از مالش برود.

3. عمر و ثروتش زیاد نگردد.

4. خوبی هایش قبول حق نشود.

5. دعایش به اجابت نرسد.

6. مشمول دعای صالحان نگردد.

اما سه عقوبت نزدیک مرگ:

1. سکرات مرگ بر او سخت شود.

2. گرسنه از دنیا برود.

3. تشنگی هرگز از او برطرف نگردد.

اما سه عقوبت در قبر:

(1) - وسائل ج 3، ص 29.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 357

1. با درد و غم قرین باشد.

2. در تاریکی محض بسر برد.

3. تا قیامت در عذاب باشد.

اما سه عقوبت در قیامت:

1. حساب بر او دشوار شود.

2. خدا دشمن وی گردد، و به او نظر رحمت نکنند، و او را عذاب دردناک رسد.

3. از قبر چون حیوان وارد قیامت شود و سپس با ذلت و خواری رهسپار دوزخ گردد.

در کتاب پر ارزش اسرار نماز علامه شیخ عبدالحسین تهرانی این روایات از مصادر عصمت و طهارت نقل شده است:

«الصلاة نور المؤمن، الصلاة نور، افضل الاعمال بعد الايمان الصلاة، الصلاة كفارات للخطاء، الصلاة معراج امتی، علم الايمان الصلاة:» «1»

نماز نور مؤمن است، نماز نور است، برترین عمل پس از ایمان نماز است، نماز کفاره گناهان است، نماز معراج امت من است، نشانه ایمان نماز است.

برای این که به بخشی از معانی و حقایق و اسرار نماز واقف شوید در جلد اول این تفسیر به شرح و توضیح سوره مبارکه حمد که از ارکان نماز است مراجعه کنید.

من علاقه داشتم بیش از این به روایات نماز و نکات بسیار مهمی که در آن روایت است بپردازم، ولی به نظرم رسید که شرح و توضیح نماز اثری در چند

(1) - اسرار الصلاة تهرانی، 24 - 29.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 358

جلد نیاز دارد، به این خاطر به همین مقدار که اشاره شد و برای درك عظمت نماز کافی است قناعت می کنم.

زکات

زکات پرداخت بخشی از درآمد زراعتی، طلا و نقره و چند نوع حیوان حلال گوشت و در معنای وسیع و گسترده اش هزینه کردن هر نعمتی از نعمت های مادی و معنوی در راه خداست.

پرداخت زکات فریضه ای از فرائض حق، و عبادتی از عبادات و موجب پاداش دنیائی و آخرتی، و امتناع از آن حرام و ترکش سبب نکال دنیا و آخرت و عذاب سخت قیامت و دلیل بر دنیا پرستی و بخل و حرص و آز است.

پرداخت زکات نموده‌نده مال، ترکیه کننده نفس از رذیلت بخل، و پاکسازی درون از گرایش اضافی به دنیا و مادیت و علت رفع گرفتاری گرفتاران و حل مشکل مستمندان، و برطرف کننده نیاز نیازمندان است.

ایستادگی در برابر این حکم واجب الهی، ایستادگی در برابر حق، و تکبر ورزی نسبت به خواسته خداست.

دارنده ثروت و کشاورز غنی، و دامدار متمکن باید نظری به خلقت و تحولات شگرفش بیندازد، و ببیند که همه موجودات از آنچه دارند و تولید می کنند کریمانه در اختیار همگان قرار می دهند و در این زمینه از خود بخلی نشان نمی دهند.

معادن زمین و کوهها سخاوتمندانه عناصر مورد نیاز بخصوص طلا و نقره را بیش از حد نیاز به بشر میپردازند، حیوانات حلال گوشت میلیون ها سال است با زاد و ولد خود سفره زندگی را اداره می کنند، و دانه ای نباتی و غلات به وفور خود را تسلیم انسان می کنند، و دیگر موجودات هم چون خورشید و ماه، و ابر و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 359

باران و باد وجودشان را هزینه آدمیان می نمایند، انسان مالدار و کشاورز محصول دار، و دامدار غنی باید از وضع کریمانه و کار سخاوتمندانه همه موجودات درس گرفته و او هم برای هماهنگی شدن با همه هستی، دست پرداختش را بدون گره زدن به ابرو، و مشتاقانه و عاشقانه باز کند و به هم نوعانش به فرمان خدا رسیدگی نماید و دل دردمندشان را بی منت شاد کند، و از این که توفیق انجام این فریضه قرآنی و حکم الهیه را پیدا کرده است. با همه وجود شکر و سپاس به درگاه خدا آورد.

پیامبر بزرگ اسلام و امامان معصوم در زمینه زکات روایات بسیار مهمی دارند که به بخشی از آن اشاره می شود.

زکات در روایات

از رسول الهی روایت شده:

«الزكاة فنطرة الاسلام فمن اداها جاز القنطرة و من منعها احتبس دوئها و هی تطفئ غضب الرب:» «1»

زکات پل اسلام است، کسی که آن را بپردازد از پل عبور کرده، و هر کس از پرداختش خودداری کند، خود را از عبور از آن محبوس و گرفتار نموده، زکات خشم حق را نسبت به زکات دهنده فرو می نشاند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«إذا اردت ان يثرى الله مالك فزكه:» «2»

اگر می‌خواهی ثروتت افزون شود زکات آن را بی‌چون و چرا بپرداز.

(1) - بحار ج 77، ص 405.

(2) - بحار ج 96، ص 23.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 360

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ان الله فرض على اغنيا الناس في اموالهم قدر الذى يسع فقرائهم فان ضاع الفقير، او اجهد او عرى فيما يمنع الغنى و ان الله عزوجل محاسب الاغنيا في ذلك يوم القيامة و معذبهم عذابا اليما:» «1»

بی‌تردید خدا بر ثروتمندان جامعه در اموالشان اندازه‌ای را که در زندگی نیازمندانشان گشایش ایجاد کند واجب نموده است، پس اگر تهیدستی تباه شود، یا به زحمت و مشقت افتد، یا برهنه بماند، بخاطر امتناع غنی از پرداخت حق آنان است، خداوند در قیامت ثروتمندان را در این زمینه حسابرسی می‌کند و آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

آنان که از کاهش مال به خاطر پرداخت زکات هراس دارند به این روایت که از حضرت مجتبی نقل شده توجه کنند:

«ما نقصت زكاة من مال قط:» «2»

زکات هرگز از مالی نکاسته.

حضرت صادق (ع) هشدار عجیبی به ثروتمندان داده، در سخن گهربارش می‌فرماید:

«ما ضاع مال في بر و لا بحر الا بتضييع الزكات، فحفظوا اموالكم بالزكاة:» «3»

هیچ ثروتی در خشکی و دریا تباه نشد مگر این که سببش ضایع کردن زکات بود، ثروت خود را با پرداخت زکات حفظ و حراست کنید.

(1) - بحار ج 96، ص 28.

(2) - بحار ج 96، ص 23.

(3) - بحار ج 69، ص 393.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 361

و نیز آن حضرت در رابطه با سنگینی گناه بخل ورزیدن از پرداخت زکات فرموده:

«إذا قام القائم اخذ مانع الزكاة فضرب عنقه:» «1»

هنگامی که حضرت مهدی (ع) ظهور کند و برای گسترش دین و عدالت قیام نماید، منع کننده زکات را می گیرد و گردنش را می زند.

امام ششم می فرماید:

«من منع قیراطا من الزكاة فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانياً:» «2»

کسی که قیراطی از زکات را نپردازد، باید بمیرد اگر خواست یهودی و اگر خواست نصرانی از دنیا برود:

زکات معنوی

در این زمینه روایات فوق العاده و مهمی از امیرمؤمنان (ع) در غررالحکم به مضامین زیر نقل شده است: «3»

«زكاة العلم نشرة:»

زکات دانش ترویج و نشر آن است.

«زكاة الجاه بذله»

زکات بزرگی و آبرومندی هزینه کردن آن در گره گشائی است.

«زكاة الجمال العفاف»

زکات زیبایی پاکدامنی و عفت است.

(1) - بحار ج 96، ص 21.

(2) - بحار ج 69، ص 20.

(3) - غررالحکم حرف زاء ص 424، 425.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 362

«زكاة القدرة الانصاف»

زکات قدرت به عدالت و انصاف رفتار کردن است.

«زكاة الظفر الاحسان»

زکات پیروزی نیکی بر اسیر و زبردست است.

«زكاة البدن الجهاد و الصيام»

زکات بدن نبرد در راه خدا و روزه گرفتن است.

«زكاة اليسار برّ الجيران و صلة الارحام»

زکات توانگری نیکی با همسایگان و صله ارحام است.

«زکات الصحة السعی فی طاعة الله:»

زکات تندرستی کوشیدن در طاعت خداست.

«زکاة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله:»

زکات دلاوری پیکار در راه خداست.

«زکات السلطان اغائة الملهوف:»

زکات حاکم کشور به فریاد رسیدن بیچاره است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«المعروف زکاة النعم، والشفاعة زکاة الجاه، والعمل زکاة الابدان، و العفو زکاة الظفر، و ما ادیت زکاته فهو مأمون السلب:»
«1»

زکات نعمت‌ها کارهای پسندیده، و زکات بزرگی و آبرومندی میانجیگری و شفاعت برای حل مشکل مردم، و زکات بدن‌ها عمل بر اساس طاعت خدا، و زکات پیروزی

(1) - بحار، ج 78، ص 268.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 363

عفو و گذشت است. و آنچه که زکاتش پراخت شود از تاراج و چپاول در امان است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«على كل جزء من اجزائك زكاة واجبه لله عزوجل بل على كل شعرة، بل على كل لحظة، فزكاة العين النظر لعبرة و الغض عن الشهوات و ما يضاھيها، و زكاة الاذن استماع العلم و الحكمة و القرآن» «1»

بر هر جزئی از اجزاء وجودت در راه خدا زکاتی واجب است بلکه برای هر مویت و بلکه برای هر لحظه‌ات، زکات چشم نگاه برای عبرت گرفتن، و فروپوشی از عوامل شهوات حرام و مانند آن است، و زکات گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن است.

عبادت دسته‌جمعی

از زیبایی‌های اسلام این است که دارای دو نوع عبادت است، عبادت در خلوت و عبادت در میان مردم و با مردم.

عبادت در خلوت که از بهترین عبادات، و دارای پاداشی عظیم و غیر قابل تصور است عبادت نیمه شب و تهجد در سحر و عبادت دور از انظار مردم است، عبادتی که جز خدا کسی آن را نمی‌بیند.

عبادت در میان مردم و با مردم مانند نماز جماعت، نماز جمعه و مناسک حج و پیکار در راه خدا، که آنها را هم چون عبادت‌های در خلوت میتوان خالصانه انجام داد.

اجتماع مردم هر محل و منطقه‌ای در مسجد آن محل و منطقه مطلوب خدا و پیامبر و امامان است.

(1) - بحار ج 96، ص 7.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 364

این اجتماع دارای آثار و برکات فراوانی است، برادران ایمانی و مؤمنان مشفق هر صبح و ظهر و مغرب در خانه خدا به زیارت یکدیگر نائل می‌گردند و از احوال همدیگر خبر می‌شوند و درد یکدیگر را به درمان می‌رسانند و مشکل یکدیگر را حل می‌کنند و کاستی‌ها و نواقص محل و منطقه را برطرف می‌نمایند و در يك صف واحد برای پیشانی سائیدن به پیشگاه حق وتواضع دسته جمعی و عبادت عاشقانه به امامت امامی عادل و باتقوا شرکت می‌کنند.

چنین جماعتی که یار و ناصر یکدیگرند و در صف واحد در عبادت و بندگی حق هستند مورد عنایت و نظر خدا، و عامل جذب رحمت حضرت ارحم الراحمین است.

روایات از طرفی به اجتماع و جمع شدن تشویق می کنند، و از طرف دیگر به تشکیل جماعت برای عبادت ترغیب می نمایند، به بخشی از هر دو دسته روایات برای آگاهی به ارزش اجتماع و جماعت اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده است:

«ایها الناس علیکم بالجماعة و ایاکم و الفرقة:» «1»

ای مردم شما را به اجتماع و با هم بودن سفارش می کنم و از تفرقه و دور افتادن از یکدیگر بر حذر می دارم.

«ید الله مع الجماعة، فاذا اشتد الشاذ منهم اختطفه الشیطان كما یختطف الذئب الشاة الشاذة من الغنم:» «2»

(1) - کنز العمال، 1031.

(2) - کنز العمال، ص 207.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 365

قدرت خدا با جماعت است، هر گاه یکی از آنان از جماعت جدا شود و تنها و فرد بماند شیطان او را می رباید، چنان که گرگ گوسپند تنها مانده از گله را می رباید.

«الجماعة رحمة و الفرقة عذاب:» «1»

جماعت مهر و رحمت و تفرقه عذاب است.

درباره نماز جماعت و حاضر شدن در آن و امتناع از حضور در نماز جماعت روایاتی از پیامبر و اهل بیت نقل شده است:

پیامبر فرمود:

«من صلى الخمس في جماعة فظنوا به خيراً» «2»

کسی که نماز پنج گانه را در جماعت بخواند به او گمان خیر برسد.

حضرت صادق فرموده:

«ان اناسا كانوا على عهد رسول الله فابطئوا عن الصلاة في المسجد فقال رسول الله ليوشك قوم يدعون للصلاة في المسجد ان نامر بخطب فيوضع على ابوابهم فتوقد عليهم نار فتحرق عليهم بيوتهم.» «3»

گروهی از مردم در زمان رسول خدا بودند که برای حضور در نماز جماعت در مسجد گندی می کردند، پیامبر فرمود قومی که نماز در مسجد را ترك کرده و جماعت را وا گذاشته اند نذيك است فرمان دهم هیزم درب خانه هایشان بگذارند و آتش برافروزند و خانه هایشان را به آتش بکشند!!

(1) - كنز العمال، 20242.

(2) - وسائل، ج 5، ص 371.

(3) - تهذيب، ج 3، ص 25.

تفسير حكيم، ج 2، ص: 366

«رفع الى امير المؤمنين (ع) بالكوفة ان قوماً جيران المسجد لا يشهدون الصلاة جماعة في المسجد فقال: ليحضرن معنا صلاتنا جماعة او ليتحولن ولا يجاورونا و لا نجاورهم.» «1»

در کوفه به امیرالمومنین گزارش رسید که گروهی همسایه مسجدند ولی در نماز جماعت حاضر نمی شوند، حضرت فرمود: باید با ما در نماز جماعت حاضر شوند یا تغییر مکان دهند که همسایه ما نباشند و ما هم همسایه آنان نباشیم.

حسنّت به اتفاق جهاد گرفت حجج جج

آری به اتفاق جهان میتوان گرفت ججج

تفسیر آیه 44

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را در ارتباط با انجام نیکی فراموش می‌کنید در حالی که کتاب تورات را که به شدت به نیکی دعوتتان کرده قرائت می‌کنید آیا (به وضع زیانبار و خطرناک خود) نمی‌اندیشید؟

شرح و توضیح

خطاب آیه شریفه در حقیقت به همه واعظان غیر متعظ و عالمان بی‌عمل است که دچار بیماری مهلك خود فراموشی‌اند.

(1) - تنبيه الخواطر، ص 331.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 367

انسانی که به خود توجه دارد به این معنا آگاه است که در عرصه‌گاه وجود مملوکی بیش نیست و جز حضرت ربّ‌العره مالکی و سرپرست و فرمانروائی ندارد.

این مملوکیت ذاتی اقتضا دارد که مملوک با همه وجودش در برابر مالک مسئول و مکلف باشد، و در انتخاب راه زندگی و منش و روش باید تسلیم مالک گردد، و مشتاقانه همه فرمان‌ها و دستورات حضرت او را اجرا نماید.

از عوارض بسیار بسیار زیانبار خود فراموشی بر طبل استقلال و استغنا و منیت کوبیدن است.

خود فراموش، به دیگران در برخی از امور توجه دارد، و شاید نسبت به هم نوع خود دلسوزی هم بنماید، ولی هرگز به خود توجه ندارد، و به نفع و زیان واقعی خود فکر نمی‌کند، بلکه در همه حالات و همه امور جز به منافع نامشروع و

شکم و شهوت توجهی نمی‌کند و در فضای تاریک خود فراموشی از خسارت‌ها و خطرات و زیان‌هایی که هجوم به او دارد غافل است.

خود فراموش محکوم فرهنگی مخلوط از کفر و شرک و نفاق است، و از دایره انسانیت بیرون قرار دارد، و وجودش موجب فساد و افساد و سدّ راه رشد و کمال دیگران است.

خود فراموش در جایگاه حکومت فرعون و در کنار ثروت قارون و در کنار دانش و علم بلعم باعور است.

خود فراموش عالم به علم کتاب، و دانای به احکام شرع، و همراه شده قاتل انسانیت، و هویت ملکوتی خویش به دست خویش است، هنگامی که از حضرت صادق درباره‌آیه **اتأمرون الناس بالبرو وتنسون انفسکم** پرسیدند حضرت فرمود:

«کالذابح نفسه»

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 368

خود فراموش، مانند کسی است که خودکشی می‌کند!

واعظان غیر متعظ

پیش از آن که به وضع عالمان یهود در زمینه دعوتشان به نیکی و نیکوکاری از مردم و بی‌توجهی به خودشان پرداخته شود، لازم است به این نکته بسیار مهم اشاره شود که لبه تیز توییخ و سرزنش در آیه شریفه اصل استوار و حکم حکیمانه امر به معروف نیست تا گفته شود: کسی که خود عمل کننده به معروف و آراسته به نیکی نیست حق امر به معروف ندارد، و اجرای این قانون الهی بر او واجب نیست و به عبارت دیگر معنای آیه این نیست که چون خود عمل نمی‌کنی پس چرا از دیگران دعوت به عمل می‌کنی، بلکه آیه کریمه به این معناست: که هنگامی که دیگران را به معروف می‌خوانی چرا خود آراسته به معروف نیستی، بنابراین کسی که عامل به معروف نیست، نباید امر به معروف را ترک کند، بلکه باید امر بمعروف کند ولی قبل از دیگران خودش باید عامل به معروف باشد.

از تفاسیر مهم و دیگر کتابها و روایات استفاده میشود که علمای یهود مردم را به ده حقیقت دعوت میکردند ولی خود آنان به خاطر هوا و هوسشان و به سبب فرهنگ پولپرستی و شهرت محوریشان عاری از آن ده حقیقت بودند.

1- از مردم دعوت میکردند که به آیات تورات مؤن باشند، و احکام خدا را که در آن کتاب آسمانی بیان شده عمل کنند ولی خود در باطنشان نه این که مؤمن به تورات نبودند، و احکام آن را اجرا نمیکردند بلکه بر کفر و تکذیب آن اصرار داشتند!!

2- پیش از بعثت پیامبر اسلام به همه یهود اعم از فقیر و غنی بیسواد و باسواد تأکید میکردند که چون محمد مبعوث به رسالت شد برای تأمین خیر دنیا و آخرشان و برای پیروزی بر دشمنانشان به او ایمان بیاورید، ولی هنگامی که

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 369

رسول اسلام ظهور کرد خودشان از ایمان آوردن به پیامبر امتناع کرده و در برابر حضرتش صف آرائی نموده و ایستادگی کردند.

3- به فقیران و تهیدستان یهود که از آنان منافی نصیب سردمداران علمای یهود نمی شد فرمان ایمان به پیامبر می دادند ولی حق را از ثروتمندان که بوسیله آنان جیب خود را پر می کردند و سفره شکم و شهوتشان را آباد نگاه می داشتند پنهان می داشتند و می گفتند و به باور آنان می دادند که این محمد پیامبر معرفی شده و تورات نیست!

4- مردم را به طاعت و عبادت خدا می خواندند، و آنان را تشویق به بندگی حق می نمودند ولی خودشان به ویژه در پنهان اهل معصیت و گناه بودند.

5- مردم را به راستی و درستی و صدق و صداقت می خواندند اما لجن دروغ و تهمت و افترا از سراسر وجود خودشان سرازیر بود.

6- مردم را به وفای به عهد، و داشتن تعهد، و عمل به پیمان و قرارداد دعوت می کردند، ولی خودشان در خیانت به عهد و پیمان و وفا نکردن به قرارداد اعم از قرارداد با خدا یا با مردم حرف اول را می زدند.

7- از مردم دعوت می کردند که قلباً و قولاً به حق اقرار کنند ولی خودشان منکر حق و تکذیب کننده آن بودند.

8- از مردم می خواستند که در هر کجا و در هر شرایطی نسبت به حق گواهی و شهادت دهند و از پنهان داشتن آن جداً پرهیزند ولی خودشان با همه وجود حق را کتمان می کردند.

9- مردم را به نماز که از ارکان دین موسی و از احکام تورات بود فرمان می دادند ولی خودشان یا نماز نمی خواندند یا اگر می خواندند نمازشان از روی ریا و نفاق بود که در حقیقت نمی توان چنین نمازی را نماز به حساب آورد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 370

10- از مردم می خواستند بخشی از اموالشان را به عنوان زکات، صدقه، انفاق بپردازند، و در کار خیر هزینه کنند، ولی خودشان از طرفی دچار حرص بودند و از طرف دیگر گرفتار بخل!

روایات مربوط به عالم بی عمل و واعظ غیر متعظ

از رسول خدا روایتی به دو صورت در مهمترین کتابهای تفسیر و حدیث در این زمینه نقل شده که یکی از آن دو روایت به این مضمون است:

«مررت لیلة اسری بی علی قوم تغرض سفاههم بمقاریض من نار فقلت من هؤلاء یا جبرئیل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتك یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم.» «1»

شی که مرا به معراج بردند به قومی گذشتم که با قیچی هائی از آتش لبهای آنان را می بریدند، به جبرئیل گفتم اینان کیستند؟

گفت واعظان و گویندگان امت، مردم را به نیکی دعوت می کردند ولی خود را از آراسته شدن به نیکی در ظلمت خود فراموشی داشتند.

و نیز از پیامبر اسلام روایت شده:

«یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار، فيقولون لهم ما ادخلکم النار و انما ادخلنا الله الجنة بفضل تأديکم و تعلیمکم قالوا: انا کنا نامر بالخير و لا نفعله.» «2»

(1) - کشف الاسرار ج 1، ص 171، و صورت دیگر روایت نورالثقلین ج 1، ص 63 حدیث 170.

(2) - کشف الاسرار ج 1، ص 171.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 371

گروهی از اهل بهشت به گروهی از اهل دوزخ نظر می کنند و به آنان می گویند: خدا ما را از برکت تأدیب و تعلیم شما وارد بهشت کرد، چه چیزی عامل ورود شما به دوزخ شد؟ پاسخ می دهند: ما همگان را به خیر و نیکی و طاعت و عبادت دعوت کردیم ولی خود به انجام آن برخاستیم!

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«من لم ينسلخ من هواجه، و لم يتخلص من آفات نفسه و شهواتها، و لم يهزم الشيطان و لم يدخل في كنف الله تعالى و توحیده و امان عصمته لا يصلح له الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم يكن بهذه الصفة فكلما اظهر امراً يكون حجة عليه و لا ينتفع الناس به قال الله تعالى أتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و يقال له: يا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسك و ارحيت عنه عنانك:» «1»

کسی که از خیالات فاسدی که بر درونش می گذرد کنده نشود، و از آفات نفس و خواسته های بی مهارش خلاصی نیابد، و شیطان را فراری ندهد، و در پناه خدای متعال و توحیدش و حصار حفظش وارد نگردد، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر در او نیست، زیرا وقتی انسان شایسته ای برای این کار نباشد هرگاه وارد این برنامه گردد حجتی بر ضد خود اوست.

و مردم از او بهره نمی برند، خدا می فرماید: آیا مردم را دعوت به نیکی می کنید ولی خود را در این زمینه فراموش می نمائید و به او گفته می شود:

ای خائن بندگانم را به چیزی دعوت می کنی که خود در این زمینه به خود خیانت ورزیدی، و زمام زندگی ات را از آن رها ساخته ای!!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 372

خثیمه می گوید حضرت باقر (ع) به من فرمود:

«ابلق شیعتنا ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره:» «1»

به شیعیان ما ابلاغ کن که در قیامت شدیدترین مردم از نظر حسرت و اندوه کسی است که عدالت را برای مردم وصف کرده ولی خود نسبت به دیگران ظلم و ستم نموده است.

حضرت صادق (ع) فرموده:

«من اشد الناس عذاباً يوم القيامة من وصف عدلا و عمل بغيره:» «2»

از میان مردم سخت ترین عذاب برای کسی است که عدل را برای مردم ستوده و خود به مردم ظلم و ستم کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) در روایت بسیار مهمی می فرماید:

«العلماء رجالان: رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج، و عالم تارك لعلمه فهذا هالك و ان اهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه، و ان اشد اهل النار ندامة و حسرة رجل دعا عبداً الى الله فاستجاب له و قبل منه فاطاع الله فادخله الله الجنة و ادخل الداعي النار بتركه علمه و ابتاعه الهوى و طول الامل اما ابتاع الهوى فيصد عن الحق، و طول الامل ينسى الآخرة:» «3»

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 63، حدیث 174.

(2) - نورالثقلین ج 1، ص 64، حدیث 176.

(3) - کافی، ج 1، ص 78.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 373

دانشمندان دو نفرند، دانشمندی که دانشش را بکار بسته پس او اهل نجات است، و عالمی که به علمش عمل ننموده پس او اهل هلاکت است، اهل دوزخ از بوی بسیار زننده عالم بی عمل پیوسته آزار می بینند، سخت ترین اهل دوزخ از نظر پشیمانی و اندوه کسی است که انسانی را به خدا دعوت نموده و او هم پذیرفته و به اطاعت از خدا اقدام کرده و خدایش او را به بهشت برده، و آن دعوت کننده را بخاطر این که به علمش عمل نکرده و پیرو هوای نفس بوده، و آرزوهای دور از دسترس بر او حکومت داشته به دوزخ انداخته، اما پیروی از هوا سدی در برابر حق است، و آرزوهای دور از دسترس فراموش دهنده آخرت است.

ابن عباس به علما و واعظان سفارش ارزنده ای دارد، «1» می گوید: اگر می خواهی از فضاحت و رسوائی در امان باشی سه آیه از قرآن را نسبت به کار و وظایف نصب العین خود قرار ده:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ «2»

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید.

لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ: «3»

چرا آنچه را می گوئید خود عمل نمی کنید.

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَىٰ مَا أَهَّاكُمْ عَنْهُ: «4»

شعیب به مردم مدین گفت: من نمی خواهم آنچه که شما را از آن نمی می کنم خود مرتکب شوم.

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 171.

(2) - بقره، آیه 44.

(3) - صف، آیه 2.

(4) - هود، آیه 88.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 374

أَفَلَا تَعْقِلُونَ:

گویا عالمان بی عمل و واعظان غیر متعظ در عین داشتن دانش از عقل و خرد و نهایتاً تعقل و اندیشه عاری و بی بهره اند.

در روایتی آمده:

«مر رسول الله بمجنون فقال ماله؟ فقيل انه مجنون فقال بل هو مصاب انما المجنون من أثر الدنيا على الآخرة:»¹

رسول خدا به دیوانه‌ای گذشت، فرمود: او را چه شده؟ گفتند: دیوانه است، فرمود نه حادثه‌ای ضربه زننده به روان به او رسیده، دیوانه فقط کسی است که دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت انتخاب کرده است!

علی (ع) فرمود:

«العقل من غلب هواه و لم يبيع آخرته بدنيه:»

خردمند کسی است که بر خواسته‌های بی مهارش پیروز است و آخرتش را به خاطر دنیایش نفروخته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«كمال العقل في ثلاث: التواضع لله، و حسن اليقين، والصمت الامن خير:»

کمال عقل در سه حقیقت است: فروتنی برای خدا، و یقین نیکو، و سکوت مگر در سخن مفید.

از آنجا که عالمان یهود، از هوا و هوس خود پیروی کردند، و در خیالات و اوهام خویش دست و پا می‌زدند، و آخرت را در برابر به دست آوردن اندکی از

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 375

مال دنیا فروختند، و در برابر حق فروتنی نکردند، و یقین به خدا و آخرت نداشتند، حضرت حق آنان را به جمله کوبنده **فَلَا تَعْقِلُونَ**: توبیخ و شماتت و سرزنش می کند، گویا می خواهد بگوید وجود شما از عقل و خرد خالی است که در عاقبت کارتان و کار آنان که با کتمان حق به گمراهی کشیدید تعقل نمی کنید، و زشتی اعمال خود را با اندیشه صحیح ارزیابی نمی نمائید، آری عالم بی عمل، و دانشمندی که به دانشش عمل نمی کند جاهل بی خرد است.

تفسیر آیه 45-46

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَاجِعُونَ

از صبر و نماز کمک و یاری بخواهید و یقیناً نماز جز بر کسانی که قلب فروتن دارند سنگین و دشوار است.

دارندگان قلب فروتن کسانی هستند که پیوسته به لقای پروردگارشان یقین دارند، و برای آنان قطعی است که به سوی او باز می گردند.

شرح و توضیح:

از این دو آیه شریفه چند مطلب مهم استفاده می شود:

یاری جستن از صبر و نماز، 2- خشوع مایه آسانی عبادت، 3- ملاقات رب و رجوع به او.

جریانات و حوادث حتمی در زندگی و کمک گرفتن از صبر و نماز برای برخورد سالم با آن جریانات.

سلسله مسائل و حقایق در زندگی انسان جریان می یابد که وقوعش جای هیچ شک و شبهه ندارد، این سلسله حقایق اقتضا می کنند که انسان برای غلبه و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 376

پیروزی بر آنها از صبر به معنای گسترده‌اش و از نماز در صورت تحقق دادن شرایطش یاری بجوید و به وسیله این دو بال پر قدرت خود را از تنگ‌ها، مضیق‌ها، کمبودها، مشکلات، سختی‌ها، رنج‌ها، طوفانها، حوادث، بلاها، مصائب که جریانات حتمی اتفاق افتادنی در زندگی است برباند و از خطرات دنیا که به قول لقمان حکیم دریائی عمیق است و ملت‌های زیادی در آن غرق شده‌اند به ساحل نجات برساند.

قلم اگر بخواهد به همه جریانات قابل اتفاق که در ارتباط با حیات انسان است اشاره کند مثنوی هفتاد من کاغذ شود بناچار به بخشی از آن مسائل از باب نمونه اشاره می‌شود باشد که توجه به آنها و راه نجات از گره‌های کورشان با یاری گرفتن از صبر و نماز، هدایت کننده ما به سوی عبادت عاشقانه و بندگی مشتاقانه گردد.

1- آفریده‌ای ناتوان

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: «1»

انسان از نظر مایه وجودی، و از جهت جسمی و از نظر حدود باطنی و ظرفیت ناتوان آفریده شده است.

2- آفریده‌ای عجول و شتاب‌زده

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ: «2»

مایه وجودی انسان از شتاب و عجله خلق شده، لذا بی‌توجه به عواقب بعضی از امور می‌خواهد عجلولانه و شتاب‌زده خود را در آن امور بیندازد و خیال می‌کند این عجله و شتاب برای او مفید است!

(1) - نساء، آیه 28.

(2) - انبیاء، آیه 37.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 377

3- آفریده‌ای حریص و بی‌تاب

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً: «1»

همانا انسان حریص بی‌تاب آفریده شده، چون آسیبی به او رسد بیتاب میشود، و هنگامی که خیر و خوشی و مال و ثروت به او میرسد بسیار نجیل و منع کننده میگردد.

4- آفریده‌ای در رنج و زحمت

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ: «2»

همانا ما انسان را غرق در رنج و زحمت آفریدیم.

5- آفریده‌ای همراه با قدرت اندک میان دو ناتوانی و پیری

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً ... «3»

خداست که شما را از ناتوانی آفرید، سپس بعد از ناتوانی نیرو داد آنگاه پس از نیرومندی ناتوانی و پیری قرار داد.

6- آفریده‌ای هدف بلاها

زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیل‌ها، رعد و برق‌های کوبنده و کشنده، آتش سوزی‌ها، از دست رفتن اموال و اولاد، بیماری‌های سخت، بلاهای غیر منتظره و ... واقعیاتی هستند که در کمین انسان‌اند و در معینش به انسان هجوم خواهند کرد.

(1) - معارج، آیات 21- 19.

(2) - بلد 4

(3) - روم 54

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 378

قحطی، خشکسالی، گرای، کمبود، کاستی‌ها، ورشکستگی مالی و روحی، غصه‌ها، اندوه‌ها، حسرت‌ها، پشیمانی‌ها، در کنار انسان قرار دارند و هر لحظه ممکن است گریبان شخصی، خانواده‌ای یا ملت و جامعه‌ای را بگیرد.

امیرالمومنین (ع) در طول خطبه‌های حکیمانه‌اش به وضع انسان و انواع گرفتاری‌ها که در راه زندگی او قرار دارد اشاره می‌کند:

با هر جرعه‌ای در گلو آبی جُستنی است، و با هر لقمه‌ای استخوانی گلوگیر، به نعمتی نمی‌رسید مگر این که نعمتی را از دست می‌دهید، و روزی از عمر به شما نمی‌دهند مگر این که روز دیگری از عمر نابود می‌شود، و مازادی در رزق برای او تازه نمی‌گردد مگر به تمام شدن آنچه قبلاً رزق او بوده، و اثری برایش به وجود نمی‌آید مگر آن که اثری دیگر از او بمیرد، و چیزی برای او تازه نمی‌شود، مگر آن که تازه‌ای از او کهنه شود، و خوشه و نهالی برای او برپا نمی‌گردد، مگر آن که درو شده‌ای از او ساقط شود، پدرانی که ما فرزندان آنان هستیم از دنیا رفتند، برای شاخه چه بقائی پس از رفتن ریشه‌اش وجود دارد؟ «1» ای دنیا زندگی کوتاه، بزرگیت اندک، و مرادت کوچک است وای از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت قیامت. «2» شما را از دنیا بر حذر می‌دارم، که ظاهرش شیرین و سرسبز می‌نماید، پوشیده به خواسته‌های بی‌مهار است، خود را با در دست بودنش محبوب کرده، و با موجودی اندکش جلب نظر می‌کند، خویش را با آرزوها آرایش و زینت داده، و با زیور غرور آراسته، شادی‌اش دوام ندارد، و از درد و اندوهش امانی نیست، در

(1) - خطبه، 145.

(2) - حکمت، 76.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 379

شدت فریبندگی و زیانباری است، در تغییر و زوال پذیری است، فنا شونده و نابود شدنی است، شکم باره‌ای هلاک کننده است.

احدی از دنیا شادمان نشد مگر این که گریه و اندوه به دنبالش فرستاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر این که با سختی و ناراحتی به او پشت کرد، و باران راحتی بر کسی نبارید مگر این که بار رگباری از بلا به او هجوم کرد، شایسته است که چون در روز روشن یار کسی شود، به هنگام شب به صورت ناشناس رخ نماید، اگر جانی از آن شیرین باشد، جانب دیگرش تلخ و وباخیز است کسی از خوشی اش برخوردار نشود مگر این که از بلاهایش رنج و سختی بیند، و شبی در امن و راحت در آن بسر نبرد مگر این که صبح بر بال خوف و بیم آن نشیند، هم خودش بسیار فریبنده است و هم آنچه در آن است، وجودش نابود شدنی است و هر که بر پشت آن زندگی می کند رو به نابودی است، جز تقوا در هیچ توشه و عنصر آن خیری نیست، آن که به اندک آن قناعت ورزید بسیاری از عوامل امنیت را به دست آورد، و هر که رو به انبوهش نمود بر اسباب هلاکت خود افزود و بی تردید آنچه به دست آرد به زودی از دستش برود.

بسا کسی که به دنیا تکیه داد و بر آن اعتماد کرد به ناگاه مزه ناگواری را به او چشانید، و بسا صاحب اطمینان به دنیا که ناگهان او را به خاک و خون در انداخت، چه بسیار صاحب مقامی که دنیا کوچکش کرد و آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به خواری و ذلت کشید، سلطنتش دست به دست می گردد.

عیشش تیره، خوشی اش ناگوار، شیرینش تلخ، طعامش سم و طنابش پوسیده است، زنده اش در معرض مرگ و تندرستش در مسیر بیماری و حکومتش بر باد،

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 380

و عزیزش مغلوب، و صاحب ثروت فراوانش بدبخت و گرفتار و همسایه اش در معرض غارت است. «1» انسان به حالت غرور و کبر از مدار حق گریخت، و بی باک و گمراه شد، با دلو هوا و هوس آب کشید، برای رسیدن به دنیا بسیار کوشید، در هر لذت و خوشی گام نهاد، هر چه به نظرش رسید انجام داد، احتمال این که به بلا و ناکامی دچار گردد نداد، و از هیچ گناهی پروا ننمود، پس در غفلت و گمراهی عمرش را پایان داد، و مدتی اندک در گناهانش به سر برد، در برابر نعمت های خدادادی سودی عاید خود ننمود، و به آنچه بر او واجب بود اعتنا نکرد، در اواخر طغیان و پیروی از هوا و خوشی و لذت، ناگواری های مرگ او را گرفت، پس حیرت زده و سرگردان شب را تا روز نخواید، آن هم با دردهای سخت و شدید، و بیماری های گوناگون که شدتش هنگام شب است، در حالی که برادری غم خوار، و پدری مهربان و همسری که از بی تابی ناله داشت و دختری که از اضطراب به سینه می کوبید در اطرافش بودند. «2» 7 - آفریده ای در معرض هجوم شیاطین

ریشه واصل شیاطین جنی و انسی ابلیس است که بخاطر اخلاق استکباری‌اش از درگاه حضرت حق به علت سجده نکردن بر آدم رانده شد و مورد ملامت و سرزنش و لعنت ابد حق قرار گرفت، و عذاب قیامت بر او قطعی شد، و این همه سبب کینه و دشمنی سخت او نسبت به آدم و فرزندان‌اش تا قیامت گشت و بر اثر این کینه و دشمنی به عزت خداوند سوگند یاد کرد که در راه انسان به کمین

(1) - خطبه، 110.

(2) - خطبه، 82.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 381

بنشینند و او را از صراط مستقیم منحرف نماید و با خود به عذاب ابد گرفتار کند و در این زمینه از یارانش و همکارانش و اسباب و ابزار مادی و آنچه در فریب دادن انسان کاربرد دارد کمک بگیرد.

قرآن هر شیطان جنی و انسی و هر ابلیس صفتی را دشمن آشکار و اغواکننده انسان می‌داند، و هشدار می‌دهد همانگونه که زمینه خروج پدران آدم را از بهشت فراهم کرد، می‌خواهد شما را هم از آن نعمت جاوید و عیش راضیه محروم نماید، و وسیله استحقاق شما را تا ابد به عذاب دوزخ که چیزی جز عصیان و فسق و فجور و گناه نیست مهیا کند.

او و قبیله‌اش با فریبکاری و وسوسه و جلوه دادن اعمال زشت در نظر شما، و آراستن دنیا و مال و منال و حکومتش در قلب شما زمینه انحراف از حق را فراهم می‌کند، و به تدریج شما را از یاد خدا و قیامت و عاقبت کار غافل می‌نماید، و حقایق را به فراموشی شما می‌دهد تا دنیا و آخرتشان بر باد رود و از سعادت امرز و فردا محروم شوید، و مهر شقاوت و علامت بدبختی برای همیشه به پیشانی شما زده شود، و از فیض و رحمت و عنایت حق محروم گردید.

کینه او پایان نمی‌پذیرد، وسوسه‌گری‌اش تمام نمی‌شود، خوی خناسی‌اش از میان نمی‌رود، هرگز با شما آشتی نمی‌کند، و دست از اغواگری‌اش بر نمی‌دارد، او شما را به سوی مادیات محض و شهوات حرام، و جمع کردن ثروت، و هزینه نمودن مال در معصیت، و غارت حق دیگران، و کبر و غرور و ریا و حرص و بخل تحریک می‌کند و نهایتاً کارش بریدن مردم از خدا و اضافه کردن مشتری برای دوزخ است.

از جمله خطرات بسیار سنگینی که ریشه در شیطنت شیاطین دارد، فرهنگ‌های مادی و بشر ساخته است، که محض ایستادن در برابر حق، و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 382

خاموش کردن چراغ هدایت و به بیراهه کشیدن انسان ساخته شده و به آنها رنگ و لعاب علمی داده‌اند تا بتواند جاذبه و دلربائی داشته و وارد مراکز علمی بخصوص دانشگاه‌ها شود و به جلب مشتری موفق گردد.

در این میان گاهی هم به وسیله فرعون‌ها و طاغوت‌ها و مکاتب مادیگری بر ضد اهل خدا و مؤمنان جنگ‌های سختی تحمیل می‌شود که با کشتار و خرابی و نابودی و برجا گذاردن هزاران زخمی و معلول و اسیر همراه است تا بدین وسیله روح ایمان و خداجوئی و بنیان فضیلت در هم بشکند و از شمار یاران و اصحاب حق کاسته شود و سفره هدایت بر چیده گردد، عمود و خیمه دین بشکند و راه انسان به سوی خدا مسدود گردد.

از طرفی هم انسان از باب رحمت خدا و لطف و کرامت او در معرض تکالیف و مسئولیت‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی است، که بر او واجب و لازم است برای تأمین سعادت دنیا و آخرتش در میان آن همه طوفان‌ها و بلاها و کشمکش‌ها و هجوم وساوس شیطانی، و جاذبه‌های پر قدرت مادی، و مصائب، و مشکلات و مضیقه‌ها به آنها عمل کند و اجازه ندهد تکلیفی از تکالیف از دستش برود و واجبی از واجبات از او فوت شود، و به ایمان و اعتقاد و اخلاقش ضربه وارد گردد.

آیا این موجود ضعیف و ناتوان و محدود که از طرفی در معرض انواع جاذبه‌های شیطانی و انواع مصائب و مشکلات و طوفان‌های سهمگین درونی و برونی است، و از طرف دیگر مکلف به تکالیف و مسئولیت‌های سنگین عملی و اخلاقی و انسانی است، برای این که بتواند آنگونه که باید باشد، و به صورتی که خدا می‌خواهد خیمه زندگی را بر پا کند، و در حیات طویه قرار گیرد نیاز به کمک ندارد؟

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 383

آیا می‌تواند بدون یاری گرفتن از منابع عظیم یاری دهنده راه سلامت و امنیت را ببیماید، و از میان این همه حوادث، و با داشتن بار سنگین مسئولیت خود را به قرب حق و لقای دوست برساند و به گونه‌ای زندگی کند که به وسیله او حقی از بین نرود، و ظلمی صورت نگیرد؟!

قطعا پاسخ این پرسش منفی است، بنابراین باید اقرار و اعتراف کرد و به این حقیقت اذعان نمود و قاطعانه گفت که: انسان با توجه به این که ناتوان و عاجز و حریص آفریده شده و در محاصره امواج سهمگینی از حوادث کمرشکن و بنیان برانداز است و از طرفی انواع مسئولیت‌ها و تکالیفی که آباد کننده دنیا و آخرت اوست بر عهده‌اش نهاده شده اگر بخواهد بار امانت را به منزل برساند و ضربه‌های حوادث سهمگین را از خیمه حیات دفع کند، و به کج راهه نیفتد، و فریب شیاطین را نخورد، و از هجوم فرهنگ‌های به ظاهر پر جاذبه در امان بماند و خالصانه و عاشقانه به مسئولیت‌هایش عمل کند باید از منابع یاری دهنده که پروردگارش از روی محبت و لطفی که به او دارد برایش مقرر نموده استعانت و یاری بجوید.

در میان منابع یاریدهنده صبر و استقامت که در حقیقت نگاه داشتن خویش در حوزه دین و پایداری برای اجرای دستورات حق و ایستادگی برای ترك همه محرمات، و مقاومت برای شکستن ضربه حوادث و درهم کوبیدن طوفانهاست و نماز که پیوند دهنده قلب و جان و روح و بدن با قدرت بینهایت، و لطف و رحمت و کرامت ازلی و ابدی است از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند، لذا در کتاب هدایتگرش به همه انسانها فرمان واجب و لازم می‌دهد که از این دو منبع ملکوتی و الهی که تراکمی از انرژیهای بسیار پر قدرت معنوی است در هر حالی و در هر شرایطی و در برابر هر حادثه و طوفان و دشمنی و در کوران جنگ‌هایی

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 384

که بر ضد شما برپا میشود استعانت جوئید و کمک بگیرید تا با یاری گرفتن از صبر و نماز قدرتی فوق العاده به دست آورید و ناتوانی شما جبران گردد، و ضعفتان از میان برود و در برابر هرگونه حادثه و انجام هرگونه تکلیف و مسئولیت قوی و مردانه و صادقانه و عاشقانه و بدون ذلت و شکست وارد میدان شوید.

اگر اتصال به صبر و نماز نباشد، و از این دو منبع قدرت یاری گرفته نشود، عوامل خطرناك نفسانی، و هوا و هوس، و عادات غیر منطقی، و حالات حیوانی، و عوامل پرجاذبه شهوت‌انگیز، و فریب کاری‌های شیاطین، و تحریکات جاذبه‌های مادی، و حکومت‌های فرعون، و دسایس و وساوس طاغوتی، و مشکلات و مصائب، و طوفان‌ها و بلاها مهار حکومت بر انسان را به جنگ می‌گیرند و این موجود ناتوان را چون پَر کاهی بازیچه خود قرار می‌دهند و سرش را از هر طرف و هر جهت به سنگ بدبختی و شقاوت می‌کوبند و قلبش را تبدیل به قلب حیوان، و روحش را تبدیل به روح شیاطانی می‌کنند و از او هیزمی خشك برای دوزخ می‌سازند.

این صبر و استقامت که در حدود صد و سه بار در آیات قرآن مجید آمده به معنای سکوت در برابر دشمن و تسلیم بودن در برابر حوادث و ناله از عمق جان نکشیدن و تقیه در برابر تخریب دشمنان چنان که گروهی ترسو و عافیت طلب پنداشته‌اند نیست، این صبر به معنای اراده‌پولادین، و ایستادگی مردانه، و مقاومت روحی و ایمانی و حفظ و نگاه داشتن خود در مدار دین و دینداری و تسلط بر هوای نفس، و آمال‌ها و آرزوهای غلط است و در حقیقت ایجاد سپری سخت و مقاومتی کوه صفت در برابر ضربه‌های مشکلات و حوادث و به ویژه هجوم

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 385

شهوات و معاصی و محرمات، و استقامت و پایداری و استواری برای پابرجا ماندن در حوزه طاعت و عبادت و بندگی خداست.

و این نماز که در بیشتر سوره‌های قرآن از آن یاد شده نه نمازی است که اکثر مردم با بی‌میلی و بدون رعایت شرایط ظاهری و باطنی می‌خوانند، بلکه نمازی است که شیطان از برابر نمازگزارش می‌گریزد، و به وسیله آن به شکست سختی دچار می‌شود، و نمازی است که قلب را آماده جلوه نور حق می‌کند و روح و نفس را از آلودگی‌ها پاک می‌نماید، و به خاطر این که صحیح اجرا شود مانع از تجاوز انسان به مال و حقوق مردم می‌شود، و انسان را در دایره نظم و انضباط قرار می‌دهد، و حالی عاشقانه و قدرتی ملکوتی، و اخلاقی پاک، و چهره‌ای آبرومند به انسان می‌بخشد.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. «1»

و نماز اقامه کن زیرا نماز انسان را از گناهان پنهان و آشکار و از کارهای زشت و اعمال ناپسند باز می‌دارد.

نمازگزاری که نمازش قدرت باز داشتن او را از فحشا و منکرات و از فسق و فجور و از تجاوز به حقوق دیگران ندارد باید یقین کند که نمازش نماز نیست بلکه بازی با الفاظ و حرکاتی بدنی است، نماز در صورتی نماز است که منبع یاری دهنده باشد و انسان بتواند به وسیله آن کسب قدرت و قوت کند تا در برابر هر فحشا و منکری بایستد و خود را نبازد، و صولت و حوادث و مشکلات و پیش آمدها را بشکند، و طوفان هوا و هوس و امیال و غرائز غیر معقول را بنشانند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 386

خشوع مایه آسانی عبادت

خشوع به معنای فروتنی و انکسار است که بیشتر در مورد قلب و صدا و درونی و دیده به کار می‌رود، و در حقیقت امری معنوی است که از توجه عمیق به حق و یاد قیامت و دادگاه‌هایش، و حسابرسی اعمال و دقیق بودن اوضاع آن روز به دست می‌آید.

آنان که چشم‌انداز عقل و فکر و ذهنشان محدود است، و دنیا و زرق و برقش چنان مشغولشان کرده که خود باخته شده‌اند، و دشمنان در برابر آنان بسیار پر قدرت و قوت جلوه دارند، و چراغ فطرتشان رو به خاموشی است، و باطنشان فرو رفته در ظلمت و تاریکی است، صبر و نماز بر دوش جانشان بسیار سنگین است، لذا از تحمل کردن این دو حقیقت عاجز و بخاطر این که از این دو برنامه احساس سنگینی می‌کند از این دو منبع انرژی فراری هستند، ولی صبر و نماز برای کسانی که در برابر خدا دلی خاشع و فروتن دارند بسیار سهل و آسان است لذا در همه پیش آمده و سختی‌ها و مشکلات و برای مصون ماندن از عوارض منفی هر پیش آمده از صبر و نماز کمک می‌گیرند.

نگاهی به روایات شده:

«الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر:» «1»

ایمان دو نیمه است، یک نیمه صبر و دیگر نیمه‌اش شکر است.

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده:

«الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد:» «2»

(1) - تفسیر ابوالفتوح ج 1، ص 168.

(2) - تفسیر ابوالفتوح ج 1، ص 168.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 387

صبر نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به بدن است.

از پیامبر اسلام نقل است:

«الصبر ثلاثة: فصبر على المصيبة و صبر على الطاعة، و صبر على المعصية:»¹

صبر سه بخش است: صبر در برابر مصیبت و صبر بر طاعت، و صبر بر معصیت.

از حضرت عسگری (ع) در تفسیر و تأویل آیه شریفه **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ** روایت شده:

«بالصبر عن الحرام على تأدية الامانات و بالصبر على الرياسات الباطلة على الاعتراف لمحمد بنبوته و لعلی بوصيته و استعينوا بالصبر على خدمتها و خدمة من يامرانكم بخدمته:»²

از ایستادگی و مقاومت بر حرام جهت ادای امانات حق و امانات مردم کمک و یاری بگیرید، و از صبر در برابر ریاست‌های باطل بر اعتراف و اقرار به نبوت محمد و ولایت علی یاری بخواهید، و از صبر و استقامت برای خدمت به پیامبر و امیرالمؤمنین و خدمت هر کس که آن دو شما را به خدمت کردن به او فرمان می‌دهند کمک بطلبید.

به خواست حضرت حق در شرح و توضیح آیه شریفه 155 سوره مبارکه بقره به طور مشروح در رابطه با صبر و استقامت و روایات مربوط به آن بحث لازم خواهد آمد.

از رسول خدا روایت شده:

(1) - درالمنثور ج 1، ص 159.

(2) - تفسیر برهان ج 1، ص 94.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 388

«كان الانبياء يفرعون اذا فزعوا الى الصلاة:» «1»

پیامبران هنگامی که دچار امور هولناک می شدند به نماز پناه می بردند.

«كان رسول الله اذا حَزَّ به امر فزع الى الصلاة:» «2»

هرگاه به پیامبر حادثه ای هولناک و ناخوشایند می رسید به نماز پناه می برد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«كان علي (ع) اذا اهاله شيء فزع قام الى الصلاة:»

علی (ع) اینگونه بود که هرگاه حادثه هولناک و حشتزائی به او هجوم می کرد، و مصیبت دردناکی به او می رسید به نماز پناه می برد.

در این زمینه در رابطه با امیرالمؤمنین (ع) چه شیرین و نیکوست که نظر میدی را که از بزرگترین علمای اهل سنت و مفسری چیره دست است در کشف الاسرارش ملاحظه کنید:

«علی (ع) در برخی از جنگ هائی که شرکت داشت تیری به پایش رسید آن گونه که پیکان در استخوانش جای گرفت، آنچه هنر جراحی به کار بردند تا تیر را از بدن حضرتش جدا کنند نشد، گفتند: تا گوشت و پوست برندارند، و استخوان نشکنند این پیکان بیرون نخواهد آمد.

بزرگان و فرزنداناش گفتند: اگر چنین است باید صبر کرد تا حضرت مولا وارد نماز شود، که ما وی را در نماز چنین بینیم که گوئی وی را از جهان خبر نیست!

(1) - درالمنثور ج 1، ص 163.

(2) - درالمنثور ج 1، ص 163.

صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد جراح و معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان را بیرون آورد و علی اندر نماز بر حال خود بود، چون سلام نماز باز داد گفت: درد من تخفیف یافته و آسان تر گشته گفتند پایت جراحی شد و ترا خبر نشد گفت: اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زیر گردد یا تیغ و سنان در من زنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نباشد.

و این بس عجیب نیست که تنزیل مجید خبر می دهد از زنان مصر که چون زلیخا را به دوستی یوسف ملامت کردند، زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند، و سرزنش و ملامت را به خودشان بازگرداند.

ایشان را بخواست و جایگاهی ساخت و آنان را به ترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی به دست راست و ترنجی به دست چپ داد، چنان که خدای جل و علا در آیه 31 سوره یوسف گفت:

وَ أَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا

چون آرام گرفتند یوسف را آراسته آورد و او را گفت برایشان بگذر، چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد همه دست های خود را بردند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بردن خود خبر نداشتند.

پس به حقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را، پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند، اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر نشود عجب نباشد و غریب نبود. «1»

(1) - کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 179.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 390

از حضرت صادق (ع) خطاب به مسمع که از یاران با کرامت حضرت بود روایت شده است:

«یا مسمع ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل مسجدہ فیرکع رکعتین فیدعو الله فیہما اما سمعت الله یقول: و استعینوا بالصبر و الصلوة:» **«1»**

ای مسمع چه چیزی شما را باز می دارد از این که هر گاه غمی از غم های دنیا به شما هجوم کند وضو بگیرد و به مسجد آید و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت رفع هم غم را از خدا بخواهد؟ آیا نشنیدی خدا می فرماید: از صبر و نماز کمک بخواهید و از این دو منبع قدرت و قوت یاری بطلبید.

ملاقات رب و رجوع به او

پیش از توضیح این جمله باید به این مسئله توجه داشت که لغت ظن در این آیه شریفه به نظر اکثر مفسران و اهل دل به معنای یقین است، دلیل بر این مطلب این است که خشوع از نشانه های مؤمن شمرده شده:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ: **«2»**

و مؤمن کسی است که در آیات قرآن مجید از او به عنوان دارنده یقین به آخرت یاد شده است:

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ **«3»**

(1) - تفسیر برهان، ج 1، ص 94.

(2) - مؤمنون، آیه 2.

(3) - بقره، آیه 4. نمل، آیه 3. لقمان، آیه 4.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 391

و کتاب های پر قیمت احتجاج، توحید و تفسیر عیاشی از امیرمومنان روایت کرده اند که آن حضرت فرموده:

«یوقنون انهم یبعثون والظن منهم یقین:» **«1»**

به برانگیخته شدن در قیامت یقین دارند و ظن آنان یقین قطعی است.

و این یقین به لقاء حق و رجوع به حضرت او در قیامت است که سبب پدید آمدن خشوع و انکسار و فروتنی در قلب است که به خاطر آن عبادت و بندگی و به ویژه صبر در برابر همه جریانات تلخ و شیرین و انجام نماز با شرایط بر انسان سهل و آسان می شود.

گمان و ظن که مرتبه‌ای بسیار نازل از یقین و باور است میوه پر قوتی چون خشوع که بتواند بار امانتی چون نماز را تحمل کند ندارد.

برخی هم گفته‌اند: مسئله قبر و قیامت و اوضاع هولناک آن، و دادگاه‌های دقیق و عذاب‌های دردناکش چنان عظیم و سخت و هراسناک است که گمان به آن برای پدید آمدن خشوع قلب نسبت به حق کافی و بس است، وقتی گمان به چنین حادثه دردناک و هول‌انگیزی خشوع‌آور باشد یقین به آن سبب چه مرتبه‌ای از خشوع خواهد شد؟!

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که لقاء به معنای رؤیت با چشم و دیدن با دیده سر نیست، بلکه به معنای یافتن و برخورد داشتن است انسان هنگامی که موانع بین خود و خدا را که عبارت از وسوس و هواجس، و رذایل اخلاقی و حالات شیطانی و معاصی و گناهان است برطرف کرد، و به بندگی خالص و بی‌شائبه رسید، و به حسنات اخلاقی به خصوص خشوع در

(1) - صافی، ج 1، ص 126.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 392

برابر حضرت او نائل شد، و دل را با تابش نور ایمان چون آئینه صاف کرد به یقین حس می کند که در محضر حضرت رب است و با چشم دل به مشاهده جمال از دل و ابد موفق می شود و به خشوعش افزوده می گردد و با خشوع افزون شده به عبادت کامل و بندگی عاشقانه و مشتاقانه دست می یابد، و با برکنار رفتن موانع لقاء رب خود را در برابر او بی‌نهایت کوچک و او را بی‌نهایت بزرگ مشاهده می کند، و خشوعی بی‌نهایت در برابر حضرت بی‌نهایت برایش حاصل می شود و در آن هنگام است که وقتی به نماز می ایستد و الله اکبر می گوید اکبر بودن محبوب را نسبت به کل شیئی و

اصغر بودن هر چیزی را نسبت به او درك می‌کند و با همه وجود به شکر و سپاس منعم برخاسته، و در رحمانیت و رحمتش غرق می‌شود و خود را در قیامت می‌بیند و برای همه امورش از او استعانت می‌جوید، و ثابت قدمی خویش را در صراط مستقیم که صراط انبیاء و صدیقین و شهیدان و صالحین است از او می‌طلبد و از گمراهی و مورد خشم قرار گرفتن به پناه او می‌رود و به رکوع و سجود و تشهدی خالصانه و عاشقانه که همه و همه محصول خشوعی است که از ملاقات به دست آورده موفق می‌شود و نهایتاً خود را در محضر همه ملکوتیان و انبیاء و امامان و اولیاء که از شئون ربوبیت حق‌اند می‌یابد و با سلام به همه آنان سلامی حضوری السلام‌علیکم و رحمه‌الله وبرکاته به پایان نماز که اوج معراج است می‌رسد، و درب رجوع به سوی او در قیامت کبری و نائل شدن به ثواب و پاداش اعمالش به ویژه صبر و نمازش به روی باطن او باز می‌گردد.

این است نتایج مثبت و شیرین لقاء رب که البته ظهور کاملش در قیامت است، و ثمره یقین به آخرت که سبب آراسته شدن به ایمان کامل و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 393

تفسیر آیه 47-48

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلِيَّ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ

ای بنی اسرائیل نعمت‌هایم را که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می‌کند، و نه از کسی شفاعتی می‌پذیرند، و نه از کسی برای آزادی‌اش از عذاب فدیة و عوض می‌گیرند و نه مستحقان دوزخ برای رهایی از دوزخ یاری می‌شوند.

شرح و توضیح:

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل توجه استفاده می شود:

- 1- فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود 2- قیامت روز تنهائی و غربت کافران و منکران 3- شفاعت. 4- مردود بودن فدیة در قیامت. 5- بی یار بودن دوزخیان.

فضیلت بنی اسرائیل

ملاك فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود ممکن است نعمت ایمان آنان به موسی و تورات و مقاومت و صبرشان در برابر فرعونیان تا زمان پیروزی، و شکافته شدن دریا برای آن قوم و غرق شدن فرعونیان در برابر چشمشان و رهائی از عذابها و رنجها و مشقت هائی که به وسیله فرعونیان گرفتارش بودند باشد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 394

البته ایمان و عمل و عبادت و اطاعت و بندگی و ایستادگی در برابر دشمن و جلوه های رحمت الهی بر آن قوم تا زمانی که آنان حافظ این حقایق در حیاتشان بودند به آنان بر ملت های دیگر که فاقد این نعمت های عظیم و کرامت های کم نظیر یا بی نظیر می بودند برتری داد، ولی پس از این که دچار کفران نعمت و ناسپاسی سخت شدند، و از موسی و تورات و فرهنگ حق روی گرداندند، و به عناد با حق و لجبازی با حقیقت و گوساله پرستی و پول پرستی، و تحریف حقایق و ظلم و ستم بر هم نوعان خود و دیگر اقوام شدند، مهر ذلت و مسکنت و داغ خشم خدا بر آنان خورد، و میان یکدیگر دچار دشمنی و کینه غیر قابل علاج شدند و به پستی و ذلت نشستند و به عذاب های گوناگون دچار شدند.

با توجه به این تغییر کلی که در حیات آنان پیدا شد و به عبارت دیگر ملاک های فضیلت را از دست دادند و به ویژه با ارزیابی حضرت حق نسبت به امت پیامبر که در آیه شریفه.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ. «1»

جلوه گر است، به یقین و صددرصد می توان نظر داد که منظور از عالمین در آیه شریفه برتری آنان در برهه ای از زمان بر جهانیان بوده آن هم زمان کوتاهی که ملاک های فضیلت در آنان عینیت داشت و دلیلی بر فضیلت و برتری آنان بر همه جهانیان در همه اعصار وجود ندارد.

مگر می‌توان گفت خدای عادل ملتی را که از پیامبرشان و پیامبران پس از او روی گردانیدند، و به ستم‌های فاحش دست زدند، و به انکار حقایق برخاستند، و به کتاب آسمانی دستبرد زده آیاتش را تحریف کردند و به عبادت طاغوت دچار

(1) - آله عمران، آیه 110.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 395

گشتند، و در پول پرستی و حيله و تقلب زیانزد جهانیان شدند، و از اختراع گناه و فساد از شیطان پیشی گرفتند و بلکه خود شیطان امت‌ها شدند بر جهانیان تا قیامت برتری بخشیده!!

اعتقاد به چنین مطلبی تهمت و افتراء به حضرت حق، و ملتزم شدن به دروغی سنگین است.

نظر حق را نسبت به این قوم پس از بریاد دادن ملائک‌های فضیلت از طریق آیات قرآن مجید ملاحظه کنید تا بیش از پیش ثابت شود که عالمن در آیه شریفه جهانیان زمان آن قوم است آن هم وقتی که ملائک‌های فضیلت در آنان وجود داشت.

و ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ.

«1»

داغ ذلت و خواری و بیچارگی و مسکنت بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این ذلت و مسکنت و دچار شدنش به خشم خدا به سبب آن بود که همواره به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند!!

اگر بگوئیم معنای عالمن در آیه شریفه همه جهانیان تا روز قیامت هستند با توجه به آیه شریفه بالا دچار تناقض غیر قابل حل می‌شویم. در سوره مجادله کسانی که یهود مغضوب حق را به دوستی گرفتند مورد عتاب و توبیخ قرار می‌دهد:

(1) - بقره، آیه 61.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 396

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. «1»

آیا به کسانی که یهود مورد خشم خدا را به دوستی و ارتباط انتخاب کردند ننگریستی؟ اینان که با یهود پیوند برقرار کردند نه از شمايند و نه از آنان و به دروغ سوگند می‌خورند که از شمايند و خود می‌دانند که دروغ می‌گویند.
خدا برای این پیوند خوردگان به یهود مغضوب عذاب سختی آماده کرده است زیرا آنچه را که پیوسته انجام می‌دادند بد است.

راستی مطلب عجیب و شگفت‌آوری است، دوستی و ارتباط با یهود مغضوب بر باد دهنده ایمان و عامل مردود شدن اعمال و سبب دچار شدن به عذاب دردناک دنیا و قیامت است!!

قومی که پیوند با آنان موجب عذاب شدید است آیا میتوانند بر همه جهانیان تا قیامت برتری داشته باشند، و آیا خدای عادل این برتری دائمی را بر آنان می‌پسندد؟!!

وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. «2»

(1) - مجادله، آیه 14 - 15.

(2) - مائده، آیه 64.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 397

ما میان آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم هر زمان آتشی را برای جنگ با مؤمنان افروختند خدا آنان را خاموش کرد، و همواره در همه جای زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.

در سوره مبارکه دخان می‌فرماید بر اساس آگاهی و عملی که نسبت به ملاک‌های فضیلت در آنان داشتیم به انتخاب آنان بر جهانیان زمان خودشان اقدام کردیم:

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ. «1»

این انتخاب و گزینش بر اساس آگاهی بود و این ذلت و مسکنتی که برای آنان خواسته شد و خشمی که بر آن سزاوار شدند نیز بر اساس آگاهی به مفاسد و فسق و فجور و جنایات آنان بود.

و ممکن است گفته شود فضیلت و برتری آنان نه بر اساس فرد فردشان در برهه‌ای خاص از زمان بود بلکه ملاک برتری آنان پیامبران بسیاری بود که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند و برخی از آنان هم مانند داود و سلیمان صاحب سلطنت و حکومت بودند حکومتی عادلانه و حکیمانه. بنابراین فضیلت برای آنان نه در همه امور است بلکه در برخی از امور از جمله داشتن پیامبران بسیار بود.

در هر صورت برای بار دوم «2» به آنان هشدار می‌دهد که نعمت‌هایم را که به شما ارزانی داشتیم متذکر شوید باشد که با یادآوری نعمت‌ها به منعم نعمت‌ها توجه کنید و به فرمان‌های او از جمله به ایمان به قرآن و قبول نبوت پیامبر و

(1) - دخان، آیه 32.

(2) - مرثیه اول در آیه چهل سوره بقره به آنان هشدار داده شد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 398

ولایت اولیاء حق گردن نهد و از این همه ناسپاسی و کفران نعمت و دشمنی عملی با منعم و پیامبرانش و آیاتش پرهیزد.

«خدائی که شما را بر جهانیان به نعمت هدایت در دنیای گمراهی، و توحید در دنیای شرکت و نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی و قوانین و شرایع در جهان بی‌بند و باری و توحش و پیوستگی در دنیای از هم گیسخته برتری داد.

این خلاصه بعثت و دعوت پیامبران است که بیشتر آنان از میان بنی اسرائیل برخاستند، بنی اسرائیل این برتری را بر سایر مردم در آن زمان قلدردانی نکردند، توحید را به شرك و ایمان را به کفر و به جای عمل صالح و اجرای شریعت به تشریفات

غرور انگیز سرگرم شدند و آئین عمومی خدا را به صورت امتیازات قومی در آوردند، و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر درهم آمیختند و بجای تقوا و نگرانی از آثار و اعمال و روز واپسین به پروراندن آمال و امیدهای بیپایه پرداختند تا آن که عقیده عمومی آنان این شد که مردم دنیا هر چه باشند اهل دوزخ و عذابند و ما هرچه باشیم اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگان که از میان ما برخاسته‌اند شافعین و مدافعین ما می‌باشند، این اوهام و عقاید بیپایه همان اوهام مصریان و ملل دیگر آن روز دنیا بود که به صورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت» «1»

قیامت روز تنهائی کافران و منکران

یهود با فاصله گرفتن از تورات نازل شده، و نبوت پیامبران بزرگی که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند نسبت به خود و آینده خود و به ویژه در رابطه با قیامت به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی شدند تا جائی که اولاً خود را

(1) - پرتوی از قرآن ج 1 ص 148

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 399

قوم برتر در همه جهان و همه اعصار به حساب آوردند و غیر خودشان را قوم پست و نژاد بیارزش و ثانیاً قیامت را که فقط و فقط در سیطره عدالت و مالکیت و قدرت خدای حکیم است و آنجا هر کسی محشور با آثار اعمال خویش است به مانند دنیا به نظر آوردند که مجرم می‌تواند برای نجات از جرمش و برای گریز از جریمه به صاحب قدرتی یا وکیل و وزیری یا رابطه داری که با دستگاه حکومتی مرتبط است متوسل گردد، و یا از شفاعت غیر منطقی کسی بهرمند شود و اگر این هر دو قدرت، وسیله نجاتش نشد برای رهائی از جریمه فدیّه و عوضی و رشوه و پولی بپردازد ای نهایتاً قوم و قبیله‌اش را به یاری بطلبند و آنان با قدرتشان او را از چنگال کیفر نجات دهند.

این انحراف فکری و اعتقادی آثار بسیار سوئی در زندگی این قوم رسوا بجا گذاشت از جمله راه آنان را به سوی فسق و فجور، و گناه و معصیت و ظلم و ستم و تحریف آیات حق و حتی گشتن پیامبران باز کرد و آنان با خیالی آسوده از آن روزگار یعنی روزگار موسی تا امروز که سر از فرهنگ صهیونی در آورده‌اند به انواع خیانتها و جنایتها و تخریب ارزشها، و

مفسد خائمانسوز مشغولند و خود را از جرم‌ها و کیفرهای قیامت مصون میدانند و در نهایت میگویند اگر هم به عذابی در آن روز دچار شویم مدتش بسیار کم و اندک است.

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً: «1»

و بر پایه انحراف فکری و عقیدتی قائلند که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی‌رسد.

(1) - بقره، آیه 80.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 400

اینان باید بدانند که با گناهان بسیار بزرگی که در آیات گذشته اعلام شد مرتکب شدند و هنوز هم در میان آنان جریان دارد چون: پیمان شکنی، تکذیب قرآن، فروختن آیات حق به بهای اندک، مشتبّه کردن حق به باطل، کتمان نمودن حق، ترک نماز، بخل در پرداخت زکات، خود فراموشی در برابر نیکی کردن، کبر و غرور، بی اعتقادی به لقای حق و

برای معذب شدنشان به عذاب ابد کافی است، و قیامت بسیار دشوار و سختی به انتظار آنان است قیامتی که مقدمات بر پا شدنش و هویت وجودی‌اش برای اینگونه مردم عنود و لجوج فوق العاده هول‌انگیز و ترسناک و شکننده و در هم کوبنده است.

صحنه‌هایی از قیامت

روزی است که شأنش عظیم است، زمانش بی‌پایان است، سلطانش قاهر و چیره است، اوقاتش نزدیک است، آسمان در آن روز از هم می‌شکافد، و ستارگان پراکنده می‌شوند، خوشبخت به هم در پیچید، ستارگان تیره و بی‌نور شوند، کوه‌ها را به حرکت آرند و از جا برکنند، اموال نفیس و با ارزش بی‌صاحب شوند، حیوانات وحشی محشور گردند، دریاها را مشتعل و برافروخته نمایند، هر کس با قرین خود جفت و همسان گردد، دوزخ را برافروزند، بهشت را نزدیک آرند، کوه‌ها از بیخ و بن کنده شوند، زمین به زلزله‌ای بسیار سخت و کوبنده دچار گردد، و سنگینی‌هایش را بیرون ریزد، مردم به صورت گروه گروه پراکنده به بهشت یا دوزخ باز گردند تا اعمالشان را که تجسم یافته بینند، مردم از شدت

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 401

سراسیمگی چون پروانه‌های پراکنده باشند، و کوهها مانند پشم حلاجی شده شوند، مادران شیر دهنده در آن روز از کودکی شیرش می‌دهند بی‌خبر شوند. «1» روزی است که یادش سید انبیاء محمد مصطفی، خاتم پیامبران را پیر کرد وقتی به او گفتند: شما را به حال پیری می‌بینیم! فرمود:

«شیبتی سوره هود و الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت.»

سوره‌هایی که نام بردم مرا به پیری رسانید!!

قیامت به تناسب اعمال و اخلاق و عقاید انسان‌ها دارای اسامی گوناگونی است، که برای هر اسمی از اسم‌های سری و برای هر وصفی از اوصافش معنائی است، اگر در معانی آن اسماء و اسرار آن نام‌ها و حقایق آن اوصاف اندیشه شود، البته از هول و ترسش انسان پیر می‌شود، و موی سیاهش سپید می‌گردد، و آتش هوا و هوشش خاموش می‌شود، و شهواتش و خواسته‌هایش مقید به اوامر و نواهی حق می‌گردد، و از هر حقی که هر کسی بر عهده‌اش دارد پاك می‌شود، و به توبه واقعی نائل می‌آید، و گذشته را آنچنان که خدا می‌خواهد جبران می‌نماید و آینده‌اش را غرق عبادت و بندگی می‌کند و فقط و فقط به حلال خدا قناعت می‌نماید تا به سلامت و با امنیت وارد آن موقف عظیم شود.

اسامی و اوصاف قیامت

روز قیامت، روز اندوه و حسرت، روز پشیمانی، روز محاسبه، روز پرسش، روز مسابقه، روز رقابت، روز جدال و کشمکش، روز زلزله، روز فرو ریختن عذاب و خشم، روز صاعقه، روز واقعه، روز کوبنده، روز تکان و لرزش شدید،

(1) - مضمون آیات سوره‌های انشقاق، انفطار، مرسلات، زلزال، قارعه.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 402

روز از دنبال درآمدن، روز پوشاننده، روز حادثه بزرگ و بدبختی و بلای سنگین، روز نزدیک شدن زمان دادگاه‌ها و حساب خلاق، روز ثابت و حق، روز حادثه بزرگ‌تر، روز بانگ هولناک و مهیب، روز جدائی، روز فراق، روز سوق به سوی

خدا، روز قصاص و تلافی، روز ندا دادن، روز حساب، روز بازگشت، روز عذاب، روز فرار و گریز، روز قرار، روز برخورد و دیدار، روز ماندگار، روز حکم و قضاوت، روز پاداش، روز بلا، روز گریه، روز گرد آمدن، روز وعده عذاب، روز عرضه شدن اعمال، روز وزن شدن کوشش‌ها، روز ثابت، روز حکم و حکومت، روز فاصله انداختن میان حق و باطل، روز جمع، روز برانگیخته شدن، روز پیروزی، روز سوائی و بدنامی، روز عظیم، روز عقیم، روز سخت، روز اجر و جزاء، روز یقین، روز نشر، روز تحول، روز نفخه، روز فریاد سخت و رعد آسا، روز لرزه، روز حرکت، روز بازداشت، روز از خود بیخود شدن، روز هول و ترس، روز بی‌تابی، روز پایان و نهایت، روز مأوی، روز میقات، روز معاد، روز کمین، روز آشفته‌گی، روز عرق، روز تهیدستی، روز تیرگی، روز پخش شدن، روز انفصال و جدائی، روز وقوف، روز خروج، روز دائمی، روز غبن و خسارت، روز ترش‌رو و عبوس، روز معلوم، روز موعود، روز مشهود، روز بی‌تردید، روز آشکار شدن پنهانها، روز خیره شدن چشمها، روزی که کسی قدرت دفع عذاب از کسی ندارد، روز نداشتن اختیار، روز دعوت به سوی آتش، روز کشیده شدن به آتش با صورت، روز بالا و پائین شدن چهره‌ها در دوزخ، روز فرار شخص از برادرش، روز سکوت، روز نپذیرفتن عذر و بهانه، روز بدون بازگشت، روزی که مال و فرزند سود ندهد، روز پیر شدن بچه‌ها، روز ناامیدی کافران، روز «1»

(1) - محجه البیضاء ج 8، ص 331- همه این اسامی و اوصاف برگرفته شده از صریح آیات قرآن است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 403

کتاب خدا در آیه مورد شرح و توضیح منحرفان فکری و کژ اندیشان را نسبت به چنین روزی با چنان اسامی و اوصافی هشدار می‌دهد که نسبت به آن روز پروا کنید و خیال نکنید که با داشتن این همه جرم جنایت و فسق و فجور و ظلم و ستم کسی بتواند ذره‌ای از عذاب خدا را از شما دفع کند، شما با آثار اعمال شومتان محشور می‌شوید و در اسارت آن آثار هستید، و گره‌هایی که از عذاب به شما زده می‌شود دستی که در قیامت بتواند آن گره‌ها را حتی يك گره را بگشاید وجود ندارد.

وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ. «1»

و بترسید از روزی که هیچ پدری ذره‌ای از عذاب را از فرزندش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی دفع‌کننده چیزی از عذاب از پدر خویش است، بی‌تردید وعده خدا نسبت به نیکوکار و بدکار حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به کرم و رحمت خدا مغرور کند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ: «2»

قیامت روزی است که انسان از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش می‌گریزد!!
راستی یهود با توجه به این آیات در قیامت چه خواهند کرد، و به چه کسی میتوانند دل خوش کنند، اینان باید بدانند که نسبت به خود و وضع و حالشان در

(1) - لقمان، آیه 33.

(2) - عبس، آیه 34 - 36.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 404

قیامت به شدت دچار انحراف فکری هستند، و در اوهام و خیالات بی‌پایه بسر می‌برند.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که هشدارهای قرآن مجید ویژه یهود نیست بلکه هشدار به همه مردم از هر مکتب و مذهبی که هستند می‌باشد که مبادا قیامت را با دنیا اشتباه بگیرید و به خیالات بی‌پایه و اوهام فاسد به عنوان امور حتمی و قطعی دل خوش شوید و از حقایق الهیه که سند استوارش آیات قرآن مجید است غافل بمانید و در فضای غفلت و بی‌خبری زیان‌های غیر قابل جبران و خسارت ابدی و عذاب همیشگی نصیب خود کنید و گرفتار رسوائی و افتضاح در دنیا و آخرت گردید، که انحراف و کژفهمی به خصوص نسبت به دین و مفاهیم دینی بلایی بس بزرگ و بیماری بس خطرناکی است.

بنی اسرائیل با جنایات و خیانت‌هایی که پیش از اسلام داشتند، و در زمان ظهور اسلام هم به حرکات شیطانی خود پای‌بند بودند و اکنون هم بیشتر آنان شریرترین مردم روی زمین هستند، و از منش و رفتارشان در هر عصری معلوم می‌گردد که دچار کفر باطنی و تکذیب آیات حق و معارف الهیه بوده و هستند در قیامت در کمال غربت و تنهایی خواهند بود، و سخت‌ترین و شدیدترین عذاب آنان را فرا خواهد گرفت، و احدی در آن روز به فریاد آنان نخواهد رسید، و به قول قرآن مجید کسی یافت نمی‌شود که ذره‌ای از عذاب خدا را که محصول تلخ اعمال و اخلاق خود آنان است از آنان برطرف کند، یهود و امثال آنان در قیامت اسیرانی هستند که آزادی ندارند، و بیمارانی می‌باشند که درمانی برای آنان وجود ندارد، اگر اینجا نخواهند بفهمند که نسبت به دین و حقایق الهیه منحرف و کژاندیش‌اند، آنجا که جای ظهور همه واقعیات است خواهند فهمید که نسبت به

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 405

خود و دیگر امت‌ها و در رابطه با حقایق به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی و اسیر اوهام و خیالات فاسد بودند.

شفاعت

این فقیر در صدد تفسیر مفصل شفاعت و بحث کلامی و فلسفی در این حقیقت مسلّم و اصیل و ضروری اسلام نیستم در این زمینه باید به کتاب‌هایی که خاص این مسئله نوشته شده و به تفاسیری که مشروح در این زمینه قلم فرسایی کرده‌اند مراجعه کنید، اینجانب این حقیقت قرآنی را تنها به خاطر این که به استحکام اعتقاد مؤمنان بیفزاید و اشکالات اشکال‌کنندگان و خوارج مسلکان را از اذهان برطرف کند در چهار بخش مورد توجه قرار می‌دهم، امید است که برای مطالعه کنندگان سودمند افتد و گوشه‌ای از این واقعیت اسلامی برای آنان روشن شود.

1- آیات مربوط به شفاعت

برای این که بدانیم شفاعت از نظر قرآن مجید در چه جایگاهی قرار دارد و شفاعت حق چه شفاعتی است و شفاعت باطل چیست و شفاعت در چه زمینه‌ای تحقق می‌پذیرد و شفیعان کیانند و شفاعت شوندگان چه کسانی هستند و آیا شفاعت ازدیاد درجه یا کاستن بار گناه است باید مجموعه‌ای از آیات را که شفاعت در آنها مورد توجه قرار گرفته مورد دقت قرار دهیم و با نگاه به مجمو آیات چهره حقیقت را بنگریم، زیرا توجّه به يك آیه مثلاً آیهای که به طور مطلق شفاعت را نفی میکند و با تکیه بر آن يك آیه ایجاد اعتقاد به این که ابداً شفاعتی وجود ندارد اصل صحیحی برای یافتن حقیقت نیست.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 406

بدون دقت در مجموع آیاتی که يك مسئله را در چهره‌های گوناگونش مورد توجه قرار میدهد امکان ندارد نظر نهائی قرآن را نسبت به آن مسئله به دست آورد.

آنان که نسبت به حقایقی از قرآن و معارفی از اسلام دچار انحراف، کژ فهمی، و تند روی شدند به خاطر این است که حقیقتی را در يك آیه نظر کردند و از دیگر آیاتی که به بررسی این حقیقت پرداخته غافل و بیخبر ماندند، و به روایات بسیار مهم اصیلی که میگوید: برخی از آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر و تصدیق میکند، و کتاب خدا بخشی به کمك بخشی دیگر سخن میگوید و برخی از آن بر برخی دیگر گواهی میدهد «1»، نظر نینداختند و بر این اساس نسبت به آیات قرآن دچار تفسیر به رأی و تحمیل افکار غلط و انحرافی خود بر آیات قرآن مجید شدند.

درباره تفسیر به رأی که کاری بس خطرناک و انحراف از معانی واقعی آیات است پیامبر می فرماید:

«من فسر القرآن برأيه فليتبؤا مقعده من النار.» «2»

کسی که قرآن را برابر با رأی خودش تفسیر کند، محل جلوسش را در آتش قرار خواهند داد.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من فسر القرآن برأيه ان اصاب لم يؤجر، وان اخطأ فهو بعد من السماء.» «3»

کسی که قرآن را مطابق رأی خود تفسیر کند و تفسیرش حق باشد پاداشی نخواهد یافت، و اگر در تفسیرش خطا کند موجودی دور از خدا خواهد بود.

(1) - نهج البلاغه ترجمه مؤلف خطبه 133 ص 297

(2) - صافی، ج 1، ص 35.

(3) - صافی، ج 1، ص 35.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 407

روی این حساب لازم است مسئله شفاعت را با توجه به مجموع آیات مربوط به شفاعت مورد دقت قرار داد تا نظر قطعی و نهائی کتاب خدا نسبت به این مسئله روشن شود:

آیات گروه اول

آیات این گروه آیاتی است که به طور مطلق شفاعت را در روز قیامت نفی می کند که برخی اعتقاد دارند در این گروه يك آیه بیشتر وجود ندارد و آن آیه ای است که هشدار می دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «1»

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکارانند.

جمله **ولا شفاعه** برای کسانی که به دیگر آیات نظر نکردند و حتی زحمت دقت در آیه بعد از این آیه را به خود ندادند دستاویزی است برای انکار مطلق شفاعت و این مسئله شفاعت ساخته و پرداخته کاهنان و بی خبران از حقایق دینی است!

ولی پس از این آیه شریفه در آیه بعد که آیه الكرسي است به وجود شفاعتی اشاره می کند که به اذن و اجازه حضرت حق نسبت به گروهی که شایسته شفاعت هستند شفاعت می کنند.

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ:

کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش قدم شفاعت پیش نهد؟

(1) - بقره، آیه 254.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 408

به روشنی از آیه شریفه استفاده می‌شود که شفاعت شفیع نسبت به شفاعت شونده به اذن حضرت او امری مسلم و قطعی است، **وَ لَا شَفَاعَةً** در آیه قبل موردی خاص و معین دارد و آن نفی شفاعت از کافران ستمکار است.

بنابراین مفهوم آیه شریفه **أَنْفِقُوا بِمَا رَزَقْنَاكُمْ** غیر از آن است که در بدو امر که عبارت از نفی مطلق شفاعت است بنظر می‌رسد آیه شریفه با توجه به آیات دیگر هیچ دلیلی بر نفی مطلق شفاعت نیست.

علاوه بر این جمله **وَ لَا خُلَّةٌ** نیز مانند **وَ لَا شَفَاعَةً** نفی مطلق دوستی در قیامت نیست گر چه در مرحله اول به نظر می‌رسد که پیوند دوستی همه اعم از فاسق و مؤمن و صالح و طالح و باتقوا و بی‌تقوا گسسته می‌شود در صورتی که در آیه دیگر در رابطه یا بقاء دوستی در قیامت در میان اهل تقوا می‌خوانیم:

الْأَحْيَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ:

در روز قیامت دوستان دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران که پیوند دوستی‌شان با یکدیگر ماندنی و جاوید است.

پس آیه شریفه‌ای که **وَ لَا شَفَاعَةً** در آن است نظرش نفی شفاعت درباره گروهی است که ایمان نیاوردند یا اگر آوردند آنچنان ضعیف است که دست شفاعت برای نجات آنان به آنان نمی‌رسد، و نهایتاً نفی شفاعت در آیه شریفه از گروهی در قیامت، دلیل بر نفی آن از دیگر گروه‌های شایسته شفاعت نیست.

آیات گروه دوم

در این گروه از آیات شفاعتی را که انحراف اعتقادی و کژفهمی یهود به آن تکیه کرده نفی می‌کند، و مطلقاً آنان را شایسته شفاعت نمی‌داند. و با توجه به

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 409

اینکه جمله **وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ** نکره در سیاق نفی است مطلق شفاعت را از این گروه لجباز عنود و خیانت پیشه نفی می‌نماید:

در این زمینه دو آیه در سوره بقره که همانند هم است وارد شده:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ «1»

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذاب را دفع می کند و نه از کسی شفاعتی می پذیرند و نه از کسی در برابر بخشش گناهانش فدیة و عوضی میگیرند و نه برای رهایی از آتش دوزخ یاری می شوند.

این دو آیه شریفه به گواهی آیات قبل از خودش به انواع جنایات و خیانتها و ستمهای شدید یهود به مظلومان اشاره دارد فقط و فقط نشان دهنده نفی شفاعتی است که یهود به خیال واهی و گمان باطل خود به آن معتقد است و خطاب **واتقوا** در هر دو آیه می خواهد به آنان بگوید: از آن روزی که با این گونه ماهیت شما هیچ شفاعتی نسبت به شما پذیرفته نخواهد شد پروا کنید.

آنان از روی اعتقاد نامعقول می گفتند: ما چون فرزندان پیامبران از بنی اسرائیل هستیم، هر اندازه هم گناه ما زیاد و فراوان و سنگین باشد پدران ما که دارای مقام نبوت اند از ما در قیامت شفاعت خواهند کرد، در صورتی که قرآن پیوند نسبی اینگونه معاندان و متجاوزان را در دنیا و آخرت گسسته و قطع می داند:

و نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ:

(1) - بقره، آیه 48 - بقره، آیه 123.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 410

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «1»

و نوح (پیش از آن طوفان همه منطقه را فرا بگیرد و تمام دشمنان و منکران را به کام مرگ کشد) پروردگارش را ندا داد و گفت:

پروردگام به راستی که فرزندم از خاندان من است و یقیناً وعدهات (به نجات خاندانم حق است) و تو بهترین داورانی.

خدا فرمود: ای نوح به یقین او از خاندان تو نیست او سرا پا کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من نخواه همانا من تو را اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی!

يك بار ديگر با دقت عقلی به هر دو آیه نظر کنید، نوح با کمال اطمینان به خدا می گوید فرزندم از خاندان من است و تو وعده‌ات برای نجات خاندانم قطعی است، پس شفاعت مرا نسبت به پسر قبول کن و او را نجات بده، و خداوند هم قاطعانه به نوح گفت: او از خاندان تو نیست و هیچ پیوندی میان تو و او وجود ندارد، او عملی ناشایسته است و بهمین خاطر پیوندش با تو گسسته است و سپس نوح را به شدت مورد خطاب قرار می دهد که من نصیحتت می کنم که مبادا از ناآگاهان باشی!

به راستی در این دو آیه شریفه چه درس‌ها و پندها و عبرت‌های بسیار مهم و بارزشی است و با توجه به این دو آیه آیا ادعای یهود که ما نسب به پیامبران می بریم پس هر چه باشیم و هر گناهی بر عهده ما باشد پدرانمان که دارای مقام نبوت هستند در قیامت از ما شفاعت می کنند، ادعائی درست و صحیح است؟!!

(1) - هود، آیه 45-46.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 411

مسلماً پیوند یهود و هر گناهکار حرفه‌ای با آباء و اجداد پاکش گسسته و بریده است و خدا به خاطر پاکان به ناپاکان معاند و کافر در دنیا و آخرت توجهی نخواهد کرد.

پسر نوح با بدان بنشست ج

خاندان نبوتش گم شد حج سگ اصحاب کهف روزی چند جپی نیکان گرفت و مردم شد حج قرآن مجید درباره بدکاران حرفه‌ای و کافران و معاندان و تکذیب کنندگان آیات حق می فرماید: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ:**

اینان از دشمنی با حق باز نمی ایستند و از گناه و جنایت دست بر نمی دارند، تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد می گوید: پروردگارم مرا برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا باز گردان امید است در برابر آنچه از عمر و مال و ثروت در دنیا واگذاشتم کار شایسته‌ای انجام دهم. به او می گویند: چنین نیست که می گوئی، بدون تردید

این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند، پس زمانی که در صور دمیده شود قطعا در آن روز نه میانشان پیوند خویشاوندی و ارتباط نسبی وجود خواهد داشت و نه از احوال یکدیگر خواهند پرسید!

اعتقاد به چنین شفاعتی که یهود آن را دستاویز خود کرده‌اند آن هم شفاعت بی‌قید و شرط که سبب باز بودن دست فرزندان پیامبران در انجام هر نوع گناه و کار زشت و خیانت و جنایت باشد و تنها انتساب نسبی به پیامبران در تحقق این شفاعت کفایت کند شدید مورد انکار قرآن و معارف الهیه و قوانین اسلامی است.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 412

زیرا فرهنگ سعادتبخش اسلام و شریعت الهی ملاک و اساس و اصل و زیربنای نجات را ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه می‌داند نه نسب و پیوند خویشاوندی.

البته همه پیوندها در قیامت گسسته نخواهد بود، بلکه گسستگی پیوند جریمه‌ای از جرائم مجرمان و معاندان و کافران و دشمنان حق است، چنان که در آیات بالا ملاحظه کردید و دقت نمودید که سخن آیه درباره بی‌دینان و بی‌خبران از حق است.

چه سخن غیر منطقی و نامعقول و بی‌بهای است که یهود در هر عصری آن را تکرار میکنند و آن این که میگویند: ما امت برگزیده خدائیم نه تنها آنان این سخن بی‌اصل و ریشه و بدون دلیل را میگویند بلکه مسیحیان فریب خورده از یهود هم این سخن را پیوسته تکرار میکنند چنان که قرآن از قول هر دو طایفه نقل میکند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ: «1»

یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خدائیم.

آنان نجات در آخرت و وردو به حوزه شفاعت را ویژه کسی میدانند که به خاندان اسرائیل منتسب باشد، گوئی انتساب به فامیل اسرائیل، یا انتساب به مکتب یهودیت و نصرانیت هر چند هیچ عملی و اعتقادی و کار خیری در میان نباشد مایه نجات و عامل رهایی از کیفرها و رهایی از عذاب دوزخ است!!

عجیبتر این که قرآن اعتقاد بسیار بسیار سنیفی را از آنان نقل میکند که ابداً ارزش عقلی و منطقی ندارد، و هیچ دلیل و برهانی آن را بدرقه نمیکند:

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 413

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى: «1»

و گفتند: هرگز و ابداً جز یهودی یا نصرانی وارد بهشت نمیشود!!

قرآن با شدت با این افکار غلط و خیالات خام و اوهام پوسیده مبارزه دارد، و انتساب به فامیل اسرائیل یا به یکی از دو آئین یهودیت و نصرانیت را کافی در نجات نمیداند، بلکه یهودیگری و نصرانیگری را از اندیشه باطل می‌شمارد و مایه نجات را آراسته بودن به اسلام و شریعت احمدی و ایمان قلبی و تسلیم باطنی و عمل صالح و کردار خالصانه میداند، و در پوچ بودن و بیمایگی انتساب لفظی و فامیلی میگوید:

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «2»

این دروغها و اباطیل و یاوه‌گوئیهای آنان است بگو اگر در ادعای خود راستگوئید دلیل و برهان بیاورید. آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

یهود شفاعت در آخرت را با شفاعت در دنیا یکی دانسته و برخلاف حق و جدای از عقل و منطق معتقد به شفاعت گشته.

«شفاعت در دنیا و از نظر عرف این است که شفیع حاکم را وادار به عفو می‌نماید و اراده او را درباره مجرم برمی‌گرداند، (با این نوع شفاعتی که یهود قائل است) این سؤال پیش می‌آید که حاکم به عدل چگونه رأی و نظرش با شفاعت تغییر می‌نماید؟ این حاکم مستبد و ظالم است که به حسب مصلحت خود تغییر

(1) - بقره 111

(2) - بقره 111-112

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 414

حکم و اراده می‌دهد، عذاب مجرم (حرفه‌ای) چون موافق با عدل الهی است پس گذشت از وی مخالف عدل است، با توجه به آن که حکم و اراده پروردگار عین حکمت و سنت حتمی اوست و قابل تغییر نیست، چنان که آیاتی از قرآن به عدم تغییر سنت و اراده خداوند تصریح دارد قابل توجه و دقت بیشتر آن که با باز بودن راه چنین شفاعتی (که یهود معتقد است) آئین و شریعت در نظر عامه سست می‌شود، و احکام دگرگون می‌گردد و این برخلاف حکمت بعثت پیامبران و تشریع شرایع است، بلکه منشأ اختلال نظم و ترویج گناه می‌گردد، چنان که در بعضی از امم که به این آرزوها مغرورند دیده می‌شود.

و چه بسا اینگونه مغروران از مردمی که دین بر آنها حاکم نیست و تنها قوانین و وجدان بر آنها حکومت می‌کند، گناه و قانون شکنی شان بیشتر می‌گردد، زیرا اینان به امید «واهی» و اتکاء «غلط» به شفاعت شافعین سد وجدان را مانند حدود دین در هم می‌شکنند و به هر گناهی خود را می‌آلایند و از هر اقدام به خیر و توجه به صلاح و اصلاحی وامانده می‌گردند.

گروه سوم

آیاتی است که صریحاً دلالت دارند روز قیامت برای مطلق کافران از هر ملّتی که باشند شفیع و شفاعت کننده‌ای وجود ندارد یا شفاعت شافعان که به حال شایستگان مورد شفاعت سودمند است به آنان سودی نمی‌دهد:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 415

أَوْ نُزِدُ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ «1»

آیا (کافران و منکران قرآن برای باور کردن آن) جز تحقق وعده‌هایش را انتظار می‌کشند؟ روزی که حقایق بیان شده در آن به صورتی ظاهر و آشکار بیابد، کسانی که از پیش آن را به فراموشی سپرده بودند می‌گویند: یقیناً فرستادگان پروردگارمان حق را آوردند (ولی ما آن را نپذیرفتیم) پس آیا در چنین روزی شفاعت کنندگانی برای ما وجود دارند که ما را شفاعت کنند یا به دنیا باز گردانده می‌شویم تا کاری غیر آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی آنان سرمایه وجودشان را تباہ کردند و آنچه را به دروغ (به عنوان شریک خدا به خدا) نسبت می‌دادند از دستشان رفت و گم شد.

إِذْ نُسَوِّدُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَا أَضَلُّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ: «2»

(هنگامی که آنان با بت‌هایشان به آتش در افتند روی به بت‌ها کرده می‌گویند: ما شما را با پروردگار جهانیان مساوی و یکسان قرار می‌دادیم و ما را جز مجرمان گمراه نکردند، در نتیجه برای ما نه شفیعانی است و نه يك دوست نزدیک و صمیمی!

وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (46) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (47) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ:

و ما روز رستاخیز و قیامت را تکذیب و انکار می‌کردیم تا آن که برای ما یقین آمد، در این حال شفاعت شافعان سودی به آنان نمی‌دهد.

(1) - اعراف، آیه 53.

(2) - شعراء، آیات 98-101.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 416

کافران بر اثر ضدیت با حق و تکذیب توحید و انکار نبوت و ظلم و ستم، و آلوده بودن به گناهان کبیره و ترك واجبات الهی و غرق بودن در محرمات شایستگی شفاعت را در خود ناپود کرده از این جهت لایق ورود در این حوزه پاک و نجات بخش نیستند.

در هر حال نبود شفیع برای کافران یا نافع نبودن شفاعت شفیعان نسبت به آنان منافاتی با ثبوت شفاعت برای اهل ایمان ندارد.

گروه چهارم

آیاتی است که شفیع بودن بت‌ها را مردود می‌داند، و هیچ‌گونه شفاعتی را برای آنان قائل نیست.

دقت در آیات کتاب خدا و مطالعه در تاریخ حیات عرب در عصر جاهلیت روشن می‌سازد که بت‌پرستان بت‌های چوبی و سنگی و فلزی را عبادت می‌کردند و چنین می‌پنداشتند که با پرستش معبودهای مصنوعی و دست‌ساز خودشان می‌توانند توجه و رضایت آنها را به خود جلب کنند تا در پیشگاه شفیعان آنان برای نزول باران، فراوانی نعمت، ارزانی ارزاق و حل مشکلات باشند!

قرآن در آیات متعددی نه تنها از پرستش و عبادت بتان نمی‌کند بلکه از شفیع بودن آنها به شدت انتقاد می‌نماید، و توجه می‌دهد که این معبودهای باطل و ناچیز که مالک خیر و شر خویش نیستند چگونه می‌توانند عذاب الهی را از دیگران دفع کنند؟

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 417

أَنْتُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. «1»

(و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می‌شود) همانگونه شما را نخستین بار (در رحم مادر تنها و دست‌خالی از همه چیز) آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعانتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می‌پنداشتید همراه شما نمی‌بینیم بی‌تردید پیوندهای شما با آنان بریده و آنچه را شریکان خدا گمان می‌کردید از دستتان رفته و نابود شده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَسْتَبْشِرُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. «2»

و آنان به جای خدا اشیائی می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌رساند و نه سودی عایدشان می‌کند و می‌گویند آنها شفیعان ما نزد خداوند! بگو: آیا خدا را به شفیعانی خبر می‌دهید که آنها را در آسمانها و زمین به عنوان شفیع نمی‌شناسد؟ او از آنچه که شریک او قرار می‌دهند منزّه و برتر است.

و لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِقُونَ: «3»

(1) - انعام، آیه 94.

(2) - یونس، آیه 18.

(3) - روم، آیات 13-14.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 418

و از معبودانشان که آنها را کورکورانه می‌پرستیدند برای آنان شفیعانی نخواهد بود و آنان معبودانشان را در قیامت انکار خواهند کرد. و روزی که قیامت برپا شود آن روز همه از هم جدا می‌شوند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ: «1»

بلکه آنان شفیعانی جز خدا انتخاب کرده‌اند، بگو: با این که آنها مالک چیزی نیستند و تعقلی ندارند باز آنها را شفیع می‌شمایید!!

با توجه به مفاهیم و معانی این آیات و قرائنی که قبل و بعد آنهاست روشن می‌گردد که هدف همگی این آیات کریمه نفی شفیع بودن بتهاست و مفاد آنها نفی شفاعت به طور مطلق نیست.

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونَ: «2»

آیا به جای خدا معبودانی برگزینم که اگر خدای رحمان برای من آسیب و گزند بخواند نه شفاعتشان ذره‌ای زیان را از من دفع می‌کند و نه می‌توانند نجاتم دهند.

گوینده این کلام حکیمانه بنابر نقل مفسران حبیب نجار است که به دفاع از فرستادگان عیسی برخاست و از توجه به بت‌ها و اعتقاد به شفاعت آنها انتقاد کرد و در راه دفاع از فرهنگ حق به دست کوردلان به شهادت رسید.

با این همه نفی و انکار نهایتاً قرآن مجید عقیده به شفاعت را بسان برخی دیگر از عقاید پیشینیان اصلاح نموده، و در عین این که عقاید غیر منطقی را به باد انتقاد گرفته و نظام اخروی را غیر از نظام این جهان دانسته مع الوصف اصل

(1) - زمر، آیه 43.

(2) - یس، آیه 23.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 419

وجود شفاعت را انکار ننموده و آن را اصالتاً حق خدا دانسته و برای اولیاء او تحت شرایطی که مهم آنها اذن الهی است ثابت دانسته است، و خیال خیال پردازان را که تصور می کنند شفاعت در قیامت همچون پارتی بازی در دنیا است در هم کوبیده است و ثابت می کند که شفاعت در حقیقت دعائی مستجاب در حق کسانی است که از ایمان و عمل برخوردارند ولی مستحق ازدیاد رتبه یا آمرزش گناهانی هستند که از روی جهالت از آنان سرزده و در ارتکاب گناهشان قصد مخالفت و جنگ با حق را نداشته اند، بلکه لغزشهایی بوده که در عین نفرت داشتن از آنها دچار شده اند.

و روی این حساب میان آیات نفیکنده شفاعت و ثابت کننده آن کوچک ترین اختلاف و تضاد وجود ندارد، زیرا آیات نافی بر رد عقاید یهود و بت پرستان و اقوامی مشابه آنهاست ولی آیات اثبات کننده ناظر به شفاعت صحیح است که مبین قرآن و شارح و مفسرش احادیث و روایات اهل بیت است.

گروه پنجم

آیاتی است که شفاعت را ویژه خدا می داند و می گوید: پاداش دهنده و شفیع نیست و شفاعت همگی مربوط به اوست:

وَ أَذِّنْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: «1»

(1) - انعام، آیه 51.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 420

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان بیم دارند هشدار ده که آنان را (در آن روز هول‌انگیز) جز خدا سرپرست و شفیع نخواهد بود باشد که بپرهیزند.

و ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ هُؤُلَا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ.

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت و گذار، و مردم را با قرآن هشدار ده که مبادا کسی در روز قیامت به کیفر آنچه از گناهان مرتکب شده از رحمت و ثواب محروم ماند و به هلاکت سپرده شود و او را جز خدا سر پرست و شفیع نباشد.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ قُلْ تَتَذَكَّرُونَ: «1»

خداست که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش دوره آفرید، سپس بر تخت فرمانروائی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط گشت برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت کننده‌ای نیست.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: «2»

(1) - سجده، آیه 4.

(2) - زمر، آیه 44.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 421

بگو همه شفاعت در سیطره مالکیت خداست و او مالک آسمانها و زمین است، سپس به سوی او باز می گردید.

اینگونه آیات ناظر بر نفی شفاعت بتها و کوبیدن اعتقاد سخیف بت پرستان است و ناظر بر شفاعت دیگر شفیعیان چون پیامبران و اولیا و صلحا که شفاعتشان به اذن خدا صورت می گیرد و در دیگر آیات مطرح است نیست.

گروه ششم

آیاتی است که با صراحت و روشنی کامل شفاعت غیر خدا را در پیشگاه حق و در دادگاه الهی به عنوان يك اصل مسلم و قطعی پذیرفته و غیر قابل انکار می داند، هر چند آن را از نظر شفیعی و شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد محدود و مشروط معرفی می کند.

از جهت شفیعی شرایطی دارد که شرط مهم آن این است که شفاعت باید به اذن خدا باشد و بدون اذن او شفاعتی صورت نمی گیرد.

از نظر شفاعت شونده نیز شرایطی مقرر است که بطور اجمال این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید رضای حق را جلب کند و از دایره شایستگی شفاعت شدن خارج نشده باشد.

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «1»

کیست که بدون اذن او به شفاعت برخیزد.

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ: «2»

شفیعی نیست که جز به اذن او شفاعت کند.

(1) - بقره، آیه 255.

(2) - یونس، آیه 3.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 422

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا: «1»

معبودان باطل کافران در قیامت قدرت بر شفاعت ندارند مگر کسانی مانند پیامبران و امامان و فرشتگان که از نزد خدای رحمان پیمانی بر اذن شفاعت گرفته باشند.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا: «2»

در آن روز شفاعت کسی سود ندهد مگر آنکه خدای رحمان به او اذن دهد و گفتارش را در مورد شفاعت از دیگران بپسندد.

و لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: «3»

شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد.

گروه هفتم

آیاتی است که قاطعانه از وجود شفیعی خبر می دهد که درباره گنهکاران که شایسته شفاعت اند، شفاعت می کنند، بلکه نام و مشخصات آن شفیعان را هم معین می کند:

و قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ بَلَّ عِبَادًا مُّكْرَمُونَ، لَا يَسْئَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا

(1) - مریم، آیه 87.

(2) - طه، آیه 109.

(3) - سبا، آیه 23.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 423

خَلَقَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ: «1»

و مشرکان گفتند: خدای رحمان فرشتگان را به فرزندی خود گرفته منزّه است او، فرشتگان فرزند خدا نیستند بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند، در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان خدا عمل می کنند، خدا همه گذشته و آینده آنان را می داند و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند و آنان از ترس عظمت و جلال او هراسان و بیمناکند.

وَ كُمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى: «2»

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خدا برای هر که بخواهد و بپسندد اجازه دهد.

بنابر آیات قرآن شفاعت شفیعی چون پیامبران و امامان و صالحان و فرشتگان البته به اذن خدا برای آنان که خدا بخواهد و شفاعت شفیعی را در حق آنان رضایت دهد امری قطعی و مسلم و مسئله ای قرآنی است که انکارش مساوی با انکار قرآن و تکذیبش است.

2- شفاعت حقیقی امید بخش چون توبه، مایه تربیت و سازندگی

اگر هر روزنه و دری و هر راه نجاتی به روی گنهکاران بسته بود، و به آنان اعلام می شد که بیماری شما درمان ندارد، و گناه شما از پرونده پاک نمی گردد، و آمرزش خدا و دعای پاکان شامل حال شما نمی شود، و هیچ طریقی برای رهایی

(1) - انبیاء، آیات 26- 28.

(2) - نجم، آیه 26.

شما از این همه گناه و بار سنگین وجود ندارد، قطعاً نه این که از حجم گناه آنان نمی کاست، و آنان را به سوی اصلاح نمی برد، بلکه زمینه می شد که هر لحظه بر گناهشان و جرم و عصیانشان افزوده شود، و سفره فساد را در خانواده و اجتماع گسترده تر نمایند و ضربه های غیر قابل جبرانی ببار آوردند که البته همه اینها محصول دلسردی و ناامیدی بود.

اما خدای مهربان و پیامبران او و امامان معصوم و اولیاء الهی پیوسته گناهکار را به عنوان يك بیمار قابل علاج نظر می کنند مگر این که بیمار خود علاقه به درمان دردش نداشته باشد.

بر اساس این نگاه حکیمانه به اهل معصیت است که با آنان طبیعیانه رفتار می کنند و آنان را به داروهای لازم برای درمان بیماریشان هدایت می نمایند، و ناامیدی از علاج و نیز ناامیدی از رحمت و مغفرت خدا را جزء محرمات شدید و مساوی کفر دانسته و اجازه دلسردی نسبت به اصلاح حال و عمل و جبران گذشته و ساختن آینده به هیچ اهل معصیتی نمی دهند.

اسوه ها و سرمشق های را در این زمینه چون آسیه همسر فرعون، و قوم یونس، و ابولبابه، و حرین یزید ریاحی معرفی می کنند تا هر گناهکاری هر چند بخشی از عمر خود را در گناه گذرانده باشد.

به اصلاح عقاید و اعمال و اخلاق و جبران گذشته امیدوار و دلگرم شود، از جمله مایه ها و زمینه هایی که به گناهکار ارائه شده مسئله شفاعت پاکان و نیکان و صالحان است که هم در دنیا برای اصلاح کارساز است و هم در آخرت، به این معنا که گناهکار را راهنمایی می کنند تنها ماندن را در عرصه گناه و فرد بودن را در میدان معصیت تداوم مده و به راحتی در کنار اولیاء الهی قرار بگیر و از آن طبیبان روحانی راه درمان و طریق علاج بخواه و فردیت و تنهایی ات را و وتر

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 425

بودن را تبدیل به شفع کن، چون گنهکار به محضر نبی و ولی و عالم ربانی درآید و از او نسخه درمان بگیرد و با آن نسخه آنچه واجب از او فوت شده جبران کند و از حقوق مردم چه مالی و چه غیر مالی پاك شود، و از محرماتی که به آن خو کرده بود دست بردارد قطعاً و حتماً مورد مغفرت و رحمت قرار می گیرد و کارسازی شفاعت پاکان که او را به منطقه اصلاح و صلاح کشیدند در زندگی اش جلوه گر می شود، آیا شفاعت در چهره دنیائی اش غیر این است؟ آیا شفاعت در اصطلاح معارف الهی جز این است؟ و همین شفاعت است که از سوی اولیاء الهی در قیامت برای امیدواران و افتادگان در میدان اصلاح و روی آوردگان به سوی خدا که گناهی در پیونده آنان مانده، یا بقایای تاریک آن در باطنشان کمین گرفته، و یا نیازی به ارزش گذاری بیشتری به اعمال و ایمانشان هست و برای نجات سریع آنان چاره ای جز

دعای پاکان و درخواست نجات آنان از درگاه خدا نیست کارسازی حکیمانه خود را نشان می‌دهد و با درخواست آن بزرگواران و به عبارت دیگر شفاعت آنان، کسانی را که چراغ فطرت و ایمانشان خاموش نشده و از حوزه شایستگی مغفرت و رحمت خارج نشده‌اند و در حدی دارای ایمان و عمل هستند ولی برای نجات مایه بیشتری نیاز دارند به اذن خدا شامل حالشان می‌شود و به خواست حق نجات پیدا می‌کنند و به نگرانی آنان با دعای خوبان و درخواست مقربان درگاه خاتمه داده می‌شود.

همانطور که درختان و گیاهان با شفاعت ریشه خود آب و غذا از زمین می‌گیرند، و همانطور که موجودات زنده با شفاعت ابرو باران به آب دسترسی پیدا می‌کنند، و همانطور که طفل در رحم به شفاعت پستان مادر از وجود مادر شیر می‌گیرد و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 426

به همین صورت گمراهان در دنیا به شفاعت انبیاء و کتابهای الهی و به شفاعت امامان و به شفاعت عالمان ربانی نور هدایت را دریافت می‌کنند و در مدار بندگی و کار خیر قرار می‌گیرند و در آخرت از طریق وجود همین بندگان خاص خدا که در حقیقت وسیله‌های انتقال فیوضات رب به خلق هستند مغفرت و رحمت را به شرط شایستگی دریافت می‌کنند، شفاعت به این معنایی که تحریر شد چه جلوه دنیائی‌اش و چه جلوه آخرتی‌اش از مایه‌های شگرف تربیتی و سازندگی و رشد دهنده به انسان است، اگر شفاعت به این صورت برای مجرمان و اهل گناه تقریر شود نه اینکه آنان را به ادامه گناه دلگرم می‌کند و باعث تعطیل قوانین شریعت می‌گردد، بلکه عامل اصلاح و توبه و بازگشت و دلگرمی معصیت کار به مغفرت و رحمت و آبادی دنیا و آخرتش می‌گردد.

اگر به گناهکاران تفهیم شود که شفاعت هرگز شامل مشرکان، کافران، فاسقان، و آنان که چراغ فطرتشان را با طوفان هوا هوس خاموش کرده‌اند و نیز شامل حال گنهکاران حرفه‌ای یعنی آنان که تا پایان عمر به عصیان و طغیان ادامه می‌دهند نمی‌شود، او را بیدار می‌کند، و پرده غفلتش را کنار می‌زنند، و از دچار شدن به عذاب قیامت و تنهائی و غربت آن روز هولناک می‌ترساند و نهایتاً با قدرت شفاعت صحیحی که به او القاء شده به مسیر توبه می‌افتد و برای جبران خسارت‌های گذشته اقدام می‌کند و تا جائی که امکان دارد برای اصلاح خود می‌کوشد و چون راه را به همین حال و عمل ادامه دهد و از دنیا برود برابر آیات قرآن که قاطعانه شفاعت را برای پاکان و نیز برای فرشتگان مسلم می‌داند مشمول شفاعت می‌گردد و به ساحل نجات می‌رسد.

اعتقاد به این گونه شفاعت مانند توبه واقعی بسیار کارساز و مؤثر است، شفاعتی که برابر آیات و روایات به مردم القاء شود، نه شفاعتی که غیر

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 427

متخصصان و بی سوادان که متأسفانه در کسوت دین فراوانند به مردم القاء می کنند شفاعتی که غیر معقول و غیر منطقی است و جز عوام فریبی و اغراء به جهل و دلگرم کردن گناهکار به ادامه گناه ثمر دیگری ندارد.

وظیفه واجب و لازم عالمان و دلسوزان متخصص و درس خوانده های حوزه های علمیه است که در منابر و سخنرانی ها و نوشته ها حساب شفاعتی که قرآن و روایات اهل بیت برای ما مطرح می کنند از شفاعتی که غیر متخصصان و بی سوادان در کسوت دین و چه بسا مزدوران و گرگان در لباس میش برای ضربه زدن به اسلام القاء می کنند جدا کنند، و مردم را به مفاهیم حقیقی کلمات قرآن و روایات آشنا سازند و به آنان هشدار دهند که پای هر منبری و کنار هر سخنرانی ننشینند و به هر شعر غیر معقول و مخالف با اصول اسلام گوش ندهند.

نوشته اند شاعری حاجب نام که فکر می کرد روز قیامت دست امیرالمؤمنین نسبت به شفاعت از مجرمان و گنهکاران چنان باز است که علاقه مندان به حضرتش به اعتماد به شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه معصیت کنند و به عرصه فسق و فجور درآیند و از تعطیل احکام خدا و ارتکاب محرمات نهراسند!

به این خاطر به افتخار مولا قصیده ای سرود که اولین بیتش این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است جج

من ضامنم تو هر چه بخوای گناه کن! ج راستی بی شرمی تا کجا که دلگرمی به رئیس موحدان و امیرمؤمنان، و بالاترین مجاهد فی الله، و شب زنده دار بی نظیر، و مخلص کبیر، و عامل به همه احکام الهی و خائف از قیامت، و مولای پرهیزکاران را مایه آزادی در گناه و معصیت قرار دهند!!

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 428

ولی همین شاعر باطل گو که گویا شعر سخیف و غیر معقولش و سخن باطل و کلام ضد قرآنش دل امیرمؤمنان را در برزخ که از آنجا مشرف به کار اهل دنیاست نگران و روحش را رنجانده بود می گوید:

در عالم رؤیا امام را خواب دیدم، خشم حضرتش را از سرودن چنین شعر غلط و بی پایه ای لمس کردم، امام در اوج ناراحتی از من خواستند که بخش دوم شعر را به اینصورت تغییر دهم:

حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن.

3- جایز بودن درخواست شفاعت در دنیا و در آخرت

از الطاف خاص حضرت حق به بندگانش این است که آنان را مجاز دانسته برای رفع مشکلات خود، و باز شدن گره های کور زندگی شان، و شفا یافتن از بیماری های سخت و دیگر اموری که نیاز به یاری خواستن از دیگری است در دنیا به آبرومندان در پیشگاه حق پناه ببرند و از آنان بخواهند برای حل مشکلشان و رفع پریشانی و گرفتاری شان نزد حضرت حق شفاعت کنند و از محبوب ازل و ابد بخواهند که به سوی آنان نظر رحمت کند و به خاطر آبرو و مقام شفیع دردشان را دوا و مشکلشان را حل کند.

سند این واقعیت آیاتی از کتاب خداست که برای نمونه به چند آیه اشاره می شود:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا: «1»

(1) - نساء، 64.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 429

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم نمودند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد. یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

از مفهوم آیه استفاده می شود که خداوند مهربان گناهکاران را توبیخ می کند که پس از ارتکاب گناه و ستم بر خود، چرا به محضر پیامبر نمی روند و آنجا از خدا درخواست استغفار نمی کنند و از پیامبر نمی خواهند که برای آنان دعا کند و از خدا بخواهد که گناهانشان را بیامزد؟

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا: «1»

هر کس وساطت و شفاعت پسندیده‌ای کند (تا کار خیری چون جهاد، احسان به مردم و حل مشکلات خانواده و جامعه صورت پذیرد) بهره‌ای از آن برای او خواهد بود.

از آیه شریفه استفاده می‌شود که شفاعت در امور مثبت و کارهای خیر و برنامه‌های خدا پسندانه مجاز است، و مراجعه مردم به این گونه انسان‌ها که با شفاعتشان کار انجام می‌گیرد و مشکل حل می‌شود نه این که بی‌مانع بلکه لازم است و شفیع از این طریق به ثواب و پاداش هم می‌رسد.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ.

برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: ای پدر با این معنویت و مقام و آبرویی که نزد حق داری و دارای مقام قرب به حرم ربوبی هستی برای ما از حضرت او آمرزش بخواه بی‌تردید ما خطاکار بوده‌ایم.

(1) - نساء، 85.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 430

یعقوب گفت: از پروردگارم برای شما درخواست آمرزش خواهم کرد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. برادران خطاکار و عاصی و ظالم به یوسف مجاز بودند که به آبرومندی چون یعقوب مراجعه کنند و او را در پیشگاه حق شفیع قرار دهند تا با استفاده از آبرومندی و مقام قریب برای فرزندان خطاکارش دعا کند و واسطه و شفیع شود که خدا آنان را بیامرزد، یعقوب هم وظیفه الهی داشت خطاکاران را بپذیرد و به آنان وعده حتمی دهد که آمرزش گناهانشان را از خدا بخواهد و آنان را دلخوش و دلگرم کند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است و یقین بدانند که مورد آمرزش قرار خواهند گرفت.

اینگونه امور هیچ منافاتی با توحید ندارد، و ایراد و اشکال برخی از فرق اسلامی که بسیار تلخ و تندرو هستند ایراد و اشکال بی‌جائی است و ایراد و اشکالشان ناشی از جهل آنان به آیات روشن قرآن و کوفته‌ی آنان از معارف توحیدیه و حقایق اسلامیه است.

و نیز مردم از جانب حضرت حق مجازند که در همین دنیا به اولیاء الهی و مقربان درگاه حق رجوع کنند و از آنان علاوه بر بهره‌گیری از شفاعتشان در دنیا قول شفاعت برای روز قیامت بگیرند.

و نیز در قیامت به توفیق حق مجازند که به عباد مقرب و بندگان مکرم و اولیاء خاص الهی مراجعه کنند و از عظمت و آبرو و مقام قربشان برای ترفیع درجات خود یا پاک شدن گناهان باقی مانده بر عهده‌شان که در دنیا فرصت توبه و جبران نیافتند شفاعت بخواهند و اولیاء الهی هم مجازند با اذن خدا از گنهکاران برای نجات یافتنشان شفاعت کنند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 431

اینک نمونه‌هایی در زمینه‌های شفاعت خواهی از اولیاء حق برای حل مشکلات امور دنیائی و قول گرفتن از آنان برای شفاعت در آخرت و رجوع آخرتیان در قیامت برای درخواست شفاعت از پیامبران و اولیاء حق:

عربی بیابانی به محضر رسول خدا مشرف شد و گفت: جانها به لب آمده و گرسنگی ما را به تنگ آورده و چهارپایان نابود شده‌اند سپس این دو جمله را گفت:

«فادع الله لنا فانا نستشفع بالله عليك و بك على الله»

من خدا را به سوی تو شفیع آوردم و تو را نیز شفیع خود به درگاه الهی قرار می‌دهم.

حضرت میان دو گفتار او گفتار نخستش را تخطئه کرد زیرا معنا ندارد خدا را نزد کسی شفیع قرار داد و دیگر گفتارش را پذیرفت.

پیامبر پس از تسبیح خدا برای تخطئه قسمت اول سخن عرب فرمود:

«ويحك ان الله لا يستشفع به على احد من خلقه شأن الله اعظم من ذلك»

وای بر تو شأن حضرت حق برتر از این است که نزد کسی شفیع قرار داده شود.

احمد حنبل و ترمذی دو محدث معروف اهل سنت از عثمان بن حنیف صحابی معروف نقل کرده‌اند:

مردی مبتلا به چشم درد به محضر پیامبر رسید و درخواست دعا کرد و به پیامبر گفت:

«دع الله ان يعافيني.»

نزد خدا شفاعت کن او از او بخواه که خدا مرا عافیت دهد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 432

پیامبر او را میان دعای خود و صبر بر بلا مخیر ساخت، ولی مبتلای به درد دعا را درخواست نمود، پیامبر به او فرمان داد وضوی صحیح بگیرد و با دعای ویژه خدا را بخواند و او انجام داد و گرفتاری اش برطرف شد.

قطعاً اگر درخواست شفاعت برای رفع درد از ولی خدا جائز نبود باید پیامبر اسلام شخص مبتلا را مورد سرزنش و توبیخ قرار می داد.

طلب شفاعت از روح پر قدرت و پاک اولیاء الهی نیز پس از مرگ یا شهادتشان جائز است.

از ابن عباس که روایاتش مورد قبول اهل سنت نیز هست روایت شده: هنگامی که امیرمؤمنان از غسل و کفن پیامبر فارغ شد روی آن حضرت را باز کرد و گفت:

«بابی انت و امی طبت حیا و طبت میتاً... و اذکرنه عند ربك.» «1»

پدر و مادرم فدایت، در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه ای از ما نزد پروردگارت یاد فرما.

یعنی برای ما درخواست رحمت و لطف و احسان و مغفرت و آمرزش کن و حل مشکلاتمان را از حضرت او بخواه.

نویسنده کشف الارتیاب ص 265 از زرقانی عالم بزرگ اهل سنت در کتاب شرح بر مواهبش نقل می کند:

هر گاه کسی هنگام دعا بگوید:

«اللهم انی استشفع بنبيك یا نبی الرحمة اشفع لی عند ربك»

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 433

پروردگارا من پیامبر تو را شفیع خود قرار میدهم، ای پیامبر رحمت در حق من در پیشگاه پروردگارت شفاعت کن.

دعای چنین شخصی با شفیع قرار دادن پیامبر مستجاب می شود.

این ها همگی حاکی است از این که در درخواست شفاعت میان حال حیات و ممات شفیع تفاوتی نیست.

علمای بزرگ اسلام در کتاب های آداب زیارت پیامبر یادآور می شوند که بگوئیم:

«جئنك لقضاء حقك .. والاستشفاع بك فليس لنا يا رسول الله شفيع غيرك فاستغفر لنا و اشفع لنا»

ای پیامبر به زیارت آمدیم تا حق تو را ادا کنیم و از تو درخواست شفاعت نمائیم ای رسول خدا ما شفيعی جز تو نداریم در حق ما شفاعت کن.

ترمذی محدث معروف اهل سنت و یکی از نویسندگان صحاح اهل تسنن از انس خدمتکار پیامبر روایت می کند که انس گفت:

«سألت النبی ان یشفع لی یوم القیامة فقال انا فاعل قلت فاین اطلبک فقال علی الصراط»

از پیامبر درخواست کردم که روز قیامت در حق من شفاعت کند حضرت پذیرفت و فرمود شفاعت خواهم کرد گفتم در عرصه قیامت شما را کجا بیابم؟ فرمود کنار صراط.

انس آگاهانه و عالم به امور دین از رسول خدا درخواست شفاعت می کند و پیامبر هم با کمال لطف می پذیرد.

هرگز به خاطر انس در این درخواست اشکالی خطور نمی کند و پیامبر نیز نه تنها او را از این درخواست نهي نمی کند بلکه به او نوید انجام شفاعت می دهد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 434

مردی به نام (تبع) از قبیله حمیر پیش از تولد پیامبر شنیده بود که به همین زودی پیامبری از سرزمین عربستان از جانب خدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه‌ای تنظیم کرد و از نزدیکانش خواست اگر روزی چنین پیامبری مبعوث به رسالت شد نامه مرا به او برسانید و در آن نامه چنین نوشته بود:

«و ان لم ادركك فاشفع لي يوم القيامة و لا تنسني.»

اگر عمرم وفا نکرد و پیش از این که تو را پیام از دنیا رفتم در آخرت از من شفاعت کن و مرا از یاد نبر.

هنگامی که نامه به دست پیامبر رسید سه مرتبه فرمود:

«مرحباً بتبع الاخ الصالح.»

آفرین به تبع برادر شایسته‌ام.

باید به تندروان کج فهم، و مدعیان توحید ناب در فرهنگ وهابیت گفت اکثر این روایات در مهم‌ترین کتب خود شما اهل سنت نقل شده، هرگاه درخواست شفاعت از پیامبر شرك بود هرگز پیامبر تبع را برادر صالح خود نمی‌خواند و سه بار به او آفرین نمی‌گفت بلکه نامه‌اش را با خشم پاره کرد و می‌گفت مطلبی شرك‌آلود نوشته.

اما درخواست شفاعت در عرصه قیامت که از باب لطف حق بر مردم مجاز است در روایات مختلف و گوناگونی آمده که برای تیمن و تبرک به یکی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنم:

«عن سماعة عن ابي عبد الله (ع) قال سألته عن شفاعة النبي يوم القيامة قال:»

«يلحم الناس يوم القيامة العرق فيقولون: انطلقوا بنا الى آدم يشفع لنا (عند ربه) فيأتون آدم فيقولون: اشفع لنا عند ربك فيقول: ان لي ذنبا و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 435

خطيئة فعليكم بنوح فيردهم الى من يليه و يردهم كل نبي الى من يليه حتى ينتهون الى عيسى فيقول: عليكم بمحمد رسول الله فيعرضون انفسهم عليه و يسالونه فيقول: انطلقوا فينطلق بهم الى باب الجنة و يستقبل باب الرحمن و يخبر ساجداً فيمكث

ما شاء الله فيقول الله عزوجل: ارفع رأسك و اشفع تشفع و سل تعط و ذالك قوله: عسى ان يبعثك ربك مقاما محموداً.»

«1»

از حضرت صادق (ع) درباره شفاعت پیامبر در قیامت سؤال شد حضرت فرمود: روز قیامت عرق تا دهان مردم را می گیرد، می گویند: ما را نزد آدم ببرید تا از ما شفاعت کند، پس نزد آدم می آیند و می گویند: نزد پروردگارت از ما شفاعت کن، آدم می گوید بر عهده من خطای (نزدیک شدن به شجره است) به سوی نوح بروید نوح آنان را به سوی پیامبر پس از خود می فرستد و همین طور هر پیامبری مردم را به جانب پیامبر بعد از خود تا به عیسی می رسند عیسی میگوید شما را به محمد سفارش می کنم. مردم خود را به پیامبر می نمایند و از او درخواست شفاعت می کنند حضرت می فرماید، رهسپار شوید، پس آنان را تا درب بهشت میبرد و خود رو به حریم رحمت حضرت رحمان می کند و به حال سجده به زمین می افتد، تا خدا بخواهد در سجده می ماند پس به او خطاب می شود، سر بردار و شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است و بخواه که خواستهات مستجاب است و این قول خدا در قرآن که فرمود:

امید است پروردگارت تو را به مقامی ستوده برانگیزد. «2»

(1) - محجه البیضاء، ج 8، ص 350- تفسیر علی بن ابراهیم، قمی، ج 1، ذیل آیه عسی ان یبعثک ..

بخار، ج 8، ص 45، حدیث 46.

(2) - اسراء، آیه 79.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 436

با توجه به اصل شفاعت که بر اساس آیات و روایات حقیقتی مسلم و امری قطعی است، و واقعی است که اگر مفهوم حقیقی آن به مردم القاء شود آثار تربیتی عظیمی دارد و به مثابه ترمیزی است که هر گناهکاری را از ادامه گناه باز می دارد و آلوده دامن را به فکر اصلاح اعمال و رفتار می اندازد و او را با همه وجود شرمنده احسان خدا و اولیاءش می نماید باید گفت انکار آن کاری ناپسند و خلاف قرآن و اهل بیت و خلاف سیره و روش پاکان روزگار و اعصار است و روایات مهم اسلامی هم مردم را از انکار آن نهی می کنند:

از رسول خدا روایت شده است:

«من لم يؤمن بحوضي فلا آورده الله حوضي، و من لم يؤمن بشفاعتي فلا انا له الله شفاعتي.» «1»

کسی که به حوض من ایمان ندارد، خدا او را به حوض من در نیاورد، و هر کس به شفاعت من ایمان ندارد خدا او را به شفاعت من نمی‌رساند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«من كذب بشفاعتي رسول الله لم تنله.» «2»

کسی که شفاعت رسول خدا را انکار کند به آن نرسد. و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من انكر ثلاثة اشياء فليس من شيعتنا: المعراج و المسألة في القبر والشفاعة.» «3»

(1) - بحار ج 8، ص 34.

(2) - بحار ج 8، ص 40.

(3) - بحار ج 8، ص 37.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 437

کسی که سه حقیقت را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سؤال در برزخ، و شفاعت.

4 شفاعت‌کنندگان

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که شفاعت‌کنندگان در پیشگاه حق عبارت‌اند از:

- 1- طاعت و عبادت 2- توبه 3- پیامبر 4- فاطمه زهرا 5- امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم 6- پیامبران 7- فرشتگان 8- شهداء 9- علمای ربانی 10- آموزندگان و حافظان قرآن 11- خویشاوند و همسایه مؤمن 12- قرآن مجید.

روایات مربوط به شفیعیان و شفاعتشان در کتاب‌های پر ارزش غرالحکم، مجمع‌البیان، خصال، مناقب ابن‌شهر آشوب، امالی شیخ صدوق، بحار، و در منابع اهل سنت در سنن ابن‌داود، سنن ابن‌ماجه، سنن ترمذی، مسند احمد حنبل به طور مفصل آمده است. «1» در این قسمت به خواست حضرت حق شرح و توضیح بخش سوم آیه شریفه چهل و هشتم سوره مبارکه بقره را دنبال می‌کنم:

3- مردود بودن فدیة در قیامت

از عادات یهود این بود که برای فرار از قانون، یا نجات از جریمه و کیفر، یا آزاد کردن اسیر چنان که در آیه 85 سوره بقره مطرح است عوض جنسی یا مالی می‌پرداختند که از این عوض در اصطلاح قرآن تعبیر به عدل و فدیة شده است.

(1) - بخشی از بحث شفاعت همراه با حذف و توضیح، و اضافات فراوان از طرف اینجانب و تشریح و تفسیر ابتکاری از این فقیر از کتاب شفاعت در قلمرو عقل و قرآن حدیث استفاده شد.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 438

این قوم از خود راضی که به دروغ و بی‌دلیل خود را امت برتر نسبت به همه امت‌ها می‌دانند به تصور این که قیامت هم مانند دنیاست و مالک و حاکم آنجا عاشق چشم و ابروی آنان است، یا به خیال فاسد و واهی خود قیامت را عرصه‌ای واگذار شده به خویش یا میدانی برای بازی‌گری خود به حساب می‌آورند پیش خود بریده و دوخته‌اند که در قیامت برای پاك شدن از همه گناهان و معاصی و خیانت‌ها و جنایت‌ها و عهدشکنی‌ها و ستم‌ها، و غارت اموال و حقوق مردم، و تحریفات و افتراءات و نهایتاً برای نجات از عذاب دوزخ فدیة و عوض می‌دهیم و برای ابد خود را از کیفر و جریمه خلاصه می‌کنیم.

ولی خدای عادل که بر اساس فضل و عدالتش پاداش اهل ایمان را می‌دهد و بر پایه عدلش مجرمان مستحق جریمه را کیفر می‌دهد خدائی که در موضع عفو و رحمت ارحم‌الرحمین و در موضع عذاب و عقوبت سخت‌ترین کیفر کنندگان است در

قرآن مجید که در وحی بودنش هیچ شکی نیست و سند و مصدق نبوت پیامبر، و امضاکننده تورات نازل شده بر موسی است اعلام کرده که در قیامت از هیچ مجرم و فاسقی بر فرض که بتواند و مایه و سرمایه در این زمینه داشته باشد فدیة و عوض پذیرفته نیست.

در رابطه با این مسئله به هفت آیه از قرآن که هر کدامش اگر بر کوه نازل می شد آن را متلاشی کرد با دقت هر چه بیشتر توجه نمائید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ وَ مَا هُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: «1»

(1) - آل عمران، آیه 91.

تفسیر حکیم، ج2، ص: 439

یقیناً کافرانی که در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ يك از آنان برای رهایی از عذاب هر چند به اندازه آکندگی زمین از طلا، فدیة و عوض دهد، پذیرفته نمی شود، برای آنان عذابی دردناک است و هیچ یآوری نخواهد داشت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ هُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ: «1»

قطعاً کافران اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند، تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیة و عوض دهند از آنان نپذیرند و برای آنان عذابی دردناک است.

وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: «2»

اگر در قیامت برای هر کسی که به آیات خدا و بندگان حق ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد، یقیناً برای نجات خود از عذاب جاودانه فدیة و عوض دهد، و زمانی که عذاب را ببیند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود، و مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

(1) - مائده، آیه 36.

(2) - یونس، آیه 54.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 440

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ هُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ هُم سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ: «1»

برای آنان که دعوت پروردگارشان را پذیرفتند بهترین سرانجام است، و آنان که از قبول دعوت حق سرپیچی کردن اگر مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند بی تردید آن را برای رهایی خود از عذاب فدیة خواهند داد، آنان را حساب دشواری است و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستی است!

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ: «2»

و اگر برای ستمکاران به آیات خدا و به بندگان حق همه آنچه در زمین است و ماندش با آن باشد، بی تردید حاضرند آن را برای رهایی خود از عذاب دشوار قیامت عوض و فدیة دهند و از سوی خدا آنچه را که از عذاب های گوناگون نمی پنداشتند آشکار می شود.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: «3»

قیامت به منافقان گویند: پس امروز نه از شما و نه از کافران فدیة و عوضی در برابر نجات عذاب دریافت نخواهد شد جایگاهتان آتش است و همان مولای شماست و بد بازگشت گاهی است.

(1) - رعد، آیه 18.

(2) - زمر، آیه 47.

(3) - حدید، آیه 15.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 441

يُصْرَوْنَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَيْنِيهِ (11) وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (12) وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (13) وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (14) كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْلَى (15) نَزَّاعَةً لِلشَّوَى: «1»

مجرم و گنهکار آرزو می کند که ای کاش می توانست فرزندانش را در برابر عذاب آن روز فدیهِ و عوض دهد.

و نیز همسر و برادرش را، و قبیله و قومش را که در دنیا به او پناه می دادند و همه کسانی را که در روی زمین اند تا ابن فدیهِ و عوض او را از عذاب نجات دهد ولی چنین نیست که برایش راه نجاتی باشد همانا آتش زبانه می کشد در حالی که دست و پا و پوست سر را بر می کند.

آری این است وضع هولناک روز قیامت و وضع کسانی که هیچ گونه راه نجاتی ندارند و با دست خود به خاطر کفر و ظلم و عناد و لجاجت همه طرق رهائی از عذاب را به روی خود بستند و برای ابد خود را از رحمت و لطف حضرت حق محروم نمودند.

4- بی یار بودن دوزخیان

کتاب خدا در سوره های بقره، هود، مؤمنان، انبیاء، قصص، فصلت، زمر، دخان، طور «2» به این واقعیت اشاره می کند که کافران و ستم کاران و مجرمان، و منکران حقایق برای ابد دچار عذاب سخت دوزخ اند و برای نمونه يك نفر، آری يك نفر که آنان را برای نجات یاری دهد وجود نخواهد داشت!!

(1) - معارج، آیات 11 - 16.

(2) - به ترتیب سوره‌ها، 48، 113، 65، 39، 41، 16، 54، 41، 46.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 442

این مغروران متکبر و خائنان پست و روی گردانان از حقایق در قیامت از یاری یارانی چون حضرت حق، پیامبران، امامان، فرشتگان، اولیاء الهی و مؤمنان محرومانند، و هر چه در صف محشر، یا هنگام دادگاه‌ها یا زمان عبور از صراط یا از میان دوزخ کسانی را که فکر می‌کنند می‌توانند آنان را یاری دهند ندا می‌دهند ابداً جوابی نمی‌نشنوند و در تنهایی و غربت وحشتناکی بدون این که امید به نجات داشته باشند برای همیشه دست و پا می‌زنند.

کار بدبختی و بیچارگی و ذلت آنان به جایی می‌رسد که متوسل به مالک یعنی کارگردان دوزخ می‌شوند و می‌گویند:

يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُونُونَ (77) لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ: «1»

ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را بمیراند و برای ابد از چراغ حیات محرومان کند تا از این عذاب نجات یابیم. مالک می‌گوید: بی‌تردید و بدون برو برگرد شما برای همیشه در عذاب ماندنی هستید!!

این بیچارگان بی‌یاور وقتی از مالک دوزخ ناامید شدند، روی به بهشتیان و احتمالاً آشنایانشان در بهشت می‌کنند و با عجز و لابه و زاری و التماس فریاد می‌زنند:

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ: «2»

ای بهشتیان اندکی از آب خوشگوار یا از آنچه خدا روزی شما نموده بر ما فرو ریزید، بهشتیان پاسخ می‌دهند خدا آب و نعمت‌های بهشتی را بر کافران حرام کرده است.

(1) - زحرف، آیات 77 - 78.

(2) - اعراف، آیه 50.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 443

این خوار شدگان گرفتار هنگامی که از بهشتیان هم ناامید نشدند به ناله و استغاثه روی می آورند و چوب انداز طلب یاری می کنند و خواهان فریادرسی می شوند که به داد آنان برسد. قرآن وضع آنان را در چنین حالتی به این صورت بیان می کند:

وَ إِنْ يَسْتَعِثُّوا يُعَاثُّوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا: «1»

و اگر استغاثه و فریادرسی کنند با آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان کند به استغاثه آنان پاسخ گویند بد آشامیدنی و بد جایگاهی است.

نهایتاً وقتی ملاحظه کردند فریادرسی ندارند به تصور خودشان به نفع خود بهتر از خدا یار و ناصری را نمی بینند و فکر می کنند اگر به حضرت او که آخرین امید آنان است متوسل شوند راه نجاتی برای آنان باز خواهد شد، در این نقطه است که با همه وجود فریاد برمی دارند:

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (106) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (107) قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون: «2»

ای پروردگار ما، تیره بختی و شقاوت بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودم، ای مالک و صاحب ما اینک ما را از دوزخ بیرون آر و به دنیا و دار تکلیف برگردان، اگر به بدی ها و گمراهی بازگشتیم بی تردید ستمکار و ظالم خواهیم بود. خدا می گوید: «ای سگان» در دوزخ گم شوید و با من سخن مگوئید.

(1) - کُف، آیه 29.

(2) - مؤمنون، آیات 106 - 108.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 444

راستی چه سخت است، که انسان از نظر بدکاری و تبهکاری و کفران نعمت، و ظلم و ستمکاریش به جایی برسد که به حضرت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و غیاث مستغیثین پناه ببرد و از او درخواست یاری و کمک کند ولی آن رحمت بی نهایت، و کرم لایتناهی، که دوست دارد به هر وسیله ممکن بنده اش از عذاب و گرفتاری برهد، و گره از کارش باز شود، و مشکالش حل گردد و در جوار رحمت و لطف و احسان و کرم او قرار گیرد آدمی را مخاطب به خطابی نماید که سگ را به آن خطاب می کنند و می رانند و بگویند **احسوا** ای سگ در دوزخ گم شو و با من ابداً سخن مگو و از من درخواستی نداشته باش!!!

تفسیر آیه 49-50

وَ إِذْ بَحَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ
وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ای یهود، یاد کنید آنگاه که شما را از سیطره حکومت ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که همواره و بدون تعطیل شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می پریدند و زنان شما را زنده نگاه می داشتند و در این سختی ها و مشکلات آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود.

و یاد کنید هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را در حالی که نظر می کردید غرق کردیم.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 445

از دو آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و چند حادثه بسیار غم انگیز استفاده می شود:

- 1- نجات از فرعونیان، 2- تحمیل سخت ترین شکنجه ها بر بنی اسرائیل، 3- ذبح فرزندان، 4- زنده نگاه داشتن زنان، 5- آزمایش پروردگار، 6- نجات بنی اسرائیل از دریا به ساحل، 7- غرق شدن فرعونیان

1- نجات از فرعونیان

پیش از آن که درباره نعمت بسیار بسیار مهم نجات یافتن از حکومت ستمگران که مقدمه ورود به فضای آزادی و استقلال و حریت است مطالبی نگاشته شود لازم است در رابطه با اقامت گزیدن بنی اسرائیل در کشور مصر اشاره‌ای کوتاه شود.

گفته شده اولین کسی که از بنی اسرائیل قدم به کشور مصر نهاد و در آنجا در ابتدای کار به اجبار و سپس به اختیار سکونت گزید یوسف بزرگوار فرزند اسرائیل یعنی یعقوب بود که قرآن مجید به تفصیل به این جریان در ضمن يك سوره کامل اشاره کرده است.

سپس بعد از مدتی طولانی پدر و مادر و برادرانش به مصر آمده و در کنار او به زندگی ادامه دادند.

پسران اسرائیل و خانواده آنان از برکت حکومت یوسف در امنیت و آسایش و رفاه و گشایش قرار گرفتند و از سفره گسترده نعمتهای گوناگون الهی بهره‌مند شدند و به تدریج نسلشان رو به فزونی و ازدیاد گذاشت به طوری که در مدت چند قرن چنان که در کتابها آمده نفراتشان چه به حدود ششصد هزار نفر رسید.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 446

افزایش این گروه خاص و جمعیتی که اصالتاً اهل کشور مصر نبودند و بیم آن می‌رفت که اوضاع مملکت را به وسد خود در همه امور تغییر دهند فرعون و فرعونیان را به وحشت انداخت و در نگرانی سخت فرو برد، و بر این اساس وادار به عکس العمل منفی در برابر آنان نمود، و نقشه زبون ساختن آنان و تحدید نسلشان و قطع دستشان را از آنچه دولت او را تهدید میکرد تدبیر نمود، علاوه بر اینها به قول ابن عباس سبب ریشه‌های ترس فرعون بشارت به ظهور موسی و خصوصیات و ویژگیهای او از طرف پیامبران گذشته و بد که او را در مقام مبارزه و پیشگیری از به وجود آمدن موسی و نهایتاً ظهور حکومت و قدرت بنی اسرائیل بر مصر قرار داد. «1» فرعون و اهلش با نقشه‌های گوناگون تا جایی که ممکن بود این طائفه را به استضعاف کشید و از قدرت و شوکت انداخت و همه را در سیطره حاکمیت خود قرار داد و در يك کلمه آنان را چنان که از آیات قرآن فهمیده می‌شود به بردگی و غلامی و اسارت و رقیت درآورد و به کارهایی از قبیل کشاورزی به نفع طبقه حاکمه و خشت‌زنی، و باربری، و حفاری و کناسی و آوردن سنگ‌های گران و خاك و گل برای ساختن کاخ‌ها و هیاکل و خادمی اصنام، و خادمی قبطیان و داشت و هر که توان ورود به این امور را نداشت محکوم به پرداخت جزیه و جریمه کرد.

و به تدریج ذبح و سر بریدن کودکان و زنده نگاه داشتن زنان برای کنیزی و بیگاری را در برنامه خود قرار داد که آیه مورد شرح و توضیح به این دو مسئله بسیار غم‌انگیز اشاره می‌کند.

(1) - تفسیر فخر رازی ج 2 ص 69

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 447

اگر سؤال شود خدای مهربان بنی‌اسرائیل زمان فرعون را از ستم فرعون و درباریان نجات داد چرا این نعمت عظیم نجات و منت شریف را به رخ یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر می‌کشد، در پاسخ باید گفت آن نعمت بی‌بدیل نجات و خلاصی از دست فرعونیان بود که سبب شد یهودیان آن دوران به کلی منقرض نشوند و به دست فرعون ریشه کن نگردند تا تولید نسل باقی بماند و یهودیان پس از آنان قدم به عرصه حیات بگذارند، در حقیقت یهود مورد خطاب قرآن و پس از خطاب هم از نعمت نجات از چنگال فرعونیان بهره کامل داشته و دارند، زیرا موجودیت آنان نتیجه نجات گذشتگانشان از ستمکاری فرعون است، و به عبارت دیگر همه یهودیان پس از عصر موسی تا امروز از مصادیق آیه شریفه **بِحَیْنَاکُم** هستند! و این نعمت نجات نعمتی است که شامل فرد فرد یهود در همه ادوار و اعصار است، ولی افسوس که این طایفه قدر این نعمت والا را ندانسته و از وجود خود منبعی از عهدشکنی و ظلم و انحراف و گمراهی و غارت‌گری ساخته و نمک به حرامی را نسبت به حضرت حق که کمال محبت و لطف را در حق آنان مبذول داشته به اوج خود رساندند.

بخشی از آثار نجات و رهائی

کسی در پهنه گیتی نیست که ارزش آزادی و حریت و استقلال و نیز فضای نورانی و پربرکت آزادی را نداند، حکومت‌های ظالم و ستمکار همراه با فرهنگی که خود می‌سازند، یا از ستمگران تاریخ به ارث دارند، و با وضع قوانینی که صددرصد به نفع خود آنان است ملتی را به ویژه از نظر روحی و فکری به اسارت می‌گیرند، و به صورتی آنان را در بندها و غل و زنجیرهای نامرئی قرار می‌دهند که از جانب آنان خیالشان راحت باشد، و چهار اسبه با مرکب شهوات و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 448

هوا و هوسشان بتازند و به غارت ثروت مملکت و ملت مشغول باشند، و به شب‌نشینی‌ها و عیش و نوش و تجاوز به هر چه که بخواهند ادامه دهند.

از ثروت ملت، و از مال بیت‌المال باکسان و خویشان عزیز بی‌جهتشان به هر مسافرتی که بخواهند بروند و به هر کیفیتی که اراده کنند هزینه نمایند، و کاخ‌ها و باغ‌ها و ساختمان‌های مجلل که ظهور خواسته‌های بی‌مهار و شهوات پلید آنان است ساخته و در آنها چند روزی را غرق در لذات حیوانی باشند.

و از طرف دیگر فضای اختناق و پلیسی حاکم بر مردم نگذارد چراغ فطرت مردم روشن بماند، و عقل آنان به حرکت آید، و استعدادها شکوفا گردد، و جسم‌ها سالم بماند، و نهایتاً ملت به حقوق معنوی و مادی خود برسد، و قابلیت پذیرش حقایق به ویژه قبول وحی و نبوت و امامت و مسائل اعتقادی و اخلاقی در آنان ایجاد شود، و از میان آنان عالم و آگاه و استاد و عارف و مخترع و هنرمند و صاحبان خیر و کرامت ظهور کند مبادا که این بیداری و بینائی و بصیرت و روشن‌بینی و ظهور علم و حکمت سبب شود که در برابر ظالمان و فرهنگشان که زنجیری برای بستن دست و پای عقل و روح و فطرت و وجدان انسان‌هاست قیام کنند و ناپایداری و مقاومت و جهاد جانانه و کشتن و کشته شدن طومار نحس وجود آن بیدادگران و شهوت‌رانان و غارت‌گران را در هم بیچند، و مستضعفان برای ایجاد حکومت عدل در سایه آزادی و استقلال موفق شوند و زمینه را برای شکوفائی همه استعدادها به خصوص در فرزندان‌شان و نسل آزاد شده خویش و تحقق کرامت و پاکدامنی و عفت زنان و ناموسشان را فراهم آورند، و در آن فضای نورانی و پرقیمت که از برکت آزادی به دست آمده مردان و زنان نمونه در همه زمینه‌های مثبت فکری و علمی و انسانی و اخلاقی و اعتقادی به وجود آیند.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 449

فرعونیان با کمک فرهنگ مادی خود و با یاری گرفتن از اندیشه‌های خائنانه علمانی که غلام حلقه بگوش آنان و در خدمت مطامع و شهوات آنان قرار داشتند سالیان طولانی آزادی و استقلال بنی‌اسرائیل را لگدکوب کردند، و همه را در عین این که در خانه‌هایشان و در کوچه و بازار زندگی می‌کردند و می‌گشتند به اسارت گرفتند، و اختناق هولناک را بر آنان حاکم کردند، تا به صورت انسان‌هایی فقط در طریق خدمت به فرعونیان در آیند، و تن به سخت‌ترین کارها بدهند، و مشقت‌بارترین امور را تحمل کنند و از همه نعمت‌های معنوی محروم و از نظر مادی هم به اندازه بخور و نمیر آن هم به دست فرعونیان به آنان برسد، و هیچ‌گونه آزادی و استقلالی نداشته و جرأت حرکت و قیام بر ضد ستمکاران در آنان بمیرد.

با دقت در سطور گذشته و نظری به ارزش آزادی و استقلال و آثار آن معلوم می‌شود که جمله پربار و پر معنای **وَ إِذْ بَخَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ** چه می‌گوید و چه نعمت بی‌نظیری از جانب حضرت حق به بنی‌اسرائیل عطا شد، نعمتی که مادر همه نعمت‌ها و ریشه همه کرامت‌هاست. ضمیر جمع (نا) در **بَخَيْنَاكُمْ** در برابر ضمیر مفرد **أَنْعَمْتُ*** که در آیات گذشته بود: **اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ*** نشان از عظمت نعمت آزادی و استقلال دارد که خدای عظیم به بنی‌اسرائیل عنایت کرد، به حق که در این آیه شریفه باید ضمیر جمع به کار می‌رفت، زیرا که نعمت آزادی و استقلال گوئی همه نعمت‌هاست و بدون آن خیال می‌کنی که هیچ نعمتی در اختیار انسان نیست.

بحث در آزادی و استقلال و آثار آن از مهم‌ترین و گسترده‌ترین مباحث است که جا دارد همه جوانب آن بررسی شود، و **تَكَ تَكَ** آثارش بیان گردد، و ارزش و

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 450

قیمت آن که در رأس همه ارزش‌هاست به جامعه تفهیم شود، و حتی دیگر ملت‌ها را نیز با این حقیقت و آثارش آشنا نمود.

روایات بسیار بسیار مهمی که در رابطه با ظهور منجی عالم و عدل‌گستر جهان وجود مبارك امام دوازدهم (ع) در معتبرترین کتاب‌های شیعه و اهل سنت نقل شده و نزدیک به شش هزار روایت است، از بخش قابل توجهی از آن استفاده می‌شود که برترین و بالاترین کار حضرت مهدی (ع) نجات جهانیان از حکومت‌های مستبد، ظالم و ستمگری است که آزادی و استقلال مردم را لگدمال کرده، و آنان را به اسارت گرفته و راه هر گونه رشدی را چه در زمینه‌های مادی و چه در امور معنوی بر آنان بسته‌اند و به این خاطر یکی از القاب مهم آن حضرت منجی است.

در سایه حکومت الهی آن ذخیره خداست که فساد تحمیل شده بر انسان، و سفره‌های عیش و نوش حاکمان و مستبدان، و غارت‌گری غارتگران، و اختناق ایجاد شده و حکومت‌های زورگو و قلدر برچیده می‌شود و فضائی الهی از آزادی و استقلال بر کره زمین چیره می‌گردد که جهانیان با استشمام در آن فضا عقولشان تا نقطه کمال رشد می‌کند، و نور چراغ فطرتشان شدت و قوت می‌گیرد، و بیداری و بصیرتشان به اوج می‌رسد، و همه استعدادهای خدادادی آنان شکوفا می‌گردد، و امنیت در سایه آن حکومت به جایی می‌رسد که مشهور است گرگ و میش کنار هم زندگی می‌کنند و با هم از يك چشمه آب می‌خورند.

بنی‌اسرائیل در آن فضای اختناق و زیر شکنجه‌های فرعونیان و در جو حکومت پلیسی فرعون و دار و دسته‌اش و در کنار کارهای بسیار سنگین و مشقت‌بار، و در عین این که همه لحظات زندگی را به تلخی و سختی می‌گذراندند برای

نجات خود در تلاش بودند، و با دلگرمی و امید به آینده و انتظار فرج و گشایش می‌زیستند، و به یاری و نصرت خدا چشم دوخته بودند و می‌دانستند که این وضع نکبت‌بار و این زندگی رقت‌بار ماندنی نیست و نهایتاً با

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 451

امید و تلاش مثبت و ایمان و اعتقاد به خدا ستم‌کار از پای در می‌آید و مستضعف بر بالای خبازه او حکومت عدل برپا می‌کند و از اسارت نجات یافته به فضای با برکت آزادی و استقلال می‌رسد، این امید و تلاش، و می‌دانستند این انتظار فرج و امید به نجات در سایه تلاششان مورد عنایت حق قرار می‌گیرد، و با تأیید و لطف خدا و نگاه رحیمانه او و مبعوث شدن موسی بندهای اسارت می‌گسلد، و مشقت‌ها و سختی‌ها از میان می‌رود و روز خلاصی و نجات چه ظالم بخواهد چه نخواهد از راه می‌رسد واذ نجیناکم من آل فرعون.

2- تحمیل سخت‌ترین شکنجه‌ها بر بنی‌اسرائیل

يَسْأَلُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ جمله‌ای است که فعلش از نظر ادبی فعل مضارع است که گاهی از جمله در این آیه شریفه دلالت بر استمرار دارد.

يَسْأَلُونَكَ اشاره به انواع شکنجه‌ها و عذاب‌ها دارد که از هر طرف از جانب فرعونیان بر بنی‌اسرائیل احاطه داشت و بی‌رحمانه بر آنان هجوم می‌کرد و روز و شب بلائی و بلاهائی بر سر آنان فرود می‌آمد، و شفاعت احدی هم برای دفع رفع بلا از آنان سود نداشت.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (30) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ: «1»

همانا ما بنی‌اسرائیل را از آن عذاب و شکنجه خوارکننده نجات دادیم، از چنگال بی‌رحمانه فرعون که متکبری سرکش و در ظلم و ستم به مردم و دیگر کارهایش به خصوص سخت‌گیری بر بنی‌اسرائیل از زمره اسراف کاران بود.

(1) - دخان، آیات 30 - 31.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 452

بالاترین عذابی که از ناحیه فرعون به قوم بنی اسرائیل تحمیل شده بود این بود که همه این جامعه را از مرد و زن و کوچک و بزرگ به بردگی گرفته بود، و متکبرانه به صورتی که گوئی مالک بنی اسرائیل و بنی اسرائیل هم ملک طلق او هستند با آنان رفتار می کرد.

قرآن این شکنجه بسیار سخت روحی را که به عبارت دیگر در هم کوبیده شدن آزادی و استقلال انسان است در این آیه بیان می کند:

و تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: «1»

موسی که هم چون صاعقه ای از طرف خدا بر سر فرعون فرود آمده بود به فرعون گفت:

آیا این که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای نعمتی است که منتش را بر من می نهی؟!

راستی شگفت آور است، فرعون ستمکار عمری بنی اسرائیل را به بردگی گرفته بود و هم چون مالک بسیار بی رحمی با آنان رفتار می کرد، و همه را شبانه روز زیر تازیانه های عذاب و شکنجه خود داشت با این حال به موسی گفت این که اجازه داده ام این طایفه در کشور من باشند، و زیر نظر دستگاه من کار کنند و خرج بخور و نمیری به آنان می پردازم نعمتی برای آنان است و بر عهده تو که بزرگ این قومی منت دارم!!

راستی فرعون دشمن قسم خورده بنی اسرائیل بود و تا روزی که موسی مبعوث به رسالت نشده بود آب خوش از گلوی يك نفر از بنی اسرائیل پائین

(1) - شعرا، آیه 22.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 453

نرفت و به حقیقت نجات این قوم از چنگال آن ستمکار عجب نعمت با ارزشی بود:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَجْزَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ: «1»

ای بنی اسرائیل به راستی شما را از جنگال ظالمانه دشمنان نجات دادیم.

آری بنی اسرائیل پیوسته و بدون تعطیل در معرض انواع عذابها و شکنجه‌های گوناگون قرار داشتند و به طور دائم در ترس و اضطراب و ناامنی و وحشت به سر می‌بردند و دشمن هم ذره‌ای رحم به آنان نداشت و بلکه از شکنجه کردن دائم آنان لذت می‌برد و اراده‌اش این بود که این طایفه را از آن سرزمین ریشه کن کند و نسلی از آنان باقی نگذارد و قومی بنام بنی اسرائیل را از نقشه جامعه انسانی محو کند.

شاید از حرکات فرعون نسبت به بنی اسرائیل و بی‌رحمی او تعجب کنید و ممکن است باور کردن کارهای ظالمانه او برای شما سخت باشد، ولی با نگاهی به همین عصر و فرعون‌هایی که بر اکثر ملت‌ها حکومت می‌کنند و از شکنجه‌های روحی و جسمی مردم بخصوص آزادی خواهان و حتی کودکان و اطفال بی‌گناه هیچ دریغی ندارند به راحتی جنایات فرعون و بی‌رحمی او را نسبت به بنی اسرائیل می‌توانید باور کنید.

در این بخش برای این که باور شما نسبت به جنایات ستمکاران و بی‌رحمی آنان سهل و آسان شود به اقرار و اعترافی از موسیولینی دیکتاتور ایتالیا و هم پیاله هیتلر که با جنگ افروزی هر دو میلیون‌ها نفر بدون هیچ گناهی نابود شدند و عوارضی غیر قابل جبران از جنایات آن دو بر جای مانده اشاره می‌کنم.

(1) - طه، آیه 80.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 454

این دیکتاتور کم نظیر ایتالیا هنگامی که نتایج بمباران کردن حبشه را با دست خود بازگو می‌کند می‌گوید:

ما تپه‌ها را که از جنگل‌های سرسبز پوشانده شده بود به حریق کشاندم، مزارع و دهکده‌ها به هنگام سوختن در عین حال که گمراه کننده بود ما را بسیار سرگرم می‌کرد بمب‌ها به مجرد اصابت با زمین منفجر شده دود سپید و شعله‌های عظیمی از آنها بلند می‌شد و بلافاصله علف‌های خشك شروع به سوختن می‌کردند، خدایا!! به یاد دارم که چهارپایان به چه شتاب و هراسی فرار می‌کردند

وقتی که مخازن بمب خالی شد خوشحالی من!!! از آن جهت بود که مجبور شدم با دست‌های خود تیراندازی کنم ...

می دانید خیلی خوشایند بود!! وقتی که توانستم سقف پوشالی کلبه‌ای از بومیان را که با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده و به سهولت هدف‌گیری نمی‌شد، هدف قرار دهم، ساکنین کلبه بعد از مشاهده عمل قهرمانی من مانند دیوانگان فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند.

پنج هزار حبشی در حالی که به وسیله دایره‌ای از آتش محاصره شده بودند اجباراً به انتهای خط رانده شدند، آنجا که جهنمی سوزان برپا شده بود. «1» این است نتیجه دور بودن از حقایق و غوطه‌ور بودن در شهوات و خیالات و این است محصول بزرگ‌ترین گناه و زشت‌ترین جنایت که گناهی و جنایتی از آن بزرگ‌تر و بدتر نیست و آن خودپرستی و خودخواهی است که دیگران را به

(1) - شرح نهج البلاغه جعفری، ج 14، پاورقی ص 217، به نقل از قدرت تالیف برتراند راسل ترجمه مختصری، ص 70-71.

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 455

وسیله تیزی شمشیرش و آتش اسلحه‌اش از هستی ساقط می‌کند، نهایتاً خود جنایتکار را قربانی تبهکاری خود می‌سازد.

شکنجه‌ها و عذاب‌ها و به بیگاری گرفتن، و تحمیل انواع سختی‌ها و ایجاد مضیقه‌ها که روز روشن را در نظر بنی‌اسرائیل تیره و تار کرده بود نتوانست آنان را ساقط کند و از پای در آورد، زیرا امید به آینده و انتظار فرج، و چشمداشت به رحمت و لطف پروردگار آنان را مقاوم و پایدار نگاه می‌داشت و از نابودی حتمی حفظ می‌کرد.

فرعونیان که خود را در برابر این مقاومت و ایستادگی دیدند، و به این نتیجه رسیدند که از این راه نمی‌توانند آنان را نابود کنند به سراغ شکنجه و عذاب طاق‌فرسا و آتش زننده بر دل‌ها و سوزاننده جگرها و فرود ریزنده اشکها یعنی کشتن پسران نوزاد آنان رفتند:

ذبح فرزندان

جوانی با دختری ازدواج می‌کند و هر دو در فضائی از عشق و محبت و آمال‌ها و آرزوها پیوند زناشویی برقرار می‌کنند و دست در دست یکدیگر بهار جوانی و ازدواج را عاشقانه جشن می‌گیرند، و طراوت و صفائی به زندگی می‌دهند، و با

يك دنيا شوق و اشتياق به انتظار فرزندی به تصور خودشان پسر می‌نشینند، تا به دنیا آید و دو سال در آغوش عشق مادر شیر بنوشد، و در دامن پر مهر پدر پرورش یابد و با حرکات و نگاه‌ها و لبخندهایش به زندگی این زن و شوهر جوان معنائی دیگر دهد، و درخت حیات را پر از گل و لاله خوشحالی و مسرت و سرور و نشاط نماید، که ناگهان هر دو پس از ولادت نوزاد آن هم پسر در برابر قانون ظالمانه فرعون که فرمان قطعی به کشتن نوزادان پسر داده بود قرار گیرند و چاره‌ای جز تسلیم در برابر این قانون جنگل نداشته باشند و با دلی

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 456

سخوته و جگری افروخته با چشم خود شاهد بریده شدن سر جگر گوشه خود شوند!!

این قانون که نشان از توحش داشت، و کمال بیرحمی قانون‌گذار را نشان میداد به شدت باید اجرا میشد، و احدی از خانواده‌های بنی اسرائیل از آن مستثنی نبودند و تا جایی رسید که به قابل‌ها که معمولاً از زنان بودند، و قلب مادرانه آن‌ان باید زیر بار این کار نمی‌رفت فرمان داده شد که چون نوزاد پسر به کمک آنان چشم به دنیا گشود، و قدم در میدان زندگی نهاد در جا خفهاش کنند، و یا به دست مأموران خون آشام فرعونی بسپارند تا در برابر دیدگان پدر و مادرشان سر از بدنش جدا کنند، و او را به خاطر فرعون و دستگاهش از حق حیات برای همیشه محروم سازند. و ظالمانه‌تر از سر بریدن کودکان پس از به دنیا آمدن کاری است که حضرت صادق (ع) از آن خبر میدهد:

«فلم یزل یامر اصحابه بشق بطون الحوال من نساء بنی اسرائیل حتی قتل فی طلبه نیف و عشرون الف مولود!!» «1»

فرعون پیوسته و بدون درنگ مأمورانش را به پاره کردن شکم زنان حامله قوم بنی اسرائیل برای کشتن حملشان فرمان میداد تا جایی که نبابه درخواست آن ستمکار بیش از ده هزار و اندی طفل سر بریده شد!!

زنده نگاه داشتن زنان

باید به این نکته توجه داشت که زنده نگاه داشتن زنان شکنجه و عذاب نبود، بلکه هر انسانی از زنده ماندنش و نجات یافتن از دست ستمگر خوشحال میشود، زنده نگاه داشتن آنان برای این بود که اولاً به داغ جگر سوز فرزند ذبح شده بسوزد و بنالد، ثانیاً به بیگاری و کنیزی و خدمت کردن در خانه‌های فرعونیان گرفتار باشد ثالثاً با کشته شدن فرزندان‌شان جلوی ازدیاد نسل بسته شود و رابعاً مردان باقی‌مانده دچار زنان بی‌سرپرست و داغ‌دیده، و شاهد پریشان حالی و اضطراب آنان باشند.

(1) - نور الثقلین ج 1 ص 67 حدیث 194 - غیبت شیخ طوسی ص 106

تفسیر حکیم، ج 2، ص: 457

به خواست حضرت حق و به توفیق او در توضیح و تشریح آیات دیگر که سخن از دختران و زنان و همسران به میان آمده در رابطه با جایگاه زن و مقام شامخ او، و حقوق با عظمتش و امتیازات اسلام و شریعت محمدی در این زمینه بر دیگر فرهنگ‌ها مطالب مهمی و مسائل با ارزشی مطرح خواهد شد.

آزمایش پروردگار

گروهی از مفسران عقیده دارند **وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ** اشاره به نعمت نجات بنی اسرائیل از فرعونیان است تا در فضای نجات آیا به شکر و سپاس برمی‌خیزند یا به کفران نعمت؟

و گروهی می‌گویند اشاره به شکنجه‌ها و سختی‌ها دارد که آیا در مقام صبر قرار می‌گیرند یا بی‌تابی ولی باید گفت آزمایش حق در هر دو مرحله جلوه دارد تا از افق آن آیا خورشید شکر، یا آفتاب صبر سرزند یا تاریکی ناسپاسی و بی‌تابی انسان را فرو پوشاند و از رحمت حق و پیروزی بر دشمن محروم کند، به توفیق حق در توضیح آیات 154 تا 157 مفصل به مسئله آزمایشات الهی خواهیم پرداخت.

نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

به خواست حق توضیح این دو مسئله هم که دارای لطایف و حقایق زیادی است در ضمن آیات آخر سوره مبارکه یونس خواهد آمد.

پایان ساعت 8 صبح 1385 / 2 / 19 شمسی

